

متفکر شهید  
استاد  
مرتضی  
مطهری

ح�اسه  
و  
حرب

جلد دوم

یادداشتها



بسمه تعالی

## مقدمهٔ چاپ بیست و پنجم

کتاب حاضر جلد دوم از مجموعه «حماسهٔ حسینی» و شامل نوشه‌ها و یادداشتهایی از استاد شهید آیة‌الله مرتضی مطهری در این باب است. جلد اول این مجموعه مشتمل بر سخنرانیهای آن شهید بزرگوار پیرامون حادثهٔ کربلا می‌باشد. در مورد مطالب این جلد لازم است توضیحاتی داده شود:

۱. این کتاب حاوی مطالبی است که استاد شهید به مرور ایام نگاشته‌اند و هدف از این نگارش، یادداشت مطالب قابل توجه جهت مراجعةٌ بعدی و یا آمادگی برای سخنرانی بوده است. این مطالب از نظر اجمال و تفصیل متفاوت می‌باشند به طوری که برخی از آنها به صورت یک مقاله است و برخی دیگر چند سطری بیش نیست و در موارد اندکی مطلب با اشاره بیان شده است.

۲. کتاب حاضر شامل هشت فصل است که موضوع برخی از آنها همان موضوعات سخنرانیهایی است که در جلد اول این مجموعه به چاپ رسیده‌اند، فرقشان در گفتار و نوشтар بودن آنها و برخی مطالب اختصاصی است و به تعبیر دیگر این فصول در جلد اول و دوم مکمل یکدیگرند.  
عنوان فصل اول (ریشه‌های تاریخی حادثهٔ کربلا) توسط «شورای نظارت» انتخاب شده است.

نظر به بالابردن کیفیت چاپ «حماسهٔ حسینی» در چاپ جدید، جلد اول این مجموعه به سخنرانیها و جلد دوم به یادداشتهای استاد اختصاص داده شد و با اعمال دقتهای لازم از نو حروفچینی گردید.

امید است که مجموعه «حماسهٔ حسینی» در شناخت بیشتر و بهتر حادثهٔ کربلا و عمل در راه اهداف این نهضت مقدس، مفید و مؤثر افت. از خدای متعال توفیق بیشتر در تدوین و نشر آثار استاد شهید، خصوصاً آثار منتشر نشده آن متفکر گرانقدر، مسأله‌ای نماییم.



# فهرست مطالب

۹	فصل اول: ریشه‌های تاریخی حادثه کربلا
۱۱	چگونه امت پیغمبر فرزند پیغمبر را کشتند؟
۱۳	حوادث معماوش صدر اسلام و اینکه چطور شدامت پیغمبر بدقتل فرزند پیغمبر اقدام کردند
۱۷	نیروی اجتماعی علی <small>علیهم السلام</small> و برنامه مبارزه معاویه با آن
۲۴	امام حسین <small>علیهم السلام</small> و سایر مصلحین بزرگ که قیام کردند
۲۶	ارزش شهادت و شهید در اجتماع
۲۶	منطق منفعت و منطق حقیقت
۲۷	هدف مقدس و حس تعالی و تقدس
۲۸	قیامهای مقدس
۲۹	[ وجود یک درک قوی در نهضت حسینی ]
۳۴	خلاصه‌ای از عوامل دخیل در شهادت امام
۳۴	[ عمل تقدس یک نهضت ]
۳۸	لقب «سید الشهداء»
۳۸	اصحاب حسین <small>علیهم السلام</small> و اهل بدرو اهل صفاتی
۳۹	مبارزه با جهل و ظلم
۳۹	چرا کوفیان به جنگ حسین <small>علیهم السلام</small> رفتند؟
۴۰	دو چیزی که مایه روشنی چشم ابا عبد الله بود
۴۱	دعاهای حسین <small>علیهم السلام</small> در ایام کربلا درباره اشخاص
۴۱	بیان قرآن در فلسفه قیام مصلحین الهی
۴۴	مرد بزرگ یعنی چه؟
۴۶	تمام فاجعه کربلا برای این بود که امام رأی خود را نفرمود
۴۶	کربلا نمایشگاه معنا و روحانیت، نه نمایشگاه جنایت بشر
۴۸	چرا حُر تقییر روحیه داد؟
۴۸	اصحاب حسین هیچ کدام پناه به دشمن نبرد ولی از دشمن به خود ملحق کردند

۴۸	فجیع ترین جنبه‌های شهادت سیدالشهداء
۴۹	سه مرحله شهادت حسین علیهم السلام
۴۹	مشخصات سیاست اموی: دامن زدن به آتش تعصب نژادی و ترویج شعر
۵۱	رضا و تسليم
۵۲	شجاعت روحی و قوت قلب و حفظ تعادل در عمل و قیافه و زبان
۵۳	منطق معمولی ذاکرین اباعبدالله در شهادت و مظلومیت آن حضرت
۵۵	[آبا امام حسین علیهم السلام دستور خصوصی داشت؟]
۵۷	فرق معاویه و یزید
۵۸	علت شهادت امام حسین و علت ترغیب ائمه به اقامه عزای حسینی
۶۱	مسئله گریه بر سیدالشهداء
۶۲	تحریف کلمه، تحریف حادثه امام حسین
۶۳	امام حسین میان قیام علیه خلفا و علیه اسلام تجزیه کرد - اثر قیام حسینی
۶۴	[دو چهره حادثه کربلا]
۷۴	جمع کردن اصحاب در شب عاشورا و سخن با آنها
۷۶	موضوعات درباره قیام حسینی
۷۶	معاویه به بهانه خون عنمان در جستجوی خلافت بود
۷۷	اصحاب بنی امية در کربلا با عقیده خودشان می جنگیدند
۷۸	کرامت آل علی علیهم السلام در استخدام وسیله پیروزی
۷۹	تحلیل روحیه قاتلین سیدالشهداء
۷۹	منشأ اختلاف آل علی علیهم السلام و آل معاویه
۸۱	دشمنی ابوسفیان با اسلام
۸۲	مقدمات ولایتهدی یزید
۸۴	استفاده امویها از الغای عصیت در اسلام
۸۴	جنگ تبلیغاتی معاویه با علویین
۸۴	قصة زینب بنت اسحاق
۸۴	تریبیت هاشمی و اموی در جاهلیت
۸۵	خلق هاشمی و خلق اموی
۸۶	اخلاق معاویه فضیلت نبود
۸۷	نسب شریف امام حسین علیهم السلام و اثرش در قضیه عاشورا
۸۷	جمله‌های امام حسین به ابودر
۸۸	تریبیت یزید و صفات روحی و اخلاقی او
۹۲	قلوبُهُمْ مَعَكَ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ
۹۳	فرق انصار و مشاورین معاویه با انصار و مشاورین یزید
۹۴	اخلاق و صفات شمر و عبیدالله و مسلم بن عقبه
۹۵	إباء حسین علیهم السلام از بیراهه رفت
۹۶	کرامت اباعبدالله از شروع به قتال
۹۶	اموریت یافتمن عمر سعد

۹۷	کراحت باطنی مردم از رفتن به جنگ حسین علیه السلام
۹۷	فلسفه قیام حسینی
۹۹	کلمه «کربلا»
۹۹	روحیه اصحاب امام حسین و عشق صادق آنها و اینکه آنها مرگ را «ایثار و اختیار» کردند
۱۰۰	منطق ابن عباس و منطق امام حسین علیه السلام
۱۰۱	صفاتی که از ابا عبدالله در کربلا ظهرور کرد
۱۰۲	فلسفه جنگ نور و ظلمت در میان بشر
۱۰۳	روحیه اصحاب ابن زیاد
۱۰۳	خیث باطنی اصحاب عمر سعد
۱۰۴	نظم در اصحاب سید الشهداء
۱۰۴	شجاعت اصحاب ابا عبدالله و اعمال حاکی از عقبنشینی لشکر عمر سعد
۱۰۴	اعمال دنائیت مبانه لشکر عمر سعد
۱۰۵	سه عمل یزید که موجب زوال مُلک اموی شد (ومخصوصاً اثر عظیم حادثه کربلا)
۱۰۶	پاداش سید الشهداء در دنیا و فلسفه تعظیم عاشورا
۱۰۷	<b>فصل دوم: یادداشت «ماهیت قیام حسینی»</b>
۱۱۲	عامل بیعت
۱۱۳	موضوع امر به معروف و نهی از منکر
۱۱۴	موضوع دعوت مردم کوفه
۱۲۲	سؤالات درباره نهضت حسینی
۱۲۶	یادداشت درباره نهضت حسینی
۱۴۳	<b>فصل سوم: یادداشت «امام حسین علیه السلام و عیسی مسیح علیه السلام»</b>
۱۴۵	امام حسین علیه السلام و عیسی مسیح علیه السلام - ولادت سید الشهداء علیه السلام
۱۵۷	<b>فصل چهارم: یادداشت «عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی»</b>
۱۶۵	<b>فصل پنجم: یادداشت «تحریفات در واقعه تاریخی عاشورا»</b>
۱۷۰	تحریفات لفظی
۱۷۱	تحریفات معنوی
۱۸۹	عاملها
۱۹۱	تحریف معنوی
۱۹۴	وظیفه ما
۱۹۸	تقصیر عوام و وظیفه آنها
۱۹۹	[رشد اجتماع]
۲۰۳	خلاصه بحث در وظیفه توده
۲۰۴	یادداشت

۲۰۵	فصل ششم: یادداشت «حماسه حسینی»
۲۰۷	عوامل تقویت شخصیت
۲۱۷	عوامل تضعیف شخصیت
۲۱۸	خلاصه مطلب
۲۱۹	حماسه سیدالشهداء
۲۲۱	فصل هفتم: یادداشت «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی»
۲۲۹	بعد اخلاقی
۲۳۰	بعد موعظه‌ای
۲۳۰	اصول اجتماعی و برابری اسلامی
۲۳۷	فصل هشتم: «یادداشت‌های متفرق»
۲۳۹	آیا امام حسین دستور خصوصی داشت؟
۲۴۰	واقعه کربلا، پیامی که با خون نوشته شد
۲۴۲	سیدالشهداء علیه السلام، عظمت روح و سلب آسایش از بدن
۲۴۴	بزرگی و بزرگواری روح
۲۴۶	کلمات حسین بن علی علیه السلام یا شعارهای زندگی امام
۲۴۸	تأثیر افکار مسیحی در حادثه کربلا
۲۴۹	مرثیه‌های حسینی-رثاء جنیان
۲۵۰	امام حسین، اصحاب، افضل الشهداء ابوالفضل علیه السلام
۲۵۱	شعارهای تاریخی در کربلا
۲۵۲	پیام حسینی
۲۵۲	نقش زن در حادثه کربلا
۲۵۳	امام حسین علیه السلام - نازپروردگی
۲۵۳	سیدالشهداء و کرامت نفس
۲۵۳	امام حسین علیه السلام - انقلاب خونین
۲۵۳	امام حسین علیه السلام - سخن مستشرقین
۲۵۴	یادداشت
۲۵۵	«حسین وارث آدم»
۲۵۸	حوالی استاد بر کتاب «شهید جاوید»
۲۸۹	فهرستها

# فصل اول



پیشنهادی تاریخی حادثه کربلا



## چگونه امت پیغمبر فرزند پیغمبر را کشتند؟



حادثه شهادت امام حسین علیه السلام نه تنها فجیع بود و نه تنها مظہر یک فدایکاری عظیم و بی نظیر است، حادثه بسیار عجیبی است از نظر توجیه علل روحی قضیه. این قضیه پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر اکرم واقع شد به دست مسلمانان و پیروان رسول اکرم و مردمی که معروف به تشیع و دوستی آل علی بودند و واقعاً هم علاقه به آل علی داشتند، در زیر پرچم کسانی که تا سه چهار سال قبل از وفات پیغمبر با او جنگیدند و عاقبت که مردم دیگر مسلمان شدند آنها هم اجباراً و ظاهراً مسلمان شدند (به قول عمار یاسر: «إِنَّشَلَمُوا وَ لَمْ يُشَلِّمُوا»).<sup>۱</sup> ابوسفیان در حدود بیست سال با پیغمبر جنگید که در حدود پنج شش سال آخر قائد اعظم تحریک علیه اسلام بود و حزب او یعنی امویها اعدی عدو و الد الخصم پیغمبر بودند. بعد از ده سال از وفات پیغمبر، معاویه - که همیشه دوش به دوش و پابهپای پدرش با اسلام می جنگید - والی شام و سوریه شد و سی سال بعد از وفات پیغمبر، خلیفه و امیر المؤمنین شد! و پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، پسرش یزید خلیفه شد و با آن وضع فجیع فرزند پیغمبر را کشت به دست مسلمانانی که شهادتین می گفتند و نماز می خواندند و حج

۱. [اینان اظهار اسلام کرده اند اما اسلام نیاورده اند].

می‌کردند و به آئین اسلام ازدواج می‌کردند و به آئین اسلام مرده‌های خود را دفن می‌کردند. نه این مردم منکر اسلام شده بودند - و اگر منکر اسلام شده بودند معماًی در کار نبود - و نه انکار حرمت امام حسین را داشتند و معتقد بودند که امام حسین - نعوذ بالله - از اسلام خارج شده، بلکه عقیده آنها به طور قطع بر تفضیل امام حسین بر بیزید بود. حالا چگونه شد که اولاً حزب ابوسفیان زمام حکومت را در دست گرفتند و ثانیاً مردم مسلمان و بلکه شیعه قاتل امام حسین علیهم السلام شدند، در عین اینکه او را مستحق قتل نمی‌دانستند بلکه احترام خون او از خون هر کسی در نظر آنها بیشتر بود.

اما اینکه چرا حزب ابوسفیان زمام را در دست گرفت، برای این بود که یک نفر از همین امویها که او سابقه سوئی در میان مسلمین نداشت و از مسلمین اولین بود به خلافت رسید. این کار سبب شد که امویها جای پایی در دستگاه حکومت اسلامی پیدا کنند، جای پای خوبی به طوری که خلافت اسلامی را مُلک خود بنامند (همان طوری که مروان به انقلابیون همین را گفت)، هرچند جای پا در زمان عمر پیدا شد که معاویه والی سرزمین زرخیز شام و سوریه شد، خصوصاً با درنظر گرفتن این معماً که عمر جمیع حکام را عزل و نصب می‌کرد و تغییر و تبدیل می‌داد به استثناء معاویه.

امویها سبب فساد در دستگاه عثمان شدند و مردم هم علیه عثمان انقلاب کردند و او را کشتند، و معاویه که همیشه خیال خلافت را در دماغ می‌پروراند، از کشته شدن عثمان استفاده تبلیغاتی کرد و نام خلیفه مظلوم، خلیفه شهید به عثمان داد و پیراهن خون آلود عثمان را بلند کرد و وجهه مظلومیت خلیفه پیغمبر را تقویت کرد و به مردم هم گفت: رأس و رئیس کشندگان عثمان، علی علیهم السلام است که بعد از عثمان خلیفه شده و انقلابیون را هم پناه داده، و چه گریه‌ها و اشکها که از مردم نگرفت! تمام مردم شام یعنی قبایلی از عرب که بعد از فتح اسلام در شام سکنی کرده بودند، یکدل و یکزبان گفتند که در مقام انتقام و خونخواهی خلیفه مظلوم تا قطره آخر خون خود حاضریم و هر چه تو فرمان دهی ما اطاعت می‌کنیم. به این وسیله معاویه نیروی اسلام را علیه خود اسلام تجهیز کرد.



## حوادث معماًوش صدر اسلام و اینکه چطور شد امت پیغمبر به قتل فرزند پیغمبر اقدام کردند؟

در تاریخ، حوادث بی‌نظیر و حیرت‌آوری پیدا شده که در مقام توجیه علل و مجاری آنها ممکن است بعضی دچار اشکال شوند. از آن جمله است موضوع پیشرفت سریع اسلام و زیر نفوذ قراردادن آراء و معتقدات زمان (**الیظہرہ علی الدین کلیہ**)<sup>۱</sup> و از آن جمله است حادثه حرکت و قیام امام حسین علیہ السلام.

امام حسین علیہ السلام را قریب و بعيد و خویش و بیگانه منع می‌کردند و راه بیان خودشان را ذکر می‌کردند (بی‌وفایی و غدر مردم کوفه). عجیب این است که امام منطق آنها را رد نمی‌کرد ولی از کلمات جوابیه و مخصوصاً خطابه‌های مکه و کربلا و بین راه معلوم می‌شود که امام حسین علیہ السلام منطقی داشته و سیعتر از آن منطقه‌ای محدود. آن منطقه‌ای بر محور حفظ جان و فرزندان و سلامت دور می‌زد و منطق امام بر حفظ دین و ایمان و عقیده. امام در جواب نصیحت مروان فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ».<sup>۲</sup>

روی کار آمدن معاویه و یزید و تجهیز آنها نیروی اسلام را علیه علی بن ابیطالب علیہ السلام و حسین بن علی علیہ السلام با آنکه آن مردم از دین برنگشته بودند، یکی از حوادث معماًوش صدر اسلام است.

در اینجا دو مطلب را باید مورد بحث قرار دهیم تا بتوانیم به ماهیت و هدف و علت حادثه قیام حسینی پی‌ببریم: یکی علت مبارزة شدید امویان که در رأس آنها ابوسفیان بود با اسلام و قرآن، و دیگر علت موفقیت آنها برای در دست گرفتن حکومت اسلامی.

اما [مطلوب] اول، دو علت داشت: یکی رقبت نژادی که در سه نسل متواتی متراکم شده بود، دوم تباین قوانین اسلامی با نظام زندگی اجتماعی رؤسای قریش مخصوصاً امویها که اسلام برهمزننده آن زندگانی بود و قرآن این را اصلی کلی می‌داند. در سوره سباء می‌فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَّرْفُوهَا...».<sup>۳</sup> در سوره‌های زخرف، واقعه، مؤمنون و هود نیز همین مطلب هست. گذشته از همه اینها

۱. فتح / ۲۸

۲. مقتل الحسين مقرّم، ص ۱۴۶

۳. سباء / ۳۴

مزاج و طینت آنها طینتی منفعت پرست و مادی بود و در این گونه مزاجهای روحی تعلیمات الهی و ربّانی اثر ندارد و این ربطی به باهوشی و بی‌هوشی آنها ندارد. کسی به تعلیمات الهی اذعان پیدا می‌کند که در وجود خودش برتوی از شرافت و علوّ نفس و بزرگواری موجود باشد، نوری و حیاتی و هدایتی در خمیره خودش موجود باشد («لَيُسِدِّرَ مَنْ كَانَ حَيَاً»<sup>۱</sup>، «إِنَّمَا تُشَدِّرُ مَنْ أَتَبَعَ الذِّكْرَ»<sup>۲</sup>، «وَنُتَرْكُلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup>، «لَيُمِيزَ اللَّهُ الْحَبِيبَ مِنَ الطَّيِّبِ»). این مطلب خود یک اصل بزرگی است. داستان ابوسفیان و عباس و گفتن «لَقَدْ صَارَ مُلْكُ أَبْنِ أَخِيكَ عَظِيمًا»، ایضاً قصه «إِبَالِهِ غَلَبَشُكَ يَا أَبَاسُفِيَانَا!»، ایضاً قصه «تَلَقَّفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرْتَ» همگی دلیل کورباطنی ابوسفیان است.

اما اینکه چگونه شد که حزب اموی که در [دوره] اسلام به صورت حزبی فعال و مدیر درآمدند، بر حکومت اسلامی مسلط شدند؟ مقدمتاً این مطلب را باید بگوییم که یک جامعه نوساز و نوبنیاد نمی‌تواند یکدست و یکنواخت باشد، هر اندازه عامل وحدت آنها قوی باشد.<sup>۵</sup> جامعه نوبنیاد و تازه‌ساز اسلامی هرچند در زیر لوای توحید و پرچم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وحدت نیرومندی پیدا کرده بود و اختلاف رنگها و شکلها را به صورت معجزآسایی از بین برده بود، در عین حال طبیعی است که مردم مختلفی که از نژادهای مختلف و عناصر مختلف و با طبایع و عادات و اخلاق و آداب و عقاید گوناگونی پرورش پیدا کرده بودند، همه افراد در استعداد قبول مسائل دینی و پذیرش تربیت دینی یکسان نیستند: یکی قوی‌الایمان است و یکی ضعیف‌الایمان و یکی در شک و کفر و الحاد باطنی بسر

۱. پس / ۷۰

۲. پس / ۱۱

۳. إِسْرَاء / ۸۲

۴. اَنْفَال / ۳۷

۵. و آیا از همین جا نمی‌توان گفت که بهتر این بود که شتاب نمی‌شد و به فتوحات پرداخته نمی‌شد، صبر می‌شد به طور طبیعی اسلام از دیوارها نفوذ کند؟ اثر این شتابزدگی همین شکافها و اختلافهایی است که هست. پیغمبر هم اصلاً وصیت نکرد که بعد از من فتوحات کنید، با آنکه انواع وصیتها کرد. در ذاته‌ها فتوحات، شیرین است اما معلوم نیست مورد تصویب عقل باشد. هیچ معلوم نیست که علی عَلَيْهِ الْأَكْلُ اگر خلیفه می‌شد این فتوحات را تصویب می‌کرد، همان‌طوری که بعد از حکومت به اصلاح داخل پرداخت، و بعلاوه همین فتوحات منشأ قساد اخلاق اعراب شد. پس این عجله از طرفی جامعه‌ای نامتجانس درست کرد و از طرفی جنس اعراب را فاسد کرد.

می‌برد، و به همین دلیل اداره همچو جمعیتی براساس اسلامی تا سالها بلکه قرنها و آنها را تحت یک رژیم معین قراردادن کار آسانی نیست.<sup>۱</sup>

خود قرآن به وجود منافقین که پارازیت می‌دادند و می‌گفتند: «غَرَّ هُؤُلَاءِ دِيْنُهُمْ»<sup>۲</sup> و می‌گفتند: «أَئُوْمُنْ كَمَا أَمَنَ السُّفَهَاءُ»<sup>۳</sup> اعتراف دارد، و از اهتمام زیاد قرآن به منعکس‌کردن قضایای منافقین معلوم می‌شود قرآن می‌خواهد مسلمین را از خطر مهمی پرهیز دهد.<sup>۴</sup>

عبدالله بن سلول، رأس و رئیس منافقین مدینه بود. قرآن از «مؤلفة قلوبهم» نام می‌برد، کسانی که خواهناخواه جزء اجتماع اسلامی شده‌اند و باید از آنها نگاهداری کرد و مقداری از بودجه عمومی زکوات و صدقات را به آنها داد تا تدریجیاً ایمان در آنها قوت بگیرد و یا لاقل در نسلهای بعدی، اسلام واقعی پیدا شود ولی باید آنها را در کارهای حساس دخالت داد. پیغمبر ﷺ خلق کریم خود را از احمدی دریغ نمی‌داشت حتی از منافقین و مؤلفة قلوبهم، ولی روش محتاطانه خود را از دست نمی‌داد. تا پیغمبر زنده بود، امویهای ضعفاء‌الایمان و مؤلفة القلوب و یا منافق جای پایی پیدا نکردند ولی مع الاسف بعد از پیغمبر تدریجیاً پستهای حساس را اشغال کردند، مخصوصاً در زمان عثمان. مروان و پدرش که طرید<sup>۵</sup> رسول الله بودند، در زمان عثمان عودت داده شدند و حال آنکه دو خلیفه پیشین شفاعت عثمان را برای برگرداندن آنها به مدینه قبول نکردند، و همان مروان سبب اصلی فتنه‌ها و قتل عثمان شد.

امویها بعد از حکومت عثمان، بر بیت‌المال و مناصب دست یافتند؛ دو عامل ثروت و مناصب را در دست گرفتند. فقط یک عامل قوی و نیرومند راکسر داشتند که دیانت بود. بعد از قتل عثمان، معاویه با یک طرّاری و زبردستی عجیبی بر این عامل هم دست یافت و آن را هم استخدام کرد و اینجا بود که توائیت سپاهی به نام دین و بانیروی دین علیه شخصی مانند علی بن ابیطالب علیه السلام تجهیز کند. معاویه بعدها در

۱. رجوع شود به تطویر عقاید ملل گوستاو لویون. وی تغییر روحیه را خیلی تدریجی و بطئ می‌داند.

۲. افال / ۴۹

۳. بقره / ۱۳

۴. از شجاعتهای قرآن یکی منعکس کردن منطق مخالفین از کفار و منافقین است، و زیاد هم هست.

۵. [مطروح، رانده شده]

زمان خلافتیش با اجیر کردن روحانیون امثال ابوهریره کاملاً عامل روحانیت را علاوه بر عامل دیانت استفاده کرد و به این اعتبار چهار عامل شد: عامل سیاست و

پستهای سیاسی، عامل ثروت، عامل دیانت، عامل روحانیت و طبقه روحانیین.

حیف و میل کردن بیت‌المال و دست به دست کردن مناصب به وسیله امویها در عهد عثمان موجب نارضایتی عمومی شد، چه آنها که اهل دنیا بودند و چه آنها که اهل دین بودند. اهل دنیا بر دنیای خود نگران بودند و نمی‌توانستند ببینند که می‌خورند حریفان و آنها نظاره کنند، و اهل دین هم که می‌دیدند اصول اجتماعی اسلام دارد از بین می‌رود. این است که می‌بینیم مثلًاً هم عمرو عاص و زبیر مخالف بودند و هم ابودر و عمار. عمرو عاص گفت: بر هیچ چوپانی نگذشتم مگر آنکه او را بر قتل عثمان تحریک کردم، وقتی که خبر قتل عثمان را شنید گفت: «أَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَا حَكَكْتُ فَزَحَّةً إِلَّا أَذَمَّهَا»<sup>۱</sup>. علی علیل<sup>۲</sup> به زبیر در جمل فرمود: «لَعْنَ اللَّهِ أَوْلَانَا بِقَتْلِ عُثْمَانَ»<sup>۳</sup>.

علی علیل<sup>۴</sup> همان‌طور که با سایر خلفاً رفتار می‌کرد، با عثمان رفتار می‌کرد؛ از نصیحت و خیرخواهی عموم در بیغ نمی‌کرد؛ در وقتی که عثمان محصور بود، هم راه صلاح را به او نشان داد و هم به او آب و آذوقه رساند. ولی معاویه با نیروی عظیم خودش در شام بود و از فتنه و مقدمات و نتایج فتنه هم آگاه بود، و عثمان هم از او استمداد کرد و او قادر بود انقلابیون را تار و مار کند<sup>۵</sup> ولی فکر کرد از کشته عثمان بیش از زنده عثمان می‌تواند بهره‌برداری کند؛ نشست تا خبر قتل عثمان رسید، آن وقت فریاد واعثمان را بلند کرد، پیراهن عثمان را بر چوب کرد و بر منبر گریه کرد و اشکها از مردم گرفت و این آیه قرآن را شعار قرار داد: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَيْهِ سُلْطَانًا»<sup>۶</sup>. صدها هزار نفر دعوت او را برای خونخواهی خلیفه مظلوم اجابت کردند.

۱. من ابوعبدالله هستم. هیچ زخمی را نخراشیدم جز اینکه خونش انداختم.

۲. خدا لعنت کند آن کس از ما را که به قتل عثمان اولویت دارد.

۳. در جلد ۳ نهج البلاغه، ص ۲۰۰، نامه به معاویه، می‌نویسد: «فَأَئْتَاهُ كَيْمَانَ الْحِجَاجَ فِي عُثْمَانَ وَ قَاتَلَتِهِ فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتُ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ أَكَّ وَ حَذَلَتْهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ» [و اما جدال بسیار و پر گفتن تو در باره عثمان و کشندگان او؛ تو عثمان را هنگامی یاری کردی که به نفع خودت بود و هنگامی که برای او سودمند بود او را یاری نکردی]. در این جمله‌ها سیاست معاویه خوب روشن شده.

۴. اسراء / ۳۳

اینجا بود که توانست عامل دیانت را هم به عامل ثروت و منصب اضافه کند<sup>۱</sup> و تمام قوارادر قسمت مهمی از کشور اسلامی در دست بگیرد. این بود سرّ تسلط معاویه بر دستگاه خلافت و روحانیت اسلامی که در این امر چند چیز دخالت داشت: اول ذکاء و فطانت خود آنها، دوم سوء سیاست و تدبیر خلفا که به اینها راه دادند، سوم جهالت و ندانی و بساطت مردم<sup>۲</sup>.

معاویه و امویها برای محو دو اصل از اصول اسلامی کوشش بسیار کردند: یکی امتیاز نژادی که عرب را برعجم [ترجیح دادند] و دیگر ایجاد فاصله طبقاتی که بعضی مانند عبدالرحمن بن عوف و زبیر صاحب آلاف الوف شدند و بعضی فقیر و صعلوک باقی ماندند. بی جهت نیست که علی علیله می فرماید: «...أَنْ لَا يُقَازُوا عَلَىٰ كِفْظَةٍ طَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ»<sup>۳</sup> و یا می فرماید: «الَا وَ إِنَّ بَلِيَّتُكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهِيَّتِهَا يَوْمَ بَعْثَ اللَّهِ نَبِيَّهُ». <sup>۴</sup>

## نیروی اجتماعی علی علیله و برنامه مبارزه معاویه با آن

علی علیله از دنیا رفت و معاویه خلیفه شد. برخلاف انتظار معاویه، علی علیله به

۱. و به عبارت دیگر قدرت دیانت را هم بر قدرت سیاست و ثروت بیافراید و مردم را یعنی پیروان علی علیله را، هم تحت فشار مادیات قرار دهد و هم تحت فشار معنویات. خطرناکترین موقعها آن وقتی است که این دو قدرت یعنی قدرت ماده و معنی دست به دست یکدیگر داده و بخواهد بر سر ملتی فرود آید. البته دیانت به خودی [خود] همواره دفاع از مظلوم است ولی امان از وقتی که در اثر جهالت مردم و خیانت اولیای امور یعنی جهالت متنفسکین و خیانت متهافتکین، دین ابزار سیاست واقع شود. امان از وقتی که دین ابزار سیاست واقع شود!

۲. از اینجا معلوم می شود که مردم آن وقت صلاحیت نداشتند که خلیفه یعنی ولی امر را انتخاب کنند و فرضًا قبول کنیم که اصل حکومت اسلامی بر انتخاب است نه بر انتصاب، در آن روزها و بلکه تا سالها و قرنها می بایست که حاکم انتصابی باشد. در هر جای دنیا که مردم لیاقت آزادی و دخالت در تعیین قوّه حاکمه را نداشته باشند، نباید به آنها آزادی داد ولی کی آزادی را از آنها بگیرد؟ همانها یعنی که از ترس انتخاب آنها نباید مردم آزادی داشته باشند؟! نه، بلکه مقام نبوت. در آن زمان، جهل و عدم صلاحیت سبب شد که امویها از هوش و دهاء خود استفاده کردند. علی علیله، هم مجسمه عدالت بود و هم مجسمه هوشیاری و پیش‌بینی. فتنه اموی [را] که زیر پرده بود و رنگ اسلامی داشت، علی علیله کاملاً پیش‌بینی کرد و به مردم گفت ولی کسی که معنای کلمات او را درک کند وجود نداشت.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۶. هان که گرفتاری و مشکلات شما بازگشته همانند روزی که خداوند پیامبرش را برانگیخت.

صورت نیرویی باقی ماند و معاویه آن طوری که اعمال بیرون از تعادل و متناسبش نشان می‌دهد، از این موضوع خیلی ناراحت بود. لهذا تجهیز ستون تبلیغاتی علیه علی عَلِيًّا کرد. در منابر و خطبه‌ها دستور داد علی عَلِيًّا را سبّ و لعن کنند. طرفداران خیلی جدی علی را بی‌پروا می‌کشت و دستور داده بود به تهمت هم شده بگیرند و مانع نشر فضیلت علی عَلِيًّا بشوند. با پول، احادیث علیه علی عَلِيًّا له امویها جعل کردند. این سه کار را برای مبارزه با فکر علی عَلِيًّا که در دلها و سینه‌ها جا داشت می‌کردند. حُجر بن عدی و عمرو بن حمِق را برای همین جهت کشت. میثم و رُشید را که عبیدالله در کوفه کشت، روی همان برنامه معاویه بود. بالأخره یک نیروی غیرمتسلک به نام «تشیع» علیه حکومت اموی همیشه در فعالیت بود.

برای ما تحقیق در امر حادثه حکومت اموی تنها جنبه تعجب‌آمیز ندارد. این یک امر سطحی نبوده که فقط مربوط به سیزده قرن پیش باشد که بگوییم آمد و رفت. این، خطری بود برای اسلام از آن روز تا روزی که خدا می‌داند. حتّماً اگر ما بخواهیم به تاریخ روحیه خودمان رسیدگی کنیم، باید به تاریخ اموی رسیدگی [کنیم]. فکر اموی در زیر پرده و لفّافه، با فکر اسلامی مبارزه می‌کرد. عنصر فکر اموی داخل عناصر فکر اسلامی شد. ای بسا که در فکر همانهایی که هر صبح و شام بنی‌امیه را لعنت می‌کنند، عنصری از فکر اموی موجود باشد و خودشان خیال کنند فکر اسلامی است، و قطعاً این طور است<sup>۱</sup>، مثل موضوع رعایت شؤونات در مصرف زکات و خمس و در استطاعت حج و در نفقه زوجه و امثال اینها.

علی عَلِيًّا به خطر سلطه اموی زیاد اهمیت می‌داد و اعلام خطر می‌کرد، ولی کمتر کسی متوجه می‌شد و خودش هم می‌فرمود بعدها متوجه می‌شوید: «فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرْيَشٌ بِالدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا أُوْيَرُونَنَّى مَقَاماً وَاحِدًا وَلَوْ قَدْرَ جَزْرٍ لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلَبُ مِنْهُمُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ وَلَا يُغْطِنَنَّيهِ»<sup>۲</sup>.

۱. امویها رفتند ولی مع الاسف عناصر فکر اموی و رژیم اموی باقی ماند و با تغییر، جزء اصول زندگی ما شده. امروز هم اصول معاویه‌ای عامل دیانت را استخدام کرده علیه دیانت، و نمی‌شود یک کلمه علیه اصول اموی سخن گفت. به اندازه اشکنی که در پای پیراهن عثمان ریختند، باز می‌ریزند.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۹۱. [و آن هنگام است که قریش آرزو می‌کند در برایر دنیا و مافیها یک بار مرا ببینند، هرچند به قدر کشتن شتری باشد (الحظاتی اندک) تا آنچه اینک اندکش را از آنان می‌خواهم و به من نمی‌دهند بپذیرم.]

از جمله راجع به فتنه اموی فرمود: «إِنَّ الْفِتْنَةَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَهَتْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ تَبَهَّتْ...»<sup>۱</sup>. ایضاً: «أَيُّهَا النَّاسُ سَيِّئَاتِي عَلَيْكُمْ رَّمَانٌ يُكَفَّأُ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكَفَّأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ...»<sup>۲</sup> و ایضاً: «فَمَا أَخْلَوْتُ لَكُمُ الدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا»<sup>۳</sup> و ایضاً: «مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحًا بِلَا أَرْواحٍ...»<sup>۴</sup>.

چند موضوع را علی [علیه السلام](#) پیش‌بینی کرد:

۱. ظلم و استبداد و استیثار بنی‌امیه و اینکه دیگر از این عدل و مساوات امروز خبری نخواهد بود و از «لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»<sup>۵</sup> و از اینکه «لَئِنْ تُقَدِّسَ أُمَّةٌ حَتَّىٰ يُؤْخَذَ لِلضَّعِيفِ حَقُّهُ...»<sup>۶</sup> خبری نخواهد بود که فرمود: «...لَا يَكُونَ أَنْتَصَارًا أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَائِنًا صَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ»<sup>۷</sup>. مسلم بن عقبه در وقعة مدینه از مردم بیعت بر عبودیت و غلامی یزید گرفت. این‌طور، پیش‌بینی مولا محقق شد.
۲. اینکه نخبه‌ها و نیکان و فهمیدگان و روشنفکران شما را خواهند کشت، و هر سری که در آن سر مغزی و در آن مغز برقی از روشنی موجود باشد روی تن باقی نخواهند گذاشت، که فرمود: «عَمَّتْ حُطَّتُهَا وَ حُصَّتْ بَلِيَّهَا وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبَصَرَ فِيهَا وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا».<sup>۸</sup>
۳. حرمت احکام اسلام عملًا از بین می‌رود. حرامی باقی نمی‌ماند مگر آنکه حلال می‌شود: «وَاللَّهِ لَا يَرِي الْوَنَ حَتَّىٰ لَا يَدْعُوا اللَّهَ مُحَرَّمًا إِلَّا سَتَحْلُوهُ وَلَا عَفْدًا إِلَّا حَلُوهُ، وَ حَتَّىٰ لَا يَنْقِيَ مَدَرٍ وَ لَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ... وَ نَبَّا بِهِ سُوءُ رُعْيِهِمْ».<sup>۹</sup> عبدالله بن حنظله گفت:

۱. همان. [وقتی فتنه‌ها رو آورند، حق و باطل را بهم بیامیزند (و راه تشخیص را بینند) و چون پشت کنند و از بین روند، آگاه کنند و حق را روشن سازند].
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۱. [ای مردم بزودی زمانی فرا رسید که اسلام وارونه شود چنانکه یک ظرف وارونه شود و محتوای آن بریزد].
۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰. [و دنیا بالذاتش به کام شما شیرین نیامد].
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰. [چرا شما را اشباحی بی روح می‌بینم؟]
۵. آل عمران / ۶۴.
۶. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه مالک اشتر نخعی).
۷. نهج البلاغه، خطبه ۹۱. [و باری جستن هیچ کدام از شما از آنها نیست مگر به مانند باری جستن بنده از مولای خودش].
۸. همان. [دایره حکومتش همگانی است و گرفتاری آن برای خاصه است، بلای آن دامنگیر آگاهان و بینایان است و کوردلان را هدف خود نمی‌گیرد].
۹. نهج البلاغه، خطبه ۹۶. [و به خدا سوگند، پیوسته زمام حکومت را به دست دارند تا جایی که تمام حرامه‌ای الهی را حلال سازند و همه بیمانه‌ای خدا را بشکنند، و خانه‌ای گلی و خیمه‌ای پشمینه‌ای نماند جزا اینکه به ظلم آنها گرفتار آید... و سوء رفتارشان آنان را پراکنده سازد].

ما از پیش کسی می‌آییم که «يَتَكَبَّرُ الْأَمْهَاتُ وَالْأَخَوَاتُ»<sup>۱</sup>.

۴. اینکه اسلام مورد تحریف و پشت رو کردن قرار می‌گیرد، عناصر غیراسلامی وارد افکار مردم می‌شود: «يُكْفَأُ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ»<sup>۲</sup>، «وَ لَيْسَ الإِسْلَامُ لُثْسَ السَّفَرُوْ مَقْلُوبًا»<sup>۳</sup>. همه اینها - که علی مثل اینکه در آینه ببیند، دیده - واقع شد و یک سر محبت زائدالوصف عدهای نسبت به علی علیاً، گذشته از سیرت و عدل و خلقش، وقوع این پیش‌بینی‌ها بود.

معاویه مُرد و علاوه بر حیف و میل اموال و غصب مناصب که از زمان عثمان

شایع شده بود، چند سنت سوء‌هم باقی گذاشت:  
الف. لعن و سب علی علیاً.

ب. پول خرج کردن و وادار کردن به جعل حدیث علی علیاً و به عبارت دیگر استخدام عامل روحانیت به وسیله علمای سوء، علاوه بر استخدام عامل دیانت از راه قتل عثمان (قصة سمرة بن جندب و آیه: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِيْ تَفْسِيْهَ بِتِغَاءِ مَؤْضِيَ اللَّهِ»<sup>۴</sup>).

ج. کشتن بیگناهان بدون تقصیر که در اسلام سابقه نداشت و از بین بردن احترام نفوس و بریدن دست و پا و به نیزه کردن سر، مثل سر عمرو بن حمق خزاعی.  
د. مسموم کردن و عمل ناجوانمردانه مسموم کردن را معمول کردن که عملی است که با مرد و انسانیت هم سازگار نیست، و بعد خلفای دیگر هم از او پیروی کردند. معاویه امام حسن علیاً و مالکاشtro و سعد وقار و عبد الرحمن بن خالد بن ولید را که بهترین نصیر او بود، مسموم کرد.

ه. اینکه خلافت رادر خاندان خود موروثی کرد<sup>۵</sup> و یزیدی را که هیچ‌گونه لیاقت

۱. [با مادران و خواهران خود نکاح می‌کند (یزید).]

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۶. [و اسلام مانند پوستین وارونه پوشیده شود.]

۴. بقره / ۲۰۷.

۵. و به این ترتیب آرزوی دیرین حزب اموی که ابوسفیان در خانه عثمان گفت: «يَا بَنِي أُمَيَّةَ! تَلَقَّفُهَا تَلَقَّفَ الْكُرْرَةُ، أَمَا وَالَّذِي يَتَحَلَّفُ بِهِ أَبُو سَفِيَّان... مَا لِتُّ أَجْوَهَا لَكُمْ وَلَتَقْسِيرَنَّ إِلَيْ صَبِيَّانَكُمْ وَرَائِنَّ» محقق شد و خود معاویه هم باور نمی‌کرد محقق شود، والبته امام حسین بیش از هر کس از این منویات آگاه بود و می‌دید که دارند مثل گوی با آن بازی می‌کنند و به کوکدان خود به وراحت می‌دهند. قیام حسین علیاً در برابر عملی شدن افکار حزب اموی بود.

نداشت و لیعهد کرد.

و. دامن زدن به آتش امتیاز نژادی و فضیلت عرب بر عجم و قریش بر غیرقریش.

از این کارها، لعن و سبّ علی و حتی جعل حدیث و ولایت عهد یزید، سوءتدبیر معاویه شمرده می‌شود.

یزید مردی جاهل و سبکسر بود. خلیفه‌زادگانی که مُرشح برای خلافت بودند می‌باشند مدتی تعلیم و تربیت شوند که لااقل برای زعامت آماده شوند همان‌طوری که عباسیین می‌کردنند. یزید در بادیه نشوونما یافته و بی‌خبر از دنیا و آخرت، هیچ‌گونه لیاقتی نداشت.

اگر در زمان عثمان، اموال و مناصب غصب شد و اگر در زمان معاویه لعن و سبّ علی علیله و جعل حدیث و دروغ بستن به پیغمبر و کشتن بیگناهان و مسموم کردن و خلافت را موروثی کردن و امتیاز نژادی به وجود آوردن معمول شد، عهد یزید عهد رسوایی اسلام و مسلمین بود. نمایندگان کشورهای دیگر می‌آمدند و از همه جا بی‌خبر به جای پیغمبر مردی را می‌دیدند که در دستش شراب و در کنارش بوزینه‌ای با جامه‌های دیبا نشسته. دیگر چه آبرویی برای اسلام باقی می‌ماند؟! یزید، مست غرور، مست جوانی، مست حکومت، مست شراب بود. در این صورت معنای کلام سیدالشهداء واضح می‌شود که: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ إِذْ فَدَّ بَلِيَّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ». یزید متظاهر به فسق و متظاهر به کفر و ردّه گفتند بود و به عبارت دیگر یزید پرده‌ها را همه دریده بود، و قطعاً در همچو موردي باید قیام کرد. دیگر چه آبرویی برای اسلام و مسلمین باقی می‌ماند؟!

بنابراین، سؤال اینکه چرا امام حسین قیام کرد، درست مثل این است که بگوییم چرا پیغمبر اکرم در مکه قیام کرد و با قریش سازش نکرد؟ و یا چرا علی مرتضی اینقدر رنج حمایت پیغمبر را در بدر و حنین و احد و احزاب و لیلة المبیت متحمل شد؟ و یا چرا ابراهیم یکتنه در مقابل قدرت عظیم نمرود قیام کرد؟ چرا موسی در حالی که جز برادره هارون کسی نداشت، به دربار فرعون رفت؟ معنای این چرا این است که امام حسین وقتی قیامش موجّه بود که جندي و سپاهی برابر با یزید داشته باشد و حال آنکه اگر امام حسین سپاهی برابر با یزید می‌داشت و در اجتماعی قیام می‌کرد که مردم دو دسته بودند و دو صفت عظیم را تشکیل می‌دادند و

امام حسین در جلوی یک صف بود، قیام حسینی یک قیام مقدس و جاویدان نبود. این چراها در همه قیامهای مقدس و تاریخی هست.

قیامهای مقدس بشری دارای دو شخص است: یکی از نظر هدف قیام؛ یعنی این قیامها برای مقامات عالی انسانیت است، برای توحید است، برای عدل است، برای آزادی است، برای رفع ظلم و استبداد است، نه به خاطر کسب جاه و مقام یا تحصیل ثروت و به قول حنظله بادغیسی «کسب مهتری» و یا حتی برای تعصّب وطنی، قبیله‌ای، نژادی. دیگر اینکه این قیامها برقی است که در ظلمتهای سخت پدید می‌آید، شعله‌ای است که در میان ظلمتها و استبدادها و استیثارها و زورگویی‌ها می‌درخشند، ستاره‌ای است که در تاریکی شب در آسمان سعادت بشر طلوع می‌کند، نهضتی است که مورد تصویب عقلای قوم! قرار نمی‌گیرد.

یکی از افتخارات نهضت حسینی همین است که عقلای قوم! آن را تصویب نمی‌کردند ولی از آن جهت که فوق نظر عقلابود نه دون نظر آنها. عرفاکه از آن جنبه عرفانی جنبه فوق عقل آن را در نظر گرفته‌اند، به آن نام «مکتب عشق» داده‌اند و همچنین است منطق شعرای مرثیه‌سرای ما، خیلی جنبه ایده‌آلیستی به آن داده‌اند. درست است که مکتب عشق الهی است، علی عَلَيْهِ الْكَلَمُ الْمُبِينُ هم فرمود: «مُنَاحِرُ كَابِ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ»<sup>۱</sup>، ولی چرا این عشق و سلوک در صحنه‌ای مثل صحنه کربلا ظهرور کرد؟ برای خداوند، برای این معشوق که فرقی نمی‌کند. آری، رضای خدا در فدایکاری در راه دین، در راه سعادت بشر، در راه قیام بالقسط است که هدف پیغمبران است. چرا عرفای ما اگر عاشق صادق هستند عشق‌بازیهای خود را فقط در مجالس سمع به ثبوت رسانند؟! عشق حسین البته عشق الهی است و عشق صادق و راستین است، تنها در مجالس سمع اظهار نشده است.

پس افتخار قیام حسینی این است که کسانی مانند ابن عباس [آن را] تصویب نمی‌کردند. مطلق قیامهای مقدس بشر که در میان تاریکیهای مانند شعله‌ای ظاهر می‌شود، مورد تصویب دیگران نیست. در زمان خود ما اگر کسی مثلًا به قدرتهای روحانی ما که در غیر راه خدا مصرف می‌شود، اعتراض کند و بالآخره در مطلق مواردی که قوای اهریمنی تسلط کامل پیدا کرده [اگر] کسی اعتراض کند و ایراد

بگیرد و قیام کند، عقلابه او ایجاد می‌گیرند، او را کج سلیقه می‌خوانند! این سلیقه چیست و مقیاس استقامت و اعوجاجش چیست؟

چه خوب تعبیری دارد امیرالمؤمنین درباره پیغمبر اکرم که می‌فرماید: «أَرْسَلْنَا  
عَلَىٰهِ فَتْرَةً مِّنَ الرَّسُولِ... وَ الدُّنْيَا كَاسِفَةُ النُّورِ»<sup>۱</sup>. قرآن درباره قیام ابراهیم علیهم السلام می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدًا»<sup>۲</sup> (از کلمه «رشد» معلوم می‌شود که ابراهیم چیزی را احساس می‌کرد که دیگران احساس نمی‌کردند) تا آنجا که می‌گوید: «قَالَوا  
حَرْقُوهُ وَأَنْصُرُوا إِلَهَتَكُمْ»<sup>۳</sup>. در مورد موسی می‌فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ  
أَهْلَهَا شَيْعَأً»<sup>۴</sup>. علی علیهم السلام درباره فتنه بنی امیه فرمود: «إِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُّظْلِمَةٌ»<sup>۵</sup>. پس احتیاج به یک شعله حقانی نورانی هست. ایضاً فرمود: «لَتَجِدُنَّ بَنَى أُمَّيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابٌ  
سَوْءٌ»<sup>۶</sup> و فرمود: «حَتَّىٰ لَا يَكُونَ انتِصارُ أَهْدِكُمْ مِّنْهُمْ إِلَّا كَائِنَتِ صَارِ الأَعْبَدِ مِنْ رَبِّهِ»<sup>۷</sup>.



بنیاد علمی فرهنگی اسلامی شیده مرتضی  
motahari.ir

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷. [او را به هنگامی فرستاد که جهان از وجود پیامبر خالی بود... و دنیا نورش به خاموشی گراییده بود].

۲. انبیاء / ۵۱.

۳. انبیاء / ۶۸.

۴. قصص / ۴. [فرعون در زمین سرکشی کرد و اهل آن را به دستجات مختلف پراکنده ساخت].

۵. نهج البلاغه، خطبه ۹۱. [آن فتنه‌ای کور و تاریک است].

۶. همان. [و هر آینه بنی امیه را زمامداران بدی خواهید یافت].

۷. همان.

## امام حسین علیه السلام و سایر مصلحین بزرگ که قیام کردند



تمام کسانی که به بشریت خدمت کرده‌اند حقی بر بشریت دارند، از راه علم یا صنعت و هنر یا اکتشاف و اختراع و یا حکمت و فلسفه یا ادب و اخلاق و از هر راهی، ولی هیچ‌کس به اندازه شهدای راه حق بر بشریت حق ندارد و از همین جهت هم عکس العمل بشریت و ابراز عواطف بشر درباره آنها بیش از دیگران است، زیرا عدل و آزادی برای محیط اجتماعی بشر و برای روح بشر به منزله هواست برای تنفس ریه؛ بدون آن ادامه حیات ممکن نیست. پیغمبر علیه السلام فرمود: «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ».

عالی در علم خود و مکتشف در اکتشاف خود و مربی و معلم اخلاق در تعلیمات خود و حکیم و فیلسوف در حکمت و فلسفه خود مدیون و مرهون شهدا هستند و شهدا در کار خود مدیون کسی نیستند، زیرا شهدا بودند که محیط آزاد به دیگران دادند تا آنها توانستند نبوغ خود را ظاهر کنند. شهدا شمع محفل بشریتند؛ سوختند و محفل بشریت را روشن کردند.<sup>۱</sup> «شاهدی گفت به شمعی کامشب - در و دیوار مزین

۱. در ورقه «شهید و شهادت» گفتیم که هر شهادت بعد از خود نورانیت به وجود می‌آورد و آن را تشبيه کردیم به حالت فرد از نظر اینکه بعضی از خودگذشتگیها و بعضی اعمال مثبت فرد برای قلب او ایجاد صفا و نورانیت می‌کند. این مطلب سوژه‌ای بسیار عالی است که می‌تواند بحث شود.

کردم...». «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا... وَ سَرَاجًا مُنِيرًا»<sup>۱</sup>. تعبیر به «سراج» مبین محیط ظهور پیغمبر است. اگر مردم رشدی داشته باشند، محیط تاریک نیست و احتیاج به چراغ نیست.

در همچو وضعی یزید روی کار آمد. یزید به والی مدینه نوشت که «خُذْ حُسْيَنَ... بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا». بنابراین جز بیعت به چیزی راضی نمی‌شد. اما امام حسین یکی از سه کار را باید بکند: یا بیعت کند و تسليم شود، یا آن‌طوری که بعضی پیشنهاد کردند بیعت نکند و اگر لازم شد - و البته لازم هم می‌شد - خودش را به کناری بکشد، به دره‌ای یا دامنه‌کوهی پناه ببرد، مثل یاغیه‌ها که مخلوطی از ترس و شجاعت است زندگی کند، و یا ایستادگی کند تا کشته شود. اول را اعوان و انصار امویها پیشنهاد می‌کردند مثل مروان، دوم را ابن حفیه و ابن عباس پیشنهاد کردند (روح پیشنهاد این دو نفر همین می‌شد بالنتیجه)، و سوم راهی بود که خودش انتخاب کرد. اما اول معنایش این بود که حسین علی‌الله‌ی دین و آخرت خودش را به دنیا یزید بفروشد و کاری به کار مسلمین نداشته باشد؛ هر چه می‌شود بشود و با یزید سازش کند و از ترس بیعت کند برای حفظ جان خود، و آن همان بود که فرمود: «يَأَبَيَ اللَّهِ ذِلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورُ طَبَّاطَبَّ وَ طَهْرَتْ وَ أُنُوفُ حَمِيَّةُ وَ نُفُوسُ أَيَّيَّةُ». این کار رانه خدا اجازه می‌داد و نه دین خداونه ایمان اقتضا می‌کرد و نه پستانی که از آن پستان شیر خورده بود و نه روح عالی‌ای که در میان سینه داشت.

اما راه دوم؛ درست است که بیعت نکرده بود ولی موضوع تنها جنبه منفی نداشت که بیعت نکند. او یک تکلیف مثبت برای خود قائل بود که می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلِلًا لِحُرُمَ اللَّهِ...». علاوه بر همه اینها، روح بلند حسینی کجا و فرار در دشت و کوهها! او حاضر نشد در وقتی که از مدینه به سوی مکه حرکت می‌کرد شاهراه را بگذارد و از بیراهه برود. در جواب پیشنهاد بعضی همراهان فرمود:

#### ۱. احزاب / ۴۵ و ۴۶. خواند مزمل نبی را زین سبب...

شمع دائم شب بود اندر قیام  
بی‌پناهت شیر اسیر ازن است  
صد شواب و اجر یابد از الله  
گشت آمر زیده و یابد رشد  
جوق کوران را قطار اندر قطار

هین قُمُ اللَّلِيلِ كَه شمعی ای همام  
بی فروغت روز روشن هم شب است  
نی تو گفتی قائد اعمی به راه  
هر که او چل گام کوری را کشد  
هین بکش تو زین جهان بیقرار

«لَا وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُهُ حَتَّىٰ يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ»<sup>۱</sup>. او می فرمود: «لَا أُعْطِيْكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُقْرِئُ أُفَارِقَ الْعَبِيدِ». پدرش می گفت: «وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَىٰ قِتَالِي لَمَا وَلَيْتُ عَنْهَا وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرْصُ مِنْ رِقابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا»<sup>۲</sup>. و اما راه سوم همان بود که خودش انتخاب کرد.

□

## ارزش شهادت و شهید در اجتماع

قبل‌گفتیم که هر شهادت نورانیتی در اجتماع به وجود می آورد، و تشبيه کردیم آن را به نورانیتی که برخی اعمال خیر و از خودگذشتگی‌ها در قلب فرد ایجاد می‌کند. قلب که صفا و جلا پیدا کرد و هدایت یافت تاریکی‌ها زایل می‌شود، راه نمودارتر می‌گردد. این مطلب سوزه‌ای عالی است برای بحث درباره ارزش شهادت و شهدا و مخصوصاً از نظر آثار قیام حسینی در جهان اسلام و از نظر اینکه امام اگر به قصد شهادت هم حرکت کرده باشد منطقی صحیح دارد. جمله: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَأَكَ فَتَيَّلًا» اگر سند صحیح داشته باشد، از لحاظ مطلب و معنی سخن درستی است.

□

## منطق منفعت و منطق حقیقت

منطق منفعت‌پرستی یک منطق است و منطق حق‌پرستی و اصلاح منطق دیگری است.<sup>۳</sup> عقلای قوم مانع ابی عبدالله می‌شدند از حرکت، و نصایح آنها همه بر محور مصلحت شخصی حسین علیهم السلام و زندگی دنیوی او و سلامت تن و حفظ فرزندان دور می‌زد. می‌گویند جامعترین بیانها همان است که ابن عباس گفت. اگر جای تعجب باشد، باید از منطق ابن عباس تعجب کرد. چیزی که در این منطق ابن عباس یافت

۱. نه، به خدا سوگند از آن جدا نشوم تا خدا هر چه خواهد کند.]

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۵. [به خدا سوگند اگر عرب در جنگ با من پشت به پشت هم دهنده، از آنان رو نگردانم و اگر فرست دست دهد به سوی آن می‌شتابم].

۳. علی علیهم السلام درباره سرزین کربلا فرمود: «مُنَاحُ رُكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ» ایضاً درباره آن خاک فرمود: «وَاهَا لَكَ أَيْتَهَا التُّرْبَةُ لَيُخْشَرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٍ يَذْهُلُونَ الْجِلْدَةُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [شگفتا از تو ای خاک که اقوامی از درون تو محشور گردنده که بدون حساب وارد بهشت شوند].

نمی‌شود، فکر اسلام و منطق ایشار و گذشت است و آنچه در منطق حسین علیه السلام هرگز دیده نمی‌شود منافع و مصالح شخص خودش است.

منطق حسین همان است که فرمود: «**خُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ...**»، همان است که در جواب حرر ریاحی فرمود: «**أَفَبِالْمَوْتِ تُحَوَّفُنِي...**» و بعد اشعار معروف را خواند: «**سَأَمْضِيٌّ وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَنِ...**».

## هدف مقدس و حس تعالی و تقدس

کلمه «شهید» و «شهادت» از کلمات رایج معمولی است که فقط در مورد بعضی افراد استعمال می‌کنیم. هر کشته یا مرده‌ای شهید نیست. روزی صدها نفر کشته می‌شوند و هزارها نفر می‌میرند و به آنها شهید نمی‌گوییم. اطراف کلمه «شهید» را هاله‌ای از قدس و تعالی احاطه کرده است. به کسی شهید گفته می‌شود که در یک راه مقدس و برای هدفی مقدس جان خود را از دست بدهد.

شهید سه خصوصیت دارد: یکی اینکه در راه هدف مقدس کشته می‌شود، دیگر اینکه جاودانگی می‌یابد، سوم آن چیزی که قبل‌گفتیم که آنها محیط پاک می‌دهند. گفتم مقدس و نگفتم بزرگ. ممکن است مقصد، بزرگ و بالاهمیت باشد ولی مقدس نباشد. اسکندر که آرزوی جهانگیری را تعقیب می‌کرد، هدف به اصطلاح بزرگ داشت ولی مقدس نبود و بلکه عالی هم نبود. کسی که در این راه کشته بشود، در چشم بشر احترام و تقدس ندارد.<sup>۲</sup> او دایره خود پرستی خود را توسعه داده بود.

۱. هربرت اسپنسر به نقل فروغی می‌گوید: «بلندترین آرمان نیکان این است که در آدم‌سازی شرکت کنند یعنی مصلح باشند». پیغمبر ما فرمود: «**بُعْثُتُ لِأَتُمْ مُكَارِمُ الْأَخْلَاقِ**». خدا درباره‌اش فرمود: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ» (توبه / ۱۲۸).

۲. شهید کسی است که به خون خود ارزش و ابدیت و جاودانگی داده است. آن کس که مال خود را صرف خدمت و بنای خیر می‌کند، به مال خود ابدیت و ارزش می‌دهد. آن کس که اثر علمی باقی می‌گذارد، به فکر خود و آن کس که اثر صنعتی و فنی باقی می‌گذارد، به هنر خود و آن کس که فرزند خود یا دیگران را تربیت می‌کند، به عمل خود ارزش و ابدیت می‌دهد، و شهید به خون خود ارزش و ابدیت می‌دهد. این تفاوت میان شهید و دیگران هست که شهید پاکباخته است و «سودا چنین خوش است که یکجا کنند کسی»، اما عالم یا منفی یا معلم یا مریبی یا هنرمند قسمتی از مایلک خود را ارزش و ابدیت می‌دهد. قبل‌گفتیم که عالم و مریبی و صنعتگر و فیلسوف و منفی، مدیون شهداً‌ایند و شهداً مدیون کسی نیستند. خون شهید به زمین نمی‌ریزد بلکه هزار برابر می‌شود و به دیگران تریق می‌شود و در رگهای دیگران برای همیشه جریان

همچو شخصی اگر همه کرات آسمانی را هم تسخیر کند، عملش جنبه تقدّس و احترام پیدا نمی‌کند. عمل آن وقت مقدس است که هدفی بیرون از خودپرستی داشته باشد<sup>۱</sup>، فقط به خاطر تکلیف و وظیفه انجام شود، خصوصاً تکالیفی که بشر در برابر نوع و اجتماع دارد. «المُقْتُولُ دُونَ عِيَالِهِ وَ مَالِهِ» شهید است، چون به خاطر وظیفه و شرافت و تکلیف وجودان و دیانت انجام می‌گیرد نه به خاطر جلب منفعت مادی. حالا اگر انسان، المقتول دون العدل والحریه، دون التوحید والايمان باشد، قداست و قدّیسیتش به درجاتی بالاتر است.

حس تعالی و تقدّس حسی است اصیل در بشر و از صمیم روح بشر سرچشمeh می‌گیرد مثل حس حقیقت خواهی (علم)، نیکی خواهی (اخلاق)، زیبایی خواهی (جمال). و این خود یکی از معماهای وجود بشر است که در برابر اموری معاورای منافع محسوس و ملموس خود، یک نوع تعظیم و تکریمی دارد و سر تعظیم فرود می‌آورد. البته هر میل و طلبی از وجود یک احتیاج عینی حکایت می‌کند؛ منتها امر، مبدأ این احتیاج عینی جهازات بدن نیست، همان مرتبه مستقل روح انسان است.

سرسلسله مقدسات بشر، ذات احادیث است. خداوند، قدّوس است، منزه از جمیع نقصانات است علی الاطلاق: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ...»<sup>۲</sup> و لهذا مقدس‌ترین اعمال بشر مبارزه با شرک و بت‌پرستی است.

### قیامهای مقدس

قیامهای مقدس و نهضتهای مقدس، از انبیاء عظام شروع شده. در قرآن کریم در سوره الشعرا، جهاد مقدس انبیاء را خلاصه کرده است؛ داستان موسی و ابراهیم و

→ می‌یابد، و این است معنی جاوید شدن خون شهید و این است معنی اینکه شهدا حمامه می‌آفینند، و به همین جهت پیشوایان آرزوی شهادت می‌کردند و به همین جهت اسلام در هر زمانی نیازمند به شهید است. ۱. اینجا باید این بحث تحقیق بشود که ملاک اصلی قداست چیست؟ چرا خودپرستی پلیدی است و کار برای خدمت به غیر و برای انجام وظیفه و مسؤولیت یا برای رضای خدا مقدس است؟ آیا ملاک، مادیت و تجرّد است؟ آیا ملاک، وجود و عدم است؟ آیا ملاک، حرکت و توقف است؟ آیا ملاک، هم‌انگی با اهداف جهان و حرکت تکاملی جهان است؟ و آیا علت تقدّس - همان طور که در متن گفته‌ایم - ابدی شدن و جاودانگی و نجات از مرگ است؟

.۲. حشر / ۲۳

نوح و هود و لوط و صالح و شعیب و خاتم الانبیاء را ذکر می‌کند که در راه مبارزه با بت‌پرستی و ظلم و بیدادگری و جهل و تعصّب و تقليد و اسراف و تبذیر و افساد در ارض و فحشاء و امتیازات موهوم اجتماعی مبارزه کرده‌اند. مقدسات بشر هم از اینها تجاوز نمی‌کند.

امام حسین همان راهی را رفت که آن انبیاء رفتند و البته برای امام حسین وضعی پیش آمد که برای دیگران پیش نیامد. اعتراض به اینکه امام حسین چرا فداکاری کرد و تسليم نشد و حفظ جان نکرد، اعتراض به همه انبیاء و اولیاء است. اساساً دین برای گذشت و فداکاری است، منطق دین ایثار است: «وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ حَصَاصَةٌ»<sup>۱</sup>، «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا»<sup>۲</sup>، «مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهُمْ بِإِمْرَةِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيَسْ إِمْسِيلِمٌ».

علاقه به جان و به پدر و فرزند و همسر و خویش و تبار و سرمایه و شغل و حرفة و مسکن، طبیعی هر انسان است و بسیاری از اینها طبیعی هر حیوانی است. دین آمده است برای اینکه انسان را علاقه‌مند و شیفته اموری عالیتر کند و درسی عالیتر بیاموزد: «قُلْ إِنَّ كَانَ أَبَاوْ كُمْ وَ أَبْنَاؤْ كُمْ وَ أَخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالُ افْتَرَ فُتُّمُوهَا وَ تِجَارَةُ تَخْشُونَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضُونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ چهاد فی سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهُدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»<sup>۳</sup>.

## 【 وجود یک درک قوی در نهضت حسینی 】

می‌توان گفت علت و مناطق اینکه یک نهضت، مقدس و محترم و متعالی می‌شود و سیادت روحانی بر افکار و عقول مردم پیدا می‌کند، چند چیز است:

در درجه اول پاکی و طهارت و قداست هدف و مقصد است، آلوده به اغراض شخصی و منافع مادی و مطامع و حرصها و آزها و جاهطلبی‌ها و شهوت‌رانی‌ها و

- 
۱. حشر / .۹
  ۲. دهر / .۸
  ۳. توبه / ۲۴. [بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشان و اموالی که به چنگ آورده‌اید و تجاری که بیم کسادش را دارید و مسکنهایی که بدان دل بسته‌اید نزد شما از خدا و رسول او و از جهاد در راه خدا محبوب‌تر است، پس منتظر باشید تا فرمان خدا آید و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌کند.]

خودخواهی‌ها و خودپرستی‌ها و تعصبهای قومیت‌ها و حمیت‌ها نیست، به خاطر خدا و امر خدا و توحید و عدل و قیام به قسط و حریت و حمایت مظلوم و دفاع از ضعیف است (إِنَّ فُرْعَوْنَ عَلَىٰ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شَيْعًا يَسْتَضْعُفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ...)<sup>۱</sup>، به خاطر ارتعاش و سوزشی است که در وجودان و ضمیر انسانی پیدا می‌شود، به خاطر انسانیت و جامعه انسانیت است، به خاطر اصول مقدس اجتماع بشری است و به عبارت دیگر جنبه اصولی دارد نه جنبه فردی<sup>۲</sup>، آنهم اصول عالی انسانیت که قوام زندگی انسانی به آنهاست و روح زندگی انسانی آنهاست، به خاطر روح زندگی است که بالاتر از ابزار زندگی است؛ اگر ابزار موجود نباشد بشر می‌تواند با ابزار دیگر زندگی [کند] اما اگر کلمات مقدس عدالت و حق و حریت از قاموس بشریت محو بشود مثل این است که از این فضا هوا را محو کنند. فرق است بین اینکه در این فضا چرا غن نباشد، فرش نباشد، بلندگو نباشد، چادر نباشد، بدبزن نباشد، با آنکه هوا نباشد.

علت دوم مقدس و متعالی و محترم‌بودن این نهضتها این است که در ظلمتهای متراکم و در میان یأسها و نالمیدیهای مطلق، در موقعی که ستاره‌ای در آسمان بشریت دیده نمی‌شود، مانند برقی می‌درخشید و مانند شعله‌ای حقانی فرا راه آدمیان ظاهر می‌شود؛ حرکتی است در میان سکونها و ندایی است در سکوت مرگبار و خاموشی مرگبار، برقی است در تاریکی و قلیلی است در برابر کثیر (كَمْ مِنْ فِتَّةٍ قَلَيلٌ) غَلَبْتُ فِتَّةً كَشِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ<sup>۳</sup> و لهذا مورد تصویب عقلای خودپرست واقع نمی‌گردد؛ مانند «ابری است در بیابان، بر تشنۀ‌ای ببارد»؛ مانند محبوبی است که بدون وعده قبلی و در حال نزار عاشق، خود را به محبت خود برساند:

وَبَرَيْدُ يَأْتِي بِوَصْلِ حَبِيبٍ وَ حَبِيبٌ يَأْتِي بِلَامِيعَادٍ<sup>۴</sup>

علت سوم تقدیس این نهضتها این است که همراه است با یک درک قوی و یک بصیرت نافذ که پشت پرده ظواهر را می‌بیند و به عبارت معروف: در خشت خام

#### ۱. قصص / .۴

۲. و به عبارت دیگر از این جنبه است که از خودپرستی و منفعت‌پرستی گذشته و خود را فدای مصالح جامعه می‌کنند، فدای حق و عدالت می‌شوند، تبدیل می‌شوند به حق و عدالت و لهذا مثل حق و عدالت، مقدس می‌گرددند.

۳. بقره / ۲۴۹

۴. [و پیکی که خبر و صال یار می‌آورد، و یاری که بدون وعده از راه می‌رسد.]

می‌بیند چیزی را که دیگران در آینه نمی‌بینند. همان طوری که آن دو قسمت، از آیات قرآن استنباط می‌شود مثل آیه «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup> و آیه «سِرَاجًا مُّنِيرًا»<sup>۲</sup> و آیه «يَسْتَعْفِفُ طَائِفَةً»<sup>۳</sup>، این قسمت - که در این نهضتهای مقدس بصیرتی و احساسی قوی موجود است و آنها چیزی را حسن می‌کنند که دیگران حسن نمی‌کنند، چیزی را می‌بینند که دیگران نمی‌بینند - نیز از قرآن استنباط می‌شود، مثل آیه: «وَلَقَدْ أَتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ»<sup>۴</sup> و آیه «نَحْنُ نَنْصُّ عَيْنَكَ بَأَهْمَمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فُتْيَةٌ أَمْنَوْا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»<sup>۵</sup>. کلمه «رشد» در عربی به معنای نمو نیست که در فارسی استعمال می‌شود، بلکه همان معنای است که در فقه می‌گویند «اعقل بالغ رشید». کلمه «زِدْنَاهُمْ هُدًى» نیز همان معنای رشد را می‌فهماند. نهضت سید جمال از آن جهت مقدس است که بیش از عصر خود بصیرت داشت. از نامه‌هایی که به علماء نوشته پیداست. البته جنبه‌های دیگر هم هست از قبیل عدم تعادل قوا و تجهیزات ظاهری و مادی، که موسی و ابراهیم و محمد ﷺ یکتنه قیام کردند و همچنین امام حسین علیهم السلام. این جنبه‌ها به علت دوم بر می‌گردد.

حالا در نهضت امام حسین یک درک قوی وجود داشت و آن جریان پشت پرده ضد اسلامی امویان را که مردم ظاهر بین نمی‌دیدند [می‌دید]. ابوسفیان در خانه عثمان گفت: «یا بَنِي أُمِّيَّة! تَلَقَّفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرْبَةَ، أَمَا وَالَّذِي يَجْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ لَا جَهَّةَ وَلَا نَارَ، وَمَا زِلْتُ أَرْجُوهَا لَكُمْ وَلِتَصِيرَنَّ إِلَى أَبْنَائِكُمْ وَرَاثَةً». ابوسفیان گفت: مُلک است و سلطنت، حق و معنا و بهشت و جهنم همه دروغ است؛ این توپ را نگذارید از تیپ شما خارج بشود، به یکدیگر پاس بدھید و نگذارید از میان شما خارج شود؛ آن را موروثی کنید. موضوع ولایت عزیز و بیعت گرفتن از مردم و در مقدم همه امام حسین، جامه عمل پوشاندن به تفکر خطرناک ابوسفیانی یعنی به تفکر حزبی بود که آن هم به نوبه خود اصولی بود.

۱. آل عمران / ۵۲.

۲. احزاب / ۴۶.

۳. قصص / ۴.

۴. انبیاء / ۵۱. [به تحقیق برای ابراهیم اسباب رشد او را فراهم آوردیم].

۵. کهف / ۱۳. [ما اخبار آنها را بحق برای تو باز گوییم. بدرستی که آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما بر هدایتشان افروندیم].

ولی مردم ظاهربین و گول تظاهرخور و حمل به ظاهر کن، هیچ‌گونه توجهی به این امور نداشتند و اینکه امام حسین فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ إِذْ قَدْ بُلِيَّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مُثْلِّ يَزِيدَ» حقیقتی بود که حسین درک می‌کرد و دیگران درک نمی‌کردند. امام حسین می‌دید که با خلافت یزید اصل ابوسفیانی «وَلَتَصِيرَنَّ إِلَى صِبَيَانَكُمْ وَرَاثَةً» دارد عملی می‌شود و ممکن است در اثر سکوت، این مطلب سنتی بشود و احادیثی هم جعل شود که خلافت باید در خاندان ابوسفیان بماند.

امام حسین به دست یهود و نصاری و مجوس یا مشرکین عرب یا اهل رده کشته نشد، به دست مسلمانان و بلکه دوستان پدرش کشته شد و حتی به دست شامیان کشته نشد، به دست کوفیان کشته شد. البته کوفیان مرعوب بودند و عامه پیرو رؤسا بودند و رؤسا از رشوه آبستن بودند: «إِمَّا رُؤْسَاوُهُمْ فَقَدْ أُعْطِمَتْ رُشْوُهُمْ وَمُلْئَثَ غَرَائِرُهُمْ» آنها جوالهاشان پرشده بود، حواله‌های کلان بانکی دریافت کرده بودند، لیره و دلار سبیل بود برای آنها، ولی عمدۀ درک ضعیف عامه و فراموشکاری عامه بود چنانکه بعد خواهیم گفت.

□

گفتیم که یکی از علل و یا مهمترین علت شهادت امام حسین و یا مهمترین علت گرویدن مردم به امویان، جهالت مردم بود. از طرفی هم می‌دانیم امام حسین با یزید مبارزه نمی‌کرد؛ او بالاتر از این بود که هدفش شخص و فرد باشد؛ هدف او اصولی و کلی بود. درحقیقت امام حسین با ظلم مبارزه می‌کرد و با جهل، چنانکه در زیارت به ما تلقین و تعلیم کرده‌اند که هدف این مبارزه از بین بردن جهل و گمراحتی است چنانکه در زیارت اربعین است: «وَبَذَلَ مُهْجَتَةً فِي كَلِيلٍ سَقِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»<sup>۱</sup>.

اکنون توضیح می‌دهم که مقصود از جهالت مردم این نبود که چون مردم بی‌سواد بودند و درس نخوانده بودند، مرتبک چنین عملی شدند و اگر درس خوانده و تحصیل کرده می‌بودند نمی‌کردند. نه، در اصطلاح دین «جهالت» بیشتر در مقابل «عقل» گفته می‌شود و مقصود آن تنبه عقلی است که مردم باید داشته باشند، و به عبارت دیگر قوّه تجزیه و تحلیل قضایای مشهود و تطبیق کلیات بر جزئیات است و

۱. [وَخُونَ قَلْبَ خُويش را در راه توشار کرد تا بندگان تو را از نادایی و حیرت گمراحت نجات بخشد].

این چندان ربطی به سواد و بی‌سوادی ندارد. علم، حفظ و ضبط کلیات است و عقل قوّه تحلیل است. به عبارت دیگر امام حسین شهید فراموشکاری مردم شد، زیرا مردم اگر در تاریخ پنجاه شصت ساله خودشان فکر می‌کردند و قوّهٔ تنبّه و استنتاج و عبرت‌گیری در آنها می‌بود و به تعبیر سید الشّهداء که فرمود: «إِذْ جُعْوَ إِلَى عُقُولِكُمْ» اگر به عقل و تجربهٔ پنجاه شصت ساله خود رجوع می‌کردند و جنایتهای ابوسفیان و معاویه و زیاد در کوفه و خاندان اموی را اصولاً فراموش نمی‌کردند و گول ظاهر فعلی معاویه را -که دم‌زدن از دین به خاطر منافع شخصی است -نمی‌خوردند و عمیق فکر می‌کردند، و حساب می‌کردند آیا حسین علیه السلام برای دین و دنیا آنها بهتر بود یا یزید و معاویه و عبیدالله، هرگز چنین جنایتی واقع نمی‌شد. پس در حقیقت علت عمدهٔ اینکه مردمی نسبتاً معتقد به اسلام این‌طور با خاندان پیغمبر رفتار کردند در صورتی که همانها حاضر بودند قربة‌الله در جنگ کفار شرکت کنند، فقط و فقط فراموشکاری مردم و گول ظاهر خوردن آنها بود، یعنی نتوانستند پشت پردهٔ نفاق را ببینند. ظواهر شعائر اسلامی را محفوظ می‌دیدند و توجه به اصول و معانی از بین رفته نداشتند. البته در این حادثه - چنانکه قبل‌اگفتیم - رعب و ترس و استیباع از یک طرف، و فساد اخلاق رؤسا و رشوه‌خواری آنها و طمع آنها و اطاعت کورکورانه - به حسب خوی قبیله‌ای عربی - کوچکترها از رؤسا قبائل از طرف دیگر، نیز از عوامل مهم وقوع این حادثه بود. این حادثه صدرصد یک حادثه اسلامی است. امام حسین به قول آن مرد معاند به سیف جدش کشته شد اما به علت جهالت و ظاهری‌بینی و گول حفظ ظواهر و شعائر خوردن مردم.

از جمله عواملی که در این حادثه زیاد دخالت داشت این بود که به حسب تصادف، کارگردانان این حادثه یک عده مردمی بودند که جانی بالفتره بودند و به قول عقاد: «المسخاء المشوّهين أولئك الذين قتلوا صدورهم بالحقد على ابناء آدم ولا سيما من كان منهم على سواء الخلق و حسن الاحدوة، فإذا بهم يفرغون حقدهم لعدائهم و ان لم يستتفعوا بأجر أو غنيمة...»<sup>۱</sup>.

۱. آنان مسخر شدگان زشت رویی بودند که سینه‌هاشان از کینهٔ فرزندان آدم آکنده بود بويژه از کسانی که اخلاقی استوار و آثاری نیکو داشته‌اند، و به همین دلیل تمامی کینه‌های خود را از روی دشمنی با اوی برسر آنان ریختند، هرچند که از این کار پاداش و غنیمتی نصیبیشان نشد.]

## خلاصه‌ای از عوامل دخیل در شهادت امام

از اینجاست که می‌توان مطلب را از نظر بحث تاریخی این‌طور عنوان کرد که امام حسین را کی‌ها و چی‌ها شهید کردند؟ و همچنین کی‌ها و چی‌ها او را یاری کردند؟

اما اینکه کی‌ها شهید کردند یا کی‌ها یاری کردند، معلوم است ولی اینکه چی‌ها شهید کردند یا یاری، باید گفت: امام حسین را طمع مُلک ری و طمع پول (که خولی گفت: «جِئْشُكَ بِغِئَيِ الدَّهْرِ») و رشوه رؤسا (أَمَا رُؤْسَاوُهُمْ فَقَدْ أَعْظَمْتُ رِشْوَتَهُمْ وَمُلِئَتْ غَرَائِرُهُمْ) و جبن و مرعوبیت عامّه و میل به جیران محبت یزید (که این زیاد می‌خواست کدورت یزید را از پدرش که در ولایته دید تعلل کرد جبران کند) و خبث ذاتی امثال شمر و مستی و غرور و بدبختی و سبکسری شخص یزید و از همه بالاتر فراموشکاری عامّه مردم که مسلمان بودند و معتقد و سیری به تاریخ شصت ساله خود نمی‌کردند و سابقه‌ها را فراموش کردند و گول ظاهر را می‌خوردند [شهید کرد].

اینکه چی‌ها امام را یاری کردند، ایمان و توجه به تاریخ شصت ساله - که از کلمات امثال زهیر پیداست - و حس فتوّت و مردانگی و ایمان به غیب و امثال اینها بود.

## 【علل تقدّس یک نهضت】

عطف به مطالب گذشته درباره اینکه چه چیزی سبب می‌شود که قیامی مقدس و پاک و عظیم و مورد احترام می‌شود تا آنجاکه ملاک و معیار حرکتهای دیگر و سکوت و سکون‌ها می‌شود. «مقدس می‌شود» یعنی مردم به چشمی به آن نگاه می‌کنند که به امور مافوق مادی و مافوق طبیعی نگاه می‌کنند؛ عظیم و محترم می‌شود درحدی که هیچ نهضتی با او قابل قیاس نیست، حداکثر قابل تشبيه و پیروی است.

این قداست و اهمیت خارق‌العاده بعد از حدود چهارده قرن، معلول سه جهت است:

۱. قداست<sup>۱</sup> و تعالی و عظمت هدف که آنچه هدف است حقیقت است نه منفعت خود، ولهذا مستلزم فداکاری و قربان کردن منفعت است برای حقیقت، برای خدا. بدینهی است اگر کسی قیام کند برای اینکه به آب و نانی برسد، جاه و مقامی کسب کند، پول و ثروت و قدرتی تحصیل کند و به قول حنظله بادغیسی برای کسب مهتری و یا به قول ناسیونالیستها برای تعصبات ملی و وطنی قیام کند، چنین قیامی مقدس نیست بلکه از آن نظر که مستلزم وسیله قرار دادن دیگران است محکوم است، خواه موفق شود و خواه شکست بخورد. چنین قیامی معامله و تجارت است که گاهی سود دارد و گاهی زیان؛ نه سود بردنش اهمیتی دارد و نه زیان بردنش. این گونه قیامها مبارزه شخص با شخص است به خاطر منافع، و به همین دلیل بی ارزش است. اینکه امام به تبعیت از پدر بزرگوارش می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنْ مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ...» ناظر به این است که درد ما و آرزوی ما چه بوده است.

ولی اگر قیام و مبارزه، مبارزه شخص با شخص نبود، مبارزه به خاطر منافع نبود، بلکه مبارزه با نوعی عقیده و نوعی رژیم مبتنی بر ظلم و فساد و شرک و بتپرستی و برای رهایی بشریت از بردهگیهای اجتماعی و خطرناکتر اعتقادی و بالأخره برای نجات بشریت از چنگال عفریت جهل و ضلالت و هیولای ظلم و استبداد و استثمار بود (وَبَذَلَ مُهْجَّةً فِي كَلْمَاتِهِ فَيَكَلِّمُ الْمُجَاهِلَةَ وَ حَيْرَةَ الصَّالِحَةِ) و به انگیزه امر خدا و تحصیل رضای حق بود که «إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>، براساس از خودگذشتگی و فداکاری بود، و خلاصه اگر خالصاً لوجه الله بود و هیچ منفعتی نداشت بلکه منافع را به خاطر حقیقت به خطر انداخت، چنین مبارزه‌ای چون جلوه‌ای از روح حقیقت پرستی بشر است و بر ضد خودپرستی بشر است و چون مصدق «إِنِّي أَخَلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۳</sup> است طبعاً تقدس و تعالی و عظمت پیدا می‌کند. چنین مبارزه‌ای مصدق هجرت الى الله و الى الرسول است که در حدیث آمده است. به عبارت دیگر، یک بعد قداست مربوط است به اینکه درد صاحب

۱. قبل‌گفتیم فرق است میان هدف مقدس و متعالی و هدف بزرگ. امثال اسکندر و نادر و شاه اسماعیل هدفهای بزرگ داشتند، اما هدفهای مقدس نداشتند. آنها خودخواهی‌ها و جاه طلبی‌های بزرگ بودند، نه آزادیخواهان و حقیقت طلبان و خیرخواهان و بشردوستان و خداپرستان بزرگ.

۲. انعام / ۱۶۲

۳. بقره / ۳۰

نهضت چه نوع دردی است و آرزویش چه نوع آرزوی است. قیام امام حسین این عنصر را در حد اعلیٰ واجد بود. منافعش کاملاً تأمین می‌شد ولی او حاضر شد برای نجات جهان اسلام و برای نجات مسلمین از چنگال ظلم، جان و مال و تمام هستی خود را به خطر بیندازد. از این جهت، آن حضرت صدرصد یک شهید و یک پاکباخته است بلکه سیدالشهداء و سالار پاکباختگان است.

عامل دومی که به یک نهضت قداست و تعالیٰ و جنبه جاودانی می‌دهد، شرایط خاص محیط است.<sup>۱</sup> چراغ در روز روشن هیچ ارزشی ندارد و در شب مهتاب و هوای صاف و آسمان پرستاره ارزش کمی دارد ولی در تاریکی مطلق که چشم چشم را نمی‌بیند، ارزش زیادی دارد؛ مانند آبی است که در بیابان بر تشنه‌ای ببارد یا بارانی است که در شدت بی‌آبی و خشکی و عطش محصول، از ابر فرو ریزد. و به عبارت دیگر عامل دوم نوع قدرتی است که با آن درگیر شده‌اند؛ در مقابل فرعونها، نمرودها، «آنارُّکُمُ الْأَعْلَى»‌ها، مغوروها، مستبدوها، خونخوارها که از شمشیرشان خون می‌چکد.

پیغمبر اکرم فرمود: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ (یا: أَفْضَلُ الْجِهَادِ) كَلِمَةٌ عَدْلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ». در شرایطی که آزادی وجود دارد، دم از آزادی زدن هنر نیست ولی در شرایطی که استبداد و جور در نهایت قدرت حکومت می‌کند، نفسها در سینه‌ها حبس شده است، زبان را از پشت گردن بیرون می‌آورند، دستها و پاهای بریده می‌شود، سرها بر نیزه‌ها بلند می‌شود، یأس مطلق حکمرماست و به تعبیر امیرالمؤمنین «... يَظْلَمُ الظَّالِمُ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَّيَّةَ»<sup>۲</sup> [آری، در چنین شرایطی دم از آزادی زدن هنر است] می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَيْنِكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَّيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ حَمِيمَةٌ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ خُطَّطَهَا وَحُصُّتْ بَلَيْتَهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءَ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَأَحْطَأَ الْبَلَاءَ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَإِنَّ اللَّهَ لَتَجِدُنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابٌ سَوْءٌ بَعْدِي كَالثَّابِ الضَّرُوبِينَ، تَعْذُمُ بِقَمَهَا وَتَعْجِيْطُ بِيَدَهَا وَتَزْبِينَ بِرِجْلِهَا وَتَمْسِعُ دَرَّهَا، لَا يَرَوْنَ بَعْدَهُمْ حَتَّى لَا يَتَّرُّكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ، وَلَا يَرَأُ

۱. قبل‌گفتیم این گونه قیامها بر قی است در میان ظلمتها، شعله مقدسی است در میان اختناقهای و استبدادها و ظلمها، ستاره‌ای است که در تاریکی شب برای گمراهان طلوع می‌کند، بلکه مظهر عشق است نه عقل حسابگر عادی آشی و معاشی.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۵. [گمان‌کننده گمان می‌کند که دنیا مسخر بنی امیه شده است.]

بَلَوْهُمْ عَنْكُمْ حَتّىٰ لَا يَكُونَ اِنْتِصَارًا اَحَدُكُمْ مِنْهُمْ اِلّا كَانْتِصَارُ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ<sup>۱</sup>). از این نظر، ارزش قیام از جنبه شهامت و حقیرشمردن دژخیمان و ستمگران و فرعونها و نمرودهای است. چنانکه می‌دانیم قیام ابراهیم و موسی و عیسی و رسول اکرم در برابر این قدرتهای حاکم اهربینی بود، و همینکه شرایط نامساوی بود و یکتنه قیام می‌کردند و مصداقی «كَمْ مِنْ فِتَّةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتَّةً كَثِيرَةً يَادُنِ اللَّهِ» بود، ارزش می‌دهد به این قیامها.

عجب است که برخی مثل نویسنده شهید جاوید برای اینکه قیام امام حسین را موجّه جلوه دهنده، سعی می‌کنند به نحوی ثابت کنند که مردم کوفه واقعاً قدرتی بودند و قابل اعتماد بودند، درصورتی که عظمت قیام حسینی در این است که [امام] یکتنه قیام کرد ولی اثر روحی و روانی اش در حدی بود که جهان آن روز را تکان داد و اثرش هنوز باقی است.

عامل سوم مربوط است به درجه روش‌بینی، به درجه آگاهی اجتماعی و به درجه جهت‌شناسی و به درجه خبرویت، مانند یک پژوهش آگاه که هم بیماری را می‌شناسد و هم راه علاج را، هم به نوع خواب ملت آگاه است و هم به کیفیت بیدار کردن. این است که این نهضت توأم است با یک بیتش و درک قوی و یک بصیرت خارق العاده و نافذ و یک دوربینی زیاد که طبق مثل معروف: در خشت می‌بیند آن چیزی را که دیگران در آئینه نمی‌بینند؛ به اصطلاح قیام پیش‌رس (نه زودرس). اعلام خطری است قبل از آنکه دیگران خطر را احساس کنند.

عمده مطلب این بود که یک جریان پشت‌پرده‌ای آن روز امویان داشتند که امام حسین آن را روکرد و به روی پرده آورد. حتی شرایخواری یزید هم از نظر وسائل آن روز، یک جریان پشت پرده بود که بعدها به روی پرده آمد. ابوسفیان طرح یک سیاستی را در خانه عثمان [ریخت] که فوق العاده خطرناک بود، گفت: «یا بَنَى أُمَيَّةَ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱. [هان که بیمناکترین فتنه‌ها بر شما از نظر من فتنه بُنی امیه است، که آن فتنه کور و تاریکی است که دامنه آن فراگیر و همگانی و گرفتاری آن ویژه افراد خاصی است. بلای آن به کسی رسد که بینا و آگاه باشد و به هر که کور و بی تفاوت باشد راه پیدا نکند. به خدا سوگند پس از من بُنی امیه را زمامداران بدی خواهید یافت مانند شتر پیر و چموشی که با دهانش گاز گیرد و با دستش بکوبد و با پایش لگد زند و از دوشیدن شیرش جلوگیری کند. و اینان پیوسته به دنبال شما باشند تا جایی که کسی از شما را باقی نگذارند مگر آنکه به حال آنان سودمند است یا برایشان زیانی ندارد. و پیوسته گرفتاری آنان بر شما باقی است تا آنجا که دادخواهی شما از آنها نیست مگر مانند دادخواهی بنده از ارباب خودش].

تَلَقَّفُوهَا تَلَقْفَ الْكُرْةِ وَلِتَصِيرَنَّ إِلَى أَوْلَادِكُمْ وَرَانَةً (ظاهرًا نظرش این بود که با پشتونه دینی و جعل احادیث، این امر را موروثی کنند) أما والذى يجأف به أبوسفيان...». جمله امام حسین: «وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلْيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ» شاید ناظر است به عملی شدن فکر ابوسفیان.

اینکه امام حسین به اثر کارش ایمان داشت و مکرر می‌گفت: بعد از من اینها سرنگون خواهند شد، دلیل دیگری بر درک قوی آن حضرت بود.



### لقب «سیدالشهداء»

قبلًا لقب «سیدالشهداء» از آن حمزه عمومی رسول اکرم بود و بعد به اباعبدالله اختصاص داده شد. شهادت اباعبدالله فراموشاند آنها را. وضع اصحاب اباعبدالله هم طوری بود که بر همه شهدای پیشین سبقت گرفت و خود اباعبدالله فرمود: «إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أُوفِيَ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أُوْصَلَ وَ لَا أَفْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي». اصحاب اباعبدالله، هم از طرف دوست آزاد بودند هم از طرف دشمن. خود اباعبدالله فرمود: آنها به غیر من کاری ندارند، و خودش هم شخصاً اجازه رفتن به آنها داد و فرمود: از تاریکی شب استفاده کنید. سر را هم پایین انداخت که تلاقی نگاهها موجب حیای آنها نشود. بنابراین آنها نه در تنگنای دشمن واقع شده بودند (مثل اصحاب طارق بن زیاد که طارق کشتهایها و خوراکیها را مگر به مقدار یک روز، سوزانید) و نه دوست از آنها خواهش و التماسی کرده بود و آنها را در رودربایستی گذاشته بود. حتی از اینکه نگاهش در آنها تأثیر کند اجتناب کرد.<sup>۱</sup>



### اصحاب حسین علیهم السلام و اهل بدرا و اهل صفين

بنابراین اصحاب حسین علیهم السلام بر بدریون پیغمبر علیهم السلام و صفینیون علیهم السلام

۱. خلاصه اینکه درباره آنها صدرصد این جمله که ظاهرًا از ابن ابی الحدید است: «أَتَئْرُوا لِلْمُؤْتَ» صادق است. در حدیث معروف امیرالمؤمنین است (که در صفحه ۱۱۰ نفس المهموم آمده): «مُنَاحُ رُكَابٍ وَ مَاصَرُعَ عُشَّاقٍ، شُهَدَاءٌ لَا يَسْتَقْبِلُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ» [اینجا بارانداز سواران و قتلگاه عاشقان است. شهداًی که نه پیشینان بر آنان سبقت جسته و نه آیندگان به مقام آنان دست یابند].

ترجیح داشتند، همان‌طوری که اصحاب عمر سعد هم بر بدریون ابوسفیان و صفینیون معاویه در شقاوت مزیت داشتند، چون اینها مثل بدریون ابوسفیان طبق عقیده و عادت جنگ نمی‌کردند و مانند صفینیون معاویه هم مسأله‌ای مثل قتل عثمان اسباب اشتباهشان نشده بود. اینها در حالی جنایت می‌کردند که ندای دل و فریاد وجدانشان برخلاف بود (فُلُوْبُهُمْ مَعَكَ وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ). اینها گریه می‌کردند و فرمان قتل می‌دادند، اشک می‌ریختند و گوشواره از گوش فرزندان حسین علیهم السلام می‌کشیدند، می‌لرزیدند و آهنگ بریدن سر حسین داشتند.

□

### مبارزه با جهل و ظلم

در زمان ما مبارزه با مرض، مبارزه با فقر، مبارزه با جهل اصطلاح شده و اعمال مقدسی نامیده می‌شود ولی البته هیچ‌کدام اینها به پای مبارزه با جهل مردم و با ظلم نمی‌رسد که فدا دادن لازم است.

در قرآن کریم، شهداء در ردیف انبیاء و صدیقین ذکر شده: «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الصَّدِيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حُسْنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا».<sup>۱</sup>

شهید غسل و کفن ندارد، «خون، شهیدان را ز آب اولی تر است...».

□

### چرا کوفیان به جنگ حسین علیهم السلام رفتند؟

علت اینکه کوفیان در عین علاقه به حسین علیهم السلام می‌جنگیدند، یکی رعب و ترس بود که از زمان زیاد و معاویه ترسیده بودند و خود عبیدالله هم با کشتن میثم و رُشید و مسلم و هانی آنها را مرعوب کرده بود و به عبارت دیگر مردم از زن و مرد، مستتبع و اراده‌باخته شده بودند، نمی‌توانستند مطابق عقل خودشان تصمیم بگیرند. در ایام کربلا هم یک جندي را که کندی می‌کرد گردن زد، دیگران کار خود را

۱. نساء / ۶۹. [و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، اینان با کسانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده یعنی پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، و ایشان رفیقان خوبی هستند].

فهمیدند. دیگری حرص و طمع به مال و جاه دنیا بود، مثل خود عمر سعد که او گرفتار عذاب و جدان بود و می‌گفت: «فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَإِنِّي لَحَائِرٌ أُفْكَرُ فِي أَمْرِي...»<sup>۱</sup>. عبیدالله زیاد به محض ورود به کوفه، عرفرا را خواست و گفت: اگر مخالفی در یکی از عرافه‌ها موجود باشد او را از عطا اسقاط می‌کنم.

عامربن مجمع عبیدی (یا مجمع بن عامر) گفت: «أَمَّا رُؤْسَاُهُمْ فَقَدْ أَعْظَمْتُ رِشْوَهُمْ وَمُلِئْتُ غَرَائِرُهُمْ»<sup>۲</sup>.

□

### دو چیزی که مایه روشی چشم اباعبدالله بود

در ایام کربلا و آن ابتلاء عجیب، چند چیز بود که موجب ازدیاد مصیبتهای اباعبدالله می‌شد؛ از همه بالاتر بعضی دنائتها و سخنان ناروا و بی‌ادبی‌ها و وحشی‌گری‌هایی بود که از کوفیان می‌دید. ولی دو چیز بود که چشم اباعبدالله را روشن و دلش را خرم می‌داشت. آندو، اصحاب و اهل بیت‌ش بودند. وفاداری‌ها و جان‌نشاری‌ها و بی‌ مضایقه خدمت کردن‌ها و به عبارت دیگر صفاها و وفاها و همگامیها و هماهنگی نشان‌دادن‌های آنها دل حضرت را شاد و خرم می‌داشت (برای مرد عقیده و ایمان و مسلک، مایه خوشدلی بالاتر از دیدن همگام و هماهنگ یافت نمی‌شود) و مکرر در مواقعي از ته دل به آنها دعا کرد. علاوه، همان شهادت به اینکه «إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَبَرَّ وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَوْصَلَ وَ لَا أَوْفَى مِنْ أَصْحَابِي» حاکی از کمال اعتماد اباعبدالله و دلخوشی‌اش به آنهاست.

مسلمان تذکر ابوثمامه صائدی برای نماز - که آخرین نماز رادر خدمت بخوانیم - دل حسین را شاد کرد که درباره‌اش دعا کرد. و از آن بالاتر، آن فدا کاری عجیب سعیدبن عبدالله حنفی و گفتن جمله «أَوْفَيْتُ؟».

اباعبدالله درباره عدهای دعا کرد. جانسوزتر از همه دعایی است که درباره جوانش کرد. درباره جوانش دعا کرد که امیدوارم هر چه زودتر از دست جدت سیراب بشوی. جوابهای قالم در شب عاشورا دل حسین علیه السلام را شاد و روشن کرد که درباره

۱. [به خدا سوگند نمی‌دانم، و من سرگردان مانده و در کار خویش اندیشه می‌کنم.]

۲. [اما رؤسای آنها که رشوة فراوان بدانها داده شده و خُرجینهایشان پرشده است.]

مرگ گفت: «أَخْلَىٰ مِنَ الْعَسْلِ».



### دعاهای حسین علیهم السلام در ایام کربلا درباره اشخاص

اباعبدالله در روز عاشورا درباره عده‌ای دعا کرد:

۱. ابوثمامه صائدي

۲. علی اکبر

۳. درباره عموم در شب عاشورا بعد از آنکه گفتند ما از تو جدا نمی‌شویم، فرمود:

«جزاكم الله خيراً».<sup>۱</sup>



### بیان قرآن در فلسفه قیام مصلحین الهی

در سوره مبارکه هود آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ می‌فرماید: «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أَوْ لَوْبِقَتْ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنِ اتَّجَهُنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعُوا الذِّينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرَفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ. وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرْبَى بِظُلْمٍ وَآهَلُهُمْ مُصْلِحُونَ».<sup>۲</sup>

از قرآن کریم استفاده می‌شود که هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه قومی با او مخالف بوده‌اند، یعنی مگر اینکه او به مخالفت قومی برخاسته. این طور نبوده که پیغمبران سخنی را از آسمان و غیرمربوط به نظام زندگی مردم بگویند و یک عده هم فقط برای آنکه با هر حرفي مخالفت می‌شود و مرض مخالفت دارند، با پیغمبران مخالفت می‌کرده‌اند؛ خیر، این طور نیست (هرچند ما عموماً این طور مطلب را بیان می‌کنیم و هر کس که می‌خواهد بگوید فلانی بی‌جهت یعنی بدون علت و موجب نه بدون حق و عدالت - با من مخالفت می‌کند، می‌گوید مردم با پیغمبران هم مخالفت می‌کرده‌اند). پیغمبران به مخالفت و مبارزه با مردم بر می‌خاستند. در قرآن کریم

۱. نفس المهموم، ص ۱۲۲.

۲. [پس چرا در میان امتهای پیش از شما مردمی دیندار پیدا نشدند که از فساد در زمین جلوگیری کنند جز دستة اندکی که ما نجاتشان دادیم؟ و ستمگران، نعمتها و رفاهی را که بدیشان داده بودیم در راه فساد به کار گرفتند و گههکار بودند. و چنین نیست که پروردگار تو به خاطر شرک، اهل قریه‌ای را که کار شایسته می‌کنند هلاک سازد.]

علت مخالفت مردم را و منطقی که بعد به باعث همان علت مخالفت درست می‌کردند و اینکه سوق‌دهنگان مخالفت با پیغمبران و علمداران نهضت علیه پیغمبران عده خاصی بودند و آنها بودند که منطقی برای مشوّش ساختن ذهن عموم که به آن درد‌گرفتار نبودند درست می‌کردند، همه اینها را ذکر می‌کند.

قرآن می‌گوید درد اصلی مخالفت، تُر ف مترَفین است و به عبارت دیگر نظام ظالمانه موجود زندگی است. در سوره سباء آیه ۳۴ می‌فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَّرْفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» و در سوره زخرف آیه ۲۳ و ۲۴ می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبِيلَكَ فِي قَوْيَةٍ مِّنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَّرْفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا أَبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَى أُثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ. قَالَ أَوْلُو جِنْسُكُمْ بِإِهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَيْنَهُ أَبَاءَ كُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ». در این آیه اخیر اشاره شده است به ابتلاء خاتم الانبياء و اینکه این ابتلاء عمومیت داشته و اینکه درد آنها ترف و اسراف و تنعم از وضع ظالمانه موجود بوده و اینکه این منطق را که پدران ما چنین بوده‌اند آنها برای خود و برای حمایت از ترف خود تراشیده‌اند که غیرمتوفین و بیچاره‌های ضعیف را که دعوت جدید برای نجات آنها آمده، در ناحیه فکر گمراه کنند که سنن ماضی لازم‌الاحترام است و اگرنه خود آنها به آن سنن کوچکترین علاقه‌ای نداشتند.

قریش، یعنی اکابر قریش، به پیغمبر ایراد می‌گرفتند که چرا غذا می‌خورد و راه می‌رود و چراغنجی از طلا و باغی پر از میوه ندارد. آیا واقعاً امثال ابوسفیان و ابوجهل گرفتار شبهه و شک بودند و برای اظهار شک خود این سخنان را می‌گفتند و یا برای القاء شک در دیگران می‌گفتند؟ آنها که ابراهیم را پیغمبر می‌دانستند، و آیا معتقد بودند که ابراهیم طعام نمی‌خورد و در میان مردم راه نمی‌رفت و گنجی از طلا و باغی پر میوه داشت؟! همه اینها بهانه و برای فریب مستضعفین بود.

به هر حال، قرآن هدف پیغمبران را قیام به قسط معرفی می‌کند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنَّا نَعْلَمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُولَمُ النَّاسُ بِالْقُسْطِ». ۲. قهرآ چون انبياء

۱. و همین گونه هیچ بیم‌دهنده‌ای را پیش از تو در قریه‌ای نفرستادیم جز اینکه افراد خوشگذران آنجا گفتند: ما پدران خود را بر راهی یافته‌ایم و خود نیز از آثارشان پیروی می‌کنیم، و آن پیامبر گفت: هرچند من چیزی آورده باشم که از آنچه شما پدران خود را بر آن یافته‌اید بهتر باشد؟ گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم.

۲. حدید / ۲۵

چنین هدفی دارند، کسانی که برهم زننده عدل اجتماعی هستند و کفه آنها از ترازوی اجتماع چربیده، مخالفت می‌کرده‌اند و این بود سرّ بزرگ مخالفت امثال ابوسفیان با پیغمبر که تا پای فدای نفرات هم آمدند. پس مخالفت سران قریش با پیغمبر روی همان اصلی است که فرعون با موسی، و نمرود با ابراهیم، و هر قوم پیغمبری با آن پیغمبر مخالفت می‌کردند.

و اما آیه «فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ...»؛ از این آیه چند مطلب استفاده می‌شود:

الف. وجوب نهی از فساد در روی زمین و مبارزه با فساد.

ب. اینکه بودن عدد قلیلی کافی نیست.

ج. علت‌العلل فساد، ترف است.

د. حافظ باقی یک ملت، عدل است و مُلک با کفر باقی می‌ماند و با بهم خوردن تعادل باقی نمی‌ماند.

بیضاوی معنای «أُولُوا الْبَيْنَةِ» را «أُولُوا الْبَيْنَةِ مِنَ الرَّأْيِ وَالْعَقْلِ» یا «أُولُوا الْفَضْلِ» و یا «أُولُوا الْإِبْقَاءِ» یعنی کسانی که بر نفووس خودشان ابقاء می‌کنند [می‌داند] و می‌گوید در آیه بعدی: «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرْيَى بِظُلْمٍ...»، «بِظُلْمٍ» یعنی «بِشَرِّكٍ»؛ مقصود از ظلم، شرک است و معنای آیه این می‌شود که پروردگار به شرک، قریه‌ها را هلاک نمی‌کند اگر اهل اصلاح و رعایت عدالت باشند.

کلام شهرستانی در اینکه هسته همه حوادث در قرن اول ریخته شد در صفحه ۵ سموّ المعنی از شهرستانی در ملل و نحل نقل می‌کند که گفته: «كُلُّ التَّبَلِيلَاتُ الَّتِي مَرَّتُ بِالْتَّارِيخِ الْإِسْلَامِيِّ سَوَاءً فِي الْعِقِيدَةِ أَوِ السِّيَاسَةِ يُكَتَّبُنَا أَنْ نَجْدَهُمْ مُرْجِعًا وَ مَرْدًا فِي حَوَادِثِ صَدْرِ التَّارِيخِ».<sup>۱</sup>

□

۱. تمام مشکلات و گرفتاریهایی که بر تاریخ اسلامی گذشته است، در عقیده باشد یا سیاست، ما را رسید که سرچشمۀ آن را در حوادث صدر تاریخ بیابیم.]

## مرد بزرگ یعنی چه؟

مردان بزرگ تاریخ، عظمت و بزرگی: مقیاس عظمت و بزرگی افراد، شخصیت روحی آنهاست. البته واضح است که مقیاس عظمت افراد، مشخصات بدنی یا نژادی آنها نیست. ما در تاریخ به افراد و اشخاصی برمی‌خوریم که آنها افراد برجسته تاریخ به شمار می‌روند و در صفحات تاریخ مانند قله‌های کوه بر روی صفحه زمین برجستگی دارند و نمایان می‌باشند، برخلاف سایر افراد که در حکم سنگریزه‌ها بر روی صفحه تاریخ به شمار می‌روند که انسان در همان نقطه بالخصوص اگر باشد و مطالعه کند آنها را می‌بیند، و بعضی‌ها هم اینقدر ریز و کوچکند که اصلاً دیده نمی‌شوند. مثلاً اسکندر و ناپلئون و نادر و شاه اسماعیل و امثال اینها افراد بزرگ و برجسته تاریخد، همان‌طوری که انبیاء بزرگ و اولیاء بزرگ الهی نیز مانند ابراهیم و موسی و عیسیٰ علیهم السلام و محمد علیهم السلام و علی علیهم السلام از برجستگان تاریخ و بزرگان بشریتند.

حالا می‌خواهیم ببینیم بزرگی دسته اول و دسته دوم با هم قابل مقایسه هستند یا نه؟ البته نه، زیرا درست است که آن افراد از آن جهت که همت بزرگ و اراده قوی داشته‌اند و شعاع دایره خواستشان طولانی بوده و به کم و کوچک قناعت نداشته‌اند [قابل تحسین‌اند] و قهرآ انسان وقتی که همت و دلاوری برخی از آنها را می‌خواند، در مقابل عظمت آنها خیره و مبهوت می‌شود و احياناً سر تعظیم فرود می‌آورد و در قلب خود یک نوع محبتی نسبت به آنها احساس می‌کند (اثری که از شاهنامه فردوسی در نفوس پیدا می‌شود از این نوع است) ولی بزرگی دسته دوم یک نوع دیگر و یک جنس دیگر است؛ از آن نوع بزرگی است که مقام تقدس پیدا می‌کند تا آنجا که نام آنها مقدس می‌شود، همان‌طوری که می‌بینیم نام محمد علیهم السلام و علی علیهم السلام و امام حسین علیهم السلام و همچنین ابراهیم و موسی و عیسیٰ علیهم السلام را هاله‌ای از قدس احاطه کرده است، چرا؟ برای اینکه درست است که دسته اول بزرگ و عظیم‌اند ولی عظمت آنها و درشتی آنها از نوع عظمت و درشتی خودخواهی است. هر یک از آنها سبع بزرگی و حیوان بزرگی هستند. فرق نمی‌کند؛ انسان در برابر کسی هم که خیلی پرخور است و برابر ده نفر می‌خورد، اعجاب و احیاناً تحسین دارد. یکی خورنده ریز است و دیگری خورنده درشت، یکی جاهطلب ریز است و یکی جاهطلب درشت. مثلاً یک کدخدای ده ده خانواری که همه همت و آرزویش کدخدایی این ده است، یک

جاهطلب خرد پاست و آن که دنبال کدخدایی قصبه هزار خانواری می‌رود از نوع اوی است ولی درشت‌تر، و آن که دنبال حکومت یک شهرستان یا یک استان و یا یک کشور می‌رود به همین نسبت درشت‌تر است و آن که سودای جهانگیری و جهانداری در سر دارد یک جاهطلب درشت‌تر است. شخصیت اینها عظیم است و شخصیت خودخواهی شان عظیم است؛ سبع عظیم و جاهطلب عظیم و استثمارگر عظیم هستند. اینها وسعت روح و سعه شخصیت پیدا کرده‌اند ولی تمام آن توسعه و وسعت در ناحیهٔ حوائج شخصی خودشان است، می‌خواهند تمام دنیا را در هاضمهٔ بزرگ خود ببریزند. اینها پرخورهای روزگارند، می‌خواهند همهٔ دنیا را جزء خود بکنند، همهٔ شخصیتها را فانی بکنند مگر شخصیت خودشان را و شخصیتهای طفیلی خودشان یعنی آن شخصیتها که جزء شخصیت آنهاست و هضم شده در شخصیت آنهاست. پس آنها بزرگند و فعال ولی مانند غدۀ سرطان که یک سلول، بی‌تناسب شروع می‌کند به رشد و همان منشأ هلاکت بدن می‌شود.

ولی دستهٔ دوم توسعهٔ شخصیت پیدا می‌کنند آن طور که مادر توسعهٔ شخصیت پیدا می‌کند که فرزند و شخصیت فرزند، مستقل و محفوظ و محترم می‌ماند و او همان طور برای آن شخصیت کار می‌کند که برای خودش کار می‌کند. او نمی‌خواهد آن شخصیتها را در خودش هضم کند بلکه می‌خواهد آنها را حفظ کند و مستقل و محترم بشمارد. او به منزلۀ غدۀ سرطان نیست، به منزلۀ یک روح قوی است که در پیکر اجتماع می‌دمد و همه را زنده و فعال می‌سازد. او مصادق مخالف «مَنْ أَضْبَحَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ لَفَيَسَ بِمُسْلِيمٍ» است. او شخصیت انسانی اش توسعهٔ پیدا کرده و روح بشری نه حیوانی او بزرگ شده. او توسعهٔ وجود و ایمان پیدا کرده و به قول مولوی:

<p>روح حیوانی ندارد اتحاد گر خورد این نان نگردد سیر آن ما چرا امروز فدایی حسین هستیم؟ چون آنچه را پیغمبر فرمود که «حسین متنی و آنا مِنْ حُسَيْنٍ» همهٔ مادر خودمان احساس می‌کیم، یعنی حسین را از خود و خود را از حسین جدا نمی‌بینیم. ما حسین را به صورت یک فرد که منظورش انجام تقاضاهای شخصی خود است نمی‌بینیم. ما او را یک روح کلی می‌بینیم که قبل از وقت در فکر ما بوده. پس او از ماست و ما از او هستیم، او از بشریت است و بشریت از</p>	<p>تو مجو این اتحاد از روح باد ور کشد بار این نگردد آن گران ما چرا امروز فدایی حسین هستیم؟ چون آنچه را پیغمبر فرمود که «حسین متنی و آنا مِنْ حُسَيْنٍ» همهٔ مادر خودمان احساس می‌کیم، یعنی حسین را از خود و خود را از حسین جدا نمی‌بینیم. ما حسین را به صورت یک فرد که منظورش انجام تقاضاهای شخصی خود است نمی‌بینیم. ما او را یک روح کلی می‌بینیم که قبل از وقت در فکر ما بوده. پس او از ماست و ما از او هستیم، او از بشریت است و بشریت از</p>
---	--

اوست، او با روح ما و سرنوشت ما آمیخته است. ما از او و او از ماست.

توسعه شخصیت انسانی همان بود که علی علی‌الله داشت و می‌فرمود:

وَحَسْبُكَ دَاءَ أَنْ تَبِعَتْ بِطْنَةً

یا می‌گفت: «وَهَذَا أَخْوَغَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ حَيْلَةُ الْأَنْبَارِ... وَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا...».<sup>۱</sup>

توسعه شخصیت این است که واقعاً انسان بگوید:

من از بینوایی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد

توسعه شخصیت این است که حسین علی‌الله فرمود: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا...»

یا گفت: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلِلًا لِحُرُمَ اللَّهِ...».

□

تمام فاجعه کربلا برای این بود که امام رأی خود را نفوخت

از قبیل از مردن معاویه و همچنین بعد از مردن او، در دوره یزید، چه در وقتی که امام در مدینه بود و چه در مکه و چه در بین راه و چه در کربلا، آنها از امام فقط یک امتیاز می‌خواستند و اگر آن یک امتیاز را امام به آنها می‌داد نه تنها کاری به کارش نداشتند، انعامها هم می‌کردند و امام هم همه آن تحمل رنجها را کرد و تن به شهادت خود و کسانش داد که همان یک امتیاز را ندهد. آن یک امتیاز، فروختن رأی و عقیده بود. در آن زمان صندوق و انتخاباتی نبود، بیعت بود. بیعت آن روز رأی دادن امروز بود. پس امام اگر یک رأی غیروجودی و غیرمشروع می‌داد، شهید نمی‌شد. شهید شد که رأی و عقیده خودش را نفوخته باشد.

□

کربلا نمایشگاه معنا و روحانیت، نه نمایشگاه جنایت بشر

در زمان ما معمول است که کشورها نمایشگاه صنایع درست می‌کنند و گاهی نمایشگاه جهانی از همه کشورهای دنیا درست می‌کنند. ظاهرآ در هر شصت سال

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، [و همین درد برای تو بس که سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو جگرها بی  
تشنه مشکی آب باشند].

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

یک بار، تمام دنیا یک نمایشگاه ترتیب می‌دهند. گویند برج ایفل یادگار یک نمایشگاهی است که در شصت و اند سال پیش ساخته شده. در سه چهار سال پیش نیز نمایشگاهی در بروکسل ترتیب دادند که از همه کشورهای شرق و غرب در آنجا جمع شده بودند و مردم از همه دنیا به آنجا رفتند. منظور از این نمایشگاهها نشان دادن محصولات فکری و عملی بشر است. در آنجا انسان عظمت فکر و فعالیت و مقدار هنرمنایی بشر را می‌فهمد. در آنجا همه چیز را می‌آورند، از سوزن تا نمونه کارخانه‌های عظیم.

صحنه کربلا را می‌توان تشییه کرد به یک نمایشگاه، ولی نه نمایشگاه علم و صنعت بلکه نمایشگاه معنویت و معرفت. در این نمایشگاه، انسان می‌تواند به عظمت قدرت اخلاقی و روحی و معنوی بشر پی برد و بفهمد تا چه اندازه بشر باگذشت و فدا کار و آزادمرد و خدا پرست و حق خواه و حق پرست می‌شود؛ معانی صبر و رضا و تسلیم و شجاعت و مروت و کرم و بزرگواری تا چه اندازه قدرت ظهور و بروز دارد!

عمولاً اهل منبر وقتی که می‌خواهند قضیه کربلا را بزرگ کنند جنبه فاجعه بودن و ظلم و ستم‌ها را بزرگ می‌کنند، در جستجوی پیدا کردن و حتی جعل کردن فاجعه‌هایی هستند؛ با بیانهای مختلف و تشییهات و مجسم‌ساختن‌ها جنبه فاجعه‌بودن را تقویت می‌کنند و حال آنکه ما باید از خود بپرسیم: بزرگی حادثه کربلا از چه نظر است؟ آیا از نظر فجیع بودن است؟ قطعاً این فاجعه، فاجعه کمنظیری است چنانکه ابو ریحان بیرونی در *الآثار الباقيه* به نقل *نفس المهموم* گفته و همچنین دیگران، ولی فاجعه عظیم و شاید عظیم‌تر از این در دنیا زیاد بوده. خود فاجعه مدنیه کمتر از فاجعه کربلا نبوده. عظمت مطلب از لحاظ سیدالشهداء و یاران آن حضرت است، نه از لحاظ ابن زیاد و ابن سعد و اتباع و اشیاع آنها؛ عظمت سعادت است نه عظمت شقاوت. کربلا بیش از آن اندازه که نمایشگاه شقاوت و بدی و ظهور پلیدی بشر باشد، نمایشگاه روحانیت و معنویت و اخلاق عالی و انسانیت است ولی اهل منبر کمتر به آن جنبه توجه دارند؛ و به عبارت دیگر در این قضیه از آن جنبه باید نگاه کرد که ابا عبد الله و ابا الفضل و زینب قهرمان داستانند نه از آن جهت که شمر و سنان قهرمان داستانند.

## چرا حُر تغییر روحیه داد؟

گفته شده که یک علت اینکه حُر گروید به سیدالشہداء، این است که مدت زیادی همراه حضرت بود و از نزدیک او را شناخت.



اصحاب حسین هیچ‌کدام پناه به دشمن نبرد ولی از دشمن به خود ملحق کردند یکی از مظاہر قوّت و کمال نهضت حسینی این است که آنها با آنهمه شدت و گرفتاری، هیچ‌کدامشان ملحق به دشمن نشد ولی توانستند از لشکر غالب طرف مقابل دل بربایند چنانکه حرو سی نفر دیگر را دل ربوتدند. و شاید علت اینکه اباعبدالله اصرار داشت که هر که رفتند است بروه، این بود که می‌خواست نمایشگاهش کامل باشد و در میان آنها ضعیفی وجود نداشته باشد که در گیراگیر کار سستی نشان دهد. این جهت در بدر و صفین عیب زیادی نداشت ولی در کربلا عیب داشت، چون بنای کار کربلا برگذشت و فداکاری بود. معمولاً غالب از مغلوب می‌رباید نه مغلوب از غالب؛ و این بدان جهت است که از لحظه روحی اینها غالب بودند و آنها را شکست و تحت تأثیر قرار داده بودند.



## فجیع ترین جنبه‌های شهادت سیدالشہداء

از جنبه‌های فجیع بودن، یک جنبه است که از همه بالاتر بود و آن را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند و آن این موضوع است که «يَسْتَرِيبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدِيمِه» و به حادثه شهادت سیدالشہداء رنگ دینی دادند. فرق است بین اینکه گرگی برها را بخورد و بین اینکه بخورد و عنوان «قُوَّةً إِلَى اللَّهِ» و مصالح ملی و خیانت و قیام بر ضد مصالح عمومی هم به آن بدهند. به نظر می‌رسد که این جهت از همه بالاتر بود. بزرگترین جنبه‌ها آنهاست که به نام اخلاق و روحانیت و صلح می‌شود.



## سه مرحله شهادت حسین علیه السلام - مکتب حسینی الهامدهنده مصلحین است، مکتب گناهکارسازی نیست

امام حسین سه مرحله شهادت دارد: شهادت تن به دست یزیدیان، شهادت شهرت و سمعه و نام نیک به دست بعدیها بالأخص متوكل عباسی، و شهادت هدف به دست اهل منبر. سومی بزرگترین مرحله شهادت است، و جمله‌ای که زینب به یزید فرمود (کذکید ک و اشع سعیک)<sup>۱</sup> شامل هر سه دسته می‌شود.

مکتب امام حسین مکتب گناهکارسازی نیست بلکه ادامه مکتب انبیاء است که در سوره الشعراء ذکر شده و با تجدید ذکرش در هر سال و هر وقت باید به صورت زنده‌ای باقی بماند، زیرا نبوت ختم شده و این مکتب به منزله منبع وحی و الهام انبیاء است؛ یعنی به پیغمبران وحی می‌شده از طرف خدا که در موقع لازم قیام کنند، حالا مکتب حسینی باید وحی کننده و الهامدهنده مردان بزرگ باشد که بعدها به صورت مصلحین قیام می‌کنند نه به صورت انبیاء زیرا نبوت ختم شده.

هربرت اسپنسر به نقل فروغی می‌گوید: بزرگترین آرمان نیکان این است که در آدمسازی شرکت کنند، یعنی مکتب صالح‌سازی بیاورند. مکتب حسین علیه السلام نه تنها مکتب گناهکارسازی [نبود]، از صالح‌سازی هم بالاتر بود؛ مکتب مصلح‌سازی است.

*motahari.ir*



**مشخصات سیاست اموی: دامن زدن به آتش تعصّب نژادی و ترویج شعر امویین از چند چیز حمایت و با چند چیز مبارزه می‌کردند. از جمله چیزهایی که حمایت می‌کردند، دامن زدن به آتش تعصّب‌های نژادی بود. در الامام الصادق می‌نویسد که حجاج به عامل خود در بصره نوشته که وقتی که نامه من به تو می‌رسد نبایه را از خود دور کن که برای دین و دنیا مفسده‌اند. عامل - به قرینه کلام - افراد متقی و قاریان قرآن را استثناء کرد و گزارش داد. حجاج نامه‌ای بنوشت و در آن نامه نوشت که به رسیدن این نامه اطباء را جمع کن که در خواب، تو را معاینه کنند، اگر رگ نبطی پیدا کردند فوراً قطع کن.**

---

۱. هر حیله‌ای داری به کار برو هر کوششی توانی به کار گیر. [.]

یکی دیگر ترویج اشعار و بالاخص اشعار جاهی بود. گذشته از اشعار بزمی، کوشش می‌کردند که به مردم القاء کنند که حکمت هم در اشعار است. در جلد چهارم ابن خلّakan صفحه ۳۲۸ ضمن شرح حال ابو عبیده نحوی می‌نویسد: و ذکر المبرد فی كتاب الکامل انّ معاویة بن ابی سفیان الاموی قال اجعلوا الشّعر اکبر همّکم واکثر آدابکم فانّ فیه مآثر اسلافکم و مواضع ارشادکم فلقد رأیتني يوم المهزیة وقد عزّمت على الفرار فما رددني الا قول ابن الاطنابه الانصاری:

وَأَخْذِي الْحَمْدَ بِالْمُنِّ الرَّبِيعِ  
وَضَرْبِي هَامَةً الْبَطْلِ الْمُشِیعِ  
مَكَانِکِ تُحْمَدِی اوَّلَتَسْتَرِیحِی  
وَأَمْمِی بَعْدَ عَنْ عِزْضِ صَرْبِیج١

ابْتَلِي عِقَقَی وَأَبِی بَلَائِی  
وَاجْسَامِی عَلَی الْمُكْرِرِهِ نَفْسِی  
وَقَوْلِی كُلُّمَا جَشَّاْتْ وَ جَاشَتْ  
لِإِذْفَعَ عَنْ مَآئِرِ صَالِحَاتِ  
آن جمله‌های معاویه در واقع مبارزه‌ای است با «الشّعراُءَ يَتَبَعُّهُمُ الْغَاؤُن»<sup>۲</sup> و سنت نبوی. معاویه چرا در آن وقت به فکر آیات جهاد قرآن نیفتاد و به فکر این اشعار تعصّب آمیز افتاد؟!

البته استشهاد به شعر حکمت عیب ندارد، همان‌طوری که ابا عبد‌الله هم در ایام حرکت به کربلا به اشعار یکی از انصار تمثیل جست (سَأَمْضِی وَ مَا فِی الْمُؤْتَ... ) ولی این بیان کلی معاویه که می‌گوید: «اجْعَلُوا الشّعْرَ اکْبَرَ هَمْکُم» خیلی خطرناک است و بعلاوه خیلی فرق است بین آن اشعار و این اشعار.

جرجی زیدان در جلد چهارم تمدن اسلام ص ۱۳۱ می‌گوید:

«در نظر بنی امیه مردم سه دسته می‌شدند: اول فرمانتروایان که خود عربها بودند، دوم موالی یعنی بندگان (مسلمانان آزاد شده) آنان، سوم ذمیه‌ها؛ چنانکه معاویه

۱. [مبرد در کتاب کامل آورده که معاویه بن ابی سفیان اموی گفت: باید شعر بزرگترین کوشش و بیشترین ادبیات شما باشد که آثار پیشینیان شما و مواضع ارشاد و راهیابی شما در آن نهفته است. همانا من در روز هزیمت (گریز از جنگ) تصمیم بر فرار گرفتم و چیزی مرا بازنگرداند جز این سخن ابن اطنابه انصاری: عفت و وزیدگی من و اینکه خواستم با بهایی گران ستایش را برای خود بخرم و نفس را بر ناگواریها و اداشتمن و بر فرق دلیری که خود را می‌پاید کوتفم و به نفس خود وقتی بی‌تایی و غضب می‌کرد گفتم سر جای خود باش تا ستایش شوی یا استراحت کنی، همه اینها باعث شد که از میدان کارزار نگریزم تا از آثار صالح و شایسته دفاع کنم و از آبروی نیک خود حمایت نمایم.]

۲. شعراء / ۲۲۴

راجع به مردم مصر می‌گوید: اهل آن کشور سه دسته ناس، شبیه‌ناس، نسناس و یا لناس (جانور) [می‌باشند]. طبقه اول عربها و دوم موالی و سوم ذمیان یعنی قبطیان هستند.»

در جلد چهارم، جرجی زیدان فصلی دارد در سیاست دولت در عصر اموی. وی راجع به اینکه امویها به اهل ذمّه سخت می‌گرفتند برای پول، و اگر پول می‌داد او را خیلی گرامی می‌داشتند، ارجاع می‌کند به خطط مقریزی.



مواطن ظهر شجاعت حسینی (شجاعت بدنی)

مواطن ظهر مرّوت حسینی

مواطن ظهر صبر

مواطن ظهر غیرت و حمیّت و اباء نفس

توجه به خدا<sup>۱</sup>



## رضا و تسلیم

در کتاب راهنمای دانشوران این رباعی را به رکن‌الدین محمود خوافی نسبت می‌دهد:

غواصی کن گرت گهر می‌باید      غواصان را چار هنر می‌باید  
سررشته به دست یار و جان در کف      دم نازدن و قدم ز سر می‌باید  
در این رباعی حقیقت تسلیم از جنبه مثبت، خوب بیان شده. تسلیم، سکوت و سکون و توقف نیست؛ تغییر کیفیت حرکت است؛ [مشتمل بر] فرقی است که حرکت یک غواص در قعر دریا با حرکت معمولی یک آدم در خیابان دارد از چهار جهت:

یکی اینکه سرنشسته کار در دست دیگری است یعنی امر و فرمان از خداست،

۱. [در نسخه دستنویس استاد شهید، در زیر هر یک از تپترهای فوق محلی برای توضیح قرار داده شده است ولی مطلبی نوشته نشده است.]

طرح و نقشۀ شخصی و تبعیت از هوای نفس نیست.  
دوم خطرناک بودن اقدام و در معرض کام اژدهاها و نهنگهای اجتماع رفتن، و  
هر لحظه خطر این است که تصادف با یک نهنگ عظیم‌الجثه بشود و او را به کام  
بکشد.

سوم دم نازدن و دهان بستن و حرکت کردن نظیر سربازی که در فرمان فرمانده  
خودش هست و همینکه فرمان رسد، دست بالا می‌کند که سمعاً و طاعهُ و حرکت  
می‌کند، و به عبارت دیگر انضباط.

چهارم اینکه باید با سر رفت نه با پا، یعنی منتهای میل و شوق و عشق لازم  
است. تنها حالت انقیاد و اطاعت و دم نزدن کافی نیست، عشق و محرك درونی در  
پرستش لازم است، عبادة الاحرار و العشاق باید باشد.

در قرآن کریم اشاره به جهت اول و سوم می‌کند آنجاکه می‌گوید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا  
يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بِيَنْهُمْ»<sup>۱</sup>. و البته وقتی که غواصی با این چهار هنر  
صورت گرفت، آن وقت است که گوهرها از قعر دریا استخراج می‌شود.

□

**شجاعت روحی و قوت قلب و حفظ تعادل در عمل و قیافه و زبان**  
عقاد می‌گوید: «ملک جاشه و کل شئ من حوله یوهن الجاشه»<sup>۲</sup>.

۱. نساء / ۶۵. [نه، به خدا سوگند ایمان ندارند تا اینکه در مشاجرات خود، تورا داوری دهند].  
۲. او مالک قلبش بود و حال آنکه همه اشیاء اطراف او موجب ضعف قلب بودند.]

# منطق معمولی ذاکرین ابا عبدالله در شهادت و مظلومیت آن حضرت



مردنهای درگذشتها چند نوع است:

- الف. مردن طبیعی یا موت طبیعی (نه اخترامی) یعنی یک کسی عمر طبیعی خود را کرده و تمام شده.
- ب. موت اخترامی به وسیله عوامل طبیعی مثل جوانمرگ شدن‌ها در اثر حصبه و بوا و طاعون و غیره، یعنی به وسیله امراض و میکروبها.
- ج. موت اخترامی به وسیله حوادث و سوانح مثل زلزله و سیل و تصادف اتومبیل و غیره که در آنها عمد کسی در کار نبوده است و خود مقتول هم تقصیری نداشته است.
- د. موت اخترامی به وسیله حوادث و سوانح که مقتول در آن تقصیر داشته مثل اینکه مست بوده و سوار اتومبیل شده و تصادف کرده و مرده است ولی شخص دیگر تقصیر نداشته.
- ه. موت اخترامی به وسیله حوادث و سوانح که هم مقتول و هم شخص دیگر تقصیر داشته است مثل غالب کشته شدن‌ها به وسیله لجاجتها و تعصبهای جهالتها و مستیهای و مانند اینکه دو نفر در کاباره به خاطر یک زن هرجایی یکدیگر را می‌کشند.
- و. موت اخترامی به قتل عمد که مقتول هیچ‌گونه تقصیری نداشته و صرفاً

جنایت قاتل سبب شده، مثل اینکه شخصی به یک بهانه‌ای شخصی را هدف قرار می‌دهد و می‌کشد یا کسی راه خود را می‌رود و دیگری از روی هوس او را هدف قرار می‌دهد یا آنکه روی غرض با پدر یا برادر یا خویشاوند، او را هدف قرار می‌دهد. برای آنکه دل اقوامش را بسوزد، آن بی‌تقصیر را می‌کشد یا به خاطر اینکه کینه نسبت به پدر مرحوم او را در دل دارد، او را بی‌تقصیر می‌کشد یا به خاطر اینکه نفس وجود او را مزاحم خود می‌بیند (مثل اینکه با بودن او فلان زن عشق او را نمی‌پذیرد و یا فلان مقام برای او مسلم نمی‌شود بدون آنکه خود آن شخص دخالتی داشته باشد در مراحمت عشقی یا مقامی او) او را می‌کشد.

ز. کشته شدن در راه سربازی و فداکاری و شهادت که مقتول خود را در راه عقیده و هدف خود فدا می‌کند و عمد دارد ولی در راه هدف مقدس عالی خود کشته می‌شود، و به عبارت دیگر مرگ انتخابی که انسان آگاهانه مرگ را برای تحقیق بخشیدن به هدفش انتخاب می‌کند.

ح. البته نوعی دیگر مرگ انتخابی هست که خودکشی و فرار از مقابله با حوادث است که ضعف است.

اینها اقسام مردن و کشته شدن است که بعضی اسف‌انگیز است و بعضی نیست، بعضی در حقیقت سزاً مقتول است و بعضی نیست، بعضیها صرف نفله شدن و ضایع شدن است و بعضی نیست.

قسم اول را می‌توان گفت از جنبه شخصی متوفی اسف‌انگیز نیست، گو اینکه از لحاظ اجتماع در بعضی افراد ممکن است ضایعه باشد. در قسم دوم نفله شدن و ضایعه است و موجب تأسف است ولی کسی مورد ملامت نیست، و همچنین قسم سوم. در قسم چهارم مجازات مقتول است درواقع، و همچنین در قسم پنجم؛ به علاوه اینکه در این قسم شخص دیگر نیز مورد ملامت است. و در قسم دوم و سوم و چهارم و پنجم نفله شدن و ضایع شدن و هدر رفتن موجود است و در قسم چهارم و پنجم تأسف بر اخلاق عمومی است که چرا منحط و پایین است. در قسم ششم تأسف از نفله شدن مقتول و تأسف از اخلاق فاسد قاتل است. در این قسم، انسان متأسف است که بی‌جهت شخص بی‌تقصیری نفله شد و هدر رفت. ولی در قسم هفتم در عین اینکه از جنبه قاتل و اخلاق و روحیه او جای تأسف و تأثر است، از جنبه مقتول جای تحسین و تعظیم و سرمشق گرفتن است.

عمولاً ذاکرین سعی دارند شهادت امام حسین را از قسم ششم جلوه دهند که شخصی مظلوم و بی‌قصیر و بی‌جهت کشته و نفله شد و ضایع گشت و هدر رفت، و حال آنکه شهادت امام حسین از قسم هفتم است نه از قسم ششم. و عموماً تذکر حادثه سیدالشهداء از قبیل اظهار تأسف است، آنهم اظهار تأسف از نفله شدن سیدالشهداء که افسوس که آقا نفله شد، و حال آنکه غلط‌ترین غلطها این است که ما امام حسین علیه السلام را نفله شده حساب کنیم. امام حسین بعکس، به هر قطره خون خود یک دنیا ارزش داد. کسی که موجی ایجاد کرد که قرنها پس از او پایه‌های کاخ ستمگران را متزلزل کرد و از جا کند و حتی در قرون خود ما غالب حوادث داغ در محرم ایجاد می‌شود، خون او هدر رفته است؟! کسی که میلیونها نفر نمازخوان و روزه‌گیر و فداکار ساخت، هدر رفت؟!

□

### [آیا امام حسین علیه السلام دستور خصوصی داشت؟]

یکی از اموری که موجب می‌گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حیّز استفاده و بهره‌برداری عامه مردم خارج شود و بالآخره آن هدف کلی که از امر به عزاداری آن حضرت در نظر است منحرف گردد، این است که می‌گویند حرکت سیدالشهداء معلول یک دستور خصوصی و محترمانه به نحو قضیه شخصیه بوده است<sup>۱</sup> و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است؛ زیرا اگر بنا شود که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود در نظری این عمل قرار دهند و نمی‌توان برای حسین «مکتب» قائل شد، برخلاف اینکه بگوییم حرکت امام حسین از دستورهای کلی اسلام استنباط و استنتاج شد و امام حسین تطبیق کرد با رأی روشن و صائب خودش، که هم حکم و دستور اسلام را خوب می‌دانست و هم به وضع زمان و طبقه حاکمه زمان خود آگاهی کامل داشت؛ تطبیق کرد آن احکام را بر زمان خودش و وظیفه خودش را قیام و حرکت دانست. لهذا در آن خطبه معروف، استناد کرد به

۱. در اینجا باید فرق بین قضایای شخصیه و خارجیه و حقیقیه و اینکه به اصطلاح متأخرین جعل احکام بر طبق قضایای حقیقیه است، شرح داده شود.

حدیث معروف رسول خدا: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَاءِرًا...». ایضاً فرمود: «اَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهِ عَنْهُ، لِيُؤْغَبِ الْمُؤْمِنُ...» نفرمود: «لِيُرْغَبِ الْإِمَامُ»، یعنی وظیفه هر مؤمنی این بود نه وظیفه امام حسین از آن نظر که امام بود.

ولی معمولاً گویندگان برای اینکه به خیال خودشان مقام امام حسین را بالا برند، می‌گویند دستور خصوصی برای شخص امام حسین برای مبارزه با شخص یزید و ابن زیاد بود و در این زمینه از خواب و بیداری هزارها چیز می‌گویند. درنتیجه قیام امام حسین را از حوزه عمل بشری قابل اقتدا و اقتفا که «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ»<sup>۱</sup> خارج می‌کنند و به اصطلاح از زمین به آسمان می‌برند و حساب «کار پاکان را قیاس از خود مگیر» به میان می‌آید و امثال اینها. هر اندازه در این زمینه خیال‌بافی بیشتر بشود، از جن و ملک و خواب و بیداری و دستورهای خصوصی زیاد گفته شود، این نهضت را بی‌صرف‌تر می‌کند.

حالا ببینیم آیا اگر امام حسین با دستور خصوصی عمل کرده باشد مقامش بالاتر است یا اگر با دستور کلی و تطبیق کلی بر جزئی و اصابه در تطبیق آن در حالی که دهات و کبار صحابه مانند ابن عباس از تطبیق آن عاجز بودند عمل کرده باشد مقامش بالاتر است؟ ما شرقیها مقام را فقط به این می‌دانیم که گفته شود فلان شخص اهل مکاشفه است، اهل کرامت و معجزه است، جن در تسخیر دارد، با فرشتگان تماس دارد. شک نیست که امام حسین دارای مقام ملکوتی است اما او دارای مقام جمع‌الجمعي است، انسان کامل است. مقام انسان از مقام فرشته بالاتر است. حدّ اعلای کمال انسان در این نیست که با فرشته در تماس باشد. حدّ اعلای کمال انسان این است که انسان کامل باشد. ما می‌گوییم در معراج، جبرئیل از تک فرو ماند. اگر امام حسین با راهنمایی مستقیم فرشته حرکت کرده باشد، معنایش این است که با عقل و تشخیص شخصی خودش قادر نبود که وظیفه خود را تشخیص دهد. اما اگر با عقل خود تشخیص داده باشد، معنی اش این است که عقل و ادراک شخص خودش از همه بالاتر بود و کار الهام را کرد. الهام در جایی است که هدایت عقل و شرع وافی نباشد، در صورتی که هدایت عقل و شرع برای امام حسین کافی بود.

۱. احزاب / ۲۱ [براستی برای شما در وجود رسول خدا نمونه و الگوی خوبی است].

علیهذا معنای «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» این است که مشیت کلی تشریعی این را اقتضا کرده، نه مشیت تکوینی یا مشیت تشریعی مخصوص شخص خود تو. در قدیم، علمای ما روی این جهت زیاد بحث کرده‌اند که آیا مشیت در جمله: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» مشیت تشریعی است یا تکوینی؟ و قبول کرده‌اند مشیت تشریعی است. ولی در این جهت بحث نکرده‌اند که بنا بر مشیت تشریعی، آیا این مشیت همان مشیت کلی است که شامل همه مسلمین بوده است یا نه، یک مشیت تشریعی و دستور تشریعی بوده که اختصاص داشته به امام حسین علیه السلام؟

طور دیگر هم می‌توان بحث کرد که عاقلانه‌تر باشد: آیا امام حسین که قیام کرد، از آن جهت قیام کرد که امام بود یا از آن جهت که یک نفر مؤمن و مسلمان بود؟ به عبارت دیگر، اگر بخواهیم در اطراف حدیث «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» بحث کنیم باید بگوییم آیا مشیت تکوینی بود یا تشریعی، و بنا بر تشریعی آیا تکلیف خصوصی و شخصی بود یا تکلیف کلی؟ و بنا بر دوم آیا آن تکلیف کلی متوجه امام و پیشوای مسلمین بود یعنی از نوع وظایف و تکالیفی است که برای ائمه وضع شده یا از نوع تکالیفی است که برای عموم مؤمنین و مسلمانان وضع شده؟ در این زمینه باید مثالهای توضیح‌دهنده‌ای ذکر شود. ضمناً آنجاکه تکالیف مخصوص ائمه مسلمین ذکر می‌شود، فرق گذاشته شود بین تکالیف امام به معنی زعیم فعلی مسلمین و بین امام به معنی صاحب مقام ولايت و وصایت.

□

## فرق معاویه و یزید

امام حسین به مروان حکم در مدینه فرمود: «وَ عَلَى الْإِسْلَامِ إِذْ قَدْ بُلِيَّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مُثْلِيْ يَزِيدَ». راجع به کلمه «مثل یزید» باید تأمل کرد که چه خصوصیتی در یزید بود که حتی در معاویه نبود؟ این جهت را تا اندازه‌ای قبل‌گفتیم. دیگر اینکه دو مقدمه باید اینجا اضافه کنیم: یکی اینکه نباید گمان کرد که معاویه و یزید آن طور که بودند و در این زمانها کاملاً شناخته شده‌اند، در آن زمان هم کاملاً شناخته شده بودند (همچنان که در عصر ما بعضی از جنایتکاران گذشته، از قدیسین می‌باشند چون کسی آنها را نشناسانده است مثل شاه عباس صفوی). با نبودن وسائل و ارتباطات در آن روز، امام حسین کاملاً یزید را می‌شناخت اما عموم مردم کما هم

حقّه آگاه نبودند. لهذا عبدالله بن حنظله غسيل الملائكة بعد از آنکه یک سفر با وفدی به شام رفت، عقیده‌اش علیه یزید آنقدر تحریک شد که گفت: ترسیدیم در شام از آسمان سنگباران شویم، و بعد هم با هشت پسر خود در راه مبارزه با یزید خود را به کشتن داد. پس امام حسین در خشت خام می‌دید آنچه را که دیگران در آینه نمی‌دیدند.

مقدمه دوم اینکه فرق است بین خلیفه‌ای که شخصاً ناصالح است ولی امور را درست می‌چرخاند و بین خلیفه‌ای که وجودش در حال حاضر علیه مصالح مسلمین است. لهذا علی علیه السلام در وقتی که بنا شد با عثمان بیعت شود فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي، وَوَاللَّهِ لَا سُلْطَنٌ مَا سَلِمْتُ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْزٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً الْتِنَاسًا لَا جُرْ دُلْكَ وَ فَصْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زُبْرِجِهِ»<sup>۱</sup>. در زمان امام حسین عمدۀ این بود که مدار خلافت اسلامی تبدیل به سلطنت جائزنه و ظالمانه و مترفانه و فاسقانه عربی شده بود و نفاقه‌ها از پرده درافتاده بود و - همچنان که قبلاً گفتیم - اگر امام حسین قیام نمی‌کرد، خطر این بود که بساط اسلام از طرف مردم با انقلاب ممالک فتح شده برچیده شود.

□

### علت شهادت امام حسین و علت ترغیب ائمه علیهم السلام به اقامه عزای حسینی

با دو سؤال مواجه خواهیم شد و خوب است که جواب اینها را قبلاً بدانیم که هم خود ما روشن باشیم و هم از عهده جواب برآییم: یکی اینکه چرا امام حسین شهید شد؟ دیگر اینکه چرا ائمه دین دستور دادند که عزای امام حسین همیشه اقامه شود و درنتیجه ما وقتها و عمرها و پولها و نیروها و انرژیها هرسال در دو ماه محرم و صفر و بلکه در غیر این دو ماه صرف کنیم.

راجح به قسمت اول باید بگوییم در این زمینه خیلی حرفها گفته شده. دشمنان گفته‌اند امام حسین قصد حکومت داشت و کشته شد، هدف شخصی داشت و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۲ [و راستی که شما خود می‌دانید که من از دیگران به خلافت سزاوارتم، و به خدا سوگند تا زمانی به مسالمت رفتار می‌کنم که امور مسلمین سالم بماند و تنها به شخص من ستم شود، و این کار را به جهت دریافت اجر و فضیلت آن و بی‌رغبتی در زینت و جلوه‌گریهای آنچه شما در راه آن با یکدیگر رقابت می‌ورزید انجام می‌دهم.]

رسید. دوستان نادان گفته‌اند کشته شد که گناهان امت بخشیده شود؛ جنبه آسمانی و خیالی به قضیه دادند، آن را گفتند که نصاری درباره مسیح گفته بودند. حقیقت همان است که خود امام حسین فرمود در مواردی از قبیل: «ما حَرَجْتُ أَشَرًا وَ لَا بَطِرًا...»، «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبُ الْمُؤْمِنُ فِي لِقاءِ اللَّهِ مُحَقًّا...»، «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَاءَرًا...».

در قسمت دوم هم باید گفت تکالیف شرعی بدون حکمت نیست. منظور این نبوده که همدردی و تسليتی باشد برای خاندان پیغمبر، به قول روضه‌خوان‌ها زهرا را خوشحال بکنیم. خیال می‌کنیم هر اندازه ماگریه کنیم تسلی خاطر بیشتری برای حضرت رسول و حضرت زهرا هست. چقدر در این صورت ما حضرت رسول و حضرت زهرا و حضرت امیر را -که همیشه آرزوی شهادت می‌کردند و فخر خود می‌دانستند- کوچک کرده‌ایم و خیال می‌کنیم هنوز هم بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می‌باشند! بلکه مقصود این است که داستان کربلا به صورت یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند. در حقیقت جواب سؤال اول اگر درست داده شود، جواب سؤال دوم هم معلوم می‌گردد.

در **لؤلؤ و مرجان**، صفحه ۳ از **کامل‌الزيارة** نقل می‌کند که حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن حماد بصری فرمود:

motaaheri.ir

بَلَغْنَى أَنَّ قَوْمًا يُأْتُونَةَ (يعنى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَ نَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ وَ نِسَاءً يَنْدِبُهُنَّ وَ ذُلِّكَ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ، فَمَنْ يَبْيَنِ فَارِئًا وَ قَاصِّ يَقْضِي وَ نَادِيْبِ يَنْدِبُ وَ قَائِلِ يَقُولُ الْمَرْأَةِ». فَقَلْتُ لَهُ: نَعَمْ، جَعَلْتُ فِدَاكَ قَدْ شَهَدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُّ. فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفْدُ إِلَيْنَا وَ يَمْدَحُنَا وَ يَرْثِي عَلَيْنَا وَ جَعَلَ عَدُوَنَا مَنْ يَطْعَنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا أَوْ مِنْ غَيْرِهِمْ يُهَدِّدُونَهُمْ وَ يُبَيِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ!

۱. [به من خبر رسیده که در نیمه شعبان گروهی از نواحی کوفه و مردمی دیگر بر سر مزار حسین علیهم السلام می‌آیند و نیز زنانی که برای آن حضرت نوحه گری می‌کنند و عده‌ای قرآن می‌خوانند و پاره‌ای حوادث کربلا را بیان می‌کنند و دسته‌ای نوحه گری می‌کنند و گروهی دیگر مرشیه می‌خوانند. عرض کردم: فدایت شوم، آری من نیز پاره‌ای از آنچه فرمودی دیده‌ام. فرمود: سپاس خدای را که در میان مردم گروهی را قرار

ایضاً در صفحه ۳۸ نقل می‌کند:

إِنَّ لِقَاتِلِ الْحُسَيْنِ حَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَبْرُدُ أَبَدًا.

پس معلوم می‌شود فلسفه این کار تهدید دشمن و تقبیح کارهای آنهاست، تحسین این دسته و تشویق به این نوع کار و تقبیح آن دسته و ایجاد نفرت [نسبت به] آن نوع کار است.<sup>۱</sup>

البته حضرت زهرا خوشحال می‌شود اما از باب اینکه نیت و هدف حضرت زهرا و حضرت رسول و حضرت امیر و حضرت امام حسین همه یکی است و آن «يَثْلُوا عَنْهُمْ أَيَّا تِهٖ وَ يُزَكِّيْهُمْ وَ يُعَلَّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةٍ»<sup>۲</sup> است؛ البته خوشحال می‌شود که به وسیله ذکر فرزندش حسین، مردم در دنیا و آخرت سعادتمند شوند، مردم در همان راهی حرکت کنند که فرزندش حسین حرکت کرده است.

□

بعد از مردن معاویه، از امام حسین بیعت خواستند. در منزل حاکم مدینه حاضر شد و بیعت نکرد. روز بعد مروان حکم در میان کوچه آن حضرت را دید و به عنوان نصیحت از آن حضرت خواست که بیعت کند. حضرت فرمود: «وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ». روی این کلمه «بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ» باید دقت کرد. معلوم می‌شود خصوصیتی در یزید و غیریزید نیست زیرا همه باطل و غاصب بوده‌اند. ولی حقیقت شیعه فرقی بین یزید و غیریزید نیست زیرا همه باطل و غاصب بوده‌اند. این است که هنگامی که مردم خواستند با عثمان بیعت کنند فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي، وَ قَدْ لَأْتَسْلَمَ مَا سَلَمْتُ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جُوْزٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةِ الْتَّمَاسِ لِأَجْرٍ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ رُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ رُحْرُفِهِ وَ زِبْرِجِهِ». در موقع بیعت با ابی‌بکر هم

→ داد که به نزد ما می‌آیند و ما را می‌ستایند و برای ما مرثیه می‌خوانند، و دشمنان ما را کسانی قرار داد که بر ایشان خرد می‌گیرند از خویشان مایا غیر آنها، آنان را تهدید می‌کنند و اعمال ایشان را زشت می‌شمرند. [۱. در حاشیه این پاراگراف، استاد شهید نوشته‌اند]: آیا منظور از عزاداری همدردی و تسلیت است و یا نخست بار بدن ثواب است؟! در صورتی که خود ثواب و کار درست و معقول دارای مصلحت ذاتی است. پس منظور بدن ثواب است که آن مصلحت ذاتی که در سلسله علل حکم است چیست تا نوبت بررسد به ثواب که در سلسله معلولات حکم است.

.۲. جمعه /

فرمود: «شُقُوا أَهْوَاجَ الْفِتْنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ، إِلَى آخِرِهِ».<sup>۱</sup> پس فرق است بین غاصبی که ولو برای مصلحت شخص خودش باشد حافظ و نگهبان عموم باشد و غیر آن. اما یزید با همهٔ اسلام فرق داشت به ترتیبی که قبل‌اگذشت.

□

قبل‌اگذرن من احوال ابن زیاد و یزید گفتیم که یک علت این فاجعه و این آتش که اول دامن خود آنها را گرفت، این بود که جوان و نازموده بودند. شاعر عرب می‌گوید:

مَفْسَدَةً لِلْمُرْءِ أَيْ مَفْسَدَةٍ  
إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفَرَاغَ وَالْجِدَةَ

□

### مسئلهٔ گریه بر سیدالشهداء

یکی از مسائل مربوط به سیدالشهداء مسئلهٔ گریه است. باید مسئلهٔ گریه و خنده از چند نظر [بررسی شود]: یکی از نظر اینکه از مختصات و اعراض خاصة انسان به شمار رفته‌اند، دیگر از نظر علل و مبادی جسمی و روحی، سوم از نظر آثار و عوارض جسمی و روحی، چهارم از نظر اخلاقی و عقیده علمای اخلاق و آداب، پنجم از نظر آثار اجتماعی خنده و گریه، ششم انواع خنده‌ها و گریه‌ها و آیا همهٔ خنده‌ها خوب است و همهٔ گریه‌ها بدیانه؟ و اینکه نوع گریه بر امام حسین لذت‌بخش است و به قلب صفا و روشنی می‌دهد، و باید مقایسه‌ای شود بین مكتب امام حسین و مکتبهای خنده و کمدی و اشاره‌ای شود به فیلمهای کمدی و فیلمهای تراژدی و اشعاری که شعرای ما در باب گریه و مدح آن گفته‌اند مثل اینکه:

گریه بر هر درد بی درمان دواست      چشم گریان چشمۀ فیض خداست

در همهٔ اینها بحث شود.

خنده و گریه مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است. آن وقتی که کسی بتواند مالک خنده و گریه مردمی بشود، به حقیقت مالک قلب آنها شده و با عواطف آنها بازی می‌کند. کارهای قلبی غیر از کارهای عقلی است. تاکنون با قلبها مردم از راه گریه [بر] سیدالشهداء بازی شده بدون اینکه تحت کنترل عقل بیاید و هدف

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵ [ای مردم امواج آشوبها را با کشتیهای نجات درهم بشکنید].

۲. [جوانی و بیکاری و ثروت مفسدۀ بزرگی برای آدمی است].

داشته باشد. تنها هدف داشتن کافی نیست، نظم و سازمان هم لازم است. در مجله «رادیو ایران» شماره ۷۰ مقاله‌ای به قلم دکتر حسن علوی (مرز دانش) که سخنرانی اوست در [برنامه] مرز دانش درباره اشک چشم دارد که خالی از فایده نیست. در آنجا می‌گوید: اشک تماسح دروغ است. می‌گوید: داروین در کتاب بیان احساسات و تأثیمات در انسان و حیوان (۱۸۹۰ میلادی) نوشته است که فیل تحت تأثیر احساسات می‌گرید ولی این موضوع به هیچ وجه هنوز تأیید نشده است. می‌گوید خنده انواع و اقسام دارد: خنده محبت، خنده تمسخر، خنده شادی، خنده تأثر یا خشم؛ گریه هم همه‌جا از اثر اندوه و غم نیست و برای همه اتفاق افتاده و چشیده‌اند لذت گریه شوق را، و منظرة اشک شوق یکی از بهترین مناظر است. سخن را به این شعر حافظ ختم می‌کند:

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بريخت

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود؟

شاعر عرب می‌گوید: اگر اشک نبود سرز مین وداع آتش می‌گرفت (کلیله و دمنه).

سعدی می‌گوید:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

حافظ می‌گوید:

دل سنگین تو را اشک من آورد به راه سنگ را سیل تواند به لب دریا برد

□

### تحریف کلمه، تحریف حادثه امام حسین

... حادثه امام حسین، هم مشمول تحریف ظاهری و لفظی و پیکری شده و هم تحریف معنوی و لُّتی و باطنی در آن راه یافته است. در این مبحث می‌توان مفصل سخن گفت [همان طور که در یادداشت‌های «تحریفات در واقعه تاریخی کربلا» که در همین کتاب خواهد آمد و نیز در سخنرانی‌هایی تحت همین عنوان که در این مجموعه به چاپ رسیده، سخن گفته شده است].

## امام حسین میان قیام علیه خلفا و علیه اسلام تجزیه کرد - اثر قیام حسینی

---

یکی از بزرگترین آثار قیام حسینی این بود که مجزا کرد بین قیام علیه خلفا و قیام علیه اسلام را. همان طوری که قبل اگفتیم اگر امام حسین علیه یزید قیام نمی کرد ممکن بود خرابکاریها و سوء سیاست یزید منجر به قیامی از طرف عناصری بشود که به اسلام هم علاوه ای نداشتند. اکنون می گوییم اگرچه در تاریخ اسلام قیامهای زیادی می بینیم که علیه دستگاه خلافت و در عین حال جنبه حمایت از اسلام را دارد (مثل قیام ایرانیان علیه امویان) ولی باید دانست که این امام حسین بود که اولین بار قیام دسته جمعی مسلحانه علیه دستگاه خلافت کرد و او بود که حساب اسلام را از حساب متصدیان امر جدا کرد بلکه راه قیام علیه دستگاه را از نظر اسلامی باز کرد و قیام آن حضرت نمونه و سرمشق دیگران قرار گرفت؛ دیگر نقش خلفا به عنوان حامیان اسلام باطل شد، اسلام در طرف مخالف قرار گرفت.

قبل از امام حسین هم قیامهایی فردی یا دسته جمعی انجام شد. آنها یا مسلحانه و فردی بود یا جمعی و غیر مسلحانه. ولی قیام و شورش دسته جمعی و مسلحانه را امام حسین آغاز کرد (قیام علیه عثمان نیز نوعی تفکیک بین اسلام و خلافت بود).

مقام خلافت در آن روز عالیترین مقام روحانی و سیاسی بود و چنانکه می دانیم

باز هم تا اندازه‌ای خلفای عباسی مقام روحانی خود را حفظ کردند و کسی که این قسمت را برای آخرین بار درهم شکست که دیگر بپا نخاست، خواجه نصیرالدین طوسی بود که از علمای بزرگ شیعه است. خواجه با هلاکو همکاری کرد برای اینکه دستگاه جبار خلافت را از میان بردارد. اما سعدی در مرثیه مقام خلافت می‌گوید:

آسمان را حق بودگر خون ببارد بر زمین

از برای قتل مستعصم امیرالمؤمنین  
معلوم می‌شود سعدی هم حتی [تحت] تأثیر جلال روحانی مقام خلافت بوده.



### [دو چهره حادثه کربلا]

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمُلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ<sup>۱</sup>.

زندگی بشر مجموعه‌ای از تاریکی و روشنایی، زشتی و زیبایی، شرو خیر است. آنچه فرشتگان دیدند جنبه تاریک فرزند آدم بود و آنچه خداوند اشاره کرد قسمتهای روشن آن بود که بر قسمتهای تاریک بسی ترجیح دارد. حادثه کربلا دارای دو ورق است: ورق سیاه و ورق سفید. از لحظه ورق سیاه یک داستان جنایی است، داستانی خیلی تاریک و وحشتناک، و ما بعداً در حدود بیست مظہر از بیرحمی و قساوت و دنائت و نامردمی [را که در این حادثه رخداده] نشان خواهیم داد. از این جنبه، در این داستان حداکثر بیرحمی و قساوت و سبیعت دیده می‌شود.

از لحظه ورق سفید، یک داستان ملکوتی است، یک حمامه انسانی است، مظہر آدمیت و عظمت و صفا و بزرگی و فداکاری است.

از لحظه اول نام این قضیه فاجعه است و از لحظه دوم قیام مقدس. از لحظه اول قهرمان داستان شمر است و ابن‌زیاد و حرم‌له و عمر سعد و... و از لحظه دوم قهرمان

داستان امام حسین است و ابی الفضل و علی اکبر و امثال حبیب بن مُظَّهَر، وزینب و امّ کلثوم و امّ وہب و امثال اینها. از لحاظ اول، این داستان ارزش آن را ندارد که بعد از هزار و سیصد و بیست و اند سال، با این عظمت، خاطره و ذکرایش تجدید بشود، وقتها و پولها و اشکها و تأثراها و احساسات صرف آن بشود، نه از آن جهت که از داستان جنایی نمی‌توان استفاده کرد (زیرا جنبه‌های منفی زندگی بشر نیز ممکن است آموزندۀ باشد. از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان) و نه از آن جنبه که این داستان از جنبه جنایی چندان مهم نیست یا چندان آموزندۀ نیست (ما قبلاً ثابت کردیم که [این داستان] از این نظر مهم است و گفتیم که کشته‌شدن امام حسین بعد از پنجاه سال از وفات پیغمبر به دست مردمی مسلمان بلکه شیعه، معماً بسیار قابل توجهی است) بلکه از آن نظر جنبه جنایی قضیه ارزش اینهمه بزرگداشت ندارد که داستان جنایی در هر شکل و قیافه زیاد است؛ در قرون قدیم، قرون وسطی، قرون جدید، قرون معاصر زیاد بوده و هست. در حدود بیست سال پیش یعنی در حدود سالهای ۱۹۴۰ میلادی بود که بمبی بر شهری فرود آمد و شصت‌هزار نفر صغیر و کبیر و بیگناه تلف شد. در شرق و غرب عالم داستان جنایی زیاد واقع شده و می‌شود و [مثلاً] نادر یک قهرمان جنایی است، همچنین ابومسلم، بابک خرم‌دین. جنگهای صلیبی، جنگهای اندلس مظہرهای بزرگی از جنایت بشرند.

این داستان از نظر دوم یعنی از لحاظ ورق سفیدی که دارد، اینهمه ارزش را پیدا کرده است. از این جهت است که کم‌نظری بلکه بی‌نظری است، زیرا در دنیا افضل از امام حسین بوده است اما صحنه‌ای مثل صحنه امام حسین برای آنها پیش نیامد. امام حسین رسماً اصحاب و اهل بیت خود را بهترین اصحاب و بهترین اهل بیت می‌شمارد.

لهذا باید جنبه روش و نورانی این داستان، از آن جنبه که این داستان مصدق «إِنَّى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُون» است نه از آن جنبه که مصدق «مَنْ يُقْسِدُ فِيهَا وَ يَسْقِفُ الْدَّمَاء» است، از آن جنبه که حسین و زینب قهرمان داستان‌اند نه از آن جنبه که عمر سعد و شمر قهرمان داستان‌اند [بررسی شود]. (بنت الشّاطی کتابی نوشته به نام «بَطَلَةٌ كَرْبَلَا»).

### اما از لحاظ امام حسین علیه السلام:

باید ببینیم چطور شد امام حسین قیام کرد؟ در قیام حسین علیه السلام چند عامل را باید در نظر گرفت:

الف. از امام حسین برای خلافت یزید بیعت و امضا می خواستند. آثار و لوازم این بیعت و امضا چقدر بود؟ و چقدر تفاوت بود میان بیعت با ابو بکر یا عمر یا عثمان و صلح با معاویه و میان بیعت با یزید. به قول عقاد اولین اثر این بیعت، امضا سبّ و لعن علیه علیه السلام بود که در زمان معاویه شروع شده بود، و هم امضا ولایته و وراثت خلافت بود.

ب. خودش می فرمود: اصلی در اسلام است که در مقابل ظلم و فساد نباید سکوت کرد (اصل امر به معروف و نهی از منکر). خودش از پیغمبر روایت کرد: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلِلًا لِحُرُمِ اللَّهِ...». ایضاً می گفت: «الَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ...».

ج. مردم کوفه از او دعوت به عمل آوردن و نامه‌ها نوشتن و هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. باید دید آیا عامل اصلی، دعوت اهل کوفه بود و الا ابا عبد الله هرگز قیام یا مخالفت نمی کرد و بیعت می کرد؟ این مطلب خلاف رأی و عقیده حسین علیه السلام بود و قطعاً چنین نمی کرد، بلکه تاریخ می گوید چون خبر امتناع امام حسین از بیعت به کوفه رسید مردم کوفه اجتماع کردند و هم عهد شدند و نامه دعوت نوشتن. روز اول که در مدینه بود از او بیعت خواستند، بلکه معاویه در زمان حیات خود از او بیعت خواست و حسین علیه السلام امتناع کرد. بیعت کردن با یزید صحّه گذاشتند بر حکومت او بود که ملازم بود با امضا بر نابودی اسلام (وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامٌ إِذْ قَدْ ثُبِيَّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ). پس موضوع امتناع از بیعت، خود اصالت داشت. حسین علیه السلام حاضر بود کشته بشود و بیعت نکند، زیرا خطر بیعت خطری بود که متوجه اسلام بود نه متوجه شخص او، بلکه متوجه اساس اسلام یعنی حکومت اسلامی بود نه یک مسئله جزئی فرعی قابل تقییه.

اما موضوع دوم نیز به نوبه خود اصالت داشت. از این نظر این جهت را باید مطالعه کرد که آیا شرط امر به معروف یعنی احتمال اثر و منتج بودن در آن بود یا نه؟ از گفته‌های خود امام حسین که می فرمود: «ثُمَّ أَيْمُ اللَّهُ لَا تَلْبِيَهُنَّ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيمًا يُؤْكِبُ الْفَرْسُ حَتَّى تَدْوَرَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحْمَى وَ تُتَلْقَى بِكُمْ قَلَقُ الْمُخْوَرِ»، یا در جواب شخصی که «ریاش» نقل می کند فرمود: «إِنَّ هُوَ لَاءُ أَخْافُونَى وَ هَذِهِ كُتْبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ هُمْ قَاتِلِي فَإِذَا فَعَلُوا

ذلک و لَمْ يَدْعُوا اللَّهَ مُحَرَّماً إِلَّا أَنْتَهُ كُوْهْ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَنْ يَقْتُلُهُمْ حَتَّىٰ يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمٍ الْأَمَّةِ (فرام الامّة)» و همچنین است جمله‌هایی که در وداع دوم به اهل بیت خودش فرمود: «إِسْتَعْدُوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَافِظُكُمْ وَمُنْجِيْكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ وَيُعَذِّبُ أَعْدَادِيْكُمْ بِاَنْوَاعِ الْبَلَاءِ»، از اینها معلوم می‌شود که امام حسین توجه داشت که خونش بعد از خودش خواهد جوشید و شهادتش سبب بیداری مردم می‌شود. پس شهادتش مؤثر بود.

اما از نظر سوم؛ از این جهت همینقدر مؤثر بود که امام را متوجه کوفه کرد. اما آیا اگر به کوفه نمی‌رفت، در محل امن و امانی بود؟ اگر در مکه یا مدینه هم بود، چون از بیعت امتناع می‌کرد و بعلاوه به خلافت یزید معتبر بود چنان خطر بود و امام حسین ابا داشت که در مکه حرم خدا کشته شود و شاید از اینکه در حرم پیغمبر هم کشته شود ابا داشت. اینکه در وسط راه به اصحاب حرگفت و از نامه عمر سعد به ابن زیاد بر می‌آید که در خود کربلا به عمر سعد هم گفته است: اگر نمی‌خواهید برمی‌گردم، فقط ناظر به این قسم است که چرا به عراق آمد نه اینکه قضیه فقط یک جنبه دارد و آن هم جنبه دعوت و بعد هم پشیمانی از آمدن به عراق است. امام حسین که نگفت حالا که مردم کوفه نقض عهد کردند، پس من بیعت می‌کنم یا اینکه دیگر موضوع اعتراض به خلافت یزید را پس می‌گیرم و ساکت می‌شوم. مسائلی که در اینجا هست:

الف . قبل از مردن معاویه مسأله امتناع مردم مدینه بالخصوص حسین بن علی علیه السلام از بیعت مطرح بود. امام حسین در جواب نامه معاویه سخت به او تاخت و به موضوع لا یتعهد یزید اعتراض و انتقاد کرد (سرمایه سخن و ابوالشهداء عقّاد).

ب . مسأله ولا یتعهد یزید یک بدعت بزرگ بود در اسلام و نقشه‌ای که از سی و چند سال پیش امویین کشیده بودند. ابوسفیان در خانه عثمان گفت: «تَقَوْفُهَا تَقَوْفَ الْكُرْرَةِ وَلِتَصِيرَنَّ... أَمَا وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ لَا جَنَّةَ وَلَا نَارًا». از این نظر فوق العاده مهم بود؛ نه با شورا و آراء عمومی منطبق بود و نه با جعل الهی، نصب پدر بود پسر را.

ج . تسلیم خلیفه شدن در یک وقت جایز است که بحث در اطراف اصلاحیت فرد دیگر باشد ولی غیر صالح کارها را بر مدار و محور اسلامی می‌چرخاند. علی علیه السلام فرمود: «وَاللَّهِ لَا سَلْمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْزٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً».

د . بیعت، عقد بود مانند عقد بیع و اجاره و نکاح، و تعهد آور بود، قابل نقض نبود.

علی علیه السلام فرمود: عهد با کافر را نباید نقض کرد والا امان باقی نمی‌ماند.

ه . مسأله اعتراض به کار خلیفه وقت ولو منتهی به عزل او بشود در صورتی که انحراف پیدا می‌کند، خود یک مسأله‌ای است در اسلام به نام «امر به معروف و نهی از منکر». امام حسین مکرر به این اصل استناد کرد. شرط این اصل نیست که خون ریخته نشود؛ شرطش این است که نتیجه نهایی آن به نفع اسلام باشد، نظیر خود جهاد با کفار.

و . موضوع دعوت امام از طرف مردم کوفه و اتمام حجت، خود یک مطلبی است. امام هم خیلی عاقلانه و مدبرانه عمل کرد: اول به نامه‌های آنها جواب داد. چندین بار پیک رد و بدل شد. ابتدا نماینده‌ای از طرف خودش فرستاد. مسلم هم سیاست علوی را به کار برد یعنی بدون هیچ نوع نیرنگ و اغفالی در کمال صراحت با مردم عمل کرد، نه پولی از مردم گرفت و نه پولی در میان رؤسا تقسیم کرد، همان سیاستی که حاضر نیست هدف را فدای وسیله کند. امام که امتناع از بیعتش قطعی و همچنین تصمیم به اعتراض قطعی بود، به آنها جواب مساعد داد. علت اینکه از مکه در آن وقت حرکت کرد یکی این بود که فرصت خوبی بود، دیگر اینکه خطر بزرگی پیش آمده بود. فرصت این بود که در روز هشتم ذی الحجه که همه مردم عازم عرفات و انجام اعمال حج اند، او حرکت می‌کند. این عمل، مردم مسلمان را به فکر وا می‌دارد که چه موضوع مهمی پیش آمده که فرزند پیغمبر از انجام عمل حج منصرف و به طرف دیگر می‌رود. این عمل به اصطلاح ژست بسیار عالی بود. اما خطر مطلب این بود که خطر کشته شدن در ضمن اعمال حج داشت. به نقل سرمهایه سخن عمروبن سعیدین العاص بالشکری مأمور شده بود حسین علیه السلام را در همان مکه بکشد. خودش به فرزدق گفت: اگر بیرون نمی‌آمدم کشته می‌شدم. در منتخب طریحی نوشته است که سی نفر مأموریت مخفیانه یافته بودند که حسین علیه السلام را ضمن اعمال حج بکشند (و بعد هم تحت عنوان مشاجرة شخصی قضیه را لوث کنند و یا مثل سعدبن عباده بگویند جنها او را کشند). پس به هر حال اگر دعوت اهل عراق هم نبود، موسوم حج و ازدحام حج خطر کشته شدن برای امام حسین داشت و امام مصمم بود که ایام حج در مکه نماند. او که نمی‌توانست با لباس احرام مسلح شود. بعلاوه توهین عظیمی بود برای بیت الله که پس از پنجاه سال که از وفات پیغمبر گذشته است، فرزند پیغمبر را در محیط «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» بکشند. علیهذا حرکت امام حسین در آن وقت از مکه به جای دیگر ضروری به نظر می‌رسید. اگر از

دعوت اهل عراق هم صرف نظر بکنیم، جایی دیگر که از عراق برای امام حسین بهتر باشد وجود نداشت.

ز. امام حسین از لحاظ عامل دوم یعنی انجام وظیفه اصلاح در امت اسلامیه، کشته شدن خود را مفید می‌دید؛ احساس می‌کرد موقعیت طوری است که اگر کشته بشود نفله نشده است.



می‌توانیم مطلب را به صورت جامعتر و کاملتری بیان کنیم. در حادثه کربلا جهات زیادی هست:

۱. امام، یگانه شخصیت لایق و منصوص و وارث خلافت بود. یزید، نالایق و غاصب بود. این جهت میان وضع امام و وضع پدرش و فرزندانش با خلفای وقت مشابه بود. باید ببینیم صرف این جهت چه وظیفه‌ای برای امام ایجاد می‌کند؟

۲. آنها از امام بیعت می‌خواستند و به هیچ وجه از آن صرف نظر نمی‌کردند. باید ببینیم بیعت چیست و چه اثری دارد و تکلیف به بیعت چه وظیفه‌ای برای امام ایجاد می‌کند؟

۳. اوضاع و احوال مسلمین از نظر اجرای حدود و موازین اسلام، وضع بسیار بدی پیدا کرده بود که با ریشه اسلام سروکار داشت. باید ببینیم تکلیف امر به معروف که خود امام به آن استناد می‌کرد چه وظیفه‌ای ایجاب می‌کرد؟

۴. مردم کوفه از امام دعوت کردند و نوعی اتمام حجت شد. دعوت آنها چه وظیفه‌ای ایجاب می‌کرد؟

۵. آنها در آخر کار، امام را مخیر کردند میان دو چیز: تسلیم و یا کشته شدن. این جهت چه وظیفه‌ای را برای امام ایجاب می‌کرد؟

اما مسئله احقيّت به خلافت اگر توأم با چیز دیگر نباشد یعنی فقط شخص جای خود را عوض کرده باشد و هر اندازه تفاوت هست همان است که لازمه قهری زمامداری اصلاح و غیر اصلاح است، ظاهراً در این مورد [امام] وظیفه‌ای جز این ندارد که حق خود را مطالبه کند و اگر اعوان و انصار به قدر کافی دارد اقدام کند و اگر نه، سر جای خود می‌نشینند همان‌طور که علی علی اللہ علیہ السلام در موقع خلافت ابوبکر گفت: «أَفْلَحَ مَنْ

نهض بجناح آواششَم فَارَاحٌ<sup>۱</sup> و در موقع خلافت عثمان گفت: «وَاللَّهِ لَا سُلْطَنٌ مَا سَلَّمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْزٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً».

علی علیلًا با خلفای زمان خود در مسائل قضایی و سیاسی و علمی همکاری می‌کرد، یعنی به آنها مشورت می‌داد و آنها را تقویت و تأیید می‌کرد. قضاوت‌های مولی و مشورتها و جوابهای علمی او مشهور است.

در این قسمت، این جهت را که افکار عمومی چگونه قضاوت می‌کند باید در نظر گرفت. اگر امام بحق را مردم از روی جهالت و عدم تشخیص نمی‌خواهند، او به زور نباید و نمی‌تواند خود را به مردم به امر خدا تحمیل کند. لزوم بیعت هم برای این است.

اما قسمت دوم یعنی بیعت؛ او لا بیعت چیست؟ تعریفی که ما از بیعت پیدا کرده‌ایم همان است که در النهاية ابن‌ابیر، ماده «بیع» آمده است. می‌گوید: «وفي الحديث «الا تُبَيِّعُونِي عَلَى الْإِسْلَامِ» هو عبارة عن المعاقدة عليه والمعاهدة، كأنَّ كُلَّ واحد منهما باع معنده من صاحبه وأعطاه خالصة نفسه و طاعته و دخلة أمره».<sup>۲</sup>. بیعت فقط در مورد حاکم و سلطان است. پیمان رفاقت دو رفیق را بیعت نمی‌گویند؛ یعنی در بیعت، تسلیم یک طرف برای یک طرف است (رجوع شود به کشاف و مجمع‌البیان).

در قرآن ذکر «بیعت» آمده است: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...»<sup>۳</sup>، «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَرْزُقْنَ وَ لَا يَقْتَلْنَ أَوْ لَا دُهْنَ»<sup>۴</sup>.

پیغمبر ﷺ برای علی علیلًا در غدیر خم بیعت گرفت. در «لیلة العقبة» اهل مدینه با پیغمبر بیعت کردند. در سقیفه از مردم بیعت گرفتند و همین بیعت کار را تمام کرد و مردم پس از توجه نیز بیعت خود را نقض نکردند. علی علیلًا در زمان

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵ [رستگار کسی است که با یار و یاور برخیزد، و یا تسلیم شود و دیگران را از کشمکش بیهوده آسوده سازد].

۲. [بیعت عبارت است از عقد بستن و معاهده نمودن بر آن (اسلام). گویی هر کدام از طرفین دارایی خود را به دیگری می‌فروشد و خالص نفس و طاعت و امور داخلی و باطنی خود را به او واگذار می‌کند].

۳. فتح / ۱۸.

۴. ممتحنه / ۱۲.

خلافت از مردم بیعت گرفت. زبیر که بعد پشیمان شد گفت: بیعت من ظاهری بود. در نهج البلاغه، خطبه ۸ می‌فرماید: «یَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَ لَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَفَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَ اَدَعَى الْوَلِيَّةَ فَلِيَاتٍ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَ إِلَّا فَلَيَدْخُلُ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ»<sup>۱</sup>. امام در اینجا روی اصول قضایی علیه زبیر استدلال می‌کند. به هر حال امام در اینجا بیعت را به عنوان یک امر الزام آور یاد می‌کند.

ایضاً امیر المؤمنین در نهج البلاغه، خطبه ۳۴ می‌فرماید:

إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَىَّ حَقًّ. فَآمَّا حَقُّكُمْ عَلَىَّ فَالصِّيَحَةُ لَكُمْ وَ شَوْفِيرُ  
قَيْئُكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيْكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا (تَعْمَلُوا)<sup>۲</sup>. وَ أَمَّا  
حَقُّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ التَّصِيَحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغْيِبِ وَ الْإِجَابَةُ حَسَنَ  
أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حَسَنٌ أَمْرُكُمْ<sup>۳</sup>.

ایضاً اصحاب جمل به عنوان ناکشین یعنی نقض کنندگان بیعت شناخته شدند. درباره امام زمان دارد او مخفی شد تا بیعت کسی به گردن او نباشد. امامزادگان و تمام کسانی که می‌خواستند قیام کنند علیه خلفا، مثل محمد نفس زکیه و زید بن علی، از اتباع خود بیعت می‌گرفتند. ابوحنیفه فتوا داد که بیعت اهل مدینه با عباسیها درست نیست چون قبلًا با محمد نفس زکیه بیعت کردہاند. امام صادق علیه السلام فرمود: من حاضرم با محمد نفس زکیه بیعت کنم به شرط اینکه قیامش قیام امر به معروف باشد نه مهدویت. خود امام حسین علیه السلام از اصحاب خود بیعت گرفت و در شب عاشورا فرمود من بیعت خودم را از گردن شما برداشتم: «أَتَئُمْ

۱. اوی چنین پندارد که با دست خود بیعت نموده ولی دلش با آن هماهنگ نبوده. به بیعت خود مقرّ است و ادعای دارد که در باطن موافقت نداشته است. لذا باید بر این ادعا دلیل روشنی آورد و گرنه در بیعتی که از آن بیرون رفته داخل گردد.

۲. این میشم «تَعْمَلُوا» شرح کرده و آن درست است.

۳. [مرا بر شما حقی است و شما را نیز بر من حقی است. حق شما بر من این است که برای شما خیرخواهی و دلسوزی کنم و دارایی بیت المال را بدون کم و کاست به شما رسانم و شما را بیاموزم تا نادان نمایند و به شما آداب آموزم تا بدایند (تا عمل کنید). و اما حق من بر شما آن است که در بیعت خود وفادار بمانند و در حضور و غیاب من خیرخواه من باشید و هرگاه شما را بخوانم اجابتم کنید و چون فرماناتان دهم فرمان ببرید.]

فی جِلٌ مِنْ بَيْتِنِی». مسلم نیز از مردم کوفه برای امام بیعت گرفت. معاویه به حضرت امیر می‌نویسد که تو را مانند شتری که مهارش را بکشند، برای بیعت بردن: «وَكُنْتَ تُقادُ كَمَا يُقادُ الْجَمَلُ الْمَحْشُوشُ». امیرالمؤمنین در جواب او نوشت:

وَقُلْتَ: إِنِّي كُنْتُ أُقادُ كَمَا يُقادُ الْجَمَلُ الْمَحْشُوشُ حَتَّى أُبَايِحَ، وَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَدْمُ فَمَدَحْتَ وَأَنْ تَقْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ! وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاضَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ مَظْلومًا مَالِمً يَكُنْ شَاكِنًا فِي دِينِهِ وَ لَمْرُ تَابَأَ يَقِينِهِ، وَ هَذِهِ حُجَّتِي إِلَى عَيْرِكَ قَصْدُهَا وَ لِكِنِي أَطْلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ مِنْ ذَكْرِهَا.<sup>۱</sup>

اینجا این سؤال پیش می‌آید که بیعت چه لزومی دارد که پیغمبر و امام از مردم بیعت می‌گرفتند، و از نظر شرعی چه اثر الزام‌آوری دارد؟ آیا اگر مردم بیعت نمی‌کردند، اطاعت پیغمبر واجب نبود؟ و چرا امیرالمؤمنین به بیعت استناد می‌کند؟

به نظر می‌رسد بیعت در بعضی موارد صرفاً اعتراف و اظهار آمادگی است، قول وجدانی است. بیعتی که پیغمبر اکرم می‌گرفت از این جهت بود، خصوصاً با توجه به اینکه در خوی عرب این بود که قول خود و بیعت خود را نقض نکند؛ نظیر قسم خوردن نظامیها یا وکلاست که به هر حال هیچ‌کس نباید به مملکت خود خیانت کند، ولی این قسم تأکید و گروگرفتن وجدان است. تا شخص بیعت نکرده، فقط همان وظیفه کلی است که قابل تفسیر و تأویل است ولی با بیعت، شخص به طور مشخص اعتراف می‌کند به طرف و مطلب از ابهام خارج می‌شود و بعد هم وجدان خود را نیز گرو می‌گذارد، و بعيد نیست که شرعاً نیز الزامی فوق الزام اولی ایجاد کند. ولی در برخی موارد صرفاً پیمان است، مثل آن جایی که قبل از بیعت هیچ الزام در کار نیست. مثلاً اگر خلافت به شورا باشد نه به نص، قبل از بیعت هیچ الزامی نیست اما بیعت الزام‌آور می‌کند. امیرالمؤمنین که با زبیر و غیرزبیر به بیعت استناد

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸ [وَكَفَتِي كَمَّا مَنَدَ شَتَرَ لِجَامَ شَدَهُ مِنْ كِشِيدَنِ تَابِعَتْ كَنْمَ. بِهِ خَدَا سُوَّكَنَدَ توَخَوَسَتِي مَذْمَتَ كَنِي، سَتَيَشَ كَرَدَي وَخَوَاسَتِي سَوَا كَنِي، رَسَوا شَدَي. الْبَتَه بِرَمَدَ مُسْلِمَانَ عَارَ وَعَيْبَ نَيَسَتَ كَمَّ مَظْلُومَ وَاقِعَ شَوَدَ تَا زَمَانِي كَمَّ درَدِيشَ شَكَ نَكَنَدَ وَدرَ يَقِينَ خَوَدَ تَرَدِيدَ رَاهَ نَدَهَدَ. الْبَتَه روَى اين دليلِ من به ديگري است ولی به اندازه لازم با توبه سخن پرداختم.]

می‌کند در حقیقت مسأله منصوصیت را. که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان آن را از اثر انداخته - صرف نظر می‌کند و به یک اصل دیگر که آن هم یک اصل شرعی است استناد می‌کند، همچنان که خلفانیز نص بر علی طیلباً را نادیده گرفته و به یک اصل دیگر از اصول اسلام - که آن هم محترم است - استناد کردند و آن شورا بود: «و شاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۱</sup>، «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>۲</sup>.

بیعت با رأی دادن در زمان ما کمی فرق می‌کند، پررنگ‌تر است. رأی صرفاً انتخاب کردن است نه تسليم اطاعت شدن. بیعت این است که خود را تسليم امر او می‌کند. بیعت از رأی دادن پررنگ‌تر است. حالاً ببینیم امام حسین اگر بیعت می‌کرد، این بیعت چه معنی‌ای داشت؟

در این مرحله یعنی مرحله امتناع از بیعت، تکلیف امام حسین یک تکلیف منفی است (مانند مرحله چهارم و پنجم): بیعت نکردن؛ برخلاف مرحله اول و سوم که تکلیف مثبت پیدا می‌کند. از این نظر امام حسین «نه» می‌گوید، باید دست خود را عقب بکشد، باید جا خالی کند. از نظر این تکلیف اگر امام از کشور خارج می‌شد وظیفهٔ خود را انجام داده بود، اگر به میان کوهها می‌رفت که دسترسی به او نبود (به قول ابن عباس «شعب الجبال») باز هم وظیفهٔ خود را انجام داده بود، اگر فرضًا در خانه‌ها مخفی شده بود باز هم وظیفهٔ خود را انجام داده بود، ولی اگر بیعت زوری و اکراهی انجام می‌داد معدور نبود. اکراه از نظر اسلام شامل این مسائل نمی‌شود. «رُفْعَ مَا أَسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ» و «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ» شامل جایی که ضرر بر اسلام وارد شود نیست، مثل اینکه کسی را مجبور کنند که علیه اسلام کتاب بنویسد یا قرآن را تخطئه کند.



در اینجا این نکته گفته شود که بعضی می‌گویند: چرا امام حسین در زمان معاویه اقدام نکرد و بعضی دیگر جواب می‌دهند: چون در آن وقت موضوع صلح امام حسن در بین بود و امام نمی‌خواست برخلاف عهد برادرش رفتار کند. این سخن درست نیست، زیرا معاویه خودش آن پیمان را نقض کرده بود. قرآن کریم عهد و

۱. آل عمران / ۱۵۹

۲. سوری / ۳۸

پیمان را محترم می‌شمارد تا وقتی که دیگری محترم بشمارد. قرآن نمی‌گوید اگر طرف نقض کرد تو باز هم وفادار بمان، بلکه می‌گوید: «فَمَا أَسْتَقَامُوا لَكُمْ فَأَسْتَقِيمُوا لَهُمْ».<sup>۱</sup> البته عهد با کافر هم محترم است. پیغمبر اکرم با قریش در حدیبیه قرارداد بست و چون نقض از ناحیه آنها شروع شد، پیغمبر اکرم هم آن را ورق پاره‌ای بیش نشمرد. بلکه سرّ عدم قیام سیدالشهداء این بود که انتظار فرصت بهتر و بیشتری را می‌کشید. اسلام تاکتیک و انتظار فرصت بهتر را جایز بلکه واجب می‌داند. مسلماً فرصت بعد از مردن معاویه از زمان معاویه بهتر بود. امام در زمان خود معاویه نیز ساكت نبود، دائماً اعتراض می‌کرد. به وسیله نامه که به معاویه نوشت<sup>۲</sup> حضوراً با او محااجه کرد. اکابر مسلمین را جمع کرد و با آنها صحبت کرد. برای قیام به سیف، بهترین وقت را این دانست که صبر کند معاویه بمیرد. امام قطع داشت که معاویه یزید را نصب کرده و بعد از مردن معاویه، مردم را به اطاعت از یزید دعوت خواهند کرد. علیهذا از نظر امام خلافت یزید چیز تازه و غیرمتربقبی نبود.



### جمع‌کردن اصحاب در شب عاشورا و سخن با آنها-درس توحید و ایمان و عظمت و شکست‌ناپذیری (در حال نامساعدبودن همهٔ شرایط)

از مظاهر درخشنده حادثه کربلا و از تجلیات بزرگ الهی آن، موضوع جمع‌کردن حسین بن علی علیهم السلام در شب عاشورا اصحاب خود را و سخنرانی برای آنها به آن شکل است. باید در نظر داشت که این سخنرانی در شب عاشوراست، هنگامی است که عوامل محیط از هرجهت نامساعد و ناامیدکننده است. در چنین شرایطی هر سردار و رهبری که تنها مادی فکر کند، جز لب به شکایت باز کردن کاری ندارد؛ منطقش این است: افسوس که بخت با ما مساعد نشد، تُف بر این روزگار و بر این زندگی! مثل ناپلئون می‌گوید: طبیعت با من مساعد نکرد؛ همهٔ سخنانش شکایت از روزگار و اظهار یأس است. آنچه شرایط را برای او سخت‌تر می‌کند این است که زنان و فرزندان و خواهرانش تا ۲۴ ساعت دیگر اسیر دست دشمن می‌شوند. برای

۱. توبه / ۷

۲. رجوع شود به مقدمهٔ بررسی تاریخ عاشورا و به سرماهی سخن.

یک مرد غیور و فداکار، این خیلی ناگوارتر است.  
در یک همچو شرایطی دیگران چه کرده‌اند؟ ما در تاریخ می‌خوانیم که المقنع وقتی که محصور شد و در شرایط نامساعد و نامیدکننده‌ای قرار گرفت، اول خاندان خود را کشت، بعد خودش را. همچنین است یکی از خلفای اموی هنگام گرفتاری. تاریخ از این نمونه‌ها بسیار دارد.

اما حسین بن علی علیہ السلام وقتی که شروع کرد به سخنرانی، گفت: «أَتْهَى عَلَى اللَّهِ أَحْسَنُ الشَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الظَّرَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ...». با این همه شرایط نامساعد مادی، دم از رضا و سازگاری با عوامل می‌زند! چرا؟ چون در شرایط معنوی مساعدی زیست می‌کند. او اعتقاداً و عملاً موحد و خداپرست است و بعلاوه او به نتیجه نهایی کار خود آگاه است. او هدفش مثل اسکندر و ناپلئون جهانگیری نبود که خود را شکست خورده بداند، هدفش اعلای کلمه حق بود و از این نظر کار خود را بسیار سودمند و مؤثر می‌دید.

## موضوعات درباره قیام حسینی

---



۱. این حادثه به خاطر نفروختن عقیده و رأى به وجود آمد.
۲. جمله «أَتَرُوا الْمُؤْتَ» به حقیقت درباره آنها صادق است (مقایسه بین آنها و بدرييون و صفيينيون و اصحاب طارق).
۳. مهمترین درس حادثه عاشورا این است که بفهمیم آیا دین، قوت است یا ضعف؟ قید است یا آزادی؟ تریاک است یا مقوی؟

□

معاویه به بهانه خون عثمان در جستجوی خلافت بود  
[عقّاد در کتاب ابوالشهداء، ص ۱۲ می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ انْخَدُعُوا اُوتَخَادُوا... وَ الْاجَامِ»].

چند نکته در اینجا هست (فرق اصحاب معاویه و اصحاب ابن زیاد):

الف . بین اصحاب معاویه در صفیین و اصحاب یزید در کربلا فرق بود، زیرا معاویه با یک نوع ظاهرسازی آنها را فریب داده بود و آنها خیال می‌کردند فقط برای انتقام خلیفه مظلوم می‌جنگند و هنوز پرده از روی مقاصد معاویه برداشته نشده بود برخلاف عصر یزید و دوره یزید. و به همین دلیل در مبارزة علی عائیل و امام حسن با

معاویه نفاق طرف آنقدر آشکار نبود که در مبارزه امام حسین آشکار بود. ولی مردم در طول این بیست سال تا اینقدر عقب رفته بودند و به نظر نمی‌رسد که در دوره معاویه مردم در حادثه‌ای مثل حادثه کربلا از بنی‌امیه دفاع می‌کردند. پس بنی‌امیه مردم را به مقدار زیادی در این مدت عقب بردنده.

ب. در قضیه معاویه و طلب ثار و انتقام که مردم به حرکت آمدند بی‌شک روح عصبیت و جاهلیت و میل به خونخواهی و خونخواری که در طبیعت عرب بود و در جاهلیت به صورتهای دیگری ظاهر می‌کرد، در این حادثه موجود بود ولی ظاهرش رنگ اسلامی داشت.

ج. معاویه در زمان خلافت خود کار مهمی کرد که همان چیز موجب زوال حکومت از بنی‌امیه شد و آن موضوع ولیعهد قراردادن یزید بود که او لاً یزید ناصالح‌ترین افراد بود و ثانیاً ولایت‌عهد درست بازی‌کردن و دست به دست کردن خلافت به صورت سلطنت بود و مخصوصاً معاویه در زندگی خودش برای یزید بیعت گرفت. اساساً معاویه در سایر کارهای نیز روش خلافت را تبدیل کرد به روش سلطنت، هرچند از زمان عثمان بنی‌امیه خلافت را مُلک خود می‌نامیدند.

د. عمل اعوان بنی‌امیه در کربلا منتهای قوس نزول اخلاق در امت اسلامیه بود و از حادثه کربلا انتباہ و شعور به آزادی و زیربار نرفتن شروع شد. قیام مدینه و قیام‌های کوفه و مخصوصاً قیام عبدالله بن عفیف آزادی نمونه‌ای از آغاز تجلیات روحی اسلامی به شمار می‌رود. اعوان بنی‌امیه بعد از کربلا هم خست و دنائت خود را به خرج دادند ولی شروع بیداری از حسین بن علی علی‌الله‌ی شد.

### اصحاب بنی‌امیه در کربلا با عقیده خودشان می‌جنگیدند

موضوع عجیب این است که اعوان یزید در حادثه کربلا و حادثه مدینه یک نوع خست و دنائتی نشان دادند که نظیر نداشت. اینها این کارها را می‌کردند در حالی که کافر و منکر مطلق نبودند، واقعاً نماز می‌خواندند و شهادتین می‌گفتند. عقاد می‌گوید:

بل حسبک من خسنه ناصریه (یزید) انهم کانوا یرعدون من مواجهه الحسین  
بالضرب فی کربلاء لاعتقادهم بکرامته و حقه، ثمّ ينتزعون لباسه و لباس نسائه

فیا انتزعوه من أسلاب، ولو أئمهم كانوا يكفرون بدينه و بر سالة جدّه لكانوا في  
شريعة المروءة أقلّ خسنة من ذاك.<sup>۱</sup>

از اینجا معلوم می‌شود که جنگ اصحاب ابن‌زیاد جنگ عقیده نبوده بلکه جنگ با عقیده بوده، یعنی به خاطر شکم و ریاست و دنیا با عقیده خودشان می‌جنگیدند و از یک نظر اینها از کفار بدر و احمد پست‌تر بودند زیرا جنگ آنها تا حدی جنگ در راه عقیده بود.

□

### كرامت آل على عليهما السلام در استخدام وسیله پیروزی

آل‌علی همان‌طوری که با مخالفین خود از لحاظ مقصد و هدف فرق داشتند، از نظر استخدام وسیله و سبب نیز فرق داشتند. آنها هر وسیله‌ای را برای رسیدن به هدف به کار نمی‌برند. مثلاً معاویه به مسموم‌کردن که یکی از اعمال ناجوانمردانه دنیاست متولّ می‌شد؛ امام حسن و اشتر نخعی و سعد و قاص و حتی عبدالرحمٰن بن خالد، بهترین دوست و نصیر خود را که چشم به خلافت بعد از معاویه داشت مسموم کرد و می‌گفت: «إِنَّ اللَّهَ جُنُودًا مِنْ عَسَلٍ». ولی آل‌علی از به کاربردن این وسائل امتناع داشتند زیرا با مقصداشان که اشاعه فضیلت بود منافات داشت، برخلاف معاویه که مقصدی جز تکیه زدن به مسند خلافت نداشت. مسلم‌بن عقیل حاضر نشد ابن‌زیاد را در خانه هانی غیله و غفلة بکشد و گفت: «إِنَّا أَهْلُ يَيْتٍ نَكْرَهُ الْغَدْرِ»<sup>۲</sup> و یا گفت: من به یادم [هست] حدیثی از پیغمبر که فرمود: «الْأَيْمَانُ قَيْدُ الْفَتْكَ».<sup>۳</sup>

□

۱. در پستی یاوران او (بیزید) همین بس که در کربلا به جهت اعتقادی که به کرامت و حق آن حضرت داشتند از مقابله رو در رو با آن حضرت می‌هراستیدند، ولی پس از شهادت لباس او و زنانش را در میان اموال غارت شده بیرون می‌آورند. و اینان اگر به دین او و رسالت جدش هم کافر بودند، این عمل آنها در مذهب مردانگی پست‌ترین کار بود.

۲. عقاد، ص ۱۸ [ما خاندانی هستیم که مکر و حیله را ناخواهیم داریم].

۳. سرمایه سخن، جلد دوم [ایمان از ترور جلوگیری کرده است].

## تحلیل روحیه قاتلین سیدالشهداء

تحلیل روحیه اعوان ابن زیاد کار آسانی نیست. آیا واقعاً اینها به اصول اسلام مؤمن نبودند؟ و یا به اسلام مؤمن بودند ولی خیال می‌کردند امام حسین طاغی و یاغی است و خارج بر امام وقت است و به حکم اسلام باید با او جهاد کرد، همان طوری که عمر سعد می‌گفت: «یا خَيْلَ اللَّهِ ازْكَبَى وَ بِالْجَنَّةِ أَبْشِرَى»؟ و یا آنکه صرفاً طمع و حرص بر دنیا بوده و یا صرفاً جهالت و نادانی و عدم تشخیص بوده؟ ظاهر این است که عموم آنها خالی از یک نوع ایمان عامیانه نبوده‌اند یعنی در سرّ ضمیر، کافرو منکر اسلام یا کافرو منکر امام حسین نبوده‌اند اما رؤسای آنها کرو رشوه و مقام بودند، همان طوری که آن مرد به امام حسین گفت: «أَمَا رُؤْسَاوُهُمْ فَقَدْ أَعْظَمْتُ رِشْوَتَهُمْ وَ مُلِئَتْ غَرَائِبَهُمْ». و این هم خود یک معماً عجیبی است در روح فرزند آدم که با عقیده خود مبارزه می‌کند و عملی می‌کند به حکم حرص و آزو دنیاپرستی که با عقیده و ایمان خودش سازگار نیست. مثلًاً در زمان ما کسانی هستند که واقعاً نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و یک نوع علاقه‌ای به قرآن دارند و در عین حال خادم اجانب‌اند و حوادثی نظیر حادثه حمله به مدینه و یا حمله مغول به وجود می‌آورند؛ مثل اینکه بین عقیده و عملشان فصل واقع شده و یا به عبارت دیگر تعدد شخصیت پیدا کرده‌اند. و اما مرؤوسین صرفاً تابع روح تقلید و تبعیت کورکورانه از رؤسا بودند (رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَائِنَا فَأَضَلَّنَا)۱. خلاصه اینکه معماً «قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُيُوفُهُمْ غَدَّاً مَشْهُورَةً عَلَيْكَ» در کربلا وجود داشته.

به عقیده عقاد هر دو طرف، عقیده و ایمان به آخرت داشته‌اند ولی عقیده و ایمان در یک طرف در روحی موجود بوده کریم و بزرگوار، و در طرف دیگر در روحی بوده لئیم و پست؛ آنها بالطبعیه ایده‌آلیست و صاحب هدف بوده‌اند و اینها بالطبعیه منفعت پرست.

□

## منشأ اختلاف آل على عليهما السلام و آل معاویه

علی که از جنبه تاریخی می‌توان خصوصت آل على عليهما السلام و آل معاویه را توجیه

۱. احزاب / ۶۷ [پروردگار، ما از سروزان و بزرگان خود پیروی کردیم و آنها گمراهمان کردند].

نمود زیاد است. البته علت اصلی، اختلاف طینت و سرشت آنها بود. مثل این بود که اینها دو سرشت بودند و روی همین جهت آل علی علیه السلام به ایمان و اخلاق و فضیلت پابند بودند و آل معاویه به منافع و جاه و مقام و مال و ثروت. مجموع علل را می‌توان گفت عبارت است از: اختلاف نژادی و خونخواهی‌ها و سیاست یا رقابت سیاسی، کینه شخصی، اختلاف در طرز فکر و ادراک و احساسات. البته آل علی علیه السلام منزه بودند از بعضی از این امور ولی در آل معاویه همه این امور تأثیر داشت به علاوه احساس حسادتی که از کرامت آل علی علیه السلام و شرف مردمی آنها می‌کردند (أمَّا يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا أَتَيْهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).<sup>۱</sup> عقاد می‌گوید:

و كان هذا التنافس بينهما (حسين عليه السلام و يزيد) يرجع الى كل سبب يوجب التفرقة  
بين رجلين من العصبية الى التراث الموروثة، الى السياسة، الى العاطفة  
الشخصية، الى اختلاف الخليفة والتفكير.<sup>۲</sup>

عنصر آل علی به حسب اصل فطرت و به حسب تربیت و حجرهایی که آنها را پرورش داده بود، با عنصر اموی دو عنصر بود. امیه و هاشم از قدیم با هم بر سر زعامت اختلاف کردند و امیه شکست خورد و به شام رفت. در اسلام هم ابوسفیان که از همه قریش زیرکتر بود تحت تأثیر عواطف کینه‌آمیز تا فتح مکه با پیغمبر مبارزه کرد و حال آنکه عقل او اقتضا می‌کرد زودتر تسليم شود. ابولهب هم که اینقدر مخالف پیغمبر بود، چون شوهر خواهر ابوسفیان بود (قصه ابوسفیان و عباس و فتح مکه).

گویند روزی ابوسفیان - بعد از فتح مکه - چشمیش به پیغمبر افتاد، با خود گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بِأَيِّ شَئْءٍ غَلَبَنِي؟»<sup>۳</sup> رسول اکرم سخن او را شنید یا ضمیرش را خواند؛

۱. نساء / ۵۴ [بلکه (یهود) نسبت به مردم (مسلمین) حسد می‌ورزند به خاطر آنچه که خدا از فضلش به آنها عطا کرده است].

۲. و این درگیری میان آندو (حسین علیه السلام و يزيد) بازگشت آن به اسبابی بود که موجب نفرت و جدایی میان این دو نفر می‌شد که همان تعصب و حمایت از آثار موروثه گذشتگان آنها و تعصب در سیاست، در عواطف شخصی، در اختلاف اخلاق و تربیت و رشد و تفکر آنها بود.

۳. [ای کاش می‌دانستم که او به چه چیز بر من پیروز شد].

آمد و دست به شانه‌اش زد و فرمود: «بِاللَّهِ عَلَيْتُكَ يَا أَبَا سُفِيَّانَ!».<sup>۱</sup>

□

### دشمنی ابوسفیان با اسلام

در غزوه حنین [ابوسفیان] همینکه هزیمت مسلمین را دید، با خوشحالی گفت: «ما أَرَيْهُمْ يَقْفَوْنَ دُونَ الْبَحْرِ»<sup>۲</sup> و در جنگ شام وقتی که رومیها جلو می‌رفتند می‌گفت: «إِيَّهِ بَنِي الْأَصْفَرِ»<sup>۳</sup> و همینکه عقب می‌نشستند می‌گفت: «وَيْلٌ لِبَنِي الْأَصْفَرِ».<sup>۴</sup>

پیامبر برای تألیف قلب، دخترش را تزویج کرد، خانه‌اش را مأمن قرار داد، او را در رأس مؤلفة القلوب قرار داد (ولی حکومت به او و پسرانش نداد؛ همین قدر که تألیف قلب شده باشد نه اینکه قدرتی در اختیار آنها گذاشته شود). در عین حال مسلمین ازاو اجتناب می‌کردند. او ازا این کار خسته شد و از رسول اکرم خواهش کرد که معاویه کاتب آن حضرت (نه کاتب وحی) بوده باشد. در قضیه خلافت آمد به در خانه علی عائیل و عباس... عقاد می‌گوید علی فرمود: لَا وَاللَّهِ لَا أُرِيدُ أَنْ تَمَلَّأَهَا عَلَيَّهِ خَيَالًا وَرِجَالًا، وَلَوْلَا أَنَّا رَأَيْنَا أَبَا بَكْرٍ لِذِلِّكَ أَهْلًا مَا حَيَّيْنَاهُ وَإِيَّاهُ.<sup>۵</sup> (این جمله قطع نظر از همه چیز با جمله نهج البلاغه در همین قصه: «شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفَيْنَ»<sup>۶</sup> نیز منافات دارد). ثُمَّ ابْنَهُ قائلًا: يا أبا سفیان! إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ قَوْمٌ نَصِحَّةٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، وَإِنَّ الْمُنَافِقِينَ قَوْمٌ عَشِيشَةٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَسْخَذُ لَوْنَ وَإِنْ قَرَبَتْ دِيَارُهُمْ وَأَبْدَاهُمْ.<sup>۷</sup>

[ابوسفیان] در روز اول خلافت عثمان گفت: «يا بَنِي أُمَيَّةَ! تَلَقَّوْهَا تَلَقْفَ الْكُرَّةِ...».

□

۱. [به سبب خدا بر تو پیروز شدم ای ابوسفیان!]

۲. [گمان ندارم که تا پیش از رسیدن به دریا توقف کنند.]

۳. [ای رومیان ادامه دهید].

۴. [وای بر بنی اصغر (رومیان)!]

۵. نه - به خدا سوگند - نمی‌خواهم خانه را بر ضد او از سواره و پیاده پر کنی، و اگر ابوبکر را اهل این کار نمی‌دیدیم او را در این امر آزاد نمی‌گذاشتیم.]

۶. نهج البلاغه، خطبه ۵ [امواج دریای فتنه را (با کشتهای نجات) بشکافید].

۷. [سپس پرسش گفت: ای اباصفیان! مؤمنان گروهی هستند که خیرخواه یکدیگرند، و منافقان گروهی دغلبازنده که دست از یاری یکدیگر می‌دارند هرچند شهرها و بدنه‌اشان به هم نزدیک باشد.]

## مقدمات ولايتعهد يزيد

عقاد می‌گويد (ص ۲۹ - ۳۱): معاویه قصدش اين بود که خلافت را تبدیل به مُلک اموی کند و در فکر زمینه برای يزيد بود، تا دید پیر شده و ممکن است بمیرد و اين کار انجام نشود. به مروان حَكْم نوشته که از مردم بيعت بگيرد و چون خود مروان طمع در خلافت داشت ابا کرد از اين کار و ديگران راهم عليه يزيد تحريک کرد. معاویه مروان را معزول کرد و به جای او سعید بن العاص را حکم داد و به او موضوع را نوشته. البته کسی به سخن‌ش پاسخ موافق نداد. معاویه نامه‌هایی به امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله زبیر و عبدالله جعفر نوشته و سعید را مأمور ایصال کرد که جواب بگیرد (و ظاهرًا هیچ‌کس جواب ننوشت). به سعید نوشته: «و لتشدّ عزینک و تحسن نیک، و عليك بالرّفق، وأنظر حسيناً خاصّةً فلابن الله منك مكروه، فإنَّ له قراة و حقاً عظيماً لا ينكره مسلم و لا مسلمة... و هو ليث عرين، ولست أمنك ان ساورته الاّ تقوى عليه»<sup>۱</sup>. سعید رنجها در اين راه برد که مردم را و بالاخص اين چند نفر را راضی کند (و موفق نشد). معاویه خودش به قصد مکه (ظاهرًا و باطنًا برای بيعت گرفتن برای يزيد) به مدینه آمد و همین چند نفر را خواند و با نرمی و تعارف گفت: من میل دارم که شما با يزيد که برادر شما و ابن عم شماست بيعت کنید به خلافت، و البته اختيار عزل و نصب با شما خواهد بود و همچنین جایت و تقسیم مال و اسم خلافت از يزيد باشد! ابن زبیر گفت: بهتر این است که تو یا مثل پیغمبر بکنی که هیچ‌کس را معین نکرد و یا مثل ابوبکر بکنی که کسی از غیر فرزندان پدر خود انتخاب کرد، یا مثل عمر کارابه شورا و اگذاری. معاویه ناراحت شد و روی خشونت نشان داد؛ به او گفت: غیر از این هم سخنی داری؟ گفت: نه. به ديگران گفت: شما چطور؟ آنها هم گفتند: نه. گفت: عجب! شما از حلم من سوءاستفاده می‌کنید. گاهی من در منبر خطابه می‌خوانم، یکی از شما بلند می‌شود و مرا تکذیب می‌کند و من حلم می‌ورزم. قسم به خدا اگر یکی از شما در این موضوع سخن مرا دکند، از من سخنی نخواهد شنید تا آنکه شمشیر به فرقش فرود آید: «لئن ردّ علىٰ أحدكم في مقامى هذا لا ترجع إليه كلمة غيرها

۱. [و بايد که عزمت محکم و نیت نیکو باشد، و رفق و نرمی را از دست مده و حسین را تنها مهلت ده (تحت نظر بگیر) مبادا ناخوشایندی از تو به او برسد که او را (با رسول خدا) قرابت و نزدیکی است و او را حقی است که احده از مرد و زن مسلمان منکر آن نیست... و او شیر بیشه شجاعت است، و از تو مطمئن نیستم که اگر با او درگیر شوی بتوانی بر وی دست پیدا کنی].

حتیّ یسبقها السیف إلی رأسه، فلا يقيّنَ رجل إلّا على نفسه». بعد به رئیس شرطه امر کرد که بالای سر هر کدام از اینها دو نفر مسلح بگذارد و دستور داد که هر کدام از اینها که در پای منبر من سخنی به تصدیق یا تکذیب بگوید گردنش را بزن.<sup>۱</sup>

بعد از این مقدمه معاویه به منبر رفت و بعد از حمد و ثنای پروردگار! [گفت: این جماعت، بزرگان مسلمین و نیکان مسلمین می‌باشند. هیچ کاری بدون رأی و نظر و عقیده اینها انجام نمی‌شود و بدون مشورت اینها کاری نباید انجام شود. اینها عقیده دارند که با یزید بیعت شود و خودشان هم بیعت کردن: «هؤلاء الرّهط سادة المسلمين و خيارهم لا يبرم أمر دونهم ولا يقضى إلّا على مشورتهم، وإنّهم قد رضوا وباعوا لیزید، فباعوه على اسم الله. فبایع النّاس!»<sup>۲</sup>.

معاویه در عین حال می‌دانست که این بیعت، اساسی ندارد. لهذا وصیت کرد به یزید که بعد از مردنش از اینها بیعت بگیرد - به ترتیبی که در نفس المهموم هست - ولی یزید که جوان و بی تجربه بود و مستشارهایی مثل مستشارهای پدرش از قبیل عمرو عاص و زیاد و مغیره نداشت، در عمل خشونت کرد و در نامه‌ای که به ولید بن عتبة بن ابی سفیان عامل آن وقت مدینه نوشت، این طور نوشت: «خُذْ حُسْيِنًا وَ عَبْدَهِ الْأَنْوَارَ وَ عَبْدَاللهِ بْنَ الزَّبِيرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا»<sup>۳</sup>. ولید فرستاد دنبال مروان برای مشورت، الی آخر.

۱. انتخاب آزاد! بی شباهت به انتخابات زمان ما نیست\*. هم می‌خواست یزید را به ولایت‌نهاد نصب کند و هم می‌خواست از مردم بیعت بگیرد. در آن وقت قانونی نبود که اگر خلیفه کسی را در زمان حیات به ولایت‌نهاد نصب کرد، بعد از مردنش او خلیفه است - استثناء در مورد عمر عملی شد - ناچار می‌باشد پای مردم را هم به میان بکشند و از مردم بیعت بگیرند. بیعت آن روز مثل رأی دادن امروز بود یعنی عمل و انتخابی بود از مردم، معاویه به زور می‌خواست رأی بگیرد. در زمان ما نیز که حکومت به حسب قانون مشروطه است وکیل باید انتخاب شود ولی چماق بالای سر رأی دهنده‌هاست و چون تمدن بالارفتنه و رأی نوشتن و صندوق به میان آمده یعنی ابزارها عوض شده - نه روایه‌ها - گاهی صندوق را می‌دزند و رأیها را عوض می‌کنند.

\*. [اشارة به زمان رژیم منفور پهلوی.]

۲. ابوالشهداء، ص ۳۲.

۳. [از حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر با شدت بیعت بگیر.]

### استفاده امویها از الغای عصیت در اسلام

عقّاد می‌گوید: از عجایب حیله‌های غریزه انسانی برای بقای خودش موضوع مبارزة امویها با هاشمی‌ها است که به حکم اسلام - که الغای عصیت کرده - با آنها احتجاج می‌کردند و به همین وسیله خود را جلو انداختند.

□

### جنگ تبلیغاتی معاویه با علویین

عقّاد می‌گوید (ص ۳۷): معاویه می‌دانست که به مال و سلاح بر علی علی‌الله و آل علی غالب است و در شهرت و احساسات مردم، مغلوب. برای اینکه جلب آل علی کرده باشد، هدایا و تحف زیادی برای آنها می‌فرستاد و از مال مضایقه نمی‌کرد و برای اینکه سمعه و عواطف را در مورد علی از بین ببرد و حکومت علی را در دلها زایل کند، مبارزة تبلیغاتی و جنگ سرد می‌کرد، دستور می‌داد در منابر و نمازها لعن کنند، ولی این قسمت بیشتر سبب تنفر مردم از خود او شد. جعل حدیث هم یکی از وسائل تبلیغاتی بود.

□

### قصة زینب بنت اسحاق

عقّاد می‌گوید: اگر قصة زینب دختر اسحاق که بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند راست باشد، بر موجبات اختلاف بین حسین علی‌الله و یزید یک علت دیگر هم افزوده شده.

□

### تربیت هاشمی و اموی در جاهلیّت

عقّاد می‌گوید (ص ۴۹): «كان بنوهاشم يعملون في الرئاسة الدينية، و بنو عبد شمس يعملون في التجارة أو الرئاسة السياسية وهما ما في الجاهلية من الرّبّا والمماكسة والغبن والتّطفيق والتّزييف، فلا عجب أن يختلفا هذا الاختلاف بين أخلاق الصّراحة وأخلاق

المساومه، و بین وسائل الایمان و وسائل الحيلة علی النجاح<sup>۱</sup> (مقصود اختلاف تربیت این دو اسره است)». بعد می‌گوید: ریاست دینی بنی‌هاشم نظیر متولی‌گری کهان بی‌عقیده نبود، بلکه خود آنها بیش از هر کسی به احترام کعبه و به خدا ایمان داشتند. قصه قصد ذبح عبدالملک فرزند خود را ادل دلیل بر این مطلب است.

بعد می‌گوید: همین اخلاق عالی‌هاشمی بعد از ظهور نبوت به نحو کاملتری در اعاقاب ظهور کرد به طوری که آل علی علیهم السلام تا قرنها بعد که انسان مطالعه می‌کند، می‌بیند افرادی را که گویا علی کوچکی هستند (ذریعه بعضها منبع) ابا عبد‌الله هم در عاشورا از «حجور طابت و طهرت» نام برده. قصه علی اکبر و خواندن ابا عبد‌الله این آیه را و آنگاه قصه یحیی بن عمر علوی را به عنوان نمونه ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>

□

## خلق هاشمی و خلق اموی

عقاد می‌گوید: «ولم يكن لبني امية... و مناعم الحياة»<sup>۳</sup> بعد می‌گوید: حسین علیهم السلام و یزید نمونه کاملی از دو فامیل بودند با این اختلاف که حسین علیهم السلام واجد جمیع فضائل هاشمی بود ولی یزید صفات خوب امویها را نداشت.

[motahari.ir](http://motahari.ir)

۱. [بنی‌هاشم در مورد ریاست دینی کار می‌کردند، و بنی عبد شمس در تجارت و ریاست سیاسی، که در جاهلیت عبارت بود از ربا و چانه زدن در نرخ اجتناس و کلاه گذاشتن سر دیگران و کم فروشی و اجتناس معیوب را به دیگران انداختن. لذا شگفتی ندارد که این اختلاف فاحش میان آنها باشد، میان رک‌گویی و روراستی و اخلاق بازاری و معامله‌گری، و میان وسائل ایمان و وسائل حقبه‌بازی برای رسیدن به هدف.]
۲. ابوالشهداء، ص ۵۲

۳. ص ۵۶ [و بر عکس، بنی‌امیه را نصیب قابل توجهی از اخلاقیات نمونه و شماشی دینی نبود، و در مقابل بنی‌هاشم در میان آن خاندان مقام نبوی پیدا نشده بود که به مناقب آن ببالند چنانکه فرزندان آنها (بنی‌هاشم) به مناقب نبوت خاندان خویش افتخار می‌کردند، یا حداقل دست آنها را بگیرید و آرام آرام آنها را به سوی صفاتی سوق دهد که با این صفات موجود در آنها تفاوت داشته باشد و به مزایایی بکشاند تا جای آن مزایایی را که در بنی‌هاشم بود پر کند... و حال آنکه پیش از ظهور نبوت و پس از آن خلق و خوی عملی آنها که ناشی از بهره‌گیریهای تجاری و مطامع سیاسی بود بر آنها حاکم بود. از همین جهت در میان بنی‌هاشم سرانی به آن اخلاقیات شریف مشهور شدند و در میان بنی‌امیه سرانی به این خلق و خوی ننگین. از آنان (بنی‌هاشم) صفات پردمباری و صبر و آزمودگی و تیزه هوشی و خوش‌فکری انتشار یافت، چنانکه از اینان صفات حیله‌گری و آزو راحت طلبی و خوشگذرانی شهرت گرفت.]

## اخلاق معاویه فضیلت نبود

ضمّناً این نکته باید معلوم باشد که آن حلم و آن صبر در شرع [واز نظر] عقل فضیلت شناخته می‌شود که برای زندگی ابزار خلق نشده باشد بلکه مولود فضیلت طلبی و کمال طلبی و شرافت نفس باشد. آن صبر و حلمی که یک تاجر یا یک سیاسی برای رسیدن به مقصود انتخاب می‌کند فقط یک ابزار است و ارزش وسیله را دارد. آن، کمال و علوّ نفس و ارزش ذاتی نفس و مقام انسانی و خلافت الهی شمرده نمی‌شود. این نکته بسیار مهم است. علیهذا اگر می‌گوییم اخلاق خوب امویها، فقط خوب مادی است. اخلاق زندگی و سیاسی امروز نیز از همین قبیل است. اخلاقی که ما کیاول می‌گویید و حتی اخلاق دیل کارنگی از همین قبیل است. این اخلاقها مولود اصول عالی نیست، مولود تجارت و سیاست و راه یافتن به زندگی است.



در راهنمای دانشوران، جلد اول، ذیل عنوان «حَيْصَ بَيْصَ» (شهاب الدین ابوالفوارس سعدبن محمدبن سعدبن صیفی معروف به «ابن صیفی») که از فقهاء شافعیه به شمار آمده) از ابن خلّکان نقل می‌کند که نصرالله محلّی (یا مُجلّی) گفت: در خواب علی بن ابی طالب را دیدم و گفتم: شما مکه را فتح کردید و گفتید آن کس که به خانه ابوفیان درآید آمن است و آنگاه آنها با فرزندت حسین کردند آنچه کردند. گفت مگر اشعار ابن صیفی را نشنیده‌ای؟ گفتم نه. گفت از خودش بشنو. از خواب که برخاستم به خانه «حیص بیص» رفتم و خوابم را گفتم. بانگش به گریستن بلند شد و گفت این اشعار را دیشب نظم کردم و سوگند یاد کرد که آن را بر هیچ‌کس نخوانده‌ام و آنگاه خواند:

مَلَكُنا فِكَانَ الْحَفْوُ مِنَا سَجِيَّةً  
وَ حَلَّلَتْمُ قَتْلَ الْأُسَارَى فَطَالَما  
فَحَسِبْيُكُمْ هَذَا التَّفَاوُثُ بَيْنَا



۱. حکومت که در دست ما آمد عفو و بزرگواری روش ما بود و چون به دست شما رسید خون در سرزمین ایطح جاری شد.  
شما کشتن اسیران را شمردید ولی ما از اسیران گذشتیم و آنها را بخشودیم.  
همین تفاوت میان ما و شما بس که از کوزه همان برون تراود که در اوست.]

### نسب شریف امام حسین علیه السلام و اثرش در قضیه عاشورا

عقّاد می‌گوید: موضوع نسب امام حسین و محبت زائدالوصف پیغمبر اکرم را در تحلیل قضیّه کربلا نباید از یاد برد زیرا با این مقیاس کاملاً می‌توانیم بفهمیم که سپاه یزید چگونه مردمی بدون ایده‌آل و منفعت پرست بودند و چگونه علی‌رغم احترامی که برای امام حسین علیه السلام در دل قائل بودند عمل می‌کردند. این خصوصیت است که آنها را صدد رصد در ردیف مردم بی‌اصول و منفعت پرست قرار می‌دهد. قصه‌هایی از محبت پیغمبر نسبت به امام حسین و همچنین استدلال امام حسین به محبت پیغمبر نسبت به خودش [در تاریخ ثبت است].

### جمله‌های امام حسین به ابوذر

عقّاد در ص ۶۴ در مقام بیان فصاحت امام حسین جمله‌هایی را که به ابوذر فرموده نقل می‌کند:

يا عَمَّا إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ أَنْ يُعَيِّنَ مَا قَدْ تَرَى، وَاللَّهُ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، وَقَدْ مَنَعَكَ الْقَوْمُ  
دُنْيَا هُمْ وَمَنَعُهُمْ دِينَكَ، وَ مَا أَعْنَاكَ عَمَّا مَعَوْكَ! وَ مَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعُهُمْ  
فَاسْأَلِ اللَّهَ الصَّبْرَ وَالنَّصْرَ، وَاسْتَعِدْ بِهِ مِنَ الْجَسْعَ وَالْجَزْعَ، فَإِنَّ الصَّيْرَ مِنَ الدِّينِ  
وَالْكَرْمِ، وَإِنَّ الْجَسْعَ لَا يُقْدِمُ رِزْقًا وَالْجَزْعَ لَا يُؤْخِرُ أَجَلًا.

عقّاد می‌گوید:

و كان يومئذ في نحو الشّلّاثين من عمره فكانّما اودع هذه الكلمات  
شعار حياته كاملة منذ أدرك الدنيا إلى أن فارقها في مصرع كربلاً.

۱. عموجان! خداوند قادر است که وضع کنونی را دگرگون سازد، و خداوند هر روزی دست به کار چیزی است، و این قوم دنیای خود را از تو باز داشتند و تو دین خود را از آنان راستی که تو چه بینایی از آنچه تو را محروم ساختند، و آنان چقدر به آنچه تو آنها را محروم ساختی نیازمندند. پس از خداوند صبر و یاری بخواه، و از حرص و بی تابی به او پناه بر، که صبر از دین و کرم است. و نه حرص روزی را پیش انداد و نه بی تابی اجل را به تأخیر افکند.

۲. و آن روز آن حضرت سی ساله بودند، و گویا شعار تمام زندگی خود را از روزی که پا به دنیا گذاشت تا روزی که در قتلگاه کربلا از دنیا مفارقت کرد در این چند کلمه گنجانده بود.

این اشعار را به آن حضرت نسبت می دهد:

تَغْنَ عَنِ الْكَاذِبِ بِالصَّادِقِ  
فَلَيْسَ غَيْرُ اللَّهِ مِنْ رَازِقٍ  
فَلَيْسَ بِالرَّحْمَنِ بِالْوَاثِقِ

أَغْنِ عَنِ الْمَخْلوقِ بِالْخَالِقِ  
وَاسْتَرْقِ الرَّحْمَنَ مِنْ فَضْلِهِ  
مَنْ ظَنَّ أَنَّ النَّاسَ يُغْنِونَهُ  
وَإِيَّاً:

تَكُونُ لَهَا سَكِينَةُ وَالرُّبَابُ  
وَلَيْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِي عِتَابٌ<sup>۲</sup>

لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لَأُحِبُّ دَارًا  
أُحِبُّهُمَا وَأَبْذُلُ كُلَّ مَالٍ

□

### تربيت یزید و صفات روحی و اخلاقی او<sup>۳</sup>

مادر یزید دختر مجده کلبیه است که زندگی با معاویه و در شهر را کراحت داشت و اشعار معروفی دارد:

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ لُبِّ السُّفُوفِ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قَصْرِ مُنِيفِ...  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِلْجٍ عَنِيفِ<sup>۴</sup>

لِلْبُسْ عَبَائَةٍ وَتَقَرَّ عَيْنِي  
وَبَيْتٌ تَحْفِقُ الْأَرْيَاحُ فِيهِ  
وَخَرْقٌ مِنْ بَنِي عَمِّي فَقِيرٌ

معاویه آن زن را با یزید پرسش به بادیه فرستاد و یزید در بادیه رشد یافت، لهذا اخلاق بادیه نشینی و صحرانشینی داشت. زبانش فصیح بود (یزید دیوانی دارد که چاپ شده). ابن خلکان را می‌گویند از مریدهای فصاحت یزید است) و به شکار علاقه فراوانی داشت (صید لهو در اسلام و حکم صلاة مسافر در سفر لهو). سوم اینکه به

۱. [با پیوستن به خالق، از مخلوق بی نیازی جو تا با پیوستن به راستگو، از دروغ پرداز بی نیاز شوی. و از فضل خدای رحمان روزی طلب، که جز خداوند روزی دهنده‌ای نیست. هر کس پندارد که مردم وی را بی نیاز توانند کرد بی شک به خدای رحمان وثوق و اطمینان ندارد.]

۲. [به جان تو سوگند که من خانه‌ای را که سکینه و رباب داشته باشد دوست می‌دارم، من آن‌دو را دوست دارم و همه دارایی خود را در راهشان می‌دهم، و سرزنش کسی برایم اهمیت ندارد.]

۳. امام حسین فرمود: «وَعَلَى الإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدِيمَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ». اکنون باید دید یزید چه کسی بوده که امام حسین این جمله را درباره‌اش فرمود.

۴. [همانا پوشیدن عبای خشن همراه با خوشی و روشنی چشم را از پوشیدن لباسهای نازک بیشتر دوست دارم.

و خانه‌ای که بادهای تندر آن بوزد نزد من از قصر مشرف باشکوه محبوب‌تر است...

و یکی از پسرعموهای فقیر و بدخویم برای من از مردی تنومند و درشت خو بهتر است.]

اسب‌سواری و مسابقه و تربیت حیوانات و مخصوصاً سگ علاقهٔ فراوانی داشت. این صفات در یک مردی که قوی و نیرومند و صاحب ملکات فاضله باشد کمال و موجب تکمیل قوای او می‌شود ولی در اهل تنعم و اعقاب سلالات و آقازاده‌ها و اشراف‌زاده‌ها و شاهزاده‌ها سبب بطالت و اغراق در تَرَف و تنعم می‌شود.

یزید روی خصلت فصاحت بدیع به معاشرت با شعرا و منادمت اهل اباطیل علاقهٔ فراوانی داشت آنهم از نوع اشعاری که در اسلام لغو و لهو است (لَأَنْ يُئْلَأَ بَطْنُ الرَّجُلِ قَيْحَا حَيْرَ مِنْ أَنْ يُمَلَّأُ شَعْرًا). غرق شدن در شعر و خیال ضررها زیادی دارد. شعر تاحدی از مظاهر جمال است، آثار اجتماعی مفیدی ممکن است داشته باشد. داستانها در این زمینه هست و به همین دلیل که خوبی دارد بدی هم دارد. درباره‌ای که دربار شعر و خلاعت و لغو بوده بسیار فاسد بوده. خیلی‌ها بوده‌اند که به واسطهٔ یک شعر در دربار امویها صله‌های فراوانی برده‌اند. (داستان ولید اموی و ابن عایشہ ص ۷۵ مکتب تشیع)

به هر حال شعرا و بَطَالَهَا در دربار یزید مقامی داشتند و خودش هم در وصف خمر و سایر چیزها اشعاری دارد، از آن جمله:

شمسیة كرم برجها قعر دنها  
و مشرقها الساقی و مغربها فمی  
فخذها على دین احمد  
فان حرّمت يوماً على دین المسيح بن مریم...  
واز آن جمله:

واجلس على دكة الخمار و اسقينا  
وللمصلين لا دنيا ولا دينا  
لكنه قال ويل للمصلين...<sup>۲</sup>

تلک الشّموس على ربی جیرون  
فلقد قضیت من النّبی دیونی...<sup>۳</sup>

دع المساجد للعباد تسکنها  
ان الذى شربا فى سکره طربا  
ما قال ربک ويل للذى شربا  
واز آن جمله است:

لما بدت تلک الرّؤوس وأشرقت  
صاح الغراب فقلت صح أو لاتصح

۱. اگر شکم مردی از چرک و خون پر شود بهتر از آن است که درون وی از شعر برگردد.]

۲. [مسجد را برای عابدان واگذار تا در آن سکنی گزینند، و خود بر دکان شرابفروش نشین و ما را شراب ده. آنکس که شراب نوشید در حالت خماری به طرب پردازد، درحالی که نمازگزاران نه دین دارند و نه دنیا. پروردگاری در قرآن «وای بر شرابخواران» نگفته، ولی «وای بر نمازگزاران» گفته است...].

۳. [چون آن سرها پیدا شد و آن خورشیدها به تپه‌های جیرون بتایید، کلاع صدا کرد و من گفتم چه صدا →

واز آن جمله است اشعاری که به اشعار ابن الزعیری ملحق کرد که مفصل است.  
علاقه وافر یزید به شکار و تفریح مانع رسیدگی به کارهای مملکتداری و  
سیاست بود و ناچار کارها در دست دیگران بود.

و اما علاقه او و سرگرمی او به بازی با حیوانات، کارهای او را به صورت مسخره‌ای  
درآورده بود. نه تنها به اسب‌سواری و اسب‌دوانی علاقه وافری نشان می‌داد (این  
عمل در اسلام ممدوح است) او یک عده بوزینه و یوز (فهادین) تهیه کرده بود با آنها  
سرخوش بود. یک بوزینه‌ای داشت که او را تعلیم کرده بود. بوزینه هم از هر حیوانی  
بهتر تعلیم قبول می‌کند (قصه بوزینه وزارت). به او گنجیه اباقیس داده بود. (عرب به  
حیوانات لقب و کنیه می‌دهد):

مِنْ ذَاكَ أُمُّ عِزْيَطٍ

إِلْعَقْرَبِ  
وَ هَكَذَا ثُعَالَةً لِلثَّعَلَبِ<sup>۱</sup>

به جعل می‌گوید ابو‌جعفرانه و احیاناً به حیوان شخصی ممکن است علم شخصی  
بدهد. یزید یک کنیه شخصی به این میمون داده به نام اباقیس). به این حیوان  
لباس ابریشم و حریر و دیبا و جامه‌های زربفت می‌پوشید و او را در مجلس شراب  
خویش حاضر می‌کرد. (بنام غیرت ندمای یزید را و حتماً بسیاری از امرا و حکام در  
آن مجلس حاضر می‌شدند!) از طرف دیگر ماده الاغ چابکی داشت و گاهی اباقیس  
که تعلیم داده شده بود سوار آن ماده الاغ می‌شد و در مسابقه اسبهای شرکت می‌کرد.  
خدوش خیلی علاقه داشت که اباقیس برندۀ مسابقه بشود (و شاید هم احیاناً  
سوارکارها به خاطر یزید عمدتاً ماده الاغ را جلو می‌انداختند).

این اشعار یزید<sup>۲</sup> در این زمینه است:

تَمَسَّكُ أَبَاقَيْسِ بِقَضْلِ عِنَادِهَا  
فَلَيْسَ عَلَيْهَا إِنْ سَقَطْتَ ضِمَانُ  
جِيَادَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَتَانُ<sup>۳</sup>  
أَلَمْ مُنْ رَأَى الْقَرْدُ الَّذِي سَقَتْ بِهِ

→ بکنی چه نکنی من دیون خود را از پیامبر وصول کردم.]

۱. [یکی از آنها اُمّ عِزْيَط است که کنیه عقرب است. و نیز ثعاله که نام رویاه است].  
۲. در تسمه المتهی مثل اینکه این ریاعی را به شخص دیگری نسبت می‌دهد. رجوع شود به شرح حال یزید  
در آن کتاب.

۳. [ای اباقیس (نام میمون یزید) زمام مرکب خود را محکم بگیر که اگر از زین به زیر افتادی مرکبت ضامن  
نیست].

هان چه کسی میمونی را که گورخری آن را بر اسبهای امیر المؤمنین (یزید) پیش انداخته دیده است؟]

این بود شمّه‌ای از اخلاق یزید، و معاویه می‌خواست او را برگردان مسلمین سوار کند.

وضع حکومت یزید صورتی داشت که قابل صلح و معاهده و معاقده نبود. امام مجتبی با معاویه قرارداد صلح بست. معاویه عقل و خلقی داشت که می‌توانست تا حدودی حفظ ظاهر بکند و جز در مواردی که برای ملک و سیاستش خطر بود رعایت ظواهری را بنماید. ولی وضع یزید تجاهر به فسق و تجاهر به رذالت و پستی و تجاهر به عیاشی بود. اگر هم از ناحیه امام حسین و به نام اسلام و قرآن قیامی نمی‌شد و [طومار] حکومت یزید را در ظرف سه سال درهم نمی‌پیچید و چند سال طول می‌کشید، ممکن بود قیام دیگری علیه یزید شود که عنصر اسلامی هم نداشته باشد و آنوقت خطر مواجه عالم اسلام می‌شد. به قولی مردن یزید در یک مسابقه‌ای واقع شده با میمونی -و شاید همان ابوقیس بوده- گذاشته بود. قیام اهل مدینه تنها سببیش شهادت امام حسین نبود، سبب دیگرش وضع ناهموار یزید بود: عبدالله بن حنظله با عده‌ای به نمایندگی اهل مدینه آمد به شام، اوضاع را طوری ناراحت‌کننده دید که گفت:

وَاللَّهِ مَا خرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّىٰ خَفَنَا أَنْ نَرْمِي بِالْحَجَرَةِ مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ رَجُلًا يَنْكِحُ  
الْأَمْهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْأَخْوَاتِ، وَيَشْرَبُ الْحَمْرَ، وَيَدْعُ الصَّلَاةَ، وَاللَّهُ لَوْلَمْ يَكُنْ مَعِي  
أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَأَبْلِيَتُ اللَّهَ<sup>۱</sup> فِيهِ بَلَاءً حَسَنًا<sup>۲</sup>.

بعضی گفته‌اند به «ذات‌الجنب» مُرد در سن ۳۷ سالگی.<sup>۳</sup>  
احتمال داده می‌شود که افراط در شراب و لذات، کبدش را از بین برده بوده. یزید در کودکی در بادیه مرض آبله گرفت و آبله‌رو بود. عقاد می‌گوید: وسیم و

- 
۱. ظ: لله.
۲. [به خدا سوگند ما بر یزید نشوریدیم مگر به خاطر اینکه ترسیدیم بر ما سنگ از آسمان ببارد. او مردی است که با مادران و دختران و خواهران خود نکاح می‌کند، و شراب می‌نوشد، و نماز را ترک می‌کند. به خدا سوگند اگر احدی از مردم هم با من نبودند من خودم را در راه خدا به گرفتاری نیکوبی گرفتار می‌ساختم.].
۳. عقاد: ابوالشهداء، ص ۷۸

بلند قامت بود. همچنین می‌گوید: یزید به مسابقه و مطارده علاقه‌مند بود ولی بیشتر جنبهٔ لهوی داشت نه جنبهٔ جدی و شجاعانه. یزید شخصاً خصلت شجاعت و تهور عربی را که بعضی از آباء مادری اش مثل عتبه و ولید عمومیش و شیبه داشتند نداشت و به تمام معنی مردی مهملاً و عیاش و سبکسر بود و لهذا در یکی از جنگ‌های زمان معاویه که معاویه سپاه سفیان بن عوف را برای جنگ قسطنطینیه یا برای فتح قسطنطینیه فرستاد یزید تمارض و تثاقل کرد تا سپاه حرکت کرد و بعد هم شایع شد که سپاه دچار مرض و قحطی شدند. خبر به یزید عیاش رسید. این شعرها را گفت:

ما أَنْ أُبَالِي بِمَا لَاقْتُ جَمِيعَهُمْ  
إِذَا اتَّكَأْتُ عَلَى الْأَنْمَاطِ مَرْتَفِقًا  
بِدِيرِ مَرَّانٍ عَنْدِ أَمْ كَلْشُومٍ<sup>۱</sup>

معاویه وقتی شنید قسم خورد که یزید را به سپاه ملحق می‌کنم، برای رفع عار شماتت.

از اینجا دو نکتهٔ معلوم می‌شود:

الف. روی کار آمدن یزید که هیچ‌گونه لیاقتی نداشت، نه لیاقت خلافت و نه لیاقت مُلکداری و سیاست، صرفاً معلول فساد تدریجی اخلاق مسلمین در آن عهد بود. معاویه اگر لیاقت خلافت نداشت ولی لیاقت سیاست و مُلکداری داشت.

ب. فرق ظاهري دیده می‌شود بین عمر و معاویه که عمر حاضر نشد عبدالله پسرش را انتخاب کند و یا جزء شورا قرار دهد و گفت: عبدالله در تدبیر منزل خودش عاجز است؛ ولی معاویه علی‌رغم عقیده خودش به عدم لیاقت یزید، زمام کار را به دست او سپرد.

□

### قُلْبُهُمْ مَعَكَ وَ سُبُوفُهُمْ عَلَيْكَ

فرزدق به امام گفت: «قلوب النّاس معك وسيوفهم مع بنى اميّة، والقضاء ينزل من السّماء، والله يفعل ما يشاء»<sup>۲</sup>. مجمع بن عبید عامری<sup>۳</sup> گفت: «أما أشراف النّاس

۱. [مرا چه باک که تمام لشکر اسلام از مرض آبله و تب مردند. من اکنون در دیر مُرَّان بر مکاهاي پر قو تکيه داده و راحتم، و امْ كلشوم در آغوش من است.]

۲. نفس المهموم، ص ۹۱. [مردم دلهاشان با توست و شمشیرهاشان با بنی اميّه، و سرنوشت از آسمان فرود می‌آيد، و خداوند هم هر کار بخواهد می‌کند.]

فقد أعظمت رشوتهم و ملئت غرائزهم، فهم إلٰب واحد عليك، وأما سائر الناس بعدهم فإن قلوبهم تهوى إليك وسيوفهم غداً مشهورة عليك<sup>۱</sup>. ايضاً بشربن غالب در ذات عرق به نقل نفس المهموم ص ۹۳.

فرزدق نظر عامه را گفت، عامه‌ای که محکوم روش کبراء و رؤسائے بودند و از خود اراده‌ای نداشتند. ولی مجمع بن عبید تجزیه کرد اشرف بی ایمان را از عامه مؤمن ضعیف تابع صفت مقلد مسلک که طبق منطق قرآن کریم هر دو در آتش‌اند. در حقیقت معنای جمله فرزدق این است که دل اینها با توتُّس ولی دلشان هیچ‌کاره است، حاکم معزول است ولی شکم‌شان با دشمنان توتُّس و اینها هم بندۀ شکمند و به امر شکم با دل خودشان می‌جنگند؛ قبل از اینکه با تو بجنگند، با سپاه شکم به جنگ دل خودشان رفته‌اند و ضمیر خود را مجروح کرده‌اند. اجمالاً معلوم می‌شود که ممکن است بشر دلش حق را بخواهد و آرزو کند و در عین حال علی‌رغم عشق و علاقه‌اش قدم بردارد و به روی محبوب خودش خنجر بکشد. می‌گویند مأمون شیعه امام‌کش بود. عموم مردم حق را دوست دارند، یک نوع دوستی کاذبی یعنی دوستی بی‌ریشه‌ای. نظیر اشتها کاذب و اشتها صادق، و نظیر صبح کاذب و صبح صادق.

تَعَصَّبَ إِلَهٌ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حَبَّةً...<sup>۲</sup>

□

*motahari.ir*

### فرق انصار و مشاورین معاویه با انصار و مشاورین یزید<sup>۳</sup>

«عقّاد» اعوان معاویه را که عقلاً بودند «أنصار الدول و بناء العروش» می‌خواند ولی انصار یزید را «جَلَادِين» می‌خواند. می‌گوید: «فكان أعيوان معاوية ساسة و ذوى مشورة، و كان أعيوان يزيد جَلَادِين و كلام طراد في صيد كبير».<sup>۴</sup> یزید عادت داشت

۳. یا عامر بن مجمع عبیدی، مجمع بن عامر.

۱. [اما اشرف مردم که رشوة فراوان به آنان داده شده و خرجینهاشان پرشده است، لذا همه یکدست علیه توانند. و سایر مردم نیز دلهاشان مایل به شماتست و شمشیرهاشان فردا علیه شما کشیده خواهد شد.]

۲. [معصیت خدا را می‌کنی درحالی که اظهار دوستی او را می‌نمایی...]

۳. از باب «تَعْرُفُ الْأَكْشِيَاءِ بِأَضْدَادِهَا» باید هیئت حاکمه آن زمان شناخته شود تا امام حسین علیه السلام و سرّ نهضت آن حضرت شناخته شود.

۴. ص ۸۸ [یاران معاویه همگی سیاستمدار و اهل شور بودند، و یاران یزید همه جَلَاد و سگان ولگردی بودند که برای صید بزرگی رها شده بودند].

که سگهایی را به دنبال شکار بی‌گناهی بفرستد.  
 عقاد اعوان یزید را بالاتر از دنیا پرست و هوادار دنیا می‌خواند. مثلاً عمر و عاص و  
 کلیه زیرکان دور و بر معاویه هواخواه دنیا بودند، ولی سران اعوان یزید یک عده‌ای  
 بودند که فطرت بشری آنها به کلی مسخ شده بود.

### اخلاق و صفات شمر و عبیدالله و مسلم بن عقبه

هر یک از این سه نفر یک نقصی در بدن یا در نسب داشتند و روی قاعده روانشناسی هر کسی که نقصی دارد می‌خواهد هر طور شده آن نقص را جبران کند و فعالیت زیادی می‌کند<sup>۱</sup> و احياناً جبران نقص خود را در پایین آوردن و منکوب نمودن دیگران می‌خواهد بنماید تا تعادل برقرار شود. درباره شمر گفته‌اند: «کان أَبْرَصَ كُرْيَةَ الْمُنْظَرِ، قَبِحَ الصُّورَةَ وَ كَانَ يَصْطَنِعُ الْمَذَهَبَ الْخَارِجِيَّ (چون در سایه این مذهب المنظر، قبیح الصورة و کان یصطنع المذهب الخارجی) (چون در سایه این مذهب بهتر می‌شود از اجتماع انتقام گرفت) یحارب بها علیاً و أَبْنَاءَهُ، ولکن لا یتّخذه حجّة لیحارب بها معاویه و أَبْنَاءَهُ<sup>۲</sup>. درباره مسلم بن عقبه گفته‌اند: «کان أَعْوَرَ أَمْغَرَ، ثَائِرَ الرَّأْسِ، كَأَنَّمَا يَقْلِعُ رَجْلِيهِ مِنْ وَحْلٍ إِذَا مَشَى»<sup>۳</sup>.

درباره عبیدالله گفته‌اند: کان مَتَّهُمَ النَّسْبَ فِي قَرِيشٍ (عرب به افتخار نسبی قطع نظر از حلال زاده بودن اهمیت زیادی می‌داد) لأنَّ أَبَاهُ زِيَادًا كَانَ مجھول النَّسْب فکانوا یسمونه زیاد بن أبيه. ثمَّ أَلْحَقَهُ مَعَاوِيَةُ بْنَ سَفِيَّانَ -القصة... وَ كَانَتْ أُمُّ عَبِيدِ اللَّهِ جَارِيَةً مَجْوَسِيَّةً تَدْعُى مَرْجَانَةً (ظاهرًا ایرانی بوده و شاید در مدت ولایت فارس او را پیدا کرد) فکانوا یعیرونہ بها و ینسبونه إلیها، کان أَكْنَنَ اللَّسَانَ لَا يَقِيمُ نَطْقَ الْحَرْوَفَ الْعَرَبِيَّةَ، فَكَانَ إِذَا عَابَ الْحَرْوَرَى مِنَ الْخَوارِجِ قَالَ «هَرُورِي» فَيَضْحَكُ سَامِعُوهُ، وَأَرَادَمْرَةً أَنْ يَقُولَ: اشْهِرُوا سِيَوْفَكُمْ، فَقَالَ: افْتَحُوا سِيَوْفَكُمْ، فَهَجَاهَ يَزِيدَ بْنَ مَفْرَغَ<sup>۴</sup> :

- 
۱. در روانشناسی جدید «مکانیسم جبران» اصطلاح شده است.
  ۲. [او پیس و زشت رو و بدقيافه بود، مذهب خوارج را اختیار کرده بود تا به این بھانه با علی و فرزندانش بجنگد، ولی آن را حجت و دلیل قرار نمی‌داد تا با معاویه و اولادش بجنگد.]
  ۳. [یک چشم و گلگون و سپیدموی بود، و چون راه می‌رفت گویی دو پایش را می‌خواهد از گل بیرون آورد.]

۴. رجوع شود به بیست مقاله قزوینی ص ۳۹، داستان یزید بن مفرغ و عبادین زیاد و شعر معروف: الا لیت اللحی کانت حشیشا

و يوم فتحت سيفك من بعيد  
أضعت و كل أمرك للضياع<sup>۱</sup>  
مسلم بن عقيل درباره اش گفت: «و يقتل النفس التي حرّم الله قتلها على الغضب  
والعداوة و سوء الظنّ وهو يلهمه و يلعب كأنه لم يصنع شيئاً (موت وجدان)»<sup>۲</sup>. عبيد الله  
در وقعة کربلا فقط ۲۸ سال داشت.

یزید به واسطه امتناعی که زیاد از بیعت گرفتن اهل بصره برای یزید کرد، از زیاد  
و پسرش بدش می آمد<sup>۳</sup> و این هم یک علتی بود برای اینکه عبید الله کوشش بیشتری  
در خدمت بکند و بیشتر اظهار اخلاص بکند، اما عمر بن سعد صرفاً کور و کر طمع  
منصب، پول و لذت بود.

□

### اباء حسین علیہ السلام از بیراهه رفتن

در نفس المهموم است (ص ۴۰): «فَقَالَ لَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ لَوْ تَنْكَبَّطِ الظَّرِيقَ الْأَعْظَمَ كَمَا فَعَلَ  
ابْنُ الرَّبِّيْرِ كَيْلَا يُلْحَقَكَ الْطَّلَبُ، فَقَالَ: لَا وَاللهِ لَا أُفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ»<sup>۴</sup>.  
این هم یک نمونه است از روح شجاعت و فروسيت و مردانگی اسداللهی.

→ او ارجاع به جلد ۱۷ آغانی ص ۵۶ و طبری، سلسله ۲، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ و طبقات الشعراه ابن قتیبه ص ۱۲۰ می دهد، و در بیست مقاله مختصر شده، ایضاً در این قصه رجوع شود به جلد ۵ ابن خلگان ص ۲۸۴

۱. [در نسب خود میان قریش متهم بود زیرا پدرش زیاد نسبیش ناشناخته بود لذا او را زیادین ابیه می خواندند. سپس معاویه او را فرزند ابوسفیان قوارداد - داستاش معروف است... و مادر عبید الله کنیزی مجوسوی بود که مرجانه نام داشت، و مردم وی را به خاطر او سرزنش می کردند و وی را به او منتسب می دانستند. او زیانش لکنت داشت و حروف عربی را به خوبی ادا نمی کرد، و چون می خواست یکی از حروفیان خارجی را عیب گوید می گفت: هروری، و شنوندگان همه به او می خندیدند. یک بار خواست بگوید: شمشیرهاتان را برشکشید، گفت: شمشیرهاتان را باز کنید، و یزید بن مفرغ او را به این بیت هجو کرد: و روزی که شمشیرت را از دور باز کردی خود را ضایع نمودی، و همه کارهایت ضایع است.]

۲. [و انسان بی گناه را به محض خشم و دشمنی و بدگمانی می کشت و با این حال به لهو و لعب می پرداخت که گویی اصلاً عمل زشتی مرتکب نشده است].

۳. در جلد ۱ ضحی الاسلام ص ۷۵: «قال یزیدین معاویة يعدد فضل بيته على زيادين ابیه: لقد نقلناك من ولاء ثقیف إلى عزٌّ قریش، ومن عبید إلى أبي سفیان، ومن القلم الى المناجر» [یزیدین معاویه فضائل خاندان خودش را بر زیادین ابیه بر می شمرد و می گفت: ما تو را از غلامی ثقیف تحت عزت قریش، و از عبید به ابوسفیان، و از قلم (نویسنده) یه منبرها انتقال دادیم].

۴. [خاندانش به او گفتند: بهتر است از شاهراه نزوی چنانکه این زیبر نرفت تا به تو دستررسی پیدا نکنند. فرمود: نه، به خدا سوگند از شاهراه جدا نشوم تا خدا آنچه را مقدر فرموده عملی سازد].

ابن زیاد بعد از تنها ماندن مسلم تصمیم گرفت نماز را در مسجد بخواند. گفت: «برئت الذمة من رجل من الشرطة والعرفاء والمناكب -رؤوس العرفاء - والمقاتلة صلى العشاء الافى المسجد»<sup>۱</sup>.

معنای «مُقَاتِلٌ» سرباز است. شرطه و شرطی که جمعش شرط است: وهم الطائفه من خيارأعون الولاة و فى زماننا هم رؤساء الصابطة (منجد). «عرفاء» جمع عريف است: القييم بأمرالقوم<sup>۲</sup>. مناكب جمع منكب است به معنای عريف، و در اینجا رؤسای آنها مراد است.



### کراحت ابا عبدالله از شروع به قتال

بعد از آنکه امام حسین علیه السلام و «حر» به نینوا رسیدند و نامه عبیدالله رسید که: «اماً بعد فجتمع بالحسين حتى يبلغك كتابي و يقدم عليك رسولى، فلا تنزله الا بالعراء في غير حصن و على غير ماء»<sup>۳</sup> زهیر پیشنهاد کرد که الآن با اینها بجنگیم. ابا عبدالله فرمود: «إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ»<sup>۴</sup>. امام حسین یکی از مبادی و اصولش عدم شروع به جنگ بود. (قصة على علیه السلام و کشن کریب بن الصباح و خواندن آیه «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُّمَاتُ قِصَاصٌ»<sup>۵</sup> - لَوْمَ تَبَدَّؤُنَا مَا بَدَأْنَا كُمْ).

[motahari.ir](http://motahari.ir)

### مأموریت یافتن عمر سعد

ص ۱۱۴ : «وَكَانَ الدِّيلَمَ قَدْ ثَارُوا عَلَى يَزِيدِبْنِ مَعَاوِيَةَ وَاسْتَولُوا عَلَى دَسْتَبِي بَارِضِ هَمْدَانَ، فَجَمَعُوهُمْ عَبِيدَاللهِ بْنَ زَيَادَ جِيشًا...»<sup>۶</sup>.

۱. من از تمام سران مأموران امنیتی و سپرستان قبائل و سربازانی که نماز عشاء را در مسجد نخوانند امان را برداشتمن.

۲. [شرط گروهی از بهترین یاران زمامداران را گویند، و در زمان ما همان مأموران امنیتی هستند. و عرفاء جمع عريف است که سپرست امور قوم را گویند].

۳. [کار را بر حسین تنگ گیر تا نامه ام به دست بررس و فرستاده ام نزد تو آید، و ازا او جدا مشو تا اینکه او را در سرزمین خشک بی پناهگاه و بی آبی فرود آوری].

۴. [من خوش ندارم که آغازگر جنگ با آنها باشم].

۵. بقره / ۱۹۴.

۶. [دلیمیان بر یزیدبن معاویه شوریدند و بر سرزمین دستبی در همدان استیلا یافتند. پس عبیدالله بن زیاد

علوم می‌شود که فرمان جنگ با «دیلم» را عبیدالله در زمان حکومت بصره (فقط) قبل از آمدن به کوفه به عمر سعد داده بود.

### کراحت باطنی مردم از رفتن به جنگ حسین علیه السلام

ص ۱۶: «وكان جنود الجيش (مثل اينكه هسته جيش كربلا همانهاي بودند) كه آماده رفتن به غزو ديلم بودند) يتسللون منه و يتخلرون بالكوفة، فندب عبيده الله رجالاً من اعوانه - هو سعد بن عبد الرحمن المنقري - ليطوف بها و يأتيه بمن تخلف عن المسير لقتال الحسين؛ وضرب عنق رجل جئي به. وقيل إنه من المتخلفين فأسرع بقيتهم الى المسير»<sup>۱</sup>.

اگر همین کشتارهایی که اهل کوفه در موافقت و تبعیت ابن زیاد دادند در مخالفت با او می‌دادند بلکه اگر ده یک این کشتار را می‌دادند موفق می‌شدند و به آرزوی دل خود که سقوط بنی امية بود نائل می‌شدند، ولی مثل اینکه مستسبع و خود باخته بودند، نمی‌توانستند خود را جمع و جور کنند و به کار خود نظم بدهند. درباره «هانی» گفته‌اند که چندین هزار نفر مسلح موافق داشت. عجب این است که ابن زیاد با یک تھور همه آنها را مرعوب می‌کرد. ابن زیاد که از شام یا بصره با خود سپاهی نیاورده بود.

### فلسفه قیام حسینی

عقّاد می‌گوید:

...إنما الحكم في صواب الحسين وخطئه لأمرين لا يختلفان باختلاف الزمان و  
اصحاب السلطان، والبواعث النفسية التي تدور على طبيعة الإنسان الباقية  
والنتائج المقررة التي مثلت للعيان باتفاق الأقوال...

→ لشکری راجمع آورد...]

۱. و لشکریان مخفیانه می‌گریختند و در کوفه می‌ماندند. عبیدالله یکی از یارانش را فرا خواند تا در کوفه برگرد و هر که را که از حرکت به سوی حسین خودداری کرده نزد وی برد. و گردن مردی را که نزد وی بردنند زد. گفته شده که آن مرد از کسانی بود که نرفته بودند، لذا بقیه لشکر در حرکت شتاب کردند.]

**عقّاد «علل و بواعث نفسی» را اینطور توضیح می‌دهد:**

اولاً مُلک یزید ثابت و محکم و پابرجا نبود (مثل مُلک معاویه) به جهت اینکه تنها مغیره بن شعبه حاکم آنوقت کوفه که از حکومت عزل شده بود این پیشنهاد (ولایتعهدی یزید) را کرد و خود معاویه باور نمی‌کرد، با زیاد مشورت کردا و هم صلاح ندید (لاقل حاضراً). مروان حکم سخت مخالف بود و خودش طمع داشت و حتی در فکر شورش افتاد و بعد با ماهی هزار دینار برای خود و صد دینار برای دوستان قانع شد. سعید پسر عثمان از معاویه گله کرد که پدر و مادر و خود من از یزید و پدر و مادرش بهتر هستیم و بعد هم با دریافت ولایت خراسان راضی شد و رفت. پس این حکومت استقرار نداشت بدانه.

ثانیاً دولت یزید از ابتدا بنای کارش بر سبّ علی<sup>علیہ السلام</sup> و آل علی بود و اگر حسین<sup>علیہ السلام</sup> بیعت می‌کرد ناچار بود وفا کند و این خود امضای این سنت سیّنه بود و نسل بعد نسل مورد قبول واقع می‌شد. (حکومت یزید از معاویه صد درجه بدتر بود زیرا سر به رسایی زده بود).

اما راجع به نتایج این حرکت: اولاً خود یزید نتوانست آب خوشی از گلویش فرو برود. حادثه مدینه دنبال حادثه کربلا بود. عبدالله بن زبیر وسیله تبلیغاتی خوبی یافت و قضیه مکه واقع شد. بعدها «یا لثارات الحسین» شعاری بود که در تمام مدت شصت ساله بعدی بنی امية همواره حکومت اموی را می‌لرزانید. لهذا بعضیها مثل مارتین آلمانی سیاست حسینی را از اول متوجه همین هدفها می‌دانند.

**عقّاد راجع به حرکت دادن نساء و اطفال می‌گوید:**

...أنا يبدو الخطاء في هذه الحركة حين تنظر اليها من زاوية واحدة ضيقـة المجال  
قريبة المرمى، و هي زاوية العمل الفردـي الذي يراضـي باسائلـيب المعـيشـة الـيومـية و  
يدور على النـفع العـاجـل للـقـائـين به والـداـعـين اليـه...<sup>۱</sup>

۱. [البـته خطـا و اشتـباـه در اـین حرـكـت اـز آـنجـا سـرـچـشمـه مـیـگـيرـد کـه ما اـز یـک زـاوـیـه وـاحـد وـتنـگ وـمـحدـود بـه آـن نـگـاهـکـنـیـم وـآن هـمـان زـاوـیـه عملـفرـدـی استـکـه باـاـنوـاع گـونـاـگـون اـسـبـاب زـندـگـی رـوزـانـه درـگـیرـ است و برـایـکـسانـی کـه بـدـان تـوـجـه دـارـنـد تـنـها بـرـسـود زـوـدـرسـ دـنـیـوـی دورـمـیـزـندـ].

می‌گوید مسلم قادر بود خیلی کارها از قبیل کارهای ابن زیاد بکند، مالهایی بگیرد و ببخشد و بکشد، ولی برخلاف اصولی بود که پیروی می‌کرد. مسلم در حالی که آماده کشته شدن بود وصیت کرد هفتصد درهم قرض دارم، زره و شمشیرم را بفروشید و ادا کنید (مسلم در فکر صاف کردن مال مردم هم در دوره چند روزه حکومت خودش نیفتاد با اینکه فرمان حضرت به منزله اجازه سهم امام هم بود!).

### کلمه کربلا

می‌گویند کربلا در اصل «کوربابل» بوده.

□

### روحیه اصحاب امام حسین و عشق صادق آنها و اینکه آنها مرگ را «ایثار و اختیار» کردند

این خصوصیت در میان همه شهدای کربلا بوده که آئُوا المُؤْتَ يعني اختیاراً مردن را بر زندگی ننگ آور ترجیح دادند. احدی نبود که راه نجات نداشته باشد. گاهی اتفاق می‌افتد که جمعیتی - مرد، یازن و مرد و اطفال - ناگهان در جایی گرفتار می‌شوند و به وضع بسیار فجیعی کشته می‌شوند؛ ولی خصوصیت حادثه کربلا در میان حوادث فجیع دیگر جهان این است که همه آنها با آنکه راهی برای نجات داشتند منتها با قبول ذلت و بی‌ایمانی، طریق ایمان و فدا و ایثار و تعظیم حق را ترجیح دادند. آنها جمال اخلاق و زیبایی شهادت و کمال عبودیت را درک کرده بودند. قضیه امان عباس بن علی علیه السلام و قصه محمدبن پسرالحضرمی و حل بیعت کردن سیدالشہداء از عموم و قضیه قاسم و قضیه غلام سیاه، همه گواه موت اختیاری است.

→ یک وقت امام حسین را به صورت یک شخص محدود درنظر می‌گیریم که مثل دیگران باید خوب بخورد، مثل آنها خوب بپوشد، بهتر آقایی کند، راحت و با آسایش باشد، لوازم عیش و خوشی برایش فراهم باشد؛ و آنوقت می‌گوییم برای این فرد و مصلحت این فرد (در مقابل فرد دیگری مثل ابن زیاد) چنین و چنان بود؛ و یک وقت امام حسین را دارای شخصیتی وسیعتر و عظیمتر می‌بینیم که سایر افراد غیرخودش و سایر زمانهای غیر زمان خودش را هم شامل است؛ وجودش وجود یک سلسله اصول است یعنی او شده عدل، شده حق، شده توحید، شده راستی و صراحة، شده نماز و بندگی (فُلْ إِنْ كَانَ أَبَاكُمْ وَأَبْناؤكُمْ وَأَزْواجُكُمْ...).

خصوصیت دیگر صحابه اباعبدالله این بود که خودشان را قبل از شهادت حضرت و بنی هاشم به شهادت رساندند و این، دلیل بر کمال ایمان اینها به قائدشان بود.

اصحاب اباعبدالله نه برای مزد و اجرت می‌جنگیدند و نه از ترس و بیم، فقط برای ایمان و عقیده و حریت می‌جنگیدند.

از عجایب این است که در هیچ موطنی اینها در مقام عذر و توجیه برای تسلیم و سلامت بیرون آمدن بر نیامدند. عقاد می‌گوید (ص ۱۵۷): ولم يخطر لأحد منهم ان يزّين له العدول عن رأيه ايشاراً لنجاتهم و نجاته، ولو خادعوا انفسهم قليلاً لزيّنوا له التسلیم و سمهوه نصیحة مخلصین یریدون له الحياة<sup>۱</sup> (آن طور که ابن عباس و دیگران کردند) ولکنهم لم يخادعوا انفسهم ولم يخادعوا وراء اصدق النصیحة له ان یجنبوه التسلیم ولا یجنبوه الموت، و هم جمیعاً علی ذلك<sup>۲</sup>؛ با آنکه عیال و اطفال را می‌دیدند و عاقبت آنها را می‌دانستند و این خیلی عجیب است و دلیل بر این است که مكتب حسینی مكتب عشق بود (مناخُ رُكَابٍ وَ مَنَازِلُ عُشَاقٍ).

شود آسان به عشق کاری چند که بود نزد عقل بس دشوار



### منطق ابن عباس و منطق امام حسین علیهم السلام

منطق ابن عباس منطق سیاست و بازی سیاسی بود، منطق عقل و دُها و رعایت مصالح نفس خود بود. او با منطق عقلی، صحیح می‌گفت که: انى اتخوف عليك فى هذا الوجه الهللاك، ان اهل العراق قوم غدر<sup>۳</sup> (پس تو هم با آنها سیاست بازی و غدر کن) اقم بهذا البلد فانك سيد اهل الحجاز، فلن كان اهل العراق یریدونك كما زعموا

۱. [وبه اندیشه هیچ کدام آنها خطر نکرد که برای نجات خودشان و آن حضرت بازگشت از این حرکت را در نظر حضرتش جلوه دهنده، و اگر می خواستند خود را بفریبند می توانستند تسلیم در برایر دشمن را در نظر حضرتش جلوه دهنده و نامش را نصیحت و خیرخواهی گذارند و چنین وانمود کنند که اخلاص می ورزند و ادامه زندگی را برای حضرتش آرزو دارند].

۲. [ولیکن نه خودشان را فریبند و نه آن حضرت را، از روی خیرخواهی صادقانه خود که او را از تسلیم دور می داشتند و از مرگ نه، و همگی بر این حالت بودند].

۳. [من بر تو در این سفر بیم کشته شدن دارم، زیرا اهل عراق قومی خیانت پیشه اند].

فلینفوا عدوهم<sup>۱</sup> (خودشان بروند دم چک، اگر کشته شدند که به جهنم، اگر غالب شدند و مهیا شد تو برو. درست این منطق، منطق سیاسیون نفعی است نه منطق شهدا) ثم اقدم عليهم، فان ابیت الا ان تخرج فسر الى اليمن فان لها حصوناً و شعاباً، ولأبیك بها شیعة.<sup>۲</sup>

معنای کلام ابن عباس این است که اگر اهل عراق حاکمان را بیرون نکردند و اهل جهاد نبودند تو هم آنها را رها کن. این منطق منطق معامله است. منطق امام نه منطق غدر و کید بود و نه منطق معامله و همکاری انتفاعی، صرفاً منطق ایثار و عقیده و شهادت در راه عقیده بود. بشر یا منطق مکر دارد مثل اغلب سیاسیون دنیا، یا منطق معامله دارد مثل احزاب سیاسی امروز، یا منطق فدا و عقیده دارد مثل نوادر خلقت از قبیل امام حسین علیه السلام.

فقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: يَا ابْنَ عَمٍّ إِنِّي أَعْلَمُ إِنِّي نَاصِحٌ لَكَ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ<sup>۳</sup> (برای شخص من و مصالح شخص من) وَلَكِنِي قَدْ أَرْمَعْتُ وَأَجْمَعْتُ عَلَى الْمَسِيرِ<sup>۴</sup>. مقصود حضرت این نیست که گفتار از روی حسن نیت است ولی من این مقدمات و نتایج را قبول ندارم، بلکه مقصود این است که این مقدمات و نتایج برای کسی که بخواهد از این راه برود و اهل معامله و معاوضه باشد درست است ولی راه من این راه نیست و منطق من منطق درد عقیده داشتن و درد خیرخواهی داشتن است، درد طبیبی است که از غم مریضها رنج می‌برد. (عَرِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَيْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ)<sup>۵</sup>؛ راه من راه شهادت است. منطق شهید منطق دیگری است غیر از منطق عقل عملی انتفاعی. معنای «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرِيكَ قَيْلَأً» این است که خدا از تو روح شهادت می‌خواهد (إِنَّ لَكَ دَرَجَةً لَئِنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ).

□

۱. [در همین شهر بمان، زیرا تو سور اهل حجازی، پس اگر اهل عراق خواهان تو باشند چنانکه مدعی اند باید دشمنانشان را دور سازند و از شهر خود برانند].
۲. [سپس نزد آنها برو؛ و اگر تصمیم حتمی داری که بیرون شوی پس به یمن برو زیرا که دژها و دره‌های فراوان دارد، و پدرت در آنجا شیعیانی دارد].
۳. [حضرت به او فرمود: پرسumo! من می‌دانم که تو قصد خیرخواهی و دلسوزی داری].
۴. [ولی من تصمیم قطعی برای حرکت گرفته‌ام].
۵. توبه / ۱۲۸

## صفاتی که از ابا عبدالله در کربلا ظهر کرد

صفاتی که از ابا عبدالله در روز عاشورا ظهر کرد عبارت بود از:

۱. شجاعت بدنی ۲. قوت قلب و شجاعت روحی ۳. ایمان کامل به خدا و پیغمبر و اسلام ۴. صبر و تحمل عجیب ۵. رضا و تسليم ۶. حفظ تعادل و هیجان بیجا نکردن و یک سخن سبک نگفتن نه خودش و نه اصحابش ۷. کرم و بزرگواری و گذشت ۸. فداکاری و فدا دادن.

## فلسفه جنگ نور و ظلمت در میان بشر

ص ۱۶۲: فجیرة کربلا کانت قدیما من معاهد الایمان بحرب النور والظلماء، و کان حولها اناس يؤمنون بالنضال الدائم بین اورمزد و اهرمان<sup>۱</sup> (دو عالم افراشت اسپید و سیاه...) ولکنه کان فی الحقيقة ضرباً من المجاز و فناً من الخيال. وتشاء مصادفات التاريخ ان لا ترى هذه البقاع التي آمنت باورمزد و اهرمان حرباً هي اولی ان تسمى حرب النور والظلماء من حرب الحسين و مقاتليه<sup>۲</sup> (فلسفه اینکه امام حسین در نزديک ایران مدفون شد) وهی عندها اولی بهذا الاسم من حرب الاسلام والمجوسية فی تلك البقاع و ماوراءها من الارض الفارسية، لان المجنوسی کان يدافع شيئاً يذكره، ففى دفاعه شئٌ من الایمان بالواجب كما تخيله و رأه<sup>۳</sup> (شامیون تاحدی نسبت به آل علی از روی عقیده مخالفت می کردند. قصة عصام بن المصطلق شاهد این مدعاست) ولكن الجيش الذى ارسله عبید الله بن زياد لحرب الحسين کان جيشاً يحارب قلبه لأجل بطنه، او يحارب ربه لاجل واليه<sup>۴</sup> (و حتى مشركين بدر و احد هم

- 
۱. و سرزمینهای اطراف کربلا از دیر زمان مهد ایمان به مبارزة نور و ظلمت بود، و در اطراف آن مردمی بودند که به درگیری دائمی میان اهورامزدا و اهریمن (نور و ظلمت، خدا و شیطان) ایمان داشتند.
  ۲. [ولی در حقیقت این نوعی مجاز و پندرار بود، و حوادث تاریخی خواهان آن نبود که این سرزمینهایی که به اهورامزدا و اهریمن ایمان دارد شاهد جنگی باشد که بهتر است آن را جنگ نور و ظلمت نامید، جنگ حسین و قاتلانش.]
  ۳. [و این جنگ نزد ما به این نام شایسته تر است از جنگ اسلام و مجوس که در این سرزمینها و اطراف آن از زمینهای فارسیان صورت گرفته است. زیرا یک مجوسی با چیزی مبارزه می کند که در اعتقاد خود آن را نپذیرفت، لذا در دفاع وی چیزی از ایمان نسبت به آنچه پنداشته و معتقد است وجود دارد.]
  ۴. [به خلاف سپاهی که عبید الله برای جنگ با حسین گسیل داشته بود، که آنان سپاهی بودند که با قلب خویش به خاطر شکم خود، و با پروردگار خویش به خاطر زمامدارشان می جنگیدند.]

غیر رؤسایشان روی عقیده می جنگیدند).



### روحیه اصحاب ابن زیاد

و رکب اناساً منهم الفزع الدائم بقیة حیاتهم<sup>۱</sup> (چون عقیده و وجدانش ضد عمل خودش بود و دائمًا وجدانش به او القائی می کرد مثل بسیاری از کسانی که گرفتار عذاب و جدان می شوند و فریاد می زنند: مرا بکشید! این وجود ننگین را زین ببرید! دیوانگی بسر بن ارطاة در آخر عمرش شاید از همین قبیل بوده. آن فرشته مأمور عذاب این گونه افراد همان وجدان خود آنهاست) لأنَّهُمْ عَرَفُوا الْاثْمَ فِيمَا اقتَرَفُوه عرفاً لَا تَسْعَهُمُ الْمُغَالَطَةُ فِيهِ ...<sup>۲</sup>

### ثبت باطنی اصحاب عمر سعد

جبن و طمع نمی توانند وقایع جنایت آمیز کربلا را توجیه کنند و کینه شخصی نیز اگر علاوه شود همچنین، زیرا کینه شخصی در کار نبوده. امام حسین هم در عاشورا فرمود: آیا حلالی را حرام و حرامی را حلال کرده‌ام (که از روی عقیده با من بجنگید) یا مالی را بردہام و خونی را ریخته‌ام (که روی عداوت شخصی با من بجنگید)? جُبن و طمع نمی تواند مُثله و تنکیل و کشنط طفل صغیر و آب بستن و اسب تاختن را توجیه کند. باید گفت در طینت امثال شمر یک نوع خبث ذاتی و کینه با حقی وجود داشته و با هر عمل جوانمردانه مخالف بودند.

### نظم در اصحاب سیدالشهداء

مطابق نقل عقاد (ص ۱۸۴) نظمی در کار اصحاب سیدالشهداء بود از این جهت که بعضی خودشان را وقایه و سپر امام حسین قرار می دادند و تا او می افتاد فوراً آنجا (خلأ) پر می شد.

گاهی شرعاً در بیان خود می گویند: آرزویم این است که یک لحظه محبوب خود

۱. [و بر پاره‌ای از آنان در بقیه عمرشان و حشتی دائمی چیره گشته بود.]

۲. [زیرا آنان به خوبی فهمیده بودند که گناهی بزرگ مرتكب شده‌اند به طوری که نمی توانستند مغالطه کنند و خودشان را گول بزنند].

را ببینم و بمیرم، آرزویم این است فلان مقصودم حاصل شود و بمیرم. به قدری یک موضوع جالب می‌شود که حاضرند تمام زندگی را و تمام امتداد زمان را در یک لحظه جمع کنند ولی با آن کیفیتی که می‌خواهند. از حیات، کیفیت حیات را می‌خواهند نه کمیت آن را (این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست...). اصحاب ابا عبدالله از کمیت حیات گذشتند و همه حیات را و خوشیهای حیات را - خوشیهایی که فقط عدهٔ معددودی از صاحبان روحیه عظیم آن را درک می‌کنند - در یک نصف روز به علاوهٔ یک شب جمع کردند برای خود. خدا می‌داند که چه عظمت و جلال و زیبایی و جمالی داشته آن فداکاریها و آن به خاک افتادن‌ها! انسان نصف روز زنده بماند ولی غرق در آن حالت معنوی باشد برتری دارد بر هزار سال زندگی حیوانی که جز خوردن و خوابیدن کیفیتی ندارد.

بعضی گفته‌اند ما طالب عرض عمریم نه طول عمر. عرض عمر کیفیت عمر است. عرض عمر هم در نظرها مختلف است، از نظر بعضیها شکمبارگی و مستی و قمار و باده‌گساری است و از نظر بعضی حریّت و استقلال و زیرفشار نبودن و عشق معنوی و الهی است. «موسولینی» می‌گفت: انسان یک سال مثل شیر زندگی کند بهتر است از اینکه صد سال مثل گوسفند زندگی کند، ولی گفت: این گفته را پنهان کنید. عرض عمر در نظر موسولینی، شیری و درندگی بود و در نظر علی‌الله<sup>ع</sup> مثلاً عبادت و خدمت به حقیقت بود.



**شجاعت اصحاب ابا عبدالله و اعمال حاکی از عقب‌نشینی لشکر عمر سعد**  
کارهایی سپاه عمر سعد در کربلا کردن که می‌نمایاند واقعاً در مقابل این عده قلیل عاجز مانندند. از آن جمله:

۱. سر باز زدن از جنگ تن به تن و دست به تیراندازی زدن.
۲. حمله کردن از پشت خیمه‌ها برای اینکه خیمه‌ها را بسوزانند و یا از پشت خنجر بزنند.
۳. دستور عمر سعد در مقابله با شخص سیدالشهداء که گفت: «هذا ائمّة قتال الْعَرَب» و دستور او که مانع صحبت کردن حسین علی‌الله<sup>ع</sup> بشوند.

**اعمال دنائت مآباهه لشکر عمر سعد**

دانشمندانی که اصحاب یزید به خرج دادند که از قانون جنگ و فروسيت به کلی دور بود:

۱. منع آب (نه تنها بر حریف بلکه بر اطفال و کودکان).
۲. کشتن اطفال، خصوصاً در برابر دیدگان مادر و خواهر و عمه، نظیر قضیه طفلی که لَهُ قُرْطَان<sup>۱</sup>.
۳. برهنه کردن بدن امام حسین به واسطه طمع در لباسهای آن حضرت.
۴. ریختن به سر زنها و کندن حُلی و زیور از بدن آنها.
۵. سنگباران و تیرباران کردن آن عده قلیل.
۶. شماتهای لاذع<sup>۲</sup>.
۷. سر شهید به گردان اسب آویختن.
۸. سَبّ و دشنا�.
۹. اسب تاختن بر بدن آن حضرت.
۱۰. تنگ گرفتن بر اسیران و زدن آنها و سوار کردن آنها بر شتران بی جهاز.
۱۱. غُل کردن بیمار (امام سجاد علیه السلام)
۱۲. مقابله کردن سرها و اسرا.
۱۳. جای بد به اسیران دادن.
۱۴. شماتت به اسیران داغدیده.
۱۵. جسارت به سر مقدس و دندانهای مقدس.
۱۶. کشتن زن (مادر و هبّ).
۱۷. عبور دادن اسیران از قتلگاه (اگر به تقاضای خود اسیران برای وداع نبوده).
۱۸. آتش زدن به خیام در شبی که اسرا باید هنوز بمانند و بسر برند.
۱۹. نان و غذا ندادن به اطفال به طوری که اطفال معصوم از دست مردم نان و خرما می گرفتند و امکلثوم مانع می شد.

□

۱. [دو گوشواره داشت].  
۲. [شماتهای نیش دار و گزنده].

## سه عمل یزید که موجب زوال مُلک اموی شد (و مخصوصاً اثر عظیم حادثه کربلا)

ص ۲۱۶: لقد كانت ضربة كربلا و ضربة مدينة و ضربة البيت الحرام اقوى ضربات بنى امية لتمكين سلطانهم و تثبيت بنيانهم و تغلب ملتهم على المنكريين والمنازعين، فلم ينتصر عليهم المنكرون و المنازعون بشئ كما انتصروا عليهم بضربات ايديهم، ولم يذهبوا بها ضاربين حقيقة حتى ذهبوا بها مضروبين الى آخر الزمان، وتلك جريرة يوم واحد هو يوم كربلا فاذا بالدولة العريضة تذهب في عمر رجل واحد مدید الايام<sup>۱</sup> (و شاید اگر حادثه کربلا نبود به اندازه مُلک بنی العباس دوام پیدا می کرد)...

□

## پاداش سیدالشهداء در دنیا و فلسفه تعظیم عاشورا

ص ۲۲۴: وتسديد العطف الانسانى منا فرض من اقدس الفروض على الناظرين فى سير الغابرین<sup>۲</sup> (فلسفه عزاداری سیدالشهداء و پاداشی که باید تاریخ بدده) لأن العطف الانسانی هو كل ما يملك التاريخ من جزاءٍ و هو الثروة الوحيدة التي يحتفظ بها الخلود<sup>۳</sup> (فلسفه تذکر سیدالشهداء از یک جنبه مربوط به ماست که از یک سرچشمهٔ فیض استفاده می‌کنیم، از طرف دیگر تقدیری از شهداء و شهادت است، و از طرف دیگر یک فریضهٔ تاریخی و یک وظيفةٔ اجتماعی در برابر اجتماع است) ... منفعت فردی عامل تنازع و تضارب و قبض و استخدام اجتماع است، و حس منفعت عمومی و به عبارت دیگر اصول عالی اخلاقی انسانی عامل حفظ و تعاون و

۱. [تحقيقاً ضرباتی که بنی امیه در کربلا و مدینه و مکه وارد ساختند نیرومندترین ضرباتی بود که برای پاداری حکومت و تثبيت بنیان و چیرگی حکومتشان بر مخالفان خود وارد ساختند، و مخالفان هرگز توانستند از آنان انتقام کشند بهمانند ضربات دست خود آنان، و بنی امیه درواقع زننده نبودند بلکه ضربه‌ای خوردند که تا پایان روزگار ادامه دارد. و همین جنایت یکروزه که در کربلا واقع شد موجب گشت که یک دولت عربیض و طویل آچنانی تنها به اندازه عمر یک شخص عمر کند.]

۲. [و اقامه و تحریک عواطف انسانی از سوی ما یکی از مقدس‌ترین واجباتی است که بر ناظران در سیره گذشتگان واجب گشته است.]

۳. [زیرا عواطف انسانی تمام پاداشی است که تاریخ می‌تواند به کسی بدده، و آن تنها شروتی است که جاودانگی با آن محفوظ می‌ماند.]

افاضه و اعانه است. پس اصحاب خیر عموم، خُدّام واقعی اصول و نوامیس اجتماعند و از همین جهت است که اجتماع از آنها تقدیر می‌کند.



## فصل دوم



یادداشت «مایت قیام حسینی»

## یادداشت «ماهیت قیام حسینی»



۱. بحث در این است که حادثه عاشورا چه نوع حادثه‌ای است و از چه مقوله است؟ آیا از نظر اجتماعی یک انفجار بدون هدف بود مانند بسیاری از انفجارها که در اثر فشار ظلم و تشدید سختگیریها رخ می‌دهد و احياناً به وضع موجود کمک می‌کند، و یا یک تصمیم آگاهانه و هوشیارانه نسبت به اوضاع و احوال موجود و نسبت به آثار و نتایج این حرکت بود؟ و در صورت دوم آیا یک قیام و نهضت و انقلاب مقدس بود یا یک دفاع شرافتمدانه مقدس؟ یعنی آیا هجوم بود یا دفاع؟ آیا کاری بود که از طرف امام شروع شد و حکومت وقت می‌خواست آن را سرکوب کند، و یا اواز طرف حکومت وقت مورد تجاوز قرار گرفت و او به جای سکوت و تسلیم، شرافتمدانه از خود دفاع کرد؟ به عبارت دیگر آیا چیزی از سخن تقوا در جامعه بود و مظہر یک تقوای بزرگ در حد دادن جان بود، یا مظہر یک احسان و عصیان و قیام مقدس؟ آیا از نوع حفظ و اثبات خود بود یا از نوع نفی و انکار جبهه مخالف<sup>۱</sup>؟

۱. بلکه می‌توان گفت سه نوع ماهیت می‌توان فرض کرد: ماهیت تقوا یی، ماهیت هجومی و قیامی، و ماهیت پاسخگویی به یک ندای مقدس، که ماهیت تعاوی دارد. امام از نظر عامل بیعت، عکس العمل کار بود آنهم عکس العمل منفی؛ از نظر عامل دعوت، عکس العمل کار بود اما عکس العمل مثبت؛ و از نظر عامل امر به معروف، آغازگر بود و مهاجم.

بنا بر فرض اول ناچار اهدافی داشت اجتماعی و اصولی؛ و بنا بر فرض دوم هدفش جز حفظ شرف و حیثیت انسانی خود نبود؛ و بنابراینکه از نوع انقلاب و قیام ابتدایی بود آیا مبنای این انقلاب صرفاً دعوت مردم کوفه بود که اگر مردم کوفه دعوت نمی‌کردند قیام نمی‌کرد (و قهرآ پس از اطلاع از عقبنشینی مردم کوفه در صدد کنار آمدن و سکوت بود) یا مبنای دیگری جز دعوت مردم کوفه داشت و فرضاً مردم کوفه دعوت نمی‌کردند او در صدد اعتراض و مخالفت بود هرچند به قیمت جانش تمام شود؟

در جریان حادثه کربلا عوامل گوناگونی دخالت داشته است<sup>۱</sup> یعنی انگیزه‌های متعددی برای امام در کار بوده است که همین جهت از طرفی توضیح و تشریح ماهیت این قیام را دشوار می‌سازد زیرا آنچه از امام ظاهر شده گاهی مربوط به یک

۱. همان طوری که در سخنرانیهایی که در دانشکده ادبیات تهران و دانشگاه اهواز در محرم ۱۳۹۲ تحت عنوان «تحلیلی از قیام عاشورا» گفتیم، حوادث اجتماعی مانند حوادث طبیعی و مادی، شناخت آها نیازمند به نوعی تجزیه و تحلیل به عناصر اولیه است که سازنده آن حادثه است. چیزی که هست پدیده‌های مادی در یک لبراتوار قابل تجزیه و باریگر ترکیب است ولی پدیده‌های تاریخی را صرفاً با قدرت منطق و در لبراتوار منطق می‌توان تجزیه و تحلیل کرد. تحلیل حادثه‌ای مانند قیام عاشورا به این است که سه نوع عنصر در آن شناخته شود: اول انگیزه‌ها یعنی عواملی که در محیط رخ داد که بالقوه می‌توانست منشأ یک حرکت یا هنر پخت شود و یا احیاناً موجی ایجاد کند. از لحاظ این عنصر باید عوامل محیط را از جنبه اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و غیره و جریانات خاص انسانی آن محیط را به دست آورد. عنصر دوم، عکس‌العملی که قهرمان نهضت یعنی امام حسین علیه السلام در حادثه عاشورا در برابر هریک از عوامل فوق نشان داد که الیه این جهت بستگی زیادی دارد به شخصیت امام، و با عوض شدن و جانشینی شدن شخصیت دیگر، یعنی اگر شخص دیگر به جای امام می‌بود ای عکس‌العمل دیگری ابراز می‌داشت. در این مرحله است که ما هدفهای امام را که با شخصیت معنوی او بستگی دارد، در این حادثه باید بررسی کنیم. عنصر سوم، روش و متد امام است در این عکس‌العمل، که خود عکس‌العمل ماهیتش این است که امام اهداف مشخصش در برابر آن حادثه چه بوده است. پس معنی روش امام این است که مثلاً روش امام در امتناع از بیعت چه بوده و تا چه حد می‌خواسته مقاومت کند و در چه حد احیاناً تسليم می‌شد و یا اصلاً تسليم نمی‌شد آنچنانکه از سخنان خود امام برمی‌آید؛ و روشش از نظر اجابت دعوت مردم کوفه و به دست گرفتن حکومت چه بود و در چه حد بود و آیا مانند امتناع از بیعت تا آخرین قطره خون حاضر بود فداکند یا پس از بهم خوردن وضع کوفه حاضر بود از این هدف دست بردارد، که الیه شقّ دوم صحیح است؛ و روشش از نظر عامل سوم حتی از عامل اول هم شدیدتر بود، بالاتر از کشته شدن بود، در حد توسعه انقلاب و دامنه خوبیزی بود. در اینجا منطقش منطق شهید بود، منطق یک نفر انقلابی بود. منطقش در امتناع از بیعت، منطق یک انسان باشraf بود و نه بیشتر، و منطقش در مقابل عامل دعوت، منطق یک سیاستمدار ورزیده و صالح بود، و منطقش در مقابل عامل سوم منطق شهید بود.

عامل خاص بوده و گاهی به عامل دیگر، و سبب شده که اظهارنظرکنندگان، گیج و گنگ بشوند و ضد و نقیض اظهارنظر کنند؛ و از طرف دیگر به این قیام جنبه‌های مختلف می‌دهد و در حقیقت از هر جنبه‌ای ماهیت خاصی دارد. (در امور اجتماعی و مرگب، مانعی نیست که یک چیز دارای چند ماهیت باشد همچنانکه مخصوصاً در درسهای «فلسفه تاریخ» ثابت کرده‌ایم.)

عواملی که در کار بوده و ممکن است در این امر دخالت داشته باشد و یا دخالت داشته است:

الف. اینکه امام یگانه شخصیت لایق و منصوص و وارث خلافت و دارای مقام معنوی امامت بود. در این جهت فرقی میان امام و پدرش و برادرش نبود، همچنانکه فرقی میان حکومت یزید و معاویه و خلفای سه گانه نبود.

این جهت به تنها یی وظیفه‌ای ایجاب نمی‌کند. اگر مردم اصلاحیت را تشخیص دادند و بیعت کردند و در حقیقت با بیعت صلاحیت خود را و آمادگی خود را برای قبول زمامداری این امام اعلام کردند او هم قبول می‌کند. اما مادامی که مردم آمادگی ندارند از طرفی، و از طرف دیگر اوضاع و احوال بر طبق مصالح مسلمین می‌گردد، به حکم این دو عامل، وظیفه امام مخالفت نیست بلکه همکاری و همگامی است همچنانکه امیر علی<sup>علیه السلام</sup> چنین کرد، در مشورتهای سیاسی و قضائی شرکت می‌کرد و به نماز جماعت حاضر می‌شد. خودش فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِهِ؛ وَ إِنَّ اللَّهَ لَا سُلْطَنَ مَا سَلَّمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْزٌ إِلَّا عَلَىٰ خَاصَّةٍ»<sup>۱</sup>.

در قضیه کربلا این عامل به تنها یی دخالت نداشته است. این عامل را به ضمیمه عامل سوم که دعوت اهل کوفه است باید در نظر بگیریم چون عامل دعوت مردم، برای به دست گرفتن حکومت بود نه چیز دیگر. پس این عامل، عامل جداگانه نیست و باید در ضمن آن عامل ذکر شود.

ب. از امام بیعت می‌خواستند و در این کار رخصتی نبود. یزید نوشته: «خُذِ الْحُسَيْنَ بِالْبَيْعَةِ أَحْذَا شَدِيدًا لَّيْسَ فِيهِ رُخْصَةٌ». بیعت، امضا و قبول و تأیید بود.<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۲. [حقاً شما می‌دانید که من از همه مردم به خلافت شایسته‌ترم، به خدا سوگند تا

زمانی که امور مسلمین به سلامت باشد و جز به شخص من ستم نشود راه مسالمت می‌پویم.]

۲. بیعتی که امام حسین را بدان مکلف می‌کردند تصویب ولایت‌عهد بود، با بیعت علی<sup>علیه السلام</sup> و ائمه دیگر که تسلیم اکثریت خاطی بود فرق داشت.

ج. مردم کوفه پس از امتناع امام از بیعت او را دعوت کردند و آمادگی خود را برای کمک او و به دست گرفتن خلافت و زعامت اعلام کردند، نامه‌های پی در پی آمد، قاصد امام هم آمادگی مردم را تأیید کرد.

د. اصلی است در اسلام به نام «امر به معروف و نهی از منکر»، مخصوصاً در موردی که کار از حدود مسائل جزئی تجاوز کند، تحلیل حرام و تحریم حلال بشود، بذلت پیدا شود، حقوق عمومی پایمال شود، ظلم زیاد بشود. امام مکرر به این اصل استناد کرده است. در یک جا فرمود: «إِنَّمَا أَخْرُجُ أَشِرًا وَ لَا بَطِرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظالِمًا، إِنَّمَا حَرَجَتِ الْتِلْبِيلُ الْإِصْلَاحُ فِي أُمَّةٍ جَدِّيَّةٍ، أُرِيدُ أَنْ أُمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي». جای دیگر فرمود: «سَعَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَاهِرًا مُسْتَحْلِلًا لِحِرْمَمَةِ جَدِّي وَ أَبِي». در جای دیگر فرمود: «الَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْكَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَشَاهَنَ عَنْهُ لِرِغْبَةِ الْمُؤْمِنِ فِي لِقاءِ اللَّهِ مُعِيقًا، إِنِّي لَا أَرَى الْمُوتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

### اما عامل بیعت

امام حاضر بود که کشته شود و به هیچ وجه حاضر به بیعت نبود. وظیفه امام از این نظر فقط امتناع بود. این وظیفه را با خروج از کشور، با متحضن شدن به شعب جبال (آنچنان که این عباس پیشنهاد کرد)، با مخفی شدن هم می توانست انجام دهد. به عبارت دیگر روش و متند امام از این نظر جز زیر بار نرفتن به هر شکل ولو به خروج از مرز و تا سرحد کشته شدن نیست. روش امام در مقابل عامل بیعت خواستن، محدود به حد امکانات برای به دست گرفتن حکومت نیست و محدود به حد کشته نشدن هم نیست، ولی هیچ وظیفه‌ای مثبت از قبیل توسعه انقلاب و

۱. بعدها منکراتی که موجب نهی از منکر و قیام شد شرح داده خواهد شد، ولی جمله «وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي» با توجه به آنچه در آن ایام به نام «سیره شیخین» مطرح بوده که علی و خاندانش آنرا قبول نداشته‌اند، عطف به انحرافاتی هم که از زمان شیخین شروع شده هست؛ از قبیل تقسیم [بیت‌المال] به غیرسویه، و از قبیل تحریر نماز به عنوان خیرالعمل، و از قبیل مطلق اجتهادهای (به اصطلاح) روشنفکرانه عمر، دو جریان انحرافی وجود یافت یکی عمری و دیگر عبدالله عمری، انحراف عمری، اقبال به جهاد منهای عبادت یعنی سنگین کردن کفه برونگرایی و عملی عینی و سبک کردن کفه معنوی بود، انحراف عبدالله عمری، بر عکس، سنگین کردن کفه عبادت و تحقر کارهای سخت دنیا یی و جهادی بود که در ترتیجه نه جهاد، جهاد بود و نه نماز، نماز، اما امام حسین در شب عاشورا: «لَهُمْ ذُوئِي كَدُوئِي النَّخْلِ»، و در روز عاشورا: «دَكَوَتُ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».

گسترش دعوت و غیره را ایجاب نمی‌کند، جلوگیری از خونریزی دیگران لازم می‌شود. از این نظر امام فقط باید بگوید: نه.

در آن زمان بیعت امام قطعاً جدی و از روی رضا تلقی می‌شد و واقعاً صحّه گذاشتند به خلافت یزید بود. قرائی در دست است که امام به هیچ وجه حاضر به بیعت نبود. آقای صالحی<sup>۱</sup> از مقتل خوارزمی نقل می‌کند که امام در مذاکراتش با محمدابن حنفیه فرمود: «لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مُلْجَأً وَ لَا مَأْوَى لَمَا بَايَغْثُ يَزِيدُ بْنَ مُعَاوِيَةَ».

### اما موضوع امر به معروف و نهی از منکر:

در اینجا باید اوضاع خاصی را که در زمان معاویه و در اثر خلافت یزید پیدا شده بود در نظر گرفت:

الف. خود موضوع خلافت موروژی که جامه عمل پوشیدن به آرزوی دیرین ابوسفیان بود که گفت: «تَلَفَّقُوهَا تَلَفَّقَ الْكُرْتَةِ وَلِتَصِيرَنَّ إِلَى أَوْلَادِ دِكْمٍ وَرِاثَةً. أَمَا وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ لَا جَهَّةُ وَ لَا نَارٌ...».<sup>۲</sup>

امام در زمان خود معاویه به این امر و به کارهای معاویه معارض بود و حتی در یک نامه به معاویه نوشت: من می‌ترسم در نزد خدا از اینکه علیه تو قیام نمی‌کنم مسؤول باشم. امام در زمان معاویه اقداماتی می‌کرد که معلوم بود قصد شورش دارد.<sup>۳</sup>

در اینجا یک مطلب هست و آن اینکه این‌گونه قیامها بلکه مطلق امر به معروفها و نهی از منکرها یک وظیفه تعبدی نیست که ما هر وقت منکری را دیدیم نهی کنیم و بر ما نباشد که به نتیجه و اثر کار توجه داشته باشیم، بلکه احتمال اثر یا اطمینان به نتیجه لازم است، یعنی این کار از نوع کارهایی است که بر مکلف است نتیجه کار را برآورد کند، والا بی‌جهت نیرویی را مصرف کرده و به هدر داده

۱. [نویسنده کتاب شهید جاوید]

۲. [خلافت را چون توب به یکدیگر پاس دهید و آن را نزد اولاد خود به ارت نهید، هان سوگند به آنکه ابوسفیان به او سوگند می‌خورد نه پیشتری در کار است و نه دوزخی،].

۳. اما اینکه در نمره ۶ یادداشتهای «نهضت حسینی» از کتاب آقای صالحی از رجال کشی و از الامامة والتبیان نقل کردیم که امام به او نوشت: «لَا رِبْدُ لَكَ خَرِبًا وَلَا عَلَيْكَ خِلَافًا» ناظر به زمان حال بود و قطعاً امام در زمان معاویه و برای آن زمان چنین قصدی نداشت.

است. (مسئله اعتقاد امام به نتیجه کارش مربوط است به آنچه قبل‌گفتیم که امام از نظر عامل امر به معروف و نهی از منکر، منطقش منطق انقلابی و منطق شهید و طرفدار توسعه خونریزی و گسترش انقلاب بود، مطلبی و پیامی داشت که آن پیام را فقط می‌خواست با خون رقم کند که هرگز پاک نشود). آیا امام خود به نتیجه کار خود و هدرنرفتن خود معتقد بود یا نه؟ بلی معتقد بود، به چند دلیل:

الف. در جواب شخصی که «ریاشی» نقل می‌کند فرمود: «إِنَّ هُوَ لِأَخْافُونِي وَ هُوَ كُتُبٌ أَهْلُ الْكُوْفَةِ وَ هُمْ قَاتِلِي، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَ لَمْ يَدْعُوا اللَّهَ مُحَرَّماً إِلَّا اتَّهَكُوهُ بَعْثَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ مَنْ يَقْتُلُهُمْ حَتَّىٰ يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ فَرَّانِ الْمُؤْمَنَةِ». <sup>(۱)</sup> (کامل ابن‌اثیر، جلد ۳)

ب. در روز عاشورا خطاب به مردم فرمود: «ثُمَّ إِيمَانُ اللَّهِ لَا تُبْلِيَنَّ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِينَاهُ يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّىٰ تَدْوِرَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحْنِ وَ تَقْلَقَ بِكُمْ قَلْقَ الْمُحْوَرِ». <sup>(۲)</sup>

ج. در روز عاشورا خطاب به اهل بیت خود فرمود: «إِسْتَعِدُوا لِلْبَلَاءِ وَاعْمُوا أَنَّ اللَّهَ حَافِظُكُمْ وَ مُجِيِّكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ وَ يُعَذِّبُ أَعْادِيَكُمْ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ». <sup>(۳)</sup>

د. به عمر سعد فرمود: به خدا مُلک ری نصیب تو نخواهد شد، می‌بینم که بچه‌های کوفه به سرت سنگ می‌پرانند آنطور که به درخت میوه سنگ می‌زنند.

□

### اما موضوع دعوت مردم کوفه:

این دعوت برای چیست؟ قطعاً برای قبول زمامداری و به دست آوردن قدرت و مرکز قراردادن کوفه بود. کوفه سربازخانه جهان اسلام بود. نامه‌ای که وجوده رجال و اشراف کوفه نوشته‌ند، بسیار محکم و اصولی بود که در یادداشت‌های «نهضت حسینی» شماره ۱۶ نقل کردیم:

۱. [اینان برای من ایجاد و حشت کرده‌اند، و اینها نامه‌های دعوت کوفیان است که اکنون به قتل من کمر بسته‌اند، و چون دست به خون من بیالایند و حرامی رانگذارند جز اینکه مرتكب شوند، خداوند کسی را برانگیزد تا همه را قتل عام کند تا آنجا که از کهنه رگل زنان بی‌ارزش تر خواهند شد.]

۲. لهوف، ص ۴۲ [سپس به خدا سوگند جز زمان اندکی به اندازه زمان سوارشدن بر اسب نمانید تا اینکه این آسیاب به گردش آید و شما را در تنگنای محور خویش گیرد.]

۳. [خود را آماده بلاکنید، و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است، و دشمناتان را به انواع بلا کیفر خواهد داد.]

آمّا بعْدَ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبَارَ الْعَنِيدَ الَّذِي اُنْتَرَى عَلٰى هَذِهِ الْأُمَّةِ  
فَابْنَزَهَا أَمْرَهَا، وَغَصَبَهَا فِيهَا، وَتَأْمَرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضاٍ مِّنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا،  
وَاسْتَقْبَقَ شِرَارَهَا، وَجَعَلَ مَالَ اللّٰهِ دُولَةً بَيْنَ جَبَارِتَهَا وَأَعْنَيَاهَا، فَبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ  
ثُوْدٌ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَاقِلٌ لَعَلَّ اللّٰهُ يَجْمِعُنَا بِكَ عَلٰى الْحَقِّ<sup>۱</sup>.

امام هم در جواب آنها ضمن ابلاغی که به نام مسلم صادر می کند می نویسد:

إِنِّي بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثَقَنِي فِي أَهْلِ يَهُودِي... وَلَعْمَرِي مَا الْإِمَامُ  
إِلَّا أَعْوَالِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الْدَّائِنُ بِدِينِ اللّٰهِ<sup>۲</sup>.

در این نامه تز امام راجع به حاکم و حکومت مشخص می شود، و نشان می دهد عنایت امام را به مسأله رهبری در درجه اول، و اینکه بزرگترین منکر خود یزید است و پستی که اشغال کرده است.

وضع امام از این جهت عیناً وضع پدرس علی علیہ السلام است بعد از کشته شدن عثمان که آن حضرت اجتماع مردم را بر بیعت، اتمام حجت بر خود می داند با اینکه قلبًا مایل نیست از باب اینکه آینده را مبهم می داند و فرمود: فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ  
وُجُوهٌ وَالْوَانِ...»<sup>۳</sup> و فرمود: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْجُحَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ لَا تَقْبَلُ حَبَلَهَا  
عَلٰى غَارِبِهَا وَلَسَقَيَتُ أَخْرَهَا بِكَأسِ أَوَّلَهَا»<sup>۴</sup>.

۱. اما بعد، سپاس خدایی راست که پشت دشمن جبار و گردنشکش تو را شکست، همان دشمنی که براین امت شورید و زمام حکومتش را بود، و دارایی اش را غصب کرد، و بدون رضایتشان بر آنها فرمانروایی کرد، سپس خوباشان را کشت، و اشارشان را باقی داشت، و اموال خدا را میان گردنشکشان و ثروتمندانشان دست به دست گردانید. از رحمت خدا دور باشد چنانکه قوم شمود دور شدند، راستی که ما رهبر نداریم، به سوی ما بشتاب، امید آنکه خداوند ما را به دست شما گرد حق جمع آورد.

۲. ارشاد مفید، ص ۲۱۴ با کمی اختلاف، [من برادر و عموزاده و شخص مورد اطمینان خود از میان خاندانم را به سوی شما گسلی داشتم... و به جان خودم سوگند که مقام رهبری رانسزد مگر آنکس که عامل به کتاب خدا و قائم به دادگری و حاکم و عامل به دین خدا باشد.]

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۰، [زیرا ما با امری روپرتو هستیم که چندین زنگ و چهره دارد.]

۴. نهج البلاغه، خطبه ۳، [و اگر حضور مردم نبود و حجت خدا با وجود یاور بر من تمام نمی شد، رسیمان حکومت را بر کوهان شترش رها می ساختم، و پایان خلافت را با جام آغازش سیراب می کردم (کنایه از آنکه دست از اقدام و قبول می داشتم چنانکه در آغاز بداشتم).]

اتمام حجت به معنی این نیست که حجت خدای عالم السر والخفیات بر مردم تمام شود لیکن مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَّنَجَّبَيْنِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ<sup>۱</sup>، بلکه تمام شدن حجت امام است بر مردم حاضر و آینده، زیرا قطعاً اگر امام زیر بار نمی‌رفت، مردم آن عصر و عصرهای آینده آنرا به عنوان از دست دادن یک فرصت بسیار مناسب تشخیص می‌دادند.

در حادثه حسینی نیز قیام کوفه یک حجت تاریخی علیه امام به شمار می‌رفت و امام لازم بود که حجت خود را ب مردم در مقابل تاریخ تمام کند. در اینجا چند مطلب است:

الف. حرکت امام از مکه به کوفه تنها به علت دعوت کوفه نبود بلکه دلایل قطعی در دست است که امام به هر حال نمی‌توانست در مکه بماند، و قرائتی از این جهت در دست است:

اولاً امام عمل حج را ناتمام گذاشت. ما می‌دانیم که در حج تمتع پس از شروع عمل، اتمامش واجب است و فقط ضرورت بسیار مهمی نظیر خوف قتل سبب جواز عدم ادامه می‌شود. مگر اینکه فرض کنیم امام از اول، عمره تمتع بجا نیاورد و از اول قصد عمره مفرد کرد، چون مسلماً امام در آن ایام مُحْرِم شده بود و از احرام خارج شد.

ثانیاً امام حین خروج از مکه وضع خود را تشبيه می‌کند به وضع موسی بن عمران در وقتی که از مصر خارج شد و صحرای سینا را به طرف مشرق طی می‌کرد و به طرف فلسطین می‌آمد، زیرا امام این آیه را می‌خواند: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، قَالَ رَبِّنَجِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلُ»<sup>۲</sup>. این جریان موسی بعد از آن بود که به او اطلاع رسید: إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِيُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَأَخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ<sup>۳</sup>.

ثالثاً خود امام در جواب «ابوهرّه آردی» فرمود: «إِنَّ بَنَى أُمَيَّةَ قَدْ أَخَذُوا مَالِ فَصَبَرُتُ».

۱. انفال / ۴۲. [تا هر کس که هلاک (گمراه) یا زنده (هدایت) می‌شود از روی دلیل باشد].

۲. قصص / ۲۲ و ۲۱. [پس (موسی علیه السلام) از آن دیار ترسان و نگران بیرون شد و گفت: پروردگار من! مرا از گروه ستمگران رهایی بخش. و چون به سوی مدین حرکت نمود گفت: امید آنکه پروردگارم را به راه راست رهنمای باشد].

۳. قصص / ۲۰. [سران قوم جلسه کرده و تصمیم دارند که تو را بکشند، پس بگریز که من خیرخواه توام].

وَشَّمُوا عِرْضَى فَصَبَرْتُ، وَ طَلَّبَا دَمِي فَهَبْتُ<sup>۱</sup>.

در جواب «فرزدق» فرمود: «لَوْمٌ أَعْجَلُ لَأُخِذْتُ».<sup>۲</sup>

شیخ مفید می‌گوید: «وَ لَمْ يَتَمَكَّنْ مِنْ تَقْامِ الْحُجَّ مَخَافَةً أَنْ يُقْبَضَ عَلَيْهِ بِعَكَةٍ فَيُفَدَّ بِهِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ».<sup>۳</sup>

سرمایه سخن می‌نویسد: عمروبن سعیدبن العاص مأمور بود با عده‌ای که امام را بکشد. «طريحی» نوشته است که سی نفر از شیاطین بنی امية مأمور این کار شده بودند. در یادداشت‌های «نهضت حسینی» نمره ۱۰ از «مقتل خوارزمی» نقل کردیم که امام ضمن درد دل کتبی به ابن عباس می‌گوید: مرا در مکه آرام نمی‌گذارند و از جوار حرم الهی مجبور به خروج می‌کنند. ابن عباس هم در نامه‌ای که به یزید می‌نویسد و سخت او را ملامت و فحش کاری می‌کند، می‌گوید: شما به زور حسین را از حرم الهی اخراج کردید.

ب. ارزش این عاملها چقدر بود؟ کدامیک از اینها از نظر امام هدف اصلی بود؟ دو عامل اول هیچکدام قطعاً تابع دیگری نبود یعنی فرضآ امام مورد درخواست بیعت هم واقع نمی‌شد، به عنوان امر به معروف اعتراض می‌کرد، و فرضآ اعتراض نمی‌کرد، بیعت هم نمی‌کرد. بحث در مقدار ارزش و اصالت عامل سوم است.

اینجا ممکن است کسی گمان کند که عامل اصلی در این جریان این بود که امام می‌خواست زمام امور را به دست بگیرد، دو جریان دیگر یعنی امتناع از بیعت و اعتراض و انتقاد به نام امر به معروف و نهی از منکر مقدمه این کار بود. بدیهی است کسی که اوضاع را به نفع خود مساعد می‌بیند و قصد زمامداری دارد، هم نباید بیعت کند زیرا زمینه خودش را خراب می‌کند، و هم باید سوژه تبلیغاتی علیه دستگاه داشته باشد و از آنها انتقاد کند، طبق شرایط آن روز یک اصل اسلامی به نام امر به معروف و نهی از منکر را دستاویز قرار دهد. یعنی امتناع از بیعت و اعتراض به نام امر به معروف، مقدمه رفتن به کوفه است. نتیجه این است که همان لحظه‌ای که متوجه

۱. لهوف، ص ۲۹. [بنی امية مالم را گرفتند صبر کردم، به آبرویم لطمہ زدند صبر کردم، و خواستند خونم را بریزند پس گریختم].

۲. [اگر شتاب نکنم دستگیر می‌شوم].

۳. ارشاد مفید، ص ۲۱۸. [و نتوانست حج خود را به پایان رساند مبادا در مکه دستگیر شده و به نزد یزید بن معاویه فرستاده شود].

می‌شود که اوضاع مساعد نیست، وضع خودش را از نظر آن دو جریان دیگر عوض کند، هم حاضر شود برای بیعت، و هم اینکه دست از اعتراض و انتقاد بردارد.

از کتاب آفای صالحی برمی‌آید که مطلب همین طور است، در صورتی که چنین نیست. اشتباہ بزرگ آقای صالحی همین است. امام نه حاضر شد به بیعت و تسلیم، و خود گفته بود به هر حال من بیعت نخواهم کرد و لَوْمَ يَكُنْ مُلْجَأً وَلَا مَأْوَى؛ یعنی خواه کوفه مرا بپذیرد و خواه نپذیرد بیعت نخواهم کرد؛ و هم اینکه پس از یأس از یاوری کوفیان نیز دست از انتقاد نکشید. خطبه‌های داغش را پس از برخورد با «حر» و اطلاع از وضع کوفه ایجاد کرد. بعد از اطلاع از شهادت «مسلم» یا «قیس بن مسهر» یا «عبدالله بن یقطر» تازه این آیه را می‌خواند: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...».<sup>۱</sup> پافشاری امام پس از تغییر اوضاع کوفه شاید بیشتر برای این بود که بفهماند امتناع از بیعت و هم اعتراض و انتقادش مقدمه به قدرت رسیدن و تسلط بر کوفه نیست. و اما اعلام انصراف امام، فقط انصراف از رفتمندی کوفه است نه از امتناع از بیعت و نه از اعتراض و انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر. برخلاف عقیده صالحی، ترک بیعت و اقدام به اعتراض امام منوط به زمینه کوفه نبود که با سقوط این زمینه، هم حاضر به بیعت شود و هم ترک اعتراض کند. و خطر اعتراض را هم می‌دانست و به اثر این اعتراض خونین هم واقف بود، می‌خواست اعلام جرم خود را با خون بنویسد که هرگز پاک نشود. و هم اینکه راهی پیش نگرفت که لااقل از کشته شدن فرزندان و یارانش جلوگیری کند، زیرا فرضًا بگوییم خود را در خطر می‌دید، اصحاب و خاندان خود را که قطعاً در خطر نمی‌دید، چرا حاضر شد آنها کشته شوند؟ به علاوه چرا حتی پس از برخورد با حرّ بن یزید، عبدالله بن حرّ جُعْفَى و ضحاک بن عبد الله مشرقی (رجوع شود به تاریخ که این کار پس از برخورد با حر بوده است یا نه) و مخصوصاً بنی اسد را در شب عاشورا به همراهی و نصرت می‌خواند؟

ج. آیا امام واقعاً به مردم کوفه اعتماد و حسن ظن پیدا کرده بود و به اصطلاح روی مردم کوفه حساب می‌کرد، یا نه؟ بعضی‌ها مثل «ابن خلدون» و «قاضی ابن العربي» و بعضی دیگر و از آن جمله آقای صالحی عامل اصلی را در نهضت امام وضع کوفه و دعوت کوفیان دانسته‌اند و قهراً فرض کرده‌اند که امام اعتماد پیدا کرده

بود به وضع خود در میان کوفیان، آنگاه این جهت را بر امام عیب گرفته‌اند که حسن ظن امام به مردم کوفه به موقع نبوده است، و یا مثل آقای صالحی گفته‌اند که اعتماد امام به مردم کوفه و حساب کردن روی آنها بجا بوده و لکن تغییر اوضاع، غیرقابل پیش‌بینی بوده و از مجاری عادی ممکن نبود کسی چنین پیش‌بینی کند، نظری تغییر اوضاع در «أُحد» که قابل پیش‌بینی نبود و از خطای تیراندازان جبل الرّماه پیدا شد.

بدیهی است که اگر عامل اصلی نهضت امام، دعوت کوفیان می‌بود، امام می‌باشد احتیاط بیشتری می‌کرد و نصیحت ابن عباس را به کار می‌بست و اعتماد نمی‌کرد. اما حقیقت این است که امام هیچ‌گونه اعتمادی به کوفیان نکرده است. مکرر افرادی گفتند که **قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ**. خود امام هم فرمود: «**لَا يَخْفِي عَلَى الْأَمْرِ**». در جواب «فرزدق» فرمود که اگر کارها بر وفق آنچه می‌خواهیم انجام گیرد خدا را شکر می‌کنیم و إن حال القضاة دون الرجال فلن يتعد (يعتد) **مَنْ كَانَ الْحَقُّ بِنَيْهِ وَالثَّقُوْيِ سَرِيرَتَهُ**<sup>۱</sup>. به علاوه از امام جمله‌هایی شنیده شده است در بین راه که نشان می‌دهد امام این سفر خود را سفر سلامت نمی‌دانسته است. اگر خطبه «**خُطْبَةِ الْمُؤْتُمَّ** علی وُدِّي ادَمْ...» و جمله «**وَ إِنَّ مِنْ هَوَانَ الدُّنْيَا أَنَّ رَأْسَ يَحْيَيْ بْنَ زَكَرِيَاً أُهْدِي إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي اسْرَائِيلَ**<sup>۲</sup>» و همچنین خواب معروف «**إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا**» یا «**إِنَّ لَكَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ لَنْ تَنْتَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ**» اصل قابل اعتمادی داشته باشد که دیگر مطلب خیلی واضح است.

۵. آیا امام از اول به قصد کربلا حرکت کرد یا نه؟ و اگر فرضآ به قصد کربلا حرکت نکرد، آیا به قصد کشته شدن و با علم به کشته شدن حرکت کرد یا نه؟ از نظر تاریخی نمی‌توان اثبات کرد که امام به قصد کربلا و یا با علم به کشته شدن حرکت کرد، بلکه از نظر تاریخ که ظواهر قضایا را نقل می‌کند، امام به طرف کوفه و قصد کوفه حرکت کرد و در اثر برخورد با «حر» و اجازه ندادن «حر» که امام از حوزه عراق خارج شود و حاضر نشدن امام که تحت الحفظ «حر» به کوفه برود، راهی را به

۱. [و اگر قضای الهی مانع رسیدن ما به آرزویمان شود، البته آن کس که نیتش حق بوده و باطنش به تقوا آراسته باشد متتجاوز به حساب نیاید.]

۲. [مرگ بر فرزند آدم جای دارد... و از پستی دنیاست که سر مبارک یحیی بن زکریاً به نزد یکی از بذکاران بی اسرائیل هدیه گردید.]

طرف غرب و چپ جاده پیش گرفتند تا رسیدند به کربلا، و بعد در اثر نامه ابن زیاد در آن محل متوقف شدند. و از نظر علم به کشته شدن هم تاریخ جز مخطور بودن و غیرقابل اطمینان بودن این سفر را اثبات نمی کند.

در عین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر و آن اینکه امام در یک سطح دیگری که سطح معنویت و امامت است، می دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و در همانجا شهید خواهد شد.

ه. امام پس از برخورد با «حر» و در کربلا در چند جا اعلام انصراف کرده است. این اعلام انصراف به چه معنی است؟ قبل‌اگفتیم که اعلام انصراف امام، انصراف از رفتن به کوفه و از داوطلبی تشکیل حکومت کوفه بود نه انصراف از دفاع مقدس امتناع بیعت، و نه انصراف از قیام مقدس اعتراضی امر به معروف و نهی از منکر. برخلاف عقیده آقای صالحی، امام پس از سقوط کوفه، از دو هدف دیگرش دست برنداشت و امتناع از بیعت و همچنین اعتراض به حکومت را تنها در زمینه زعامت مفید نمی دانست، به خطر ایندو هم کاملاً واقف بود ولی می خواست پیام خود را و اعلام جرم خود را و جواب «نه» به بیعت را با خون خود بنویسد که هرگز پاک نشود.

و بدیهی است که از نظر عامل دعوت کوفیان، قیام امام یک قیام ابتدایی است، بلکه از این جهت اقدام برای به دست گرفتن زمام امور است و تنها جنبه شورش برضد حکومت برای تضعیف یا اصلاح نیست. یعنی طبق عامل نهی از منکر، هدف باید اصلاح باشد خواه به صورت تضعیف یا سقوط حکومت، و خواه به صورت اصلاح حکومت.

ز. معلوم شد به موجب هر یک از این عاملها امام یک وظیفه مخصوص دارد. و ضمناً معلوم شد که به اعتبار هر یک از عاملها نهضت امام ارزش مخصوصی پیدا می کند. به موجب عامل دعوت و احتمال موفقیت که حداقل  $50\%$  است، ارزش نهضت همین قدر است که امام با پیدایش یک فرصت احتمالی، نمی نشیند و فرصت را از دست نمی دهد، و ضمناً نظر و تزان امام راجع به حکومت که در نامه به اهل کوفه توسط مسلم و در خطبه بیضه پیداست، روشن می شود. و از نظر عامل بیعت که تا آن وقت حتی مردم کوفه اعلام نصرت نکرده بودند ارزش کار امام در این حد است که تقاضای یک حکومت نیرومند و خونخواری را برای بیعت نمی پذیرد و حاضر می شود خونش را بریزند و بیعت نکند. به موجب این عامل اگر حکومت کاری به او

نمی‌داشت و از او چیزی نمی‌خواست، امام هم کاری به کار آنها نداشت؛ و به موجب عامل اول اگر مردم کوفه اعلام آمادگی نمی‌کردند، امام یاغی نمی‌شد و بسا که بیعت هم می‌کرد. به هر حال عامل امتناع از بیعت، ارزش بیشتری از عامل پذیرش دعوت دارد زیرا در عامل پذیرش دعوت، چند درصدی احتمال جان به سلامت بردن به علاوهٔ موفقیت در زمامداری و ساقط کردن حریف وجود دارد ولی در عامل امتناع از بیعت در روزهایی که شروع شد احتمال قریب به یقین کشته شدن بود. اما عامل امر به معروف و نهی از منکر که خود امام هم زیاد به آن استناد کرده و در آن موارد نامی از امتناع بیعت یا پذیرش دعوت نبرده است، از هر دو عامل اول ارزش بیشتری دارد زیرا به موجب این عامل به هر حال امام خود را با حکومت وقت درگیر کرده است و این درگیری از نوع هجوم بوده و از طرف خود او شروع شده است نه از ناحیهٔ مردم و نه از ناحیهٔ حکومت. به موجب این عامل، امام، مهاجم و معترض است نه مدافع؛ کارش عمل ابتدایی است نه صرفاً عکس العمل منفی در مقابل تقاضای بیعت و یا عکس العمل مثبت در مقابل تقاضای همکاری برای تشکیل حکومت. به موجب این عامل خواه مردم کوفه او را بپذیرند و یاری کنند و یا نپذیرند و یاری نکنند، باز موجود است. خواه مردم کوفه او را بپذیرند و یاری کنند و یا نپذیرند و یاری نکنند، باز هم او معتبر و طرفدار تغییر است. و از این نظر است که فوق العاده ارزنده است و درس است و آموزنده است.

پس این سه عامل، هم از نظر وظیفه و عکس العملی که برای امام ایجاب می‌کند، و هم از نظر ارزندگی و اهمیت و قابلیت بزرگداشت، و هم از نظر آموزنده و درسی با هم تفاوت دارند؛ و چنانکه قبلًاً مکرر گفتیم، از نظر این منطق، انقلاب است و امام طرفدار توسعهٔ انقلاب است.

## سؤالات درباره نهضت حسینی

---



۱. آیا قیام حسینی یک انفجار بود یا یک تصمیم آگاهانه، و در صورت دوم آیا انقلاب و شورش ابتدایی بر ضد دستگاه حکومت بود یا یک نوع دفاع و مقاومت در مقابل دستگاه بود؟ و در صورت دوم آیا مقاومت در مقابل این بود که آنها قصد کشتن او را داشتند یا در مقابل بیعت خواستن آنها بود؟ و بنا بر اینکه انقلاب ابتدایی بود آیا مبنای انقلاب، دعوت مردم کوفه بود یا اینکه ولو مردم کوفه دعوت نمی‌کردند باز هم [امام] قیام می‌کرد؟

۲. آیا امام حسین می‌دانست که کشته می‌شود (به علم امامت یا از روی قرائن قطعی) و یا نمی‌دانست و باور نمی‌کرد که کشته شود؟ و در صورت دوم، اگر می‌دانست، طوری دیگر عمل می‌کرد یا همان طور عمل می‌کرد که کرد؟ و درنتیجه آیا پس از آنکه دانست کشته می‌شود، از آنجه کرد پشیمان شد یا نه؟

۳. آیا امام حسین به قصد کربلا (و قهرآً به قصد قربانگاه مخصوص خود) حرکت کرد و یا فرضاً به قصد کشته شدن حرکت کرد، مقصداش خصوص کربلانبود؟ و اگر مقصداش کربلانبود کجا بود؟ آیا مقصدش عراق و لشکرگاه مسلمین و مرکز شیعیان بود که آنجا را مرکز قرار دهد یا مقصد معینی نداشت و فقط می‌خواست در حجاج نباشد و احياناً فکر می‌کرد که به شام برود؟ و به هر حال اگر مقصدش کربلانبود آیا

می‌دانست به هر حال در این سفر شهید می‌شود یا نه؟

۴. آیا امام حسین پیشنهاد صلح کرد یا نه؟ و در صورت دوم آیا طرف مقابل پیشنهاد صلح کرد و او نپذیرفت یا نه؟ و اگر فرض کنیم پیشنهاد صلح کرده است پس وضع او و امام حسن هیچ تفاوتی ندارد. تفاوت در ناحیه طرف است که معاویه صلح را پذیرفت و یزید نپذیرفت. و اگر پیشنهاد صلح کرد چرا از اول بیعت نکرد؟ آقای [صالحی] نجف‌آبادی معتقد است که امام پنج بار پیشنهاد صلح کرد.

۵. اگر امام حسین نه پیشنهاد صلح کرد و نه پیشنهاد صلح طرف را پذیرفت به چه علت بود و چرا امام حسن صلح را پذیرفت؟

۶. آیا جمله «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكُ قَتِيلًا» می‌تواند صحیح باشد یا نه؟

۷. چرا امام حسین تا این حد در مقابل تقاضای بیعت مقاومت کرد ولی امیرالمؤمنین و ائمه دیگر در مقابل این تقاضا اینقدر مقاومت نکردند؟ آیا می‌توان گفت که بیعت علی عليه السلام تسلیم به اکثریت بود ولو اکثریت خاطی، ولی بیعتی که از امام حسین می‌خواستند، تسلیم به رسم ولایتعهدی بود؟

۸. آیا میان بیعت و صلح فرق است یا نه؟ یعنی آیا ممکن است بگوییم که در شرایط خاصی بیعت جایز نیست زیرا بیعت امضاء و تأیید است ولی صلح جایز است زیرا صلح معمولاً در میان دو متخاصل صورت می‌گیرد و هیچ‌گونه مفهوم امضاء و تأیید ندارد بلکه مفهوم تخاصم دارد؟ پس آیا می‌توان گفت امام حسین حاضر به بیعت نشد اما حاضر شد به صورت یک فرد مخاصم صلح کند؟

۹. آیا قرائتی هست که امام حسین در صدد به دست گرفتن حکومت بود؟ با فقط ممتنع از بیعت بود و حدا کثر آمر به معروف و ناهی از منکر بود؟ به عقیده ما ترتیب اثر دادن به نامه‌های اهل کوفه خود قرینه است بر اینکه امام در صدد به دست گرفتن حکومت و زعامت بود. «مسلم» هم برای چنین کاری به کوفه آمد.

به دنبال این پرسش، پرسش دیگری است که آیا رفتن به مکه صرفاً برای امتناع از بیعت بود و یا برای این بود که امکان جنبش و فعالیت بیشتری برای زعامت پیدا کند؟

۱۰. آیا امام سجاد در وقعة «حرّه» به وسیله مسلم بن عقبه با یزید بیعت کرد؟

۱۱. یکی از سوالات این است که چگونه است که امام پس از برخورد با سپاه حرّ

و با عمر سعد پیوسته ضمن پیشنهادها پیشنهاد بازگشت به حجاز را می‌کند؟  
 ۱۲. آیا پیشنهاد امام مراجعت به مدینه را، پس از برخورد با حرّ و با عمر بن سعد، برای توسعه و گسترش دامنه انقلاب بود؟  
 ۱۳. امام اگر قصد شورش و انقلاب علیه حکومت نداشت چرا مردم بصره را دعوت کرد و به آنها نامه نوشت؟  
 آیا امام به مردم دیگر یعنی مردم یمن و خراسان و مصر و غیرهم نامه‌ای نوشته است یا نه؟ ممکن است نامه نوشته باشد ولی مخفی مانده باشد. نامه‌های بصره به وسیله «منذر بن جارود» کشف شد.  
 ۱۴. آقای غفاری<sup>۱</sup> در مقدمه برسی تاریخ عاشورا این مسائل را طرح می‌کند:  
 آیا عمل حسین بن علی فرار از بیعت بود یا اجابت دعوت کوفیان و یا قیام و نهضت و به قول امروزیها ثوره و انقلاب؟ و آیا می‌دانست کشته می‌شود یا نه؟ آیا از روی نقشه عمل می‌کرد یا اینکه در پیشامدها جداگانه تصمیم می‌گرفت؟ چرا گاهی همراهان خود را مرخص می‌کرد و گاهی غیرهمراهان را به یاری می‌طلبید؛ پس از شنیدن خبر شهادت مسلم، به همراهان خود پیشنهاد کرد بروید و مرا تنها بگذارید، اما عبیدالله بن حرّ جُعْفی و زهیر بن القین و ضحاک بن عبدالله مشرقی را به یاری طلبید و حتی از ضحاک بن عبدالله خواست تا دم آخر او را یاری کند و بعد برود.  
 در شب عاشورا همه یاران و خاندان را مرخصی داد و اعلام حِلّ بیعت کرد و در همان شب حبیب بن مظاهر را به قبیله بنی اسد برای استمداد فرستاد. کسی که می‌داند دست به عمل فوق العاده خطیری زده است و او را می‌کشند چرا زن و فرزند خویش را همراه می‌برد؟ بعضی این کار را یک کار بی‌نقشه و تدریجی گمان کرده‌اند. به عقیده آنها امام کارش از آنجا شروع شد که از بیعت امتناع کرد و به مکه که محل امن بود با زن و فرزند پناه برد. بعد دو چیز سبب خروج از مکه شد، یکی خوف ترور در مکه و از بین رفتن حرمت کعبه و دیگر دعوت کوفیان. و با شکست مسلم که مصادف بود با رسیدن امام به مرز عراق، امام می‌خواست برگردد و نشد، در کربلا گرفتار و کشته شد.  
 بعضی گفته‌اند امام نمی‌دانست کشته می‌شود و اگرنه اقدام نمی‌کرد. امام باور

[۱. آقای علی اکبر غفاری]

نمی‌کرد با قربات نزدیکش به رسول خدا کشته شود. بعضی گفته‌اند برعکس، امام یقین داشت به هر حال او را می‌کشند، لهذا شهادت با عزّت را بر کشته شدن به ذلت ترجیح داد. آقای غفاری خود اختیار می‌کند که عمل حسین علی‌الله قیام و نهضت و ثوره و انقلاب بود. مقدماتی در زمان معاویه فراهم شده بود که ایجاب می‌کرد امام قیام و نهضت نماید. از طرف دیگر دلایل و قرائن فراوان در دست است که امام از همان زمان مقدمات کار را فراهم می‌کرد.

ما این مقدمات را در ورقه‌های «یادداشت درباره نهضت حسینی» شماره ۳۸ بیان خواهیم کرد.



## یادداشت درباره نهضت حسینی



### ۱. آقای صالحی نجف‌آبادی در مقدمه کتاب خود<sup>۱</sup> می‌گویند:

«در موضوع حادثه کربلا دو نوع اظهار نظر افراطی و تفریطی شده است. یکی اینکه قیام حسینی یک انقلاب نارس و یک شورش حساب‌نشده و یک کودتای نافرجام بوده و نظم عمومی را به هم می‌زده و طرف ناچار شده برای حفظ نظم عمومی، قیام را سرکوب کند و به حکم دستور پیغمبر که هر کس بخواهد میان امت اسلام تفرقه بیندازد با شمشیر سرکوبش کنید، او را سرکوب کرده‌اند. دسته دوم می‌گویند: حسین بن علی<sup>علی‌الله</sup> به دستور خاص و مخصوص خود، خود را به کشتن داده و راز این قضیه را کسی نمی‌داند.»

اولاً<sup>۲</sup> به قول دسته اول فرضًا انقلاب حسینی را نارس و حساب‌نشده فرض کنیم دلیل نمی‌شود که از آن به اخلال به نظم عمومی تعبیر کنیم و عمل مخالفین آن را نیز تصحیح کنیم، زیرا در موردی که حکومت فاسد است و فقط به دلیل عدم

۱. [کتاب شهید جاوید]

اماکنات، شخص نباید قیام کند، دلیل نمی‌شود که در صورت قیام، کشتن او از طرف هیئت حاکمه جایز باشد.

ثانیاً شق سومی در کار است و آن اینکه امام حسین به حکم دستورهای کلی اسلام قیام کند. این‌گونه قیامها مشروط به این نیست که شرایط آنچنان فراهم باشد که به ثمررسیدن قطعی باشد، احتمال به ثمررسیدن هم کافی است. به علاوه در صورت به ثمر نرسیدن هم ضرری به اسلام وارد نمی‌آمده بلکه جامعه را یک قدم به سوی ثمر و نتیجه نزدیک کرده است. از کلمات خود امام هم همین تردید بر می‌آید، چنانکه از جمله‌ای که در جواب «فرزدق» شاعر هنگام خروج امام از مکه فرمود که «وَإِنْ حَالَ الْفَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَنْ يَتَعَدَّ مَنْ كَانَ الْحَقُّ بِيَهُ وَ التَّقْوَىٰ سَرِيرَتَهُ»<sup>۱</sup> [آشکار است].

شق چهارم این است که با علم به کشته شدن قیام کرد، ولی علم به کشته شدن غیر از علم به به ثمررسیدن و بی‌نتیجه ماندن است. زیرا اگر نتیجه منحصر باشد به دست‌گرفتن زعامت، با کشته شدن، نهضت عقیم می‌ماند؛ اما اگر هدف، متزلزل کردن حکومت اموی و تفکیک آنها از اسلام و احیاء سنت امر به معروف و نهی از منکر باشد، کشته شدن مساوی بی‌ثمر ماندن نیست.<sup>۲</sup> اگر چنین قیامی که پشت سرش قیامهای دیگر صورت گرفت نمی‌بود، اسلام و امویت آنچنان بهم آمیخته می‌شد که تفکیک آنها ممکن نبود و با زوال امویها اسلام نیز از میان رفتند.

۲. درباره علل قیام حسین علیه السلام که بحث می‌شود، گاهی از ناحیه امام بحث عنوان می‌شود که انگیزه‌اش چه بود؟ و گاهی از طرف دشمن مطلب عنوان می‌شود که انگیزه فشار آنها بر حسین بن علی علیه السلام چه بود؟ آقای صالحی انگیزه فشار را سه چیز دانسته است:

الف. تثبیت حکومت به واسطه اخذ بیعت. بیعت امام برای یزید ارزش فوق العاده داشت و بیعت نکردن او ضرر فراوان داشت. بیعت نکردن امام در شرایط

۱. ارشاد مفید، ص ۲۱۸. و در آن «فلم یبعد» آمده است.

۲. همچنانکه در عصر خود ما می‌بینیم افرادی به عنوان اعتراض و به خاطر اینکه آتش انقلاب را روشن کنند، خود را آتش می‌زنند و در حقیقت خود را «آتش گیره» می‌کنند. هرچند در اسلام اینطور کشته شدن جایز نیست، اما اطمینان به کشته نشدن هم لازم نیست. کار قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله بن یقطر از این قبیل بود.

آن روز که یک حکومت دیکتاتوری بیست ساله سقوط کرده بود فوق العاده هیجان آور بود.

ب. عقدہ حقارت کہ از سخنان یزید در وقت آوردن سر امام به حضورش پیداست کہ تمسک کرد به آیہ «قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْأُلُكِ...»<sup>۱</sup>.

ج. حسن استقاموی کہ مربوط می شود به جریانات گذشتہ بنی هاشم و بنی امیہ. عمل جگرخوارگی هند و عکس العملهای مختلف ابوسفیان در طول تاریخ گواه بر مطلب است. جنگ بدر احقادی در بنی امیہ به وجود آورد. اشعار یزید: (لیث اشیاخی بِدَرِ شَهِدُوا...) گواه مطلب است.<sup>۲</sup>

۳. مقایسه وضع امام حسین بعد از معاویه و استغاثه و استمداد مردم برای بیعت، با وضع حضرت امیر بعد از قتل عثمان و طلب بیعت مردم. ایضاً مقایسه خود این مردم با خود آن مردم.

۴. به عقیدہ آقای صالحی در قیام ابتدایی باید احتمال شکست از احتمال موفقیت کمتر باشد و گرنہ جایز نیست، ولی در قیام دفاعی احتمال موفقیت هر اندازه ضعیف باشد مشروع است.

ایشان تمام اهمیت رادر ناحیہ احتمال ذکر کرده اند که اگر ظن غالب باشد جایز است و الا جایز نیست، در صورتی که عمدہ جانب محتمل است. بعضی از محتملها اگر احتمال موفقیت نود درصد هم باشد در مقابل احتمال از دستدادن جایز نیست ولی بعضی محتملها اگر احتمال موفقیت فوق العاده ضعیف هم باشد باز هم قیام جایز است.

۵. به عقیدہ آقای صالحی قیام امام با تهاجم دستگاه حاکمه شروع شده و چهار مرحله داشته است:

الف. از وقتی که به مکه رفت تا وقتی که تصمیم داشت در مکه بماند.

ب. از هنگامی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا برخورد با حرریاحی.

ج. از برخورد با حرر تا شروع جنگ.

د. مرحله جنگ.

۱. آل عمران / ۲۶

۲. شق چهارمی هست و یا مؤیدی برای شقوق سه گانه هست و آن اینکه عرب خصوصاً امثال زیاد و ابن زیاد طبعاً خشن و خونخوار بودند.

از این چهار مرحله، مرحله اول و سوم و چهارم دفاعی بوده، و مرحله دوم نیمه دفاعی و نیمه ابتدایی بوده است.

۶. آقای صالحی در صفحه ۶۴ کتاب خود (نسخه خطی) مدعی می شود که قبل از تقاضای بیعت از امام، امام قصد مخالفت نداشت و اگر چنان تقادیابی از او نمی کردند او هرگز قیام نمی کرد همچنانکه در زمان معاویه نکرد و در نامه ای که رجال گشی طبع نجف ص ۴۹ و الامامة والسياسة جلد ۱ ص ۱۸۱ نقل کرده اند، امام در آخر نامه خود نوشته است: «وَ مَا أُرِيدُ لَكَ حَرَبًا وَ لَا عَيْنَكَ حِلَافًا»<sup>۱</sup> و فرقی میان دو حکومت [معاویه و یزید] نیست.

جواب این است که اولاً میان دو حکومت از نظر شرایط قیام که دومی حکومتی نوبنیاد بود و سکوت در مقابل او مداهنه تلقی می شد برخلاف حکومت معاویه، و هم از نظر شرایط واقعی که حکومت معاویه حکومت بی دین و عاقلی بود برخلاف حکومت یزید، ولهذا حکومت یزید بیشتر از معاویه تحت تأثیر مسیحیها بود، [تفاوت بود]. ثانیاً [این امر] با جمله خود امام که فرمود: «وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدٍ» که در صفحه ۳۶ کتاب خود از مقتل خوارزمی، جلد ۱ صفحه ۱۸۴ نقل کرده منافات دارد. [از این جمله] معلوم می شود خود امام، یزید را با معاویه متفاوت می دانسته است.

۷. در صفحه ۶۷، از مقتل خوارزمی نقل می کند که امام در مذاکراتش با محمدابن حنفیه فرمود: «لَوْمَ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مُلْجَأً وَ لَأَمَوْيَةٌ لَمَّا بَأْيَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةً». این جمله تصمیم قاطع امام را بر عدم بیعت می رساند، و این با آنچه آقای صالحی

۱. [وَ مِنْ تَصْبِيمِ جَنْكَ بَاتُو وَ خَلَافَ بَرْ تُورَانْدَارِمِ]، ولی آقای غفاری در صفحه ۱۴ مقدمه بررسی تاریخ عاشورا می نویسد که امام در جواب نامه معاویه نوشت: «من ترک نبرد با تو را تقصیر می شرم و خود را در سکوت و عدم قیام علیه تو مسؤول خدامی دانم». جمع دو مطلب به این است که امام انتظار فرستت می کشیده است. در صفحه ۷۳ کتاب بررسی تاریخ عاشورا آمده است که معاویه هنگام خروج امام حسن غالباً از کوفه به مدینه پس از صلح، نوشت که تو باید اول به جنگ «فروده بن نوبل» خارجی بروی، سپس بروی به مدینه. امام در جواب نوشت: «لَوْ أَتَوْتُ أَنْ أَفَاتِلَ أَخَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ لَبَدَأْتُ بِقَتَالِكَ فَإِنِّي تَرْكُتُكَ إِلْصَاحَ الْأُمَّةَ وَ حِفْنَ دِمَائِهَا»\*. با توجه به اینکه احیاناً قتال اهل قبله واجب می شود، معلوم می شود صلح امام حسن صلح مسلح بوده است، واز اینجا وحدت مشی حسنی و حسینی روشن می شود.  
\* [وَ اَغْرِيَنَ تَرْجِيْحَ دِهْمَ كَهْ بَايْكَي اَزْاهَلَ قَبْلَهْ بِجَنْكَ بَاتُو دَسْتَ مَيْ زَنْمَ، زِيرَا مَنْ بَهْ خَاطِرَ صَلَاحَ اَمَّتَ وَ حَفْظَ خُونَ آنَهَا دَسْتَ اَزْ تو بازْ دَاشْتَهِ اَمِ]،

- می‌گوید که امام در اواخر حاضر بود بیعت کند منافات دارد.
۸. در صفحه ۷۰ مقایسه می‌کند خروج امام را از مدینه به مکه، با مهاجرت محرمانه پیغمبر اکرم از مکه به مدینه.
۹. در کتاب آقای صالحی دو مطلب خیلی به چشم می‌خورد. یکی اینکه خون تا حد امکان نباید ریخته شود و امنیت باید محفوظ بماند. دوم اینکه موفقیت منحصر است به تغییر فوری حکومت و به دست گرفتن زعامت.
۱۰. در صفحه ۷۶ از مقتل خوارزمی، صفحه ۷۶ نقل می‌کند که امام در جواب ابن عباس فرمود:

یا این عبّاسِ فَما تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ائِنْ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ وَطَنِهِ وَ دَارِهِ وَ  
مَوْضِعِ قَرَارِهِ وَ مَوْلِدِهِ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ وَ مُجاوِرَةِ قَبْرِهِ وَ مَسْجِدِهِ وَ مَوْضِعِ  
مُهَاجِرَتِهِ، وَ تَرْكُوهُ خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا يَسْتَقِرُ فِي قَرَارٍ وَ لَا يَأْوِي إِلَى وَطَنٍ يُرِيدُونَ  
بِذِلِّكَ قَتْلَهُ وَ سَفْكَ دَمِهِ۔<sup>۱</sup>

۱۱. در صفحه ۱۷۹ از تاریخ یعقوبی، جلد ۲ صفحه ۲۳۵ نقل می‌کند که ابن عباس در جواب نامه تشکرآمیز یزید از بیعت نکردن با ابن زبیر نوشت:

وَ مَا آنَسَ مِنِ الْأَشْيَاءِ فَلَيْسُ بِنَاسٍ أَطْرَادَكَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلَىٰ مِنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ  
إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَ دَسَّكَ إِلَيْهِ الرِّجَالَ تَقْتَالَهُ فَأَشْحَصْتَهُ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ إِلَى الْكُوفَةِ۔<sup>۲</sup>

- این قسمت مؤید نقل معروف «طربی» است که سی نفر مأمور بودند که امام را ترور کنند؛ و مؤید این است که امام با عدم اعتماد به مردم کوفه چاره‌ای نداشت از

۱. [ای پسر عباس نظر تو چیست درباره قومی که دخترزاده رسول خدا را از وطن و کاشانه و قرارگاه و زادگاهش و از حرم و مجاورت قبر و مسجد و موضع هجرت پیامبر رانده و مرعوب و ترسان رهایش ساخته‌اند که نه جایی دارد و نه به وطنی پناه می‌برد، و با این کار می‌خواهند او را بکشنند و خونش را بریزند.].

۲. [و هرچه را فراموش کنم هرگز فراموش نمی‌کنم که تو حسین بن علی را از حرم رسول الله به سوی حرم خدا بیرون راندی، و مردانی را برانگیختی تا او را ترور کنند، و او را به حرکت از حرم خدا به طرف کوفه ناچار ساختی.].

اینکه به طرف کوفه برود و به گفته آنها ترتیب اثر بددهد.  
همچنین از ارشاد مفید، صفحه ۱۹۹ نقل می‌کند که امام در جواب فرزدق شاعر می‌گوید: «لَوْمَ أَعْجَلْ لَا خِذْتُ»<sup>۱</sup>.

شیخ مفید گفته است: «وَلَمْ يَتَمَكَّنْ مِنْ تَمَامِ الْحَجَّ مَحَافَةً أَنْ يُقْبَضَ عَلَيْهِ بِمَكَّةَ فَيُنْفَدَ بِهِ إِلَى بَرِيدَ بْنِ مُعاوِيَةَ»<sup>۲</sup>.

ایضاً به نقل مقتل خوارزمی، جلد ۱ ص ۲۲۶ امام در جواب ابوهرة از دی فرمود: «إِنَّ بَنَى أُمَيَّةَ قَدْ أَخَذُوا مالِ فَصَبَرْتُ، وَ شَتَّمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَ طَلَّبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ». آقای صالحی می‌گوید اینها مربوط است به اینکه امام قصد کوفه برای تشکیل حکومت داشت. ولی به نظر می‌رسد مربوط است به امتناع شدید از بیعت و عدم امنیت در مکه.

۱۲. امام می‌خواست زمام را به دست گیرد.  
در نامه‌ای که توسط مسلم فرستاد نوشته: «وَ لَعْمَرِي مَا الْأَمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَ الْدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ».

در خطابه‌ای که در مقابل حرر و اصحابش ایراد کرد فرمود: «وَ تَحْنُنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَى بِوْلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هُؤُلَاءِ الْمُدْعَيْنَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِي كُمْ بِالْجُورِ وَالْعَدْوَانِ»<sup>۳</sup>. زهیرین القین نیز در خطابه روز عاشورا سخن از ناشایستگی امویان و شایستگی حسین علیه السلام در میان می‌آورد.

۱۳. به عقیده آقای صالحی پس از برخورد با حرر، امام وظیفه‌اش عوض شد. در این مرحله تمام کوشش امام حفظ جان خودش و برقراری صلح بود و لهذا به آنها فرمود: «وَ إِنْ لَمْ تَقْعُلُوا وَ كُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ وَ لِقُدوَمِي عَلَيْكُمْ بِاغْصِنَ انْصَرَفْتُ مِنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ»<sup>۴</sup>.

در اینجا چند سؤال است. اول اینکه فرض این است که امام در مکه نیز مثل

۱. [اگر شتاب نکنم دستگیر می‌شوم.]

۲. در سرمایه سخن می‌گوید: «عمرو بن سعید با لشکری مأمور این کار [یعنی کشتن امام] شده بود». ۳. [و ما خاندان به سربرستی این حکومت شایسته تریم از این مدعیان دروغین و کسانی که در میان شما به جور و دشمنی رفتار می‌کنند].

۴. [و اگر این کار را نکردید و آمدن مرا خوش ندارید و از ورود من بر شما خشمگینید، به همان جایی که از آنجا به سویتان حرکت نموده‌ام بازمی‌گردم.]

کوفه امنیت جانی نداشت. ثانیاً آیا اگر امام بیعت می‌کرد و لو به وسیلهٔ خُر با ابن‌زید، باز هم متعرض امام می‌شدند یا آزادش می‌گذاشتند و یا حداکثر او را نزد یزید می‌بردند؟ چرا امام که به قول صالحی طرفدار صلح بود، به خاطر صلح، در این شرایط سخت بیعت نکرد؟

عین این مطلب دربارهٔ جواب امام به عمر بن سعد نیز هست که طبری و ارشاد مفید و الاخبار الطوال نقل کرده‌اند که فرمود: «فَأَمَّا إِذْ كَرِهْتُمْنِي فَاتَّأَصْرِفُ عَنْكُمْ»<sup>۱</sup>. همچنین جمله امام در خطبهٔ عاشوراً: «إِيَّاهَا النَّاسُ إِذْ كَرِهْتُمْنِي فَلَدَعْوْنِي أَنْصَرِفُ إِلَى مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ»<sup>۲</sup>. مخاطب امام در این جمله‌ها ظاهراً فقط مردم کوفه‌اند نه حکومت یزید.

در صفحهٔ ۸۸ از ذخایر العقیبی ص ۱۴۹ و تاریخ ابن عساکر جلد ۴ صفحهٔ ۳۳۴ و سیر النبلاء صفحهٔ ۹ نقل می‌کند که امام به آنها فرمود: «أَلَا تَقْبِلُونَ مِنْ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْبِلُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؟ كَانَ إِذَا جَاءَهُمْ أَحَدُهُمْ لِلِّسَلْمِ قِيلَ مِنْهُ قَالُوا: لَا»<sup>۳</sup>.

این جمله بسیار مستبعد است خصوصاً با توجه به اینکه مفاد «إِنْ جَهَوا لِلِّسَلْمِ» معلوم نیست صلح باشد، بلکه ظاهراً مقصود تسلیم است، و از گفته‌های امام بر می‌آید که هیچ‌گاه حاضر به تسلیم نشده است.

۱۴. در صفحهٔ ۹۳ قول طبری را قبول می‌کند که واقعاً امام سه پیشنهاد کرد:

الف. بازگشت به حجاز (با آنکه حجاز مأمن نبود: لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ<sup>۴</sup>).

ب. کوچ کردن به یکی از سرحدات.

ج. ملاقات با یزید.

۱۵. آقای صالحی با اتكاء به آنچه از سید مرتضی در تنزیه الانبياء و شیخ طوسی در تلخیص الشافی نقلمی‌کند مدعی است که:

الف. امام پس از اطلاع از جریان کوفه و شکست نیروهای عراق و عدم امکان مراجعت به حجاز مایل بود با یزید ملاقات کند.

۱. [و اما اگر مرا نمی‌خواهید بازمی‌گردم.]

۲. [ای مردم! حال که مرا نمی‌خواهید، رهایم کنید تا به پناهگاه خودم در زمین بازگردم.]

۳. [آیا از من نمی‌پذیرید آنچه را که رسول خدا از مشرکان می‌پذیرفت، که هرگاه یکی از آنان تسلیم می‌شد حضرت می‌پذیرفت. گفتند: نه.]

۴. [اگر قطا (نام پرنده‌ای است) را به حال خود نهند می‌خوابد.]

ب. امید اینکه ملاقات با یزید کار را به مسالمت حل کند وجود داشت. ولی آقای صالحی توضیح نمی‌دهد که با بیعت یا بدون بیعت. شِقّ اول را امام قبول نمی‌کرد و شِقّ دوم را یزید.

ج. یزید نسبت به امام از ابن زیاد ملایمتر بود، و در حقیقت مایل به کشتن امام نبود و امر به قتل امام نکرده بود.

د. امام یقین داشت که اگر تسلیم ابن زیاد بشود ذلیلانه کشته می‌شود. نتیجه همه اینها این است که امام هیچ‌گونه راه فراری نداشت؛ قبل از شنیدن جریان کوفه امید پیروزی داشت، این امید زیاد هم بود، بعد از این جریان حاضر شد به حجاز برود، نگذاشتند، حاضر شد نزد یزید برود نگذاشتند، بنابراین راهی جز کشته شدن نداشت، امر دائیر بود که ذلیلانه به دست ابن زیاد کشته شود یا غیرذلیلانه، او راه غیرذلیلانه را اختیار کرد ولی «مسلم» گول امان ابن زیاد را خورد و ذلیلانه کشته شد! بنابراین هیچ شأن و مقام و حماسه‌ای برای امام باقی نمی‌ماند!

آقای صالحی می‌نویسد اگر به امام اجازه می‌دادند که به شام برود می‌رفت و بیعت هم می‌کرد و این بیعت ضرری نداشت. امام وقتی بیعت نکرد که خیال می‌کرد می‌تواند خلافت را از یزید بگیرد اما وقتی که دید نمی‌تواند، حاضر بود بیعت هم بکند. و مدعی است که امام سجاد بعدها با یزید به وسیله مسلم بن عقبه بیعت کرد. (این منافات دارد با آنچه در نمره ۵ و نمره ۷ نقل کردیم).

۱۶. نامه‌اکابر اهل کوفه به امام حسین به این مضمون است:

أَمّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ الْجَبَارَ الْعَنِيدَ الَّذِي اثْرَى عَلٰى هَذِهِ الْأُمَّةِ  
فَائِتَزَّهَا أَمْرَهَا، وَغَصَّبَهَا فَيَّهَا، وَتَأْمَرَ عَنْهَا بِغَيْرِ رَضٍّ مِّنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خَيَارَهَا،  
وَاسْتَبَقَ شِرَارَهَا، وَجَعَلَ مَالَ اللّٰهِ دُولَةً بَيْنَ جَبَابِرَتَهَا وَأَعْنِيَاءِهَا، فَبَعْدَ أَلَّهُ كَمَا بَعَدَتْ  
ثُوُدٌ؛ إِنَّهُ أَيْسَرُ عَيْنَاهُ إِمَامٌ فَأَقْبِلَ لَعْلَّ اللّٰهُ يَجْمِعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ.

این نامه را طبری، الامامة والسياسة، کامل ابن اثیر، ارشاد مفید، مقتل خوارزمی وغیره نقل کرده‌اند.

مضمون همین نامه که محرك و انگیزه رجالی از قبیل سلیمان بن صرد و حبیب بن مظہر و غیره بود می‌تواند عامل محرك امام حسین علیہ السلام به شمار رود و

چنین بوده است. خطابه امام در مقابل اصحاب خود و اصحاب حر در ذو حسم مؤید همین معنی است.

۱۷. آقای صالحی از الاخبار الطوال ص ۲۱۰ و ارشاد مفید ص ۱۸۲ نقل می کند که اولین نامه اهل کوفه در دهم رمضان به امام رسید یعنی تقریباً پس از حدود یک ماه از ورود امام به مکه.

۱۸. آقای صالحی می نویسد مسلم در ۱۵ رمضان عازم کوفه شد و پنجم شوال وارد کوفه شد (مروج الذهب، جلد ۲ ص ۸۶)، یک ماه و هفت روز بررسی کرد و در ۱۲ ذی القعده به امام گزارش کرد. (ارشاد مفید ص ۱۲۰) و علی القاعده نامه مسلم پس از حدود ۱۴ روز یعنی ۲۷ ذی القعده به امام رسیده است.

آیا امام در هشتم ذی الحجه حرکت کرده است؟

۱۹. در ص ۱۶۱ نامه ای به نقل تذکره سبط و تاریخ ابن عساکر از یزید به ابن عباس نقل می کند که معلوم می شود یزید از روابط مکه و کوفه کاملاً آگاه بوده و ضمناً نصیحت و پیش بینی کرده است.

۲۰. آقای صالحی در صفحه ۱۷۶ می گوید: از جمله امام: «فَهَلَا لَكُمُ الْوَيْلُاتُ تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيِّفُ مَشِيمٌ، وَالْجَأْشُ طَامِنٌ، وَالرَّأْيُ لَمَا يُسْتَحْصَفُ»<sup>۱</sup> فهمیده می شود که امام با اطمینان به یاری کوفیان آمده است، و اگر قبلاً عدم آمادگی خود را اعلام می کردند امام چنین تصمیمی نمی گرفت و به کوفه نمی آمد.

پس اولاً امام به قصد کربلا و به قصد کشته شدن نیامد.

ثانیاً امام مطمئن شده بود به یاری کوفیان.

ثالثاً اگر این اطمینان پیدا نشده بود هرگز به کوفه نمی آمد، کار دیگری می کرد مثلاً بیعت می کرد و تسلیم می شد! (ولی این استنتاجها غلط است. آمدن امام به کوفه از باب اقل الخطرين یا الخطط است. این جمله ها از نظر تکلیف خود مردم کوفه است نه از نظر تصمیم امام).

۲۱. آقای صالحی می نویسد منشأ این تصور که امام از اول به قصد کربلا و برای

۱. [وای بر شما! چرا آنگاه که شمشیرها در نیام و دلها آرام بود و هنوز عزم جدی گرفته نشده بود ما را رها نکردید؟]

کشته شدن بیرون آمده است پنج چیز است:

الف. سر قبر پیغمبر اکرم خواب دید.

ب. حدیث «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًاً».

ج. خطبه «حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ أَدَمَ».

د. خطبهای که در آن این جمله است: «لَا أَرَى الْمُوتَ إِلَّا سَعَادَةً...».

ه. حدیث منسوب به ام سلمه و داستان خاک و شیشه.

اما داستان خواب را خوارزمی از ابن اعثم کوفی نقل کرده است که قابل اعتماد نیست و دیگران مثل امالی صدوq (به نقل بحار، جلد ۱۰) که از محمد بن عمر بغدادی نقل کرده، تحت تأثیر ابن اعثم کوفی بوده‌اند<sup>۱</sup>. و همچنین روضة الصفاء، روضة الشهداء،

۱. علاوه بر نقل ابن اعثم کوفی و صدق، ابن اثیر نیز در جلد ۳ صفحه ۲۷۷ می‌گوید امام در جواب... فرمود: خواهی دیده‌ام که آن را نقل نخواهم کرد، و چنانکه می‌دانیم روایات ائمه آن را نقل کرده‌اند، در مقتل ابو منخف نیز می‌گوید:

و ذكر عمار في حديثه: إنَّ الحسينَ عَلَيْهِ الْكَفَافُ لَمَّا خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ أَتَى قَبْرَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ فَالْتَّزَمَهُ وَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: أَبَيْ أَنْتَ وَأَمِيْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتَ مِنْ جَوَارِكَ كَرَهًا، وَفَرَّقَ بَيْنِكَ وَأَخْذَتِ الْأَنْفَقَ قَهْرًا أَنْ أَبَا يَعْ يَزِيدَ بْنَ مَعاوِيَةَ شَارَبَ الْخُمُورَ وَرَاكِبَ الْفَجُورِ وَإِنْ فَعَلْتَ كَفَرْتَ وَإِنْ أَبَيْتَ قَتَلْتَ عَلَيْنَا أَنَا خَارِجٌ مِنْ جَوَارِكَ عَلَى الْكَرْهِ مِنِّي فَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ عَنْ عَلَيْهِ الْكَرْيَ سَاعَةً فَأَجْزَعَتْهُ أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ الْكَفَافَ فِي مَنَامِهِ وَقَدْ وَقَفَ بِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا بَنَى لَقَدْ لَحِقَ بِي أَبُوكَ وَأَمْكَ وَأَخْوَكَ وَهُمْ مجتمعون في دار الحیوان ولکننا مشتاقون إلىك فجعل بالقدوم علينا، واعلم يا بنی اأنَّ لك في الجنة درجة معشة بنور الله فلست تنالها إلا بالشهادة، وما أقرب قدمك علينا.\*

مرحوم آیتی در صفحه ۹۷ بررسی تاریخ عاشورا نیز مدعی است که امام در جواب عبدالله بن جعفر که به اتفاق حاکم مکه آمده بود نیز فرمود: جدم را به خواب دیده‌ام، گفتند چه خوابی؟ فرمود: تازدهام برای کسی نقل نخواهیم کرد.

\* [وَعَمَّارُ دَرَ حَدِيثَ خُودَ گَفْتَهُ: چُونْ حَسِينُ عَلَيْهِ الْكَفَافُ خَوَاسِتَ ازْ مَدِينَتِهِ بِيَرَوْنَ شَوَدْ نَزْدَ قَبْرِ پِيَغْمَبِرِ عَلَيْهِ الْكَفَافُ آمَدَهُ آنَ رَادَرَ آغْوَشَ كَرْفَتَ وَسَخَتَ گَيْسَتَ وَبَرَوِيَ سَلامَ دَادَ وَگَفَتَ: پَدَرَمَ وَمَادَرَمَ فَدَاهَتَ بَادَاهَ رَسُولَ خَداَ، مَنْ ازْ جَوَارَ توَ بَدُونَ رَضَايَتَ قَلْبَ خَارِجَ شَدَمَ وَمِيَانَ مَنَ وَتَوَ جَدَابَيَ افْتَادَ وَبَرَايَ بَيَعَتَ باَيَزِيدَ شَارَبَ الْخَمَرَ وَفَاجِرَ مَجْبُورَمَ كَرْدَهَانَدَ، اَگْرَبَيَعَتَ كَنَمَ كَافِرَشَومَ وَأَكْرَمَتَنَاعَ وَرَزْمَ كَشَتَهَ مَيَشَومَ، وَائِنَكَ باَ اَكْرَاهَ ازْ جَوَارَ توَ خَارِجَ مَيَشَومَ، پَسَ سَلامَ مَنْ بَرَ تَوَ بَادَاهَ رَسُولَ خَداَ، سَپِسَ خَوابَ بَرَ جَشَمَانَشَ مَسْتَوَى شَدَرَوْقَيَابَيَ دَيَدَهَ كَهَ بَهَ وَحَشَتَ افْتَادَ، وَآنَ اينَ بَودَهَ كَهَ پِيَامَبَرَ رَادَرَ خَوابَ دَيَدَهَ كَهَ نَزَدَهَ وَآمَدَهَ وَبَرَوِيَ سَلامَ نَمَودَهَ وَفَرمَودَهَ: پَسَرَمَ پَدَرَ وَمَادَرَتَ بَهَ مَنْ مَلْحَقَ شَدَهَانَدَ وَهَمَمَگَيَ درَ سَرَای زَنْدَگَيَ دورَهَمَ جَمَعَ انَدَهَ

تسلیة المجالس محمد بن ابیطالب حسینی، نفس المهموم، ناسخ التواریخ، همه بلاواسطه یا مع الواسطه به ابن اعثم اعتماد کرده‌اند.

۲۲. آقای صالحی مدعی است که خطبه «**حُطَّ الْمُوتُ... فَنَّ كَانَ بِذِلْلٍ فِينَا مُهْجَّتَهُ...**» را به این ترتیب و با ذکر اینکه هنگام حرکت از مکه انشاء شده است فقط لهوف نقل کرده است. در مقتل خوارزمی با اختلافی در الفاظ آمده است ولی نوشته است که این خطبه را امام در روز عاشورا انشاء فرمود و جمله «**فَنَّ كَانَ بِذِلْلٍ فِينَا مُهْجَّتَهُ**» اصلاً در آنجا نیست. به علاوه آنچه خوارزمی آورده این است:

اَيُّهَا النَّاسُ حُطَّ الْمُوتُ عَلَى بَنِ اَدَمَ كَمَحَّطَّ الْقَلَادَةِ عَلَى جَيْدِ الْمَنَّا. وَ مَا اَوْلَاهُنَّ إِلَى  
اَسْلَافِ اَشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ اِنَّ لِي مَصْرَاعًا اَنَا لِاقِيهِ. كَأَنِّي اَنْظَرُ إِلَى  
اُوْصَالِي تَقْطُّعُهَا وَ حُوشُ الْفَوَاتِ غُبْرًا وَ عَفْرًا قَدْ مَلَأْتُ مِنْيَ اَكْرَاهَهَا، رَضِيَ اللَّهُ  
رِضَانَا اَهْلَ الْبَيْتِ، تَصِيرُ عَلَى بَلَائِهِ لِيُوقِّنَنَا اُجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشْدُّ عَنْ  
رَسُولِ اللَّهِ لُحْمَتُهُ وَ عِرْتُهُ وَ لَنْ تُفَارِقَهُ اَعْصَاؤُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةُ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُّسِ  
تَقْرُّ بِهَا عَيْهُ وَ تُتَجَزُّ فِيهِمْ عِدَّتُهُ<sup>۱</sup>.

۲۳. اثبات الوصیة مسعودی ص ۱۳۹ روایت معروف ام سلمه و قارورة و ارائه دادن ابا عبدالله صحنه کربلا را به ام سلمه نقل می‌کند. آقای صالحی این جریان را با جریان عادی زندگی امام منافقی می‌داند و این روایت را رد می‌کند.

۲۴. آقای صالحی در صفحه ۱۹۶ مکرر کتاب خود پس از انکار روایت اثبات الوصیة روایات زیادی را که حکایت می‌کند رسول خدا مقداری از تربت به ام سلمه داد که آن را به عنوان علامت شهادت امام حسین نگهداری کند نقل و قبول می‌کند.

→ و همه مشتاق دیدار توئیم، پس به نزد ما بشتاب، پسر جانم بدان که تو را در بهشت درجه‌ای است که به نور خدا پوشیده است و جزء شهادت بدان نرسی، و چقدر ورود تو بر ما نزدیک شده است.  
۱. [ای مردم! مرک چونان گردندی به گردن دوشیزگان بر آدمیزاد مقرر شده است. وه! چه اشتیاقی به دیدار پدرانم دارم بمانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف، و مرا قتلگاهی است که باید دیدارش کنم. گویا به بندهای غبارآلود بدنم می‌نگرم که درندگان بیابان قطمه قطمه می‌کنند، و شکمهای خود را از آن پر می‌سازند. خواست ما خاندان خواست خداست، بر بلای او صبر می‌کنیم تا پاداش صابران را کاملاً به ما دهد. هرگز خویشان و عترت پیامبر از او فاصله نگیرند، و اعضای او از وی جدا نشوند، و همه آنها در بهشت گرد او جمعند، که چشم حضرتیش به آنان روشن است و وعده‌اش درباره آنان عملی خواهد شد.]

۲۵. یکی از سؤالات مهم این است که چرا امام پس از وصول خبر شهادت مسلم در کوفه و تسلط ابن زیاد، باز هم حرکت به کوفه را ادامه داد؟ مخصوصاً پس از استعمال خبر شهادت مسلم این آیه را خواند: «مَنْ أَلْوَمْنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَنِهَمُوا مَنْ قَضَى حَبْهُ وَ مِمْهُ مَنْ يَتَنَظَّرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبَدِيلًا»<sup>۱</sup>.

۲۶. یکی دیگر این است که اگر به قول آقای صالحی امام حتی الامکان از ریختن خون پرهیز داشت و علت تسلیم نشدن این بود که به هر حال به دست پسر زیاد کشته می شد، چرا از کشته شدن یاران و فرزندان خود جلوگیری نکرد؟ برای عباس بن علی و برادران او امان آمد، دیگران نیز به نص خود امام کسی به آنها کار نداشت، چرا امام حاضر شد که آنها هم کشته شوند؟ به علاوه اگر امام تسلیم ابن زیاد می شد صدها نفر از مردم کوفه که در لشکر ابن زیاد بودند کشته نمی شدند. آن هم نوعی خونریزی بود.

۲۷. امام پس از آنکه پیک مخصوص از کوفه می رسد (از طرف محمد اشعث و به وصیت مسلم)، در میان مردم خطبه می خواند و عده ای را که به طمع آمده اند و

وسط راه ملحق شده اند بر می گرداند ولی خود همچنان به طرف کوفه می رود، چرا؟

۲۸. آقای صالحی برخورد با «حرّ» را از آن جهت مرحله تازه ای می خواند که «حرّ» مأموریت دارد امام را دست بسته تسلیم ابن زیاد کند، و با این طرز ورود به کوفه احتمال هیچ گونه مساعدتی از ناحیه مردم وجود ندارد.

۲۹. آقای صالحی از الاخبار الطوال ص ۲۲۷ نقل می کند که پس از آنکه نامه معروف ابن زیاد - که راه را منحصر کرده بود به تسلیم یا شهادت - به عمر سعد، به امام ابلاغ شد، فرمود: «فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمُوتُ؟ فَرَأَ حَبَّاً يَهُ»<sup>۲</sup>.

۳۰. آقای صالحی می نویسد (تقریباً) در آخر روز پنجم محرم فرمان ابن زیاد رسید که حسین باید بیعت کند تا بعد درباره او تصمیم بگیریم، و تقریباً در آخر روز ششم جواب امام که هرگز تسلیم نمی شوم به او ابلاغ شده است، و در آخر روز هفتم دستور رسیده است که آب را بر حسین و اصحابش ببنند.

۳۱. آیا نمی توان گفت که پیشنهاد امام به اینکه از کوفه مراجعت کند، پس از

۱. احزاب / ۲۳.

۲. [مگر جز مرگ چیز دیگری است؟ درود بر مرگ].

آنکه خود به پای خود آمده است، برای این بوده که انقلاب را شدیدتر کند و دامن بزند؟ همانطور که شمر آنگاه که ابن زیاد می‌خواست پیشنهاد عمر سعد را بپذیرد گفت اگر حسین از چنگال تو خلاص شود او قویتر و تو ضعیفتر خواهی بود.

۳۲. یکی دیگر از مطالب و سؤالات این است که امام چرا به مردم بصره نامه نوشت و آنها را دعوت کرد؟ آیا این دعوت جز دعوت به قیام علیه حکومت بود؟ آیا جز نوعی دعوت به شورش و انقلاب بود؟ بالاتر اینکه چرا شب عاشورا حبیب بن مظہر را به میان بنی اسد برای دعوت آنها فرستاد؟ چرا برادران و فرزندان و یاران خاص خود را در شب عاشورا الزام به رفتن نکرد که خونی نریزد؟

۳۳. عجیب است که آقای صالحی که در تمام کتابش کوشش دارد که ابتدایی بودن قیام حسینی را نفی کند، در صفحه ۲۹۹ بخش چهارم پس از آنکه اوضاع حکومت یزید را از تحلیل حرامها و تحریم حلالها و ظلمها و استثمارها و غیره بیان می‌کند و آنها را با مواد خطبه امام در بیضه تطبیق می‌کند، می‌گوید:

«اگر در این شرایط از هیچ حلقوی ندایی برنمی‌خاست و اگر به فرض محال امام حسین تسليم بی‌قید و شرط یزید می‌شد، در این صورت کشورهای دیگر، اسلام را در قالب یزید بن معاویه می‌شناختند، زیرا رئیس کشور اسلامی اگر هیچ مخالفی (ومعترضی) نداشته باشد، در نظر دنیا خارج نماینده روح اسلام است؛ آنگاه بیگانگان می‌گفتند کشور اسلام یعنی کشور ظلم و بیدادگری... حسین بن علی علیه السلام که افق دیدش از مردم عادی خیلی وسیعتر است چون اسلام را از نظر موقعیت خارجی و جهانی در چنین وضعی می‌بیند وقتی که به وی می‌گویند با یزید بیعت کن، می‌گوید: وَعَلَى الْإِسْلَامِ إِذْقُدْ بُيْتَ الْأُمَّةِ بِرَاعٍ مِثْلِ يَرِيدَ (مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴).»

این مطلب خود می‌رساند که گاهی یک اعتراض و اظهار وجود آنقدر ارزش دارد که صدها نفر به خاطرش کشته شوند. پس چرا خود آقای صالحی اینقدر از اینکه امام حسین معتبر خواهد بود امتناع دارد؟ آنگاه می‌گوید:

«از این رو حسین بن علی تصمیم می‌گیرد مقاومت کند... تا دنیای خارج بداند اسلام را از دریچه افکار حسین بن علی و در قالب فرزند پیغمبر باید شناخت نه در قالب یزید... تادنیای خارج بداند اسلام، حسین فرزند برومندی را تربیت کرده است که در راه دفاع از انسانیت و عدالت و در راه آزادی و حریت و تقوا و فضیلت عاشقانه جانبازی می‌کند. بنابراین دفاع از موقعیت جهانی و بین‌المللی اسلام را باید جزئی از هدف وسیع و همه‌جانبه فرزند پیغمبر ﷺ دانست.»

۴. آقای صالحی می‌گوید بعضی مثل «موسیوماربین» آلمانی در السیاسته الحسینیه معتقدند که امام حسین عمدآ خواست صحنه مظلومیت بسازد و مقدمات شهادت هرچه فجیعتر خود را فراهم کند تا بهتر و بیشتر احساسات مردم را به نفع بنی‌هاشم و علیه امویها برانگیزد.  
ماربین گفته است:

«چندین سال متولی حسین علیه السلام تدارک کشته‌شدن خود را دید و مقصدى بسیار عالی مدد نظر داشت.» (ص ۳۳)

ایضاً گفته است:

«حسین بن علی چون قصدی جز کشته شدن که مقدمه آن خیالات عالی (رولیسیون) مقدس بود مدد نظر نداشت، بزرگترین وسیله را بی‌کسی و مظلومیت دانسته و اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب مؤثر واقع گردد.» (ص ۲۵)

گفته است:

«حسین علیه السلام در افسای ظلم و ستم بنی‌امیه و ابراز خیالاتشان در عداوت بنی‌هاشم و اولاد محمد علیهم السلام دقیقه‌ای فروگذار ننمود.» (ص ۲۶)

درباره طفل شیرخوار گفته است:

«با آنهمه مصائب جانکاه و افکار متراکمه و عطش و کثربت جراحات، باز هم از مقصد عالی خود (تحریک احساسات) صرف نظر ننمود و با اینکه می‌دانست بر فرزند صغیرش بنی‌امیه رحم نخواهد کرد، محض بزرگ‌ساختن مصائب، خود او را بر سر دست گرفته به ظاهر النجای آب برایش کرد و با تیر جواب شنید.»

### ۳۵. آقای صالحی در بخش آخر کتاب خود ص ۹۰۳ مغالطه می‌کند و می‌گوید:

«ما معنی صحیح و قابل قبولی برای این تعبیر: «با کشتن امام حسین اسلام زنده شد» تصور نمی‌کنیم، چه زنده شدن اسلام به معنی عمل کردن به احکام اسلام باشد و چه به معنی فتوحات اسلامی باشد و چه به معنی ضعف حکومت بنی‌امیه باشد و چه به معنی متشكّل شدن شیعه باشد و چه به معنی رسواشدن بنی‌امیه باشد. چگونه ممکن است با کشتن رئیس اسلام و حافظ قرآن، اسلام زنده بشود؟!»

۳۶. آقای صالحی می‌نویسد: «عبدالله از عمر سعد فرمان را مطالبه کرد و عمر نمی‌داد و مسؤولیت را به گردن عبیدالله می‌انداخت.» عثمان بن زیاد گفت: «دوست داشتم همه فرزندان زیاد تا قیامت ذلیل باشند و حسین بن علی کشته نشود.» (طبری، جلد ۴، ص ۳۷۵) «مرجانه» مادر ابن زیاد گفت: «یا خبیث! قتلت این رسول الله، والله لا تری الجنة أبداً.» (تذکره سبط ص ۲۵۹)

یحیی بن الحکم (برادر مروان حکم) گفت: «بین شما و پیغمبر خدا در روز قیامت جدایی افتاد. من دیگر در هیچ کاری با شما شرکت نمی‌کنم.» (طبری، جلد ۴، ص ۳۵۶)

یحیی بن الحکم وقتی که سر امام را مقابل بیزید دید، از روی ناراحتی و تأسف گفت: «سمیه باید فرزندانش به عدد ریگهای بیابان باشد ولی فرزندان دختر پیغمبر باید کشته و نابود گردند!» (طبری، جلد ۴، ص ۳۵۲).

هند زن بیزید وقتی که از ماجرا آگاه شد خود را در لباس مخصوص مستور کرد و

۱. [ای پلید! پسر رسول خدا را کشتبی؟! به خدا سوگند هرگز روی بهشت را نخواهی دید.]

از اندرون خانه به مجلس مردان آمد و گفت: آیا این سر حسین فرزند فاطمه است؟<sup>۱</sup> یزید گفت: آری، سر حسین فرزند فاطمه است. تو برای او گریه و عزاداری کن. خدا بکشد این زیاد را که در کشتن او تعجیل کرد. (طبری، جلد ۴، ص ۳۵۶)

به نظر من از اینها بالاتر اینکه معاویه پسر یزید خود را از خلافت خلع کرد و بر یزید و بر معاویه لعنت فرستاد و حق را به جانب حسین علیهم السلام و علی علیهم السلام داد. علیهذا بزرگترین اثر حادثه کربلا این بود که پرده نفاق را درید و حساب سلطنت عملأ از حساب دین جدا شد؛ و اگر حادثه کربلا نبود، امویین به نام دین بر مردم حکومت می کردند و البته این چسبیدن آنها به دین، در نظر عدهای آنها را تبرئه می کرد و در نظر عده بیشتری دین را ملوث می نمود.

حداقل اثر قیام حسینی این بود که میان خلفا و دین برای همیشه تفکیک شد. یکی دیگر از آثار این بود که درجه محبوبیت امام حسین فوق العاده بالا رفت، واقعاً «شهید امت»، «قهرمان فداکاری» در جهان اسلام شناخته شد، به صورت نیروی مقدس درآمد، مصدق «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُهُمُ الرَّحْمَنُ وُدُّاً»<sup>۲</sup> شد. امام خود در روز عاشورا - به نقل طبری، ج ۴، ص ۳۴۶، و مقتل خوارزمی، جلد ۲، ص ۳۴ - فرموده است: «وَإِيمَانُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ»<sup>۳</sup>.

۳۷. به عقیده آقای صالحی آنجا که امام از تسلیم امتناع می کند، تسلیم به ابن زیاد مراد است و این غیر از بیعت با یزید است. به عقیده ایشان امام حاضر بود با یزید بیعت کند ولی حاضر نبود تسلیم بلاشرط ابن زیاد شود، زیرا قطع داشت که او را ذلیلانه می کشد.

۳۸. آقای غفاری در مقدمه برسی تاریخ عاشورا پس از طرح یک سلسله سوالها از این قبیل که آیا عمل ابا عبدالله فرار از بیعت بود یا اجابت دعوت کوفیان و یا قیام و نهضت و ثوره و انقلاب، خود شق سوم را انتخاب می کند و مدعی می شود مقدمات و عللی پیدا شده بود که ایجاب می کرد امام قیام و اقدام کند و دلایل و قرائتی دردست است که امام از پیش در فکر نهضت و انقلاب بوده است.  
اما جریانهایی در زمان معاویه پیش آمده بود:

۱. مریم / ۹۶. [آنان که ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند خداوند دوستی آنان را در دل دیگران اندازد.]

۲. [و به خدا سوگند من امید دارم که خداوند مرا با خواری شما گرامی دارد.]

الف. از همه مهمتر موروثی کردن خلافت بود که بزرگترین بدعتها به شمار می‌رفت و درواقع جامه عمل پوشیدن به آرزوی دیرین ابوسفیان بود که «**تَلَقْفُوهَا تَلَقَّفَ الْكُرْرَةَ، أَمَا وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ لَا جَنَّةُ وَلَا نَارٌ**». در مقابل چنین بدعتی سکوت جایز نبود.

ب. وضع شیعیان برخلاف قرارداد صلح امام حسن فوق العاده سخت و غیرقابل تحمل بود. سیاست اموی بر ریشه کن کردن اساس تشیع بود. معاویه در یک بخشname می‌نویسد: «**مَنْ اتَّهَمَّمُوهُ بِمُوَالَةِ هُولَاءِ الْقَوْمِ فَنَكَلُوا بِهِ وَاهْدِمُوا دَارَهُ**».<sup>۱</sup> در بخشname دیگری می‌نویسد: «**أُنْظُرُوا إِلَى مَنْ قَاتَ عَلَيْهِ الْبَيْتَةُ أَنَّهُ يُحِبُّ عَلَيًّا وَآهَلَّ بَيْتِهِ فَاحْمُوْهُ مِنَ الدِّيْوَانِ وَأَسْقِطُوهُ عَطَاءَهُ وَرِزْقَهُ**».<sup>۲</sup> (ابن ابیالحدید، ج ۳، ص ۱۵، چاپ مصر).

ج. سب و لعن علی **عليّلا** به طور رسمی در خطبهای نماز جمعه.

د. عدم قبول شهادت شیعیان و محرومیت آنها از حقوق اجتماعی.

ه. قتل اکابر شیعیان از قبیل حجر بن عدی و رشید هجری به جرم تشیع.

و. اثر سوء تبلیغات اموی و قرار دادن معاویه در صفت صحابه کبار به طوری که اگر وضع به همین منوال پیش می‌رفت روزی می‌رسید که مردم اسلام را جز آنکه معاویه معرفی کرده نشناسند.

اما جریان اینکه امام حسین از پیش در صدد اقدام بود:

مقدمتاً این بحث باید طرح شود که روش حضرت امیر و حضرت مجتبی و حضرت سیدالشهداء در حقیقت تابع یک اصل کلی بود و آن اینکه آنها در عین اینکه خود را صاحب بالاستحقاق خلافت می‌دانستند هیچ‌گاه فقط به خاطر غصب خود خلافت قیام نمی‌کردند و از اصلی که علی **عليّلا** در موقع خلافت عثمان فرمود پیروی می‌کردند: «**وَاللَّهُ لَا سَلْمَنَّ مَاسَلَمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْزٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً**».<sup>۳</sup>.

۱. [بر هر کس گمان بر دید طرفدار این قوم است سخت گیرید و خانه اش را ویران کنید.]

۲. [بنگرید هر کس ثابت شد دوست علی و خاندان اوست نامش را از دفتر پاک کنید و حقوق و جیره اش را بپریید.]

۳. رجوع شود به یادداشت «عنصر امر به معروف...» شماره ۲۳

# فصل سوم



یادداشت «امام حسین علیه السلام و عیسی مسح علیه السلام»



## امام حسین علیہ السلام و عیسیٰ مسیح علیہ السلام ولادت سید الشهداء علیہ السلام



۱. قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ أَتَابَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارِكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي  
بِالصَّلَاةِ وَالرَّكْوَةِ مَا دُمْتُ حَيًّا \* وَبَرَّا بِوَالِدِي وَلَمْ يُجْعَلْنِي جَبَارًا شَقِيقًا \* وَالسَّلَامُ عَلَى يَوْمِ وُلْدَتُ  
وَيَوْمَ آمُوتُ وَيَوْمَ أُبَعْثُ حَيًّا<sup>۱</sup>.

۲. بین حضرت عیسیٰ در امت مسیح و حضرت امام حسین در امت اسلام وجه شباهتها بی هست، از آن جمله از حیث مادر که مریم «سیده النّساء» است و همچنین حضرت زهرا. درباره حضرت مریم قرآن می فرماید: «وَ اذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرِيمُ إِنَّ اللَّهَ  
اَصْطَفَيْكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اَصْطَفَيْكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>.

در احادیث نیز وارد شده که نظری این خطاب برای حضرت زهرا واقع شده.

شاعر می گوید:

۱. مریم / ۳۳-۴۰ [عیسیٰ فرمود: من بنده خدایم، به من کتاب داده و پیامبرم ساخته است. و مرا هرجا که باشم مبارک گردانده، و مرا تا زندام به نماز و زکات سفارش فرموده است. و مرا نیکوکار به پدر و مادر قرار داده و جبار و شقی نساخته است. و درود بر من روزی که به دنیا آمدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم،]

۲. آل عمران / ۴۲ [و آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاکیزه ساخته و بر تمام زنان جهان (زمان خودت) برتری داده است].

فَإِنَّ مَرْيَمَ أَخْصَنْتُ فَرْجَهَا  
وَجَاءَتْ بِعِيسَىٰ كَبَدْرِ الدُّجَى  
فَقَدْ أَخْصَنْتُ فَاطِمَةَ وَجْهَهَا  
وَجَاءَتْ بِسَبْطَنِ نَبِيِّ الْهُدَىٰ  
مَرْيَمُ، صَدِيقَةُ آنَ امْتَ اسْتَ: «مَا الْمُسِيْحُ إِنْ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ  
وَأُمُّهُ صَدِيقَةٌ كَانَتْ يَاكُلُانَ الطَّعَامَ» ۲.

حضرت زهرا صدیقه طاهرہ این امت است. دربارہ هر دو «بتول عذرًا» گفته شده است.

۳. شباهت دیگر، در مدت حمل است. در حدیث است (نفس المهموم، ص ۶، و بخار، جلد دهم، باب ۱۱) که مدت حمل سیدالشهداء شش ماه طول کشید و هیچ‌کس شش ماهه متولد نشد که در عین حال بماند مگر حسین و عیسی علیهم السلام. در حدیث است که آیه «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدِيهِ احْسَانًا حَلَّتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَثُونَ شَهْرًا حَقًّا إِذَا بَلَغَ أَشْدَهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبُّ أُورْزَغْنِي أَنَّ أَشْكُرْ نِعْمَتَكَ الَّتِي آنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنَّ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضِيهِ وَ أَصْلِحَ لِي فِي ذُرْيَتِي إِنِّي تُبَثُّ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۳</sup> اشاره است به سیدالشهداء. عیسی براً بوالدی بود و حسین وحیثما لا انسان بوالدیه احساناً؛ عیسی گفت: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ، درباره حسین نازل شد: إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

«عمر و بن سعید بن عاص اشدق» حاکم مکہ نامه‌ای نوشته به سید الشهداء و حَدَّرَهُ مِنَ الْفَاقِ وَالشَّقَاقِ.<sup>۴</sup> حضرت در جواب نامه‌اش نوشته: «لَمْ يُشَاقِّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَنْ دَعَاهُ إِلَيْهِ اللَّهِ وَأَعْمَلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ».<sup>۵</sup> اشاره است به آیه کریمه «وَمَنْ أَحَسَّ

۱. مریم دامن خویش از آلودگی نگه داشت و عیسی را که ماه تابان شبهای تاریخ است به دنیا آورد. و فاطمه نیز روی خود را (از غیر خدا) بازداشت و دو نواحه پیامبر هدایت را به دنیا آورد.

۲. مائدهه ۷۵. [سیح بن مریم چز پیامبر نیست که بیش از نیز پیامبرانی زیست کرده‌اند، و مادر او صدقه (راستین) است که هر دو غذاه، خورند].

۳- احقاد / ۱۵ [به انسان سفارش کردیم به پدر و مادرش نیکی کند که مادرش با زحمت دوران بارداری و وضع حمل اوراگذراند، و دوران بارداری و شیرخوارگی وی سی ماه به طول انجامید تا اینکه به حد بلوغ و رشد خود رسید و چهل ساله شد گفت: بپرور دگار من! مرا الهام ده تا نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس گرام و عملی شایسته کنم که مورد پسند تو باشد، و فرزندان مرا صالح گردان، همانا من به درگاه است توبه می کنم و من از مسلمانان هستم].

<sup>۴</sup>. [و او را از نفاق و درگیری برهیز داد.]

۵. [کسی که به سوی خدا می‌خواند و عمل شایسته می‌کند و گوید من از مسلمانانم، با خدا و رسول نزاع نکده است.]

قَوْلًا مِنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّمَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ<sup>۱</sup>.

در باب حمل عیسی نه ساعت و نه روز هم گفته شده<sup>۲</sup>. رجوع شود به کتاب جلوه

مسیح.

در باب حمل حضرت سیدالشهداء اگر تولد آن حضرت در سوم شعبان و تولد حضرت مجتبی در نیمه رمضان باشد، ممکن نیست آنچه در بعضی روایات رسیده که فاصله آنها شش ماه و ده روز است درست بیاید. شش ماه و ده روز، با روایاتی منطبق است که تولد حضرت را در آخر ربیع الاول ذکر کرده. رجوع شود به نفسالمهموم.

۴. شباهت دیگر آنها در عقیده‌ای است که مردم در مسأله «تفدیه» پیدا کردند<sup>۳</sup> و خیال کردند که آنها کشته شدند که گناه دیگران را به گردن بگیرند و دیگران آزاد باشند و تکلیف ساقط شد. درباره عیسی اصل کشته شدن دروغ است و درباره سیدالشهداء فلسفه کشته شدن این نبود. به قول مولوی: «زانکه از قرآن بسی گمره شدند...». شباهت دیگر در زکی و مبارک بودن است، یعنی هر دو وجود برکت خیز فوق العاده شدند<sup>۴</sup>.

برکت عبارت است از نمود در خیر، چنانکه از تفسیر مجمع البیان و صافی و غیره بر می‌آید. مفردات راغب می‌گوید: وَ لَمَّا كَانَ الْخَيْرُ الْإِلَهِيُّ يَصُدُّ مِنْ حَيْثُ لَا يُحِسُّ وَ عَلَى وَجْهِ لَا يُحُصَّنِي وَ لَا يُحْصَرُ قِيلَ لِكُلِّ مَا يُشَاهِدُ مِنْ زِيَادَةٍ غَيْرُ حَسُوسَةٍ هُوَ مُبَارَكٌ وَ فِيهِ بَرَكَةٌ<sup>۵</sup>.

۱. فضیلت / ۳۳ / [وَچه کسی خوش گفتارتر است از آن کس که به سوی خدامی خواند و عمل شایسته می‌کند و گوید که من از مسلمانانم].

۲. ضمناً شباهتی هم در نحوه حمل و وضع هست که هر دو کرها بوده. اما مریم به خاطر اینکه فرشته بر او ظاهر شد و گفت: إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْ كُثْرَتِ تَبَيَّنِي وَ گفت: يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبْلَ هَذَا؛ وَ حضرت زهرا به واسطه اینکه پیغمبر خبر داده بود که [فرزند او] کشته خواهد شد، و چون به حضرت گفته شد که ائمه و اوصیاء از ذریّه او خواهند بود، راضی شد.

۳. المنجد می‌گوید: «الفادی» لقب سیدنا یسوع المسیح الذی افتدا بدمه الکریم.

۴. در تحف العقول ص ۴۹۶ ضمن مناجاتهای خداوند به عیسی می‌نویسد: «یا عیسی اوصیک و صیّةُ الْمُتَّخَذِينَ عَلَيْکَ بِالرَّحْمَةِ حَتَّى حَقَّتْ لَكَ الْوَلَايَةُ بِتَحْرِیکِ مِنْيَ الْمُسْرَّةِ، فَبُورِکَتْ كَبِيرًا، وَ بُورِکَتْ صَغِیرًا حَيْثُ مَا كُثِّتَ، [ای عیسی به تو سفارش کنم سفارش آنکه مهریان و دلسوز توست، تا به جهت اینکه شادی مرا بجویی سزاوار بپیوست با من شوی، تو در بزرگی و کودکی برکت داده شدی هرجا که بودی].

۵. [و چون خیر الهی از جایی که محسوس نیست و به صورتی که به شمار و حصر درنمی آید صادر می‌شود، از این رو به هر افزونی غیر محسوسی که مشاهده شود گفته می‌شود مبارک است و در آن برکت است].

همان طور که یک زمین مبارک است مثل زمین فلسطین؛ و باز کُنْا حَوْلَه... (این سالها مدعی هستند که اسرائیل به اندازه نفت ایران از مرکبات بهره برده است)، همان طور که بعضی آبها پربرکتند مثل آب باران (وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا)، همان طور که بعضی حیوانها مبارک و پربرکتند مثل گوسفند؛ همان طور هم بعضی انسانها واقعًا «وجود مبارک» می‌باشند و درباره آنها تعارف نیست، زمینی هستند که همه ساله محصول می‌دهند، بارانی هستند دائم.

داستان فُطُرس ملک، رمزی است از برکت وجود سیدالشهداء که بال شکسته‌ها با تماس به او صاحب بال و پر می‌شوند<sup>۱</sup>، افراد و ملتها اگر به راستی خود را به گهواره حسین بمالتند از جزایر دورافتاده رهایی می‌یابند و آزاد می‌شوند.

امروز همه روی زمین رشک بین شد      تا از صدف پاک خدا دُرْ ثمین شد  
فرمان خداوند به جبریل امین شد      با خیل مَلَک از عرش تازان به زمین شد  
تا عرضه دهد تهنیت حضرت خاتم

صبح ازل از غیب برآورد تنفس      انوار هدی تافت بر آفاق و برانفس  
تا چند دلا رانده‌ای از صُقْع تقدس      برخیز و فراگیر پر و بال چو فطرس  
بر تهنیت مقدم مولود مکرم<sup>۲</sup>

بدون شک مکتب حسینی راه نجات این امت است زیرا کرسی حسین کرسی امر به معروف و نهی از منکر است. آنچنانکه از سوره الشعراء برمی‌آید، ظهور پیغمبران در فترتها به علت شیوع مفاسد بوده است. ولی ما می‌بینیم مکتب زنده حسین، ظهور حسین است در همه اعصار، یعنی در هرسال و هر محزم امام حسین به صورت یک مصلح عالی ظهور می‌کند و این فریاد را به گوش می‌رساند:  
الَا تَرَوُنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ... يَا أَيُّنَكُهُ: الْمَوْتُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ... به امام حسین منسوب است:

**سَبَقُتُ الْعَالَمَيْنَ إِلَى الْمُعَالِيِّ**

بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ وَ عُلُوِّ هَمَّةٍ

۱. ق / ۹. [واز آسمان، آبی پربرکت فروفرستادیم].

۲. همچنین جمله «جَعَلَ السَّفَّاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْجَاهَةَ تَحْتَ قَبَّتِهِ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرْبَتِهِ» نشانه دیگر از مبارک بودن آن حضرت است. (رجوع شود به نمرة ۹)

۳. تمام این قصیده در جلد سوم سرمايه سخن به مناسبت ولادت سیدالشهداء آمده است و از همه بهتر همین دو بند است.

وَ لَاحَ بِحِكْمَتِ نُورُ الْهُدَى فِي  
يُرِيدُ الْجَاهِدُونَ لِيُطْفَئُوهُ  
وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّمَهُ

۵. یک شبهات دیگر این است که مسیحیان و هم مسلمانان، ولادت و هم رفتان این دوراً بزرگ می‌شمارند با این تفاوت که آنها در هر دو مرحله به شادی و پایکوبی و رقص و شرابخواری می‌پردازند<sup>۲</sup> و مسلمانان در هر دو قسمت از این جهات منزه‌اند. مسلمانان بزرگوارانه‌تر جشن ولادت را برگزار می‌کنند چون اسلام کار سبک مغزی را اجازه نمی‌دهد. و اما در وفات ما می‌گرییم، و آنها در روز عروج یعنی سه روز بعد از کشته‌شدن شادی می‌کنند. (رجوع شود به نمره ۷ و ۸)

شاید شبهات بین عیسی و سیدالشهداء در یک امر دیگر هم باشد و آن عدم سابقه اسمی است، و شاید این جهت مربوط به یحیی باشد نه عیسی، و در این صورت شبهات بین حسین علیه السلام و یحیی است، کما اینکه ایندو در شهادت به خاطر یک مرد بسیار فاسد با هم شبیه‌اند و هر دو شهید امر به معروف و نهی از منکردند (وَ إِنَّ مِنْ هَوَانَ الدُّنْيَا أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى أَهْدَى إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِ إِسْرَائِيلَ).

۶. شبهات دیگر بین آنها در انصار و حواریین است (کما قال عیسی بْنُ مَرْيَم لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَصْرَارَ إِلَى اللَّهِ...).<sup>۳</sup>

سیدالشهداء نیز در شب عاشورا حواریین خود را انتخاب کرد. در الانوار البهیة صفحه ۴۵ از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند می‌گوید: وَ فِي وَصِيَّةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا لِهِشَامٍ قَالَ: وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَى عَلَيْهِمَا إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بَحْرٌ هَا وَ بَرٌّ هَا وَ سَمْلَهَا وَ جَبَلَهَا عِنْدَ وَلِيٍّ مِنْ أَوْلَيَاءِ اللَّهِ وَ أَهْلِ الْمَرْفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَءٌ الظَّلَالِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ: أَلَا حُرُّ يَدَعُ هَذِهِ الْلَّمَاظَةَ (آنچه از طعام در بن دندان باقی می‌ماند) لَا هُلُلَاهَا، لَيْسَ لِإِنْفِسِكُمْ مَنْ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبَيَّنُوا بِغَيْرِهَا فَإِنَّهُ مَنْ رَضَيَ مِنَ اللَّهِ بِالدُّنْيَا فَقَدْ رَضَيَ بِالْخَسِيسِ.<sup>۴</sup>

۱. [با خوش خلقی و بلند همتی از همهٔ جهانیان به مقامات بلند پیشی گرفتم، و نور هدایت در شبهای دیجور با حکمت من درخشید. منکران می‌خواهند این نور را خاموش کنند و خداوند نخواسته جز اینکه آن را تمام و کامل خواهد کرد].

۲. البته مسیحیها در شب کریسمس یک سلسله مراسم دعا و حضور کشیش هم دارند.

۳. ص / ۱۴ [چنانکه عیسی بن مریم به حواریون گفت: چه کسانی یاورن من به سوی خدا خواهند بود؟]

۴. [در سفارش موسی بن جعفر علیه السلام به هشام آمده که حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام فرمود: تمامی

مولوی در جلد سوم مثنوی داستان ظهور روح القدس را بر مریم به نحو عالی ذکر کرده است.

مجموع شبهاتها با عیسی علیه السلام: در مادر از نظر سیده النساء بودن، صدیقه بودن، بتول عَذْرًا بودن، مخاطب ملائکه بودن؛ در مدت حمل، در کراحت حمل، در بِرَّ به والده و والدین، و در إِنِّي عَبْدُ اللهِ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، در اعتقاد تقدیه، در مبارک بودن، در بزرگداشت ولادت و وفات، در عدم سابقاً اسمی، و در انصار و حواریین، و با یحیی در شهادت.

۷. در نمره ۵ گفتیم که ما و مسیحیان ولادت و کشته شدن هر یک از حضرت سید الشهداء و مسیح را بزرگ می‌داریم با این تفاوت که آنها در هر دو مورد جشن می‌گیرند و ما تنها ولادت را جشن می‌گیریم و در شهادت امام حسین سوگواری می‌کنیم، و آنها روزی را که به عقیده خودشان مسیح در آن روز بعد از کشته شدن عروج کرده نیز جشن می‌گیرند. دیگر اینکه جشن آنها به شکل جشن‌های ملی و قومی است یعنی خالی از روحانیت و معنویت و اخلاق است، همه رقص و شراب و مستی و پایکوبی و دست‌افشانی و فسق و فجور است؛ اما جشن ولادت حسینی مقرون است به شکوه معنوی و تشکیل مجالس وعظ و خطابه و اشک شوق ریختن و کسب تقریب به خداوند، و تعلیم و تربیت.

یادم هست در ایام اقامت در قم کتابی از «محمد مسعود» خواندم که در آن مقایسه‌ای کرده بود بین نوع بزرگداشت مسیحیان کشته شدن عیسی را (به زعم خودشان، و اما به عقیده ما که از قرآن متَّخذ است: وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكُنْ شَيْءٌ لَّهُمْ) و بزرگداشت ما شهادت ابا عبدالله را، و ترجیح داده بود کار آنها را از این نظر که آنها شهادت پیشوای خود را موفقیت می‌شمارند و ما شکست؛ لهذا آنها شادی می‌کنند و ما می‌گرییم. بعدها من این اعتراض را از دیگران هم شنیدم و یکی از رموز تقدم آنها و تأخر ما را همین مطلب ذکر می‌کردند. در جواب عرض می‌کنم: اعتراض کننده‌ها از

→ چیزهایی که خورشید بر آن می‌تابد در مشرق و مغرب زمین و دریا و خشکی و زمین هموار و کوهها، همه و همه نزد ولی خدا و اهل معرفت به حق خداوند چون سایه‌ای بیش نیست. آیا آزاد مردی پیدا نمی‌شود که دست از این لقمه جوییده شده بردارد؟ برای شما جز بهشت بهایی نیست، پس خود را به غیربهشت نفروشید، که هر کس از خدا به دنیا راضی شود به چیز پستی راضی گشته است، [۱. نساء / ۱۵۷] [نه او را کشتند و نه به دارش آویختند ولیکن امر بر آنها مشتبه شده است].

یک نکته غافل مانده‌اند و آن اینکه اگر ما قضیه را تنها با مقیاس شخصی و اخلاق فردی بسنجمیم، مطلب همان است که آن آقایان گفته‌اند. از این نظر در منطق خود اسلام هم شهادت موفقیت است نه شکست. مگر نه این است که علی علیه السلام همواره آرزوی شهادت می‌کرد و می‌گفت: «لَائُفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَىَّ مِنْ مِيَّهَةٍ عَلَىَّ فِرَاشِ...»<sup>۱</sup>، مگر نمی‌گفت: «وَاللهِ لَا يُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنْسُ بِالْمُؤْتَ مِنَ الطَّفْلِ يُبَدِّي أُمَّهَ»<sup>۲</sup>. مگر بلافضله پس از ضربت خوردن از ابن‌ملجم نگفت: «فُزْتُ وَرَبَ الْكَعْبَةَ»<sup>۳</sup>. مگر در وقتی که در بستر افتاده بود نگفت: «... وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَفَارِبِ وَرَدَ وَ طَالِبِ وَجَدَ»<sup>۴</sup>. مگر سیدالشهداء نگفت: «وَ مَا أُولَئِنَى إِلَى أَشْلَافِ اشْتِيَاقِ يَقْوَبِ إِلَى يَوْسُفَ»<sup>۵</sup>. مگر نگفت: «لَا أَرَى الْمُؤْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً»<sup>۶</sup>.

این مطلب را با مقیاس دیگری هم باید سنجید و آن، مقیاس اجتماعی است. در همه دستورات مسیح شاید یک دستور اجتماعی خالص پیدا نشود<sup>۷</sup> اما اسلام یک سلسله تعلیمات اجتماعی دارد. اسلام یک سلسله حب و بغضهای منطقی دارد. دستور ائمه اطهار به اقامه عزای حسین بن علی علیه السلام - همان‌طور که در سخنرانیهای عاشورای ۸۲ تحت عنوان «خطابه و منبر»<sup>۸</sup> گفتیم - به خاطر تشفی قلب حضرت زهرا فی‌المثل نیست، حضرت زهرا آجل شاناً از این امور است؛ برای احیاء نیت حضرت سیدالشهداء و حضرت زهراست. از این جهت اطهار تأثر می‌شود که چرا چنین حادثه‌ای واقع شد. به منزله «آخ» است که مبادا تجدید شود. برای تقویت روح مبارزه است. البته تجلیل شهادت و جشن شهادت نیز اگر به شکل معنوی و اخلاقی باشد نه آن‌طور که فعلاً در عید کریسمس معمول است، ممکن است تشویق به جهاد در او

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱. [همانا هزار ضربه شمشیر برای من از مردن در بستر آسانتر است].

۲. نهج البلاغه، خطبه ۵. [به خدا سوگند انس پسر ایطالب به مرگ از انس کودک به پستان مادرش بیشتر است].

۳. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳ / ص ۳۱۲.

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۳. [و من نیستم جز مانند جوینده آبی که بدان برسد، و یابنده‌ای که به خواسته‌اش دست یابد].

۵. لهوف، ص ۲۵.

۶. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۷. در اواخر تحف العقول بعضی دستورات در مورد ظلم از عیسی علیه السلام نقل شده.

۸. [این سخنرانیها در کتاب ده گفتار اثر استاد شهید به چاپ رسیده است].

باشد؛ اما تشویق به تنها‌یی کافی نیست؛ حتّی و بعض باید با هم توأم باشد تا روح مبارزه در شخص پیدا بشود.<sup>۱</sup> احیاء روح مبارزه به این است که مظاہر ظلم و کفر همواره در برابر فرض شود و به آنها لعن و نفرین شود و آرزوی قطع و قمع آنها تلقین گردد، همان‌طور که در رُمی جمرات همیشه ما باید شیطان را مجسم فرض کنیم و به او سنگ پرتاب کنیم. غرض این نیست که آرزوی مردن فقط تلقین شود. آرزوی مردن فقط خوب نیست. غرض آرزوی شهادت است. آرزوی شهادت وقتی محقق می‌گردد که انسان خود را در مقابل صفات مخالف ببیند و از پیشافت آنها و عملی شدن نقشۀ آنها در اجتماع متاثر گردد، و توأم با اشک شوق برای خوبان و سرمشق‌های عالی انسانیت، آتش خشمش برای مظاہر کفر و ظلم زبانه کشد. ما در ورقه‌های «تعلیمات اجتماعی»<sup>۲</sup> به مسئله حتّی و بعض‌های منطقی در مقابل حتّی و بعض‌های عاطفی ان شاء‌الله اشاره خواهیم کرد.

پس شهادت را اگر به مقیاس فردی بسنجیم باید موفقیت بشماریم و جشن بگیریم و شادی کنیم، ولی اگر به مقیاس اجتماعی درنظر بگیریم باید از یک نظر آن را شکست جامعه بدانیم، جامعه‌ای منحط که خود سیدالشهداء فرمود: «وَ عَلَى الْأَيُّلُومِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ»<sup>۳</sup> و امثال این کلمات؛ و از نظر مصالح اجتماعی و تجدید و احیاء روح مبارزه و نبرد در راه حق البته ایجاد مکتب گریه و تأثیر، مؤثرتر و مفیدتر است.

نظیر این بیان را ما در ذیل حدیث «الْعَدْلُ أَفْضَلُ أَمِ الْجُودُ» در سخنرانی ۱۹ رمضان ۱۴۱ ایراد کردیم.<sup>۴</sup>

۸. ایضاً عطف به نمره ۵: روز ولادت عیسیٰ علیه السلام به عقیده مسیحیان ۲۵ دسامبر یعنی شش روز مانده به آخر سال مسیحی است. اول سال آنها اول ژانویه است. عید ولادت را «عید کریسمس» می‌گویند. در این روز پاپ طبق معمول پیامی

۱. و به عبارت دیگر مکتب عزای حسینی مکتب تأثیر محض نیست، مکتب ثوره و انقلاب است. در طول تاریخ اسلامی این حادثه منشأ انقلابها شده و کاخهای ظلم را در اثر برانگیختن تأثیر و بعض منطقی و اجتماعی واژگون کرده است و در آینده نیز خواهد کرد.

۲. [مطلوب این ورقه‌ها در سلسله یادداشت‌های استاد شهید به چاپ خواهد رسید.]

۳. مقتل مقرم، ص ۱۴۶.

۴. [این سخنرانی در کتاب بیست گفتار، گفتار اول به چاپ رسیده است.]

به مردم جهان مبني بر دعوت به صلح و محبت می فرستد و در خاتمه دعايی می کند. گاهی می نويسند پاپ از روی تخت طلا مردم را دعوت کرد به رسیدگی حال فقر!!! در جشن کريسمس دو چيز نمودار است: يكى درخت کاج که مظهر و سمبول اين جشن است و در خانه هر مسيحي و در هر يك از مجتمع مسيحيان درختی با لاقل شاخه ای از کاج به چشم می خورد و اين روزها درخت کاج بازاری دارد و درخت کاجهاست که از ريشه کنده می شود و بعضی سالها شهرداری در صدد مبارزه برمی آيد ولی فايده ندارد. اين درختها را با چراگهای الواן و کاغذها و نوارهای رنگارنگ می آرایند. يكى دیگر بابانوئل است زیرا طبق يك سنت قدیمي در اين شب بابانوئل، پيرمردي که موی سر و ريش سفید انبوهی دارد، برای بچه ها از آسمان هدیه و اسباب بازي می آورد و هنگامی که کودکان در خواب هستند توی کفش یا در جib لباسشان می گذارند. کودکان در اين جشن سهم بزرگی دارند. در «اطلاعات» ۳ ديماه ۴۲، صفحه ۱۳ می نويسد: «بسیاری از مراکز عمومی و باشگاهها و هتلها هم امشب به مناسبت کريسمس برنامه های فوق العاده دارند».

بنابراین شب کريسمس مجموعه ای است از عقاید خرافی و اعمال فسق و فجور در میان ما نه اين گونه عقاید خرافی وجود دارد و نه به اين مناسبت فسق و فجوری می شود.

۹. عطف به نمره ۴: گفتيم بدون شک مکتب حسیني راه نجات اين امت است. زيرا علت مبقيه دين، امر به معروف و نهى از منكر است و ايندو به معني وسيع آنها يعني تشویق و ترويج معروف و مبارزه با منكرات بستگي پيدا كرده با حسین علیه السلام تا آنجا که به قول بعضی ها اسلام تبوي الحدوث و حسیني البقاء است.

۱۰. عطف به نمره ۵: داستان امام حسین يك سوزه است برای عالم اسلام و يك نوع تجدید حيات امر به معروف و نهى از منكر است، يك نوع ظهوري است که همه ساله سيدالشهداء در مظهر خطبا و گويندگان و يا در مظهر مصلحين و انقلابيون صالح می کند.

۱۱. عطف به نمره ۸: در كيهان ۴ ديماه ۴۲ (روز کريسمس) می نويسد:

«از يكى دو هفته قبل درختهای کاج فراوانی که در اطراف دیوارهای سفارت شوروی، سفارت انگلیس و سایر خیابانهای شمالی شهر چیده شده بود خبر از فرا

رسیدن جشن بزرگ مسیحیان در تهران می‌داد. مسیحیان با آرایش درخت کاج و شب زنده‌داری پای درخت، میلاد پیغمبر خود را جشن می‌گیرند. دیشب قبل از اینکه ساعت تولد که به عقیده مسیحیان نیمه‌شب است فرا رسد، به کلیسا رفتند و به دعا و عبادت پرداختند و سپس در خانه خود به صرف شام مخصوص شب کریسمس که در بسیاری از خانه‌ها خوراک بوقلمون بود مشغول شدند. مسیحیان کاتولیک که معتقد‌ند حضرت عیسی در پای درخت کاج به دنیا آمده است (ولی قرآن کریم صریحاً فرماید که در پای نخله به دنیا آمده است) این درخت را مقدس می‌دانند و بخصوص در شب کریسمس آن را به بهترین وجهی می‌آرایند و این درخت تا پایان جشن ژانویه که نه روز بعد آغاز می‌شود همچنان زینت‌بخش خانه کاتولیک‌هاست. بایانوئل بنا به قصه‌های کودکانه، نیمه‌شب سوار بر کالسکه زرین از سرزمه‌های پریرف می‌آید تا برای کودکان هدیه آورد. دیشب کودکان مسیحی جواربهای خود را در زیر سر بخاریها یا نقاط دیگر نهادند تا بایانوئل هدایای خود را در جوراب آنان بگذارد و صحیح امروز با خرسندي فراوان این هدايا را که عموماً پدران و مادران مسیحی برای کودکان خود تهیه می‌کنند دریافت داشتند (ظاهراً ساختن این جریان از ریشه اعتقاد به الوهیت مسیح آب می‌خورد و برای این بوده که در کودکان اعتقاد به الوهیت مسیح را تلقین کنند). دیشب کافه‌ها و کافه‌های تهران نیز مملو بود از کسانی که شب کریسمس خود را در این گونه اماکن می‌گذرانند. عده زیادی از تهرانیهای غیرمسیحی نیز به دعوت دوستان مسیحی خود و یا بدون دعوت در این مراسم شرکت کردند.

□

پس در اینجا یک سلسله شباhtهای واقعی از نظر شخصیت واقعی این دو وجود مقدس است که عبارت است از:

الف. مادر: سیده النساء، صدیقه، مخاطب ملائکه، بتول عذرًا.

- ب. مدت حمل
- ج. کراحت حمل

د. مبارک بودن: [عیسی علیه السلام: ] وَجَعَلَنِی مُبَارَكًاً. امام حسین علیه السلام: وَجَعَلَ الشَّفَا

فِ تُرْبَتِهِ وَالْإِجَابَةِ تَحْتَ قَبْسَهِ وَالْأَئْمَةَ فِي دُرْبِتِهِ<sup>۱</sup>. لَوْلَا صَوَارِمُهُمْ وَقِطَعُ نِيلَاهُمْ لَمْ تَسْمَعِ الْأَذَانُ صَوْتَ مُكَبِّرٍ<sup>۲</sup>.

و یک سلسله شبهاتها هست از نظر سوءاستفاده و سوءتعبير مردم از آنها که هر دو مصدق «یَهُدِیْ بِهِ كَثِيرًا وَيُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا» هستند.

□

رجوع شود به المیزان جلد ۳، صفحه ۳۲۰: «الْمَسِيحُ مِنَ الشُّفَاعَاءِ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَيْسَ بِفَادٍ».<sup>۳</sup>



- 
۱. [خداآوند شفا را در تربیت او، و اجابت دعا را زیر بارگاه او، و امامان را از نسل وی قرار داده است].
  ۲. [اگر شمشیرها و قطعات تبرهای آنان نبود هیچ گوشی صدای اذان مکبّری را نمی‌شنید].
  ۳. [حضرت مسیح از شفیعان است نه اینکه خود را فدای گناهان امت کرده باشد].



# فصل چهارم



یادداشت «غصراً مربه معروف و نبی از منکر در نهضت حسینی»



## یادداشت «عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی»

---



۱. معنی معروف و منکر، و معنی امر به معروف و نهی از منکر. کلمه «معروف» شامل همه هدفهای مثبت اسلامی، و کلمه «منکر» شامل همه هدفهای منفی اسلامی می‌گردد، ولهذا با چنین تعبیر عامی آمده است. و اما امر به معروف و نهی از منکر گرچه با تعبیر امر و نهی است ولی به نصّ حدیث و فقه و تاریخ قطعی اسلامی، شامل هر وسیله مشروعی است که برای این هدفها بشود استفاده کرد و این ساختمان را نگه داشت و توسعه داد.
۲. ارزش واقعی و ثبوتی امر به معروف از نظر اسلام. قرآن و سنت چه اهمیت و چه موقع و ارزشی برای آن قائل است؟ (آیات امر به معروف و نهی از منکر، و روایات عجیبی که در این زمینه رسیده است). پس این اصل در متن اسلام و در مقام ثبوت، ارزش بسیار اصیلی دارد و از ارکان تعلیمات اسلامی است.
۳. در نهضت حسینی سه عامل و سه عنصر دخالت داشته است و این نهضت به حسب هر یک از این سه عنصر یک ارزش و اعتبار خاصی پیدا می‌کند.
۴. قبول این مسؤولیت شرایط سنگینی دارد، چه از نظر اطلاعات و آگاهیها و چه از نظر قدرت اجرایی. اشکال کار ما تنها در این نبوده و نیست که ما توجه کافی به این اصل نداشته‌ایم؛ اشکال بیشتر ما در این بوده که ما خود را آماده برای انجام

چنین وظیفه خطیری که نامش مسؤولیت عمومی اجتماعی<sup>۱</sup> برای پیشبرد هدفهای اسلامی است نداشته‌ایم. نه آگاهی ما کامل بوده و نه قدرت اجرائی ما. لهذا ما زیانی که از راه انجام و اجرای جاھلانه این اصل برده‌ایم، از ناحیه ترک آن نبرده‌ایم. مظاہر فعالیت ما در این راه نشان می‌دهد که ما تا چه حد آمادگی داشته‌ایم. به عبارت دیگر کارنامه ما در امر به معروف و نهی از منکر خیلی خراب و سیاه است. معلوم می‌شود آگاهی ما تا چه حد بوده و قدرت ما تا چه حد. البته اشکال کار ما بیشتر در ناحیه آگاهی است نه در ناحیه قدرت<sup>۲</sup>، و هر دو شرط به اصطلاح شرط وجودند نه شرط وجوب؛ یعنی شرطی هستند که باید آنها را تحصیل کرد. نمونه‌های کار ما، از حساسیتهای ما درباره مسائل، کتابهایی که منتشر می‌کنیم که تا چه حد با پیشبرد هدفهای اسلامی منطبق است؛ پولهایی که انفاق می‌کنیم؛ تبلیغهایی که می‌کنیم؛ مسائلی که بیشتر فکر ما را به خود مشغول می‌سازد؛ از اینها می‌توان فهمید که چه اندازه ما ارزش این اصل را درک کرده‌ایم.

۵. مطلب پنجم این است که کارنامه ما درباره این اصل چگونه است؟ متأسفانه ما کارنامه درخشنانی در اجرای این اصل نداریم. کارهای ما تحت این عنوان به جای اینکه امر به معروف و نهی از منکر باشد، نوعی منکر بوده است. فعالیتهای ما در این زمینه چه به صورت تبلیغ، یا کتاب و نوشته، یا هیئت‌های اعزامی به خارج، یا صرف پول، یا ایجاد مؤسسه و یا هر شکل دیگر، صفر و یا نزدیک به صفر بوده است.

۶. هر یک از امر به معروف و نهی از منکر، مراتب و اقسامی دارد: لفظی، عملی؛ مستقیم، غیرمستقیم؛ فردی و اجتماعی.

۷. آخرین مطلب این است که پس از آنکه ارزش این اصل را از نظر اسلام و در مقام ثبوت دانستیم، و پس از آنکه دانستیم ارزش بیشتر نهضت حسینی از ناحیه این عنصر است<sup>۳</sup>، و پس از آنکه دانستیم نهضت حسینی که تا پای گذشت از جان و

۱. و به عبارت دیگر نشانه کامل همبستگی ماست، نشانه کامل این است که «الْمُؤْمِنُ لِمُؤْمِنٍ كَائِنٍ يُئْدُ بَعْضُهُ بَعْضًا، الْمُسْلِمُونَ تَكَافَوْا دَمًا وَمُمْهُّمًا...». خلاصه، تنتیجه مطلب، همبستگی، همدردی و نیروست، وحدت است، شخصیت است.

۲. در این ناحیه است که به اوضاع زمان خودمان واقف نیستیم؛ نه تنها جریاناتی را که در بطن حوادث مستقر است درک نمی‌کنیم و رشد نداریم، حتی پدیده‌های بسیار ظاهر را هم نمی‌بینیم.

۳. این عنصر است که ایجاب می‌کند دامنه انقلاب به هر شکل و به هر قیمت گسترش یابد و حتی نقشه برای

عزیزان و یاران و همه چیز در راه امر به معروف و نهی از منکر بود، به این اصل ارزش و اعتبار و آبروی شایسته داد<sup>۱</sup>، یعنی در حالی که دیگران آن را در مزد ضرر شخصی متوقف می‌کنند و ارزش آن را پایین می‌آورند، نهضت حسینی مرزی برای آن نمی‌شناسد؛ پس از همه‌اینها، آن چیزی که به عنوان نتیجه‌گیری باید ذکر شود این است که ما چه کنیم که ارزش پیدا کنیم، به خودمان ارزش بدھیم، قیمت خودمان را نزد خدا بالا ببریم، نزد پیغمبر خدا بالا ببریم، آبروی خودمان را نزد سایر ملل جهان بالا ببریم، برای ما ارزش قائل شوند. ما چه کنیم؟ و هم اینکه چه کنیم که ارزش عزاداری حسین را بالا ببریم؟ آن اینکه شعارهای زنده و حسینی انتخاب کنیم نه «نوجوان اکبر من» که یک شعار پیرزنی است، یا: «زینب مضطربم الوداع الوداع».

جواب این سؤال را خداوند در قرآن داده است: «كُنْتُمْ خَرَّأْمَةً أُخْرِجْتُ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۲</sup>. شما بهترین و بالارزش ترین مردم جهان هستید در پرتو این اصل مقدس: امر به معروف و نهی از منکر، تعاوون اجتماعی، همدردی، همبستگی، احساس مسؤولیت در مقابل جامعه اسلامی.

ما باید فرصت‌شناس و موقع‌شناس باشیم. ما باید بدانیم که به قول سید شرف‌الدین (قریب به این مضمون): لا يُفْضِي عَلَى الْبَاطِلِ إِلَّا عَنْ حَيْثُ جَاءَ<sup>۳</sup>.

گفتیم که ما نه تنها حوادثی که روزگار در بطん خود مستتر دارد و می‌پروراند درک نمی‌کنیم، حتی ظاهرترین پدیده‌ها را درک نمی‌کنیم. نیز گفتیم اشکال بیشتر مادر این است که آگاه نیستیم نه اینکه توانایی نداریم. محال است که یک جمعیت هفتصد میلیونی<sup>۴</sup>، دنیاروی آنها حساب نکند.

اکنون مثالی برای هر دو مطلب ذکر می‌کنیم که اولاً ناآگاهی ما چقدر است؟ و

→ توسعه خونریزی و انقلاب کشیده شود و افراد به جلو شمشیر برای کشته شدن دعوت شوند، و این عنصر است که ایجاد می‌کند اعتراض و انتقاد و اعلام جرم و فریاد عدالتخواهی با خون نوشته شود که به هیچ وجه پاک نشود همچنانکه هر فریاد عدالتخواهی و انسانی که با این مرگ گرانبها نوشته شد هرگز پاک نشد.

۱. مقصود این است که ارزش امر به معروف برای ما را بالا برد، و اما ارزش فی نفسه آن که در جای خود ثابت است.

۲. آل عمران / ۱۱۰.

۳. [باطل را جز از همان جایی که برخاسته نمی‌توان سرکوب کرد.]

۴. [مطابق آمار آن زمان]

ثانیاً ما قدرت داریم؛ و آن، داستان غم انگیز و در عین حال بیدارکنندهٔ فلسطین در سی سال اخیر است.

سابقهٔ یهود در فلسطین چه اندازه است؟ تنها در زمان داود و سلیمان، اینها دولتی تشکیل داده‌اند و پس از آن هیچ وقت یک دولت یهودی نداشته‌اند و حتی اکثریت هم نداشته‌اند. در زمان فتح فلسطین به دست مسلمین<sup>۱</sup> ... □

۱. چرا امام به مردم بصره نامه نوشت و آنها را دعوت کرد؟ آیا این خود نوعی نقشهٔ توسعهٔ خونریزی و انقلاب نبود؟ بالاتر اینکه چرا در شب عاشورا «حبیبین مظہر» را به میان «بنی اسد» فرستاد؟ چرا یاران و کسان خود را الزام نکرد که خود را به کشتن ندهند؟

امام مخصوصاً می‌خواست اعتراض و انتقاد و اعلام جرم و فریاد عدالتخواهی و حقیقتخواهی خود را با خون خود بنویسد که هرگز پاک نشود. امام خطبه‌های داغش را پس از برخورد با «حرّ» و پس از وقوع در بن‌بست ایراد می‌کند. (رجوع شود به نمره ۳)

به طور کلی تاریخ نشان می‌دهد که سخنانی که با خون نوشته شده هرگز پاک نشده است زیرا از نهایت تصمیم و عمق اندیشه حکایت می‌کند.

۲. این قسمت که در شماره ۱ بیان کردیم مؤید آن است که امام تحت تأثیر عامل امر به معروف و نهی از منکر منطق شهید به خود گرفته بود که مافوق منطق عقل منفعت‌جو است. در این منطق تنها یک چیز مورد نظر است و آن پیشبرد هدف است به هر قیمت که شده است. ولی در سایر عوامل یعنی عامل امتناع از بیعت و عامل دعوت کوفیان برای تشکیل حکومت، نمی‌شود دامنهٔ اقدام تا این حدود گسترش یابد.

۳. عطف به نمره ۱: بسیاری از سلاطین مایل بوده‌اند که نامشان و سخنانشان و پیامشان (هرچند پیامی نداشته‌اند) باقی بماند، آن را بر لوحه‌های سنگی حک کرده‌اند که منم مثلًا شاه شاهان، بع، ایزد نژاد و از نژاد خدایان، و امثال این چرندگان. (رجوع شود به تواریخ سنگ نبشته‌ها). ولی اینها هرگز در دلها و سینه‌ها ثبت نشده،

۱. [نسخهٔ دستنویس استاد به همین صورت است.]

اما پیام امام حسین بدون آنکه روی سنگی و یا فلزی حک شود، و با اینکه صرفاً روی صفحه لرزان هوا ثبت شد، در سینه‌ها و دلها حک شد و مانند خطوط نورانی وحی در دل اولیاء خدا برای همیشه باقی ماند (انَّ لِلْحُسْنِيْنَ مَكْتُوْتَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِيْنَ)، در عالیترین مقام و مرکز احساسی روحها ثبت شد که بردن نامش اشکها را جاری می‌سازد؛ و خدا می‌داند تاکنون چند هزار تن جاری ساخته است، چرا؟ چون نهضتی بود از نظر هدف و مقصد، انسانی، عالی، برای عدالت و تقوا بود و از نظر انگیزه مؤثر در وجود امام حسین، الهی و مافوق شخصی بود.

۴. در شرایطی که فساد و تباہی بر جامعه‌ای حکومت می‌کند و ظلم و ستم و فساد همه جا را فraigرفته، اگر از هیچ حلقومی به خاطر حفظ جان و حیثیت ندایی برخیزید، دیگران که در مکان دور و یا زمان دور هستند، قضاوتشان این است که آنچه می‌گذرد نماینده روح مردم و به رضا و میل مردم است و احياناً آن را نوعی اعراض از اسلام و یا بالاتر انقلاب عليه اسلام تلقی می‌کنند.

۵. عکس‌العمل‌های خود امویان که در ورقه‌های «یادداشت نهضت حسینی» نمره ۳۶ نقل کرده‌ایم از زبان عثمان بن زیاد، مرجانه، یحیی بن‌الحكم، هند همسر یزید، معاویه بن یزید، نشان می‌دهد اثر تکان‌دهنده شهادت اباعبدالله علی‌الله علیه السلام را و اینکه این حادثه پرده نفاق را درید و باطن کار را بر ملاکرد و حساب امویان را از اسلام برای همیشه جدا کرد. و این خود نشان‌دهنده این است که امام حسین حق داشت منطق شهید به خود بگیرد.

۶. جمله امام در روز عاشورا: «إِنِّي لَا زُجُوَّ أَنْ يُكْرِمَنِيَ اللَّهُ بِهِ وَأَنْكُمْ»<sup>۱</sup> مؤید این است که امام مطمئن بوده به حسن اثر شهادتش و اینکه این شهادت آبروی امویها و هدفهای آنها را از بین خواهد برد و آبروی امام را بیشتر خواهد کرد. این نیز مؤید مدعای شماره فوق است.

۷. عوامل خاصی که ایجاد می‌کند قیام امر به معروف را، به قرار ذیل است:

- الف. موروثی کردن حکومت و خلافت و تحقق بخشیدن به آرزوی ابوسفیان.
- ب. نقض مواد صلح امام حسن علیه السلام - معاویه و وضع تحمل ناپذیر شیعیان که حتی بخشنامه شد با اتهام به تشیع آنها را بگیرید، و محبت علی کافی بود که نام

۱. [من امید دارم که خداوند مرا با خواری شما بزرگ بدارد].

شخص را از دیوان دولتی ساقط کند. محرومیت شیعیان از حقوق اجتماعی از شهادت، قضاؤت، امامت جماعت. قتل اکابر شیعیان از قبیل حُجربن عَدی، عَمْرو بن حَمِيق حُزاعی و غیره.

ج. سبّ علی عَلِیٰ در منابر.

د. تبلیغات به نفع امویها خصوصاً معاویه و قراردادن او در صفات صحابه کبار.

۸. عطف به نمره فوق، به طور کلی سیاست امویها بر این بود که شکل اسلام را حفظ کنند و محتوا را خالی کنند و به عبارت دیگر همچنانکه پیغمبر اکرم در عالم رؤیا دید، سیاست امویها بر این بود که در حالی که روی مردم به طرف اسلام است، آنها را از اسلام دور کنند.



# فصل پنجم



یادداشت «تحریفات در واقعه تاریخی عاشورا»



## یادداشت «تحریفات در واقعه تاریخی عاشورا»



۱. تحریف از ماده حرف است و به معنی منحرف کردن و کج کردن یک چیز از مسیر و مجرای اصلی است.

تحریف بر دو نوع است: لفظی و قالبی و پیکری، دیگر معنوی و روحی؛ همچنانکه صنعت مغالطه نیز بر دو قسم است: لفظی و معنوی.

تحریف و مغالطه سابقه تاریخی دارد. قرآن کریم از تحریف کتب آسمانی گذشته سخن می‌گوید که در ورقه‌های «تحریف کلمه» یادداشت کردیم.<sup>۱</sup>

تحریف همان طور که از نظر نوع بر دو قسم است: لفظی و معنوی، از نظر عامل یعنی محرف نیز بر دو قسم است: یا از طرف دوستان است یا از طرف دشمنان. به عبارت دیگر یا منشأش جهالت دوستان است و یا عداوت دشمنان. همچنانکه از نظر موضوع یعنی محرف فیه نیز بر چند قسم است: یا در یک امر فردی و بی‌اهمیت است مانند یک نامه خصوصی، و یا در یک اثر بالارزش ادبی است، و یا در یک سند تاریخی اجتماعی است مثل جعل کتابسوزی اسکندریه، و یا در یک سند اخلاقی و تربیتی و اجتماعی است.

۱. [مطلوب این ورقه‌ها در سلسله یادداشتها به چاپ خواهد رسید.]

۲. مرحوم آیتی در سخنرانی پنجم بورسی تاریخ عاشورا می‌گوید اسارت اهل بیت عامل بزرگی بود برای اینکه حقیقت واقعی عاشورا به مردم گفته شود و حقیقت قلب نشود.

در سخنرانی ششم صفحه ۱۵۱ می‌گوید: «باید توجه داشت که تاریخ نهضت ابا عبد الله الحسین علیه السلام نسبت به بسیاری از فصول تاریخ از تحریف مصون و محفوظ مانده است». و مخصوصاً فجیع بودن این فصل تاریخ از نظر کسانی که قضیه را از جنبه فجیع بودن آن مطالعه کرده‌اند، و عظیم بودن آن و قابل تکریم و احترام بودن آن از نظر کسانی که این قضیه را از آن جهت مورد مطالعه قرار داده‌اند خود سبب شده است که اهتمام عظیمی به ثبت جزئیات واقعه بشود. پس جزئیات واقعه بازگویی شده و ثبت شده است. از این جهت امثال طبری، ابن واضح (بعقوبی)، شیخ مفید، ابوالفرج اصفهانی، که در قرون دوم و سوم و چهارم می‌زیسته‌اند، جزئیات واقعی را با نقل از رُوات موثق نقل کرده‌اند.

مرحوم آیتی اصرار دارد (ص ۱۶۸) که اهتمام زنان اهل بیت به خطبه و خطابه در فرصت‌های مختلف، با بودن امام علی بن الحسین، همه برای این بوده که مانع تحریف حادثه کربلا بشوند (چه تحریف لفظی و چه تحریف معنوی) و خواستند نگذارند این حادثه قلب و تحریف بشود. متن آنچه واقع شده بود، به صورت خطبه و خطابه بیان کردند و هدف امام را هم تشریح کردند.

۳. مرحوم آیتی در آغاز سخنرانی ۹ (ص ۱۷۵) ضمن اشاره به ارزش خطب و سخنان اهل بیت می‌گوید:

«امروز می‌توان واقعه کربلا را از روی خطبه‌های امام و اهل بیت که در مکه و بین راه حجاز و عراق و کربلا و کوفه و شام و مدینه ایراد کرده‌اند و از روی سخنانی که در پاسخ پرسش‌های این و آن گفتگویان و از روی رجزه‌ایی که خود امام و اصحاب او روز عاشورا در مقابل دشمن خوانده‌اند و در مآخذ معتبر ثبت و ضبط شده است، و از روی نامه‌هایی که میان امام و مردم کوفه و بصره رد و بدل شده و نامه‌ای که یزید به این زیاد نوشته و نامه‌ایی که این زیاد به یزید و عمر بن سعد نوشته و نامه‌های عمر بن سعد به این زیاد و نامه این زیاد به حاکم مدینه که همه‌اش در تواریخ معتبر مضبوط است و به دست آیندگان هم خواهد رسید و همیشه محفوظ خواهد ماند،

از روی این مدارک می‌توان واقعه عاشورا را با تمام جزئیات که روی داده است شرح و توصیف کرد و هیچ نیازی به مدرک و مأخذ دیگری نیست.»

۴. از جمله تحریفات دشمن این است که در ابلاغی که یزید برای ابن زیاد صادر می‌کند می‌نویسد: «دوستان (جاسوسان) من اطلاع داده‌اند که مسلم پسر عقیل به کوفه آمده تا در میان مسلمانان ایجاد اختلاف کند.»

ایضاً ابن زیاد به خود مسلم پس از گرفتاری مسلم گفت: «پسر عقیل! مردم این شهر آسوده‌خاطر بودند، تو آمدی و میان آنها تفرقه‌افکندی و مردم را به جان یکدیگر انداختی».»

اما مسلم در جواب ابن زیاد گفت: «چنین نیست، بلکه من خود به این شهر نیامدم که مردم را پراکنده سازم؛ مردم این شهر به ما نامه‌ها نوشتند و در آن نامه‌ها یادآور شدند که پدرت «زیاد» نیکان آنها را کشت و خونشان را ریخت و چون بیدادگران و زورگویان دنیا با آنها رفتار کرد. ما آمدیم تا عدالت را برقرار سازیم و مردم را به حکم قرآن مجید دعوت کنیم.».

به‌هرحال این تحریف نگرفت و مورخی در جهان پیدا نشد که آنچنان قضاوت کند. تنها قاضی ابن‌العربی اندلسی بود که گفت: ...

۵. اما تحریفاتی که لفظاً یا معنی در حادثه عاشورا شده است:

### تحریفات لفظی<sup>۱</sup> :

الف. داستان شیر و فضّه<sup>۲</sup> که متأسفانه در کافی نیز آمده است.

ب. داستان عروسی قاسم که ظاهراً خیلی مستحدث است و از زمان قاجاریه تجاوز نمی‌کند. (از زمان ملاحسین کاشفی است).

ج. داستان فاطمه صغیری در مدینه و خبربردن مرغ به او.

د. داستان دختر یهودی که افليج بود و قطره‌ای از خون ابا عبدالله به وسیله یک مرغ به بدنش چکید و بهبود یافت.

ه. حضور لیلی در کربلا و امر حضرت به او که برو در یک خیمه جداگانه موى خود را پریشان کن، و شعر:

لَازْرَعَنَ طَرِيقَ الطَّفْ رَيْحَانا  
نَذْرٌ عَلَى لَئِنْ عَادُوا وَ انْ رَجَعوا

و اشعاری از این قبیل:  
لیلی زغم اکبر...

خیز ای بابا از این صحرا رویم نک به سوی خیمه لیلا رویم

و. داستان طفلی از ابی عبدالله که در شام از دنیا رفت و بهانه پدر می‌گرفت و سر پدر را آوردند و همانجا وفات کرد. (رجوع شود به نفس المهموم)

ز. آمدن اسرا به کربلا در اربعین و اینکه به دو راهی عراق و مدینه رسیدند، از «نعمان بن بشیر» خواستند که آنها را به کربلا ببرد؛ و اینکه آنچه در اربعین حقیقت دارد زیارت جابر است و عطیه عوفی. اما عبور اسرا از کربلا و ملاقات امام سجاد با جابر افسانه است.

۱. این تحریفات لفظی را چه عاملی به وجود آورده است؟ به طورکلی شخصیت‌های بزرگ جهان از طرف مردم عوام موضوع افسانه‌ها قرار می‌گیرند، وقتی که مردم برای بوعلی سینا افسانه می‌سازند، وقتی که رستم و سهراب افسانه‌ای خلق می‌کنند، قهراً برای علی بن ابیطالب علی اللہ علیہ السلام و حسین بن علی علیہما السلام نیز افسانه می‌سازند، نظری افسانه ضربت علی در خیر و آسیب بدن و بال جبرئیل، و نظری هفت‌صد هزار نفر بودن دشمن در کربلا و هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا، اینجاست که باید قصه کسی [را] که گفت نیزه سنان بن انس شصت گز بود و شخصی گفت نیزه شصت گزی در دنیا کسی ندیده است، واو گفت آن را خدا از بهشت برایش فرستاده بود، [به یاد آورد].

عامل دیگر که اختصاصی است، موضوع گریانیدن بر حسین است که بعداً درباره تأثیر این عامل سخن خواهیم گفت.

۲. در منتخب طریحی و اسرار الشهاده دربندی، از یک مرد اسدی نیز نقل شده که شبهه شیری می‌آمد و عاقبت معلوم شد که آن شیر علی بن ابیطالب است (العیاذ بالله).

ح. هشتصد هزار نفر بودن لشکر عمر سعد بلکه یک میلیون و ششصد هزار نفر، هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا، به یک حمله ده هزار نفر را کشتن، تا بررسد به اینکه نیزه هاشم مرقاً هجده گز و نیزه قاتل قاسم هجده گز و نیزه سنان شصت گز بود.

ط. روضه‌هایی که در آنها اظهار تذلل پیش دشمن است، از قبیل التماس کردن برای آب.

ی. داستان طفلی که در حین اسارت گردنش را بسته بودند و سوار می‌کشید تا طفل خفه شد.

### اما تحریفات معنوی:

الف. اولین تحریف این بود که این حادثه را یک حادثه استثنائی و ناشی از یک دستور محترمانه و خصوصی دانستند. امام حسین فدای گناهان امت شد! او کشته شد تا گناهان امت بخشیده شود! بدون شک این یک فکر مسیحی است که در میان ما نیز رایج شده است. این فکر است که امام حسین را به کلی مسخر می‌کند و او را به صورت سنگر گنه کاران در می‌آورد، قیام او را کفاره عمل بدیگران قرار می‌دهد: امام حسین کشته شد که گنه کاران از عذاب الهی بیمه شوند! جوابگوی معصیت معصیتکاران باشد! (به شخصی گفتند تو چرا نماز نمی‌خوانی، روزه نمی‌گیری، مشروب می‌خوری؟ گفت من؟! شب جمعه در هیئت، سینه سه ضربه مرا ندیدی؟! آقای بروجردی هرچه خواستند سر دسته‌های قمی را از بعضی کارها منع کنند قبول نکردند، گفتند ما همه سال جز یک روز مقلد شما هستیم). چیزی که هست فرق ما با مسیحیان این است که می‌گوییم یک بهانه‌ای لازم است، به قدر بال مگسی اشک بریزد و همان کافی است که جواب دروغگوییها، خیانتها، شرابخواریها، رباخواریها، ظلمها و آدمکشیها بشود! مكتب امام حسین به جای اینکه مكتب احیاء احکام دین باشد، مكتب آشہدُ انَّكَ قَدْ أَفْتَ الصَّلَاةَ وَأَنْيَتِ الزَّكَاةَ وَأَمْرَتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيَتَ عَنِ الْمُنْكَرِ باشد، و همان طور که خودش فرمود: أَرِيدُ أَنْ أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، مكتب ابن زیادسازی و بزرگسازی شد.

۱. امام حسین در سه مرحله شهید شد و سه نوع شهادت داشت: شهادت تن، شهادت نام، شهادت هدف.

در این زمینه است که افسانه‌ها ساخته شده از قبیل داستان مردی که سرراه را می‌گرفت و آدمها را می‌کشت و لخت می‌کرد، اطلاع پیدا کرد که قافله‌ای از زوار حسینی امشب از فلان نقطه عبور می‌کنند، در گردنه‌ای کمین کرد و در حالی که انتظار می‌کشید خوابش برد و قافله آمد و گذشت و او متوجه نشد. قافله که می‌گذشت، گرد و غبار بلند شده بود و روی لباسها و بدن او نشست. در همین حال خواب دید که قیامت بپاشده و او را هم کشان‌کشان به طرف جهنم می‌برند به جرم خونهای ناحقی که ریخته و مالهایی که دزدیده و امنیتی که سلب کرده است (زیرا از نظر اسلام اینها محارب خوانده می‌شوند). *إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُنْقَطَعَ أَيْدِيهِمْ*<sup>۱</sup> ... رجوع شود به تفسیر آیه و به بحث فقهی مطلب) ولی همینکه به نزدیک جهنم رسید، جهنم از قبول او امتناع کرد و امر شد او را برگردانید زیرا این کسی است که در وقتی که در خواب بوده، غبار زوار حسینی بر روی او نشسته است!

لِكُنْ تَلْقَى الْأَلْهَةَ قَرِيرَ عَيْنَ  
عَلَيْهِ عَبَارُ زُوَّارِ الْحُسَيْنِ<sup>۲</sup>

فَإِنْ شِئْتَ النَّجَاهَ فَزُرْ حُسَيْنًا  
فَإِنَّ النَّارَ لَيَسَّ تَمُّسٌ جِسْمًا

پس وقتی که غبار زوار حسین بر روی یک دزد جانی بشیند او را نجات دهد، خود زوار چه مقام و درجه‌ای دارند! و حتماً بالاتر از ابراهیم خلیل خواهند بود! به قول شاعر:

من خاک کف پای سگ کوی کسی ام      کو خاک کف پای سگ کوی تو باشد  
و به قول شاعر اصفهانی مردی را در قیامت می‌آورند و ملازکه غلاظ و شداد او را به محضر عدل الهی می‌برند و هی به گناهان او شهادت می‌دهند و مورد توجه فرشته مأمور رسیدگی [واقع] نمی‌شود، می‌گویند: شکمها پاره کرده است،... دیوان مُکرم صفحه ۱۳۳:

ولش کن گریه کرده  
ولش کن گریه کرده  
مه حق روزه خورده

اگر این مرده اشکی هدیه کرده  
عیان گر معصیت یاخفیه کرده  
نماز این بندۀ عاصی نکرده

۱. مائدۀ / ۳۲

۲. [اگر نجات خواهی به زیارت حسین برو تا خداوند را با چشم روشن دیدار کنی، زیرا آتش دوزخ به جسمی که غبار پای زائران حسینی بر روی آن نشسته، نمی‌رسد.]

ولش کن گریه کرد  
شکمهاشان دریده  
ولش کن گریه کرد  
شکمهها کرده پاره  
ولش کن گریه کرد  
گناه او عظیم است  
ولش کن گریه کرد  
خدارا ناشناس است  
ولش کن گریه کرد  
به خون خود شده غرق  
ولش کن گریه کرد  
به یک سُبّوح و قدوس  
ولش کن گریه کرد  
۶. قبل‌گفتیم عامل تحریف دو چیز است. اکنون می‌گوییم عامل تحریف چند ولی یک ناله در یک تکیه کرده  
اگر پستان زنها را بریده  
هزاران مرد را بی‌خصوصیه کرده  
اگر از کودکان شیرخواره  
به دسته گریه‌های نسیه کرده  
خوراک او همه مال یتیم است  
خطا در شهر و هم در قریه کرده  
اگر بر ذمّة او حقّ ناس است  
برای خود جهان را فدیه کرده  
به دست خود زده قداره بر فرق  
تن خود زین ستم بی‌بنیه کرده  
نمی‌ارزد دوصد تضییع ناموس  
اگر اشکی روان بر لحیه کرده  
چیز است:

الف. اغراض دشمنان این وقایع که کوشش می‌کنند اینها را قلب و تحریف کنند، چنانکه نمونه‌اش را در نمره ۴ دیدیم.

ب. حس اسطوره‌سازی و قهرمان‌سازی خیالی که در بشر وجود دارد که قبل‌آبه آن اشاره شد و آقای دکتر شریعتی در سخنرانی عید غدیر، مبنای توجه بشر را به اساطیر به نحو احسن بیان کردند. و گفتیم همین حس است که علی را آنجا می‌برد که جبرئیل از آسیب شمشیر علی چهل روز نمی‌تواند بالا برسد، و ضربت علی آنچنان نرم و بُرنده صورت می‌گیرد که خود «مرحَب» متوجه نمی‌شود و به علی می‌گوید: با علی! اینهمه که از تو تعریف می‌کنند، همه زور و هنر تو همین است؟! علی می‌گوید خودت را یک تکان بدنه تابیینی چه خبر است. تا تکان می‌خورد نیمی به این طرف و نیمی به آن طرف می‌افتد!

ج. درخصوص حادثه عاشورا یک عامل خاصی هم دخالت کرده است و آن اینکه به خاطر فلسفه خاصی از طرف پیشوایان دین توصیه شده که این جریان به عنوان یک مصیبت یادآوری شود و مردم برآن بگریند. فلسفه این تذکر و گریستن و

گریاندن، احیاء این خاطره است و فلسفه احیاء آن این است که هدف کلی این نهضت برای همیشه زنده بماند و امام حسین هر سال در میان مردم به این صورت ظهور کند و مردم از حلقوم او بشنوند که: **الا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ**، مردم همیشه بشنوند: **لَا أَرَى الْمُؤْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَماً**، مردم بشنوند این ندایی را که با حمامه سروده شده است و ببینند این تاریخی را که با خون نوشته شده است.

ولی این مطلب بدون توجه به هدف گریستنها و گریاندنها، خود گریستان موضوع شده است، بلکه هنر مخصوص شده است. گریزدن خود یک هنری است در میان اهل منبر و روضه‌خوان‌ها. قهرآ برای اینکه مردم بهتر و بیشتر گریه کنند، و به ظاهر برای اینکه اجر و ثواب بیشتری پیدا کنند، روضه‌های دروغ جعل شد. مردم ما هم فعلًا مثل چایخورهایی که به چای پرنگ عادت کرده باشند که چای کمرنگ آنها را نمی‌گیرد، به روضه‌های خیلی داغ و پرحاشیه عادت کرده‌اند و این خود عاملی شده که اجباراً عده‌ای از اهل منبر برای اینکه مردم گریه بکنند، روضه‌های دروغ و اگر بخواهیم محترمانه بگوییم روضه‌های ضعیف می‌خوانند.

اینجاد داستان دارم: می‌گویند یکی از علمای آذربایجان همیشه از روضه‌های بی‌اصلی که خوانده می‌شد رنج می‌برد و به اهل منبر اعتراض می‌کرد. معمولاً می‌گفت این زهرمارها چیست که شما می‌خوانید؟! ولی کسی به سخنانش گوش نمی‌کرد، تا آنکه یک دهه خودش در مسجد خودش روضه گرفت و بانی هم خودش بود. با روضه‌خوان شرط کرد به اصطلاح خودش از آن زهرمارها قاطی نکند. روضه‌خوان گفت: آقا! من حرفی ندارم ولی بدانید که مردم گریه نمی‌کنند. گفت: تو چکار داری؟! در مجلس من باید از آن زهرماری‌ها یعنی روضه‌های دروغ خوانده شود. مجلس بپا شد. آقا خودش در محراب، و منبر هم کنار محراب. منبری وارد روضه شد ولی هرچه خواست با روضه راست مردم گریه کنند نشد. آقا خودش هم دست را به پیشانی گذاشت بود و دید عجب! مجلس خیلی یخ شد؛ و لابد با خود گفت الان مردم عوام خواهند گفت علت اینکه روضه آقا نمی‌گیرد این است که نیت آقا صاف نیست و مریدها خواهند پاشید. یواشکی سرش را به طرف منبر برد و گفت قدری از آن زهرماری‌ها قاطیش کن.

داستان دیگر اینکه: در یکی از شهرستانها برای اولین بار یک روضه مفصلی

شنیدم دربارهٔ داستان زنی که در زمان متوكل رفت به زیارت ابا عبدالله علیه السلام، و مانع می‌شدند و دست می‌بریدند، تا عاقبت آن زن با شرح مفصلی که یاد نیست، به دریا انداخته می‌شود و فریاد می‌کند: یا ابا الفضل! به فریادم برس. سواری پیدا می‌شود و می‌آید و به زن می‌گوید: رکابم را بگیر! زن می‌گوید: چرا دست دراز نمی‌کنی و مرا نمی‌گیری؟ می‌گوید: آخر من دست در بدنه ندارم.

پس معلوم می‌شود خود مردم هم عاملی برای این جعل و تحریف‌ها هستند.

بسیاری از زبان‌ها زبان حال نیستند:

ای خاک کربلا تو به من یاوری نما چون نیست مادری تو به من مادری نما  
یعنی چه؟! نه امام چنین کلماتی به زبان آورده و نه شایسته شأن امام است، بلکه شایسته هیچ مردی نیست. یک مرد پنجاه و هفت ساله فرضاً بخواهد از تنها بی و غربت بنالد، مادر را نمی‌خواند. مادر را خواندن در شأن یک بچه است که هنوز احتیاج به دامن مادر دارد. این سنین وقتی است که معمولاً فرزندان پناه مادران هستند.



کتاب لؤلؤ و مرجان که در نوع خود کتاب بی‌نظیری است و از یک تبحر واقعی مؤلف مرحومش حکایت می‌کند، بحث خود را در دو قسمت قرار داده است و از عهده هر دو نیکو برآمده است: اخلاق، صدق.

در بحث صدق، صفحه ۸۲، آیات مربوطه را نقل می‌کند. اول آیه: «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنْ شَاءَ رَبُّا وَمَا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لِّهُمْ مَمَّا كَبَرُوا وَمَا يَكْسِبُونَ»<sup>۱</sup>. سپس آیات افترای کذب را نقل می‌کند که زیاد است.<sup>۲</sup>

۷. در صفحه ۹۲ به بعضی دروغهای روضه‌خوان‌ها اشاره می‌کند از قبیل:  
الف. پس از رفتن علی‌اکبر به میدان و برگشتن، امام به مادرش لیلی فرمود  
برخیز و برو در خلوت دعا کن برای فرزندت که من از جدم شنیدم می‌فرمود: دعای  
مادر در حق فرزند مستجاب می‌شود.  
ب. حضرت زینب در حالت احتضار آمد به بالین امام فرموده بطریفه فقال لها آخوه:

۱. بقره / ۷۹.

۲. و شاید اگر مانند ما به آیات تحریف متمسک می‌شد بسیار مناسب بود.

از جمیعی إلی الحنیمة فَقَدْ كَسَرْتِ قَلْبِي، وَزَدْتِ كَوْبِي !

ج. امام چندبار به دشمن حمله کرد و هر نوبت ده هزار نفر را کشت!

۸. در صفحه ۱۴۲ اشتباه شیخ مفید را نقل می کند در جراحت برداشتن علی <sup>علیہ السلام</sup>، و در صفحه ۱۴۹ داستان عبور اسرا را از کربلا در مراجعت از شام نقل می کند که لهوف متفرد به آن است و فقط پس از او «ابن نما» در <sup>علیہ السلام</sup> مثیر الأحزان نقل کرده است. تألیف این کتاب، بیست و چهار سال بعد از وفات سید <sup>علیہ السلام</sup> واقع شده است.

۹. در صفحه ۱۶۳، از کتاب **مُحرِّق القُلُوب** آخوند ملامه‌دی نراقی نام می برد که مشتمل بر بعضی اکاذیب است از آن جمله:

«جون بعضی از یاران به جنگ رفته شهید شدند، ناگاه از میان بیان سواری میکمل و مسلح پیداشد، مرکبی کوهپیکر سوار بود، خود عادی <sup>۴</sup> فولاد بر سر نهاده و سپر مدور به سر کتف در آورده و تیغ یمانی جوهردار چون بر ق لامع حمایل کرده و نیزه هجده ذرعی (!) در دست گرفته و سایر اسباب حرب را بر خود آراسته کَالْبَرِقُ الْلَّامِعُ وَالْبَدْرُ السَّاطِعُ به میان میدان رسید و بعد از طریق و جولان <sup>۵</sup> روی به سپاه مخالف کرد و گفت: هر که مرا نشناسد بشناسد: منم هاشم بن ابی وقاراں پسر عمّ عمر سعد. پس روی به امام حسین کرد و گفت: **السلام عَلَيْكَ يا أبا عبد الله** اگر پسر عمّ عمر سعد...»

*motahari.ir*

۱۰. در صفحه ۱۶۶ اشاره می کند به کتابهای برگانیهای قزوینی که مشتمل بر برخی اکاذیب است.

۱۱. در صفحه ۱۶۷ می گوید:

۱. [پس حضرت با گوشه چشم به وی نگاهی انداخت و فرمود: به خیمه بازگرد که دلم را شکستی و غم را افرودم].

۲. [سید طاووس، مؤلف لهوف].

۳. این داستان به طول و تفصیل در روضة الشهداء کاشفی آمده و **محرق القلوب** علی الظاهر از آنجا گرفته است. در روضة الشهداء می گوید فضل بن علی <sup>علیہ السلام</sup> به کمک هاشم شافت!!!

۴. کذا [یعنی مطلب مهم است].

۵. تعبیر به «طریق و جولان» در روضة الشهداء کاشفی نیز آمده است.

«در ایام مجاورت کربلا و استفاده از محضر علامه عصر شیخ عبدالحسین طهرانی، سید عرب روضه خوانی از «حله» آمد و پدرش از این طایفه بود و اجزاء (جمع جزو) کهنه‌ای از میراث پدر داشت. اول و آخر نداشت. در حاشیه اش نوشته بود از تألیفات فلان عالم از علمای جبل عامل از شاگردان صاحب معالم است. غرض، آن سید استعلام حال آن کتاب نمود. مرحوم شیخ عبدالحسین اولاً در احوال آن عالم کتابی در مقتل نیافت؛ ثانیاً خود کتاب را مطالعه کرد و دید آنقدر اکاذیب دارد که ممکن نیست از عالمی باشد. لذا آن سید راهی کرد از نشر و نقل از آن. ولی بعد همین کتاب به دست مرحوم دربندی افتاد و مطالب آن را در کتاب اسرار الشهادة نقل کرد و بر عدد اخبار واهیه مجعله بی‌شمار آن افزود.»

در اسوار الشهادة<sup>۱</sup> می‌نویسد: عدد لشکریان کوفه به ششصد هزار سواره و دو کرور پیاده (یک میلیون و ششصد هزار) می‌رسیده است.

۱۲. در صفحه ۱۶۸ می‌گوید:

«مرحوم دربندی مشافهه<sup>۲</sup> نقل کرد که من در ایام سابقه شنیدم که فلان عالم گفت یا روایتی نقل کرد که روز عاشورا هفتاد ساعت بود و من در آن وقت غریب شمردم و متعجب شدم از نقل آن ولکن حال که تأمل در وقایع روز عاشورا کردم خاطر جمیع یا یقین کردم که آن نقل، راست و آنهمه وقایع نشود مگر در آن مقدار از زمان.»

۱۳. در صفحه ۱۶۹:

«شخصی در شهر کرمانشاه خدمت عالم کامل جامع فرید، آقا محمدعلی صاحب

۱. دو سه روز قبل از محرم امسال (۱۲۸۹ قمری) به مناسبت اینکه می‌خواستم در اطراف «تحریفات در واقعه تاریخی کربلا» بحث کنم، به وسیله تلفن از آقای [علی‌اکبر] غفاری مدیر مؤسسه کتابفروشی صدقه دروغترین کتابهای مقتل را خواستم. نظر هر دو نفر به اسرار الشهادة بود. آقای غفاری این کتاب را نداشت و قول داد تهیه کند، اما بعد از دو سه روز تلفن کرد که از هر کتابفروش خواستم او هم دنبال این کتاب بود زیرا مشتری زیاد دارد و همه اهل منبر هستند، با این تفاوت که شما برای انتقاد و آنها برای نقل و استفاده می‌خواهند.

مقامع وغیره قدس‌الله روحه رسیده وعرض کرد: در خواب می‌بینم به دندان خود گوشت بدن مبارک حضرت سیدالشهداء علیهم السلام را می‌کنم. آقا او را نمی‌شناخت، سر به زیر انداخت و متغیر شد. پس به او فرمود: شاید روضه‌خوانی می‌کنی؟ عرض کرد: بلی. فرمود: یا ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن.»

۱۴. در صفحه ۱۷۰ مقدمتاً برای نقل نمونه‌ای از اکاذیب روضه‌خوان‌ها جریان مسنای بنی‌اسرائیل و تلمود را که سینه به سینه به یهودیان رسید و جمع‌آوری شد ذکر می‌کند و تمثیل می‌کند «به صدور الوعاظین ولسان الذاکرین». ۱۵. در صفحه ۱۷۴ عبارت و بیانی در دنبال مطلب فوق دارد، می‌گوید:

«لکن مسنای یهود کتاب معین و معهودی است که به ملاحظه آن دو تفسیر (شرح مسنا) از زیادی و نقصان مصون و محروس است، و اما روایات مسنای این امت دارای قوهٔ قویهٔ تباتیه است که چون از مجموعه‌ای به مجموعهٔ دیگر نقل کند فوراً نمو کند و با برکت شود و شاخه‌ها و برگهای تازه با طراوت و نضارت برای آن پیدا [شود] و چون در سیر به منزل منابر بررسد و موسم نقل آنها بررسد قوهٔ حیوانیه در او ظاهر گردد و بال و پر پیدا کند و چون طیر خیال در هر لمحه به جهات مختلفه پرواز کند. و ما به جهت مثال به پاره‌ای از آنها اشاره کنیم به اینکه مختص‌تری از او نقل کنیم.»

- قبل‌آسه فقره نقل شد، لهذا از شماره ۴ شروع می‌کنیم:
۱۶. د. صفحه ۱۷۵: افسانه‌ای راجع به حضرت امیر پس از ضربت خوردن. ه. افسانه یکی از قاصدان کوفه که نامه‌ای آورد برای امام حسین و جواب خواست. حضرت سه روز مهلت خواستند، روز سوم عازم سفر شدند. آن شخص گفت: برویم ببینیم جلالت شأن پادشاه حجاز را که چگونه سوار می‌شود. آمد دید حضرت بر کرسی نشسته، بنی‌هاشم دورش را گرفته و مردان ایستاده و اسبان زین‌کرده و چهل محمل که همه را به حریر و دیباچ پوشانیده‌اند... تا عصر عاشورا که عمر سعد امر کرد شتران بی جهاز را حاضر کردند برای سوارشدن اسیران... و. صفحه ۱۷۷: حضرت زینب در شب عاشورا به جهت هم و غم و خوف از اعداء

در میان خیمه‌ها سیر می‌کرد برای استخبار حال اقربا و انصار، دید حبیب بن مظہر اصحاب را در خیمه خود جمع کرده و از آنها عهد می‌گیرد که فردا نگذارند احدي از بنی هاشم قبل از ایشان به میدان بروند... آن مخدّره مسروراً آمد پشت خیمه ابوالفضل، دید آن جناب نیز بنی هاشم را جمع کرده و به همان قسم از ایشان عهد می‌گیرد که نگذارند احدي از انصار پیش از ایشان به میدان بروند. مخدّره مسرور در خدمت حضرت رسید و تبسّم کرد. حضرت از تبسم او (در این وقت) تعجب کرد و سبب پرسید. آنچه دیده بود عرض کرد...

ز. داستان اینکه در روز عاشورا بعد از شهادت اهل بیت و اصحاب، حضرت به بالین امام زین العابدین علیه السلام آمد. پس، از پدر حال معامله آن جناب را با اعداء پرسید. خبر داد که به جنگ کشید. پس جمعی از اصحاب را پرسید. در جواب فرمود: قُتلَ، قُتلَ؛ تا رسید به بنی هاشم، و از حال جناب علی اکبر و ابی الفضل سؤال کرد؛ به همان قسم جواب داد و فرمود: بدان در میان خیمه‌ها غیر از من و تو مردی نمانده است.

صفحة ۱۷۸

«این قصه است و حواشی بسیار دارد و صریح است در آنکه آن جناب از اول مقاتله تا وقت مبارزت پدر بزرگوارش ابدآ از حال اقرباء و انصار و میدان جنگ خبری نداشت.»

*motahari.ir*

ح. داستان عزم رفتن ابا عبد الله به میدان جنگ و طلب کردن اسب سواری و [اینکه] کسی نبود اسب را حاضر کند:

«پس مخدّره زینب رفت و آورد و آن حضرت را سوار کرد. برحسب تعدد منابر، مکالمات بسیار بین برادر و خواهر ذکر می‌شود و مضامین آن در ضمن اشعار عربی و فارسی نیز درآمده و مجالس را به آن رونق دهند و به شور درآورند.»

ظاهراً از آن جمله است اینکه حضرت زینب هنگام وداع، برادر را ایست داد و فرمود: وصیتی از مادرم به یادم افتاد. مادرم به من گفته در همچو وقتی حسینم را بگیر و از طرف من زیر گلویش را ببوس. از آن جمله است اینکه حضرت دید اسب

حرکت نمی‌کند، هرچه نهیب می‌زند اسب نمی‌رود، یکمرتبه می‌بیند طفلی خودش را روی سم اسب انداخته است. (اشعار معروف صفوی علیشاه در بیان دو جاذبه عشق و عقل مربوط به جریان حضرت زینب در همین وقت است). باید متوجه بود که حضرت زینب حین وفات حضرت زهرا تقریباً پنجمالله بوده است.

ط. صفحه ۱۷۹: زینب آمد به بالین ابا عبد الله علی‌الله<sup>ع</sup> در قتلگاه و رَأْتُهُ يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَ رَمَثُ بِنَفْسِهَا عَلَيْهِ وَهِيَ تَقُولُ أَنْتَ أَخِي، أَنْتَ رَجَاؤُنَا، أَنْتَ كَهْفُنَا، أَنْتَ حِمَانَا.<sup>۱</sup>

ی. صفحه ۱۷۹: افسانه منسوب به «ابو حمزه ثمالي» که در خانه امام سجاد را کوبید، کنیزکی آمد، چون فهمید ابو حمزه است خدای را حمد کرد که او را رساند که حضرت را تسلی دهد چون امروز دومرتبه حضرت بیهوش شدند. پس ابو حمزه داخل شد و تسلی داد به اینکه شهادت در این خانواده موروثی است؛ جد، پدر، عم،... امام فرمود: بلی، ولی اسارت در این خانواده موروثی نبود. آنگاه شمهای از حالت اسیری عمهای خواهران بیان کردند.

یا. از هشام بن الحكم [مطلوبی] نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش این است: «در ایامی که امام صادق علی‌الله<sup>ع</sup> در بغداد بودند، هر روز می‌بایست در محضر امام باشم. روزی یکی از شیعیان، هشام را به یک مجلس عزا دعوت می‌کند و او معتذر می‌شود که باید در حضور امام باشم. او می‌گوید: از امام اجازه بگیر، و هشام می‌گوید: اسم این مطلب را پیش امام نمی‌شود برد که منقلب می‌شود. او گفت: بی‌اجازه بیا. هشام گفت: این هم ممکن نیست زیرا امام از من خواهد پرسید. آخر کار هر طور بود هشام را برد. روز بعد امام جویا شد و بعد از تکرار فاش کرد. امام فرمود: گمان می‌کنی من در آنجا نبودم یا در چنین مجالسی حاضر نمی‌شوم؟! عرض کرد: شما را در آنجا ندیدم. فرمود: وقتی که از حجره بیرون آمدی، در محل کفشهای چیزی ندیدی؟ عرض کرد: جامه‌ای در آنجا افتاده بود. فرمود: من بودم که عبا بر سر کشیدم و روی زمین افتادم! نظیر این افسانه است افسانه‌ای درباره امام سجاد علی‌الله<sup>ع</sup> که در یک مجلس عزاداری شرکت کرده بود و چراغها را خاموش کردند و بعد که مجلس ختم شد و چراغها روشن شد، دیدند امام کفشهای عزاداران را جفت کرده است.

۱. [و او را دید که مشغول جان دادن است. خود را به روی بدن او انداخت و می‌گفت: تو برادر منی، تو امید مایی، تو پناه مایی، تو پشتیبان مایی،]

## ۱۷. در صفحه ۱۸۳ می‌گوید:

«دو چیز است که سبب تجری این جماعت بلکه بعضی از ارباب تألیف شده در نقل اخبار و حکایات بی‌اصل و مأخذ، بلکه در بافت دروغ و جعل اخبار و حکایات: اول: گفته‌اند در اخبارِ مدحِ ایکاء ننوشته که به چه قسم بگریانید و چه بخوانید، و از این ذکر نکردن معلوم می‌شود هرچه سبب گریانیدن، وسیله سوزانیدن دل و بیرون آمدن اشک باشد ممدوح و مستحسن است. علیهذا اخبار منع کذب در غیر مقام تعزیه‌داری است.

به این بیان می‌توان بسیاری از معاصی کبیره را مباح بلکه مستحب کرد. مثلاً اخبار فضیلت ادخال سرور در قلب مؤمن. پس مثلاً غیبت یا بوسه و زنای با بیگانه یا لواط اگر موجب ادخال سرور بشود جایز است.»

## ۱۸. در صفحه ۱۸۶ می‌گوید:

«یکی از ثقایت اهل علم بیزد برای من نقل کرد که وقتی از بیزد پیاده رفتم به مشهد مقدس از آن راه بیان (کویر) که مشقت بسیار دارد. در مسیر منازل، وارد قریه‌ای از دهکده‌های خراسان شدم قریب نیشابور. چون غریب بودم رفتم به مسجد آنجا. چون مغرب شد اهل ده جمع شدند و چراگی روشن کردند و پیشنهادی آمد و نماز مغرب و عشا را به جماعت کردند. آنگاه پیشنهادی رفت بالای منبر نشست، پس خادم مسجد دامن را پر از سنگ کرد و برد بالای منبر نزد جناب آخوند گذاشت. متوجه ماندم برای چیست؟! آنگاه مشغول روضه‌خوانی شد. چند کلمه که خواند خادم برخاست و چراگها را خاموش کرد. تعجبم بیشتر شد. در این حال دیدم بنای سنگ انداختن شد از بالای منبر بر آن جماعت، و فریادها بلند شد، یکی می‌گوید: ای وای سرم، دیگری فریاد از بازو، سومی از سینه، و هکذا گریه‌ها و شیونها بلند شد. قدری گذشت، سنگ تمام و آخوند مشغول دعا شد و چراگ را روشن کردند. مردم با سر و صورت خوبین و دیده اشکبار رفتند. پس به نزد پیشنهادی رفتم و از حقیقت این کار شنیع پرسیدم. گفت: روضه می‌خوانم و این جماعت به غیر از این قسم عمل گریه نمی‌کنند. لابد باید (برای اینکه به ثواب گریه

بر ابعاد الله برسند) به این نحو ایشان را بگریانم.»

: ۱۸۷ صفحه ۱۹

«دوم: استقرار سیره علما در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات غیرصحیحه در ابواب فضائل و قصص و مصائب، و مسامحة ایشان در این مقامات، خصوص مقام اخیر چنانکه مشاهد و محسوس است.»

مرحوم حاجی بعداً وارد بحث در مسأله تسامح در ادله سنن می‌شود و فرق می‌گذارد میان حدیث ضعیف و موهون، و می‌گوید: آنچه قابل تسامح است احادیث ضعیفه است نه موهونه.

۲. در صفحه ۱۹۳ می‌گوید:

«قصة زعفر جنی و عروسی قاسم در روضه کاشفی، و دومی در منتخب شیخ طریحی هم هست. منتخب طریحی مشتمل بر موهونهایی از قبیل زنده دفن کردن حضرت عبدالعظیم در ری است.»

: ۱۹۴ صفحه ۲۱

«قصة عروسی، قبل از روضه کاشفی در هیچ کتابی دیده نشده است. اما قصة زبیده و شهربانو و قاسم ثانی در خاک ری و اطراف آن که در السنن عوام دائر شده، پس آن از خیالات واهیه است... تمام علمای انساب متفقند که قاسم بن الحسن عقب ندارد (بلکه صغیر بوده).»

۲۲. صفحه ۱۹۵، می‌گوید:

«مسعودی که شیعه است و معاصر کلینی است، در اثبات الوصیة عدد کشتگان امام را به ۱۸۰۰ تن رسانده است آنهم به عبارت «وَرُوِيَ أَنَّهُ قَتَلَ بِيَدِهِ ذُلِكَ الْيَوْمَ الْفَأَوْ ثَمَانِيَّةٍ» و محمدبن ابیطالب به هزار و نهصد و پنجاه نفر رسانده است. اما در

کتابی که هزار سال بعد نوشته شده (اسرار الشهاده در بنی) عدد مقتولین امام را به سیصد هزار و عدد مقتولین حضرت ابوالفضل را به بیست و پنج هزار و از سایرین نیز به بیست و پنج هزار نفر رسانده است.»

اگر فرض کنیم امام در هر ثانیه یک نفر کشته باشد، سیصد هزار نفر مقدار هشتاد و سه ساعت و بیست دقیقه وقت می خواهد که با روز هفتاد و دو ساعت نیز قابل اصلاح نیست؛ و بیست و پنج هزار نفر اگر هر نفر در یک ثانیه کشته شود، شش ساعت و پنجاه و شش دقیقه و چهل ثانیه وقت می خواهد. به علاوه جمعیت یک میلیون و ششصد هزار نفر در صحرای کربلا جا نمی گیرد. وسائل و اسبابش از کجا فراهم می شود؟ آنهم همه از مردم کوفه بودند، از حجاز و شام کسی نبود<sup>۱</sup>. خداوند عقلی بدهد.

۲۳. در صفحه ۲۰۲ اشاره می کند به افسانه دیگری که ما نظر به آنچه قبلًا نقل کردہ ایم آن را دوازدهم قرار می دهیم:

یب. روزی حضرت امیر در بالای منبر خطبه می خواند. حضرت سیدالشهداء <sup>علیهم السلام</sup> آب خواست. حضرت به قنبر امر فرمود آب بیاور. عباس در آن وقت طفل بود، چون شنید تشنگی برادر را، دوید نزد مادر و آب برای برادر گرفت در جامی و آن را بر سر گذاشت و آب از اطراف می ریخت. به همین قسم وارد مسجد شد. چشم پدر بر او افتاد، گریست و فرمود امروز چنین و روز عاشورا چنان....

البته قصه باید در کوفه باشد زیرا سخن از خطابه و منبر است، و در آن وقت امام حسین یک مرد سی و چند ساله است و ممکن نیست در حضور جمع در حین خطبه پدر از آب بخواهد. به علاوه در هیچ مدرکی وجود ندارد.

یج. حضرت ابوالفضل در صفين هشتاد نفر را یکی پس از دیگری به هوا انداخت که هنوز اولی برنگشته بود، و هر کدام برمی گشت با شمشیر دو حصه می نمود...  
ید. [می گوید:]

۱. در اینجا انسان به یاد آن افسانه می افتد که یک نفر اغراق گو در بزرگی شهر هرات در یک تاریخی گفت که در آن وقت در هرات بیست و یک هزار احمد یک چشم کله بیز بود. نظیر اینها را درباره سرو کاشمر و عدد بنی اسرائیل و متقابلاً لشکریان فرعون و غیره گفته اند.

«برای ذریء طاهره دوشیزگانی بهم بافتند خصوص برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام، بعضی را در مدینه گذاشتند و بعضی را در کربلا شوهر دادند و بعضی را به جهت صدق کلام جبرئیل (صَغِيرُهُمْ يُمْتَهِنُونَ الْعَطَشُ) در کربلا از تشنگی بکشتند و بعضی را در قتلگاه شبهیه عبدالله بن الحسن شهیدش کنند...»

## ۲۰۸. صفحه :۲۰۸

«خاتمه، در مذمت گوش دادن به اخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ مجالس تعزیه داری. خداوند در مقام مذمت یهودان بلکه منافقین و بیان صفات خبیثه و افعال قبیحه ایشان می فرماید: سَاعَونَ لِكَذِبِ أَكَالُونَ لِسُّختٍ<sup>۱</sup>. درباره اهل بهشت می فرماید: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَ لَا كِذَابًا<sup>۲</sup>. درباره اهل دوزخ که در این جهان به دروغ عادت کرده اند و در آخرت و موقف نیز ترک نکنند می فرماید: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْجِنِّمُونَ مَا لَيْشَا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذِلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ<sup>۳</sup>. ایضاً: يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَيِّعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ<sup>۴</sup>. ایضاً: ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ \* أُنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ<sup>۵</sup>. ایضاً: وَاجْتَبَوَا قَوْلَ الرُّورِ<sup>۶</sup>. ایضاً: وَالَّذِينَ لَا يَتَهَدَّوْنَ الزُّورَ<sup>۷</sup>.

## ۲۱۳. صفحه :۲۱۳

- 
۱. مائدہ / ۴۲. [به دروغ گوش دهند و حرام خورند].
۲. بنا / ۳۵. [در آنجا سخن لغو و دروغ نشنوند].
۳. روم / ۵۵. [روزی که قیامت برپا شود مجرمان سوگند خورند که جز ساعتی درنگ نکرده اند. اینچنین از حق منحرف و منصرف می شوند].
۴. مجادله / ۱۸. [روزی که خدا همه آنها را برانگیزد، پس برای او سوگند خورند چنانکه برای شما سوگند می خورند، و پندارند که برحقند. آگاه باشید که اینان دروغگویانند].
۵. انعام / ۲۳ و ۲۴. [لیپس پاسخ آنها جزا این نبود که گفتند به الله پروردگار مان سوگند که ما مشرك نبودیم. بنگر که چگونه بر خود دروغ می بندند و چگونه افتراها ایشان از ظریشان گم شده است].
۶. حج / ۳۰. [واز گفتار باطل و دروغ بپرهیزید].
۷. فرقان / ۷۲. [و کسانی که شاهد و ناظر کارهای لغو و باطل نمی شوند].

«و نیز دلالت کند بر قبح و مذمت آن، استقراء غالب معاصی که محل آن مانند غالب اقسام دروغ، زبان است مثل غیبت و غنا و سبّ و بهتان و استهزاء و نظایر آنها، زیرا که چنانکه غیبت در شرع حرام است، گوش دادن به آن نیز حرام است؛ خوانندگی حرام است، گوش دادن به آن نیز حرام است؛ سبّ اولیاء خداوند یا مؤمن کفر یا معصیت است، گوش دادن به آن نیز حرام است. خدای تعالی فرماید: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكَفِّرُهُمْ أَهْبَاطُهُمْ فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخْوُضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْۚ۝ هر کس مرتكب گناهی شد، به آیه‌ای از آیات الهی استهزاء کرده است.»

۲۶. حال سزاوار است که ارباب دانش و بینش، مجالس مصائب جدیده حضرت ابی عبدالله عائیل را ترتیب می‌دادند و صدماتی که بر آن وجود مبارک می‌رسد از زائر و مجاور و خدام و حامل علوم آن حضرت و متعبدین و ناسکین و مأمورین و غیر ایشان به انواع و اقسامش در شب و روز جمع کرده به دست دیندار دلسوزی دهنده که در مجالس اهل تقوا و دیانت و غیرت و عصبیت بخوانند و بسوزند و بگریند و از خداوند متعال تعجیل فرج و ظهور سلطان ناشر عدل و امان و باسط فضل و احسان و قامع کفر و نفاق و عدوان را بخواهند.

□

## ۲۷. این بحث در چهار فصل بیان می‌شود:

الف. معنی تحریف و انواع تحریفها و اینکه در حادثه عاشورا انواعی از تحریف واقع شده است.

ب. عوامل تحریف به طور عموم و عوامل تحریف به طور خصوص در حادثه عاشورا، و به عبارت دیگر مسؤولان تحریف در حوادث به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص.

ج. تشریح تحریفهایی که لفظاً یا معنی، شکلاً یا روحاً در حادثه عاشورای حسینی صورت گرفته است.

۱. نساء / ۱۴۰. [و حال آنکه در کتاب بر شما این حکم را فرستاده که چون شنیدید به آیات خدا کفر می‌ورزند و ریشخند می‌زنند با آنان منشینید تا در سخنی دیگر فرو روند، که (اگر چنین نکنید) شما هم مثل آنان خواهید بود.]

۵. وظيفة علمای امت در این باب به طور عموم و در این حادثه بهطور خصوص که: **إِذَا ظَاهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَّ الْعَالَمُ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ!** ا. ايضاً: وَ إِنَّنَا فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولاً يَنْفُونَ عَنَّا تَحْرِيفَ الْأَغْالِيَنَ وَاتِّحَالَ الْمُبَطِّلِيَنَ؛ وَ وظيفة ملت مسلمان در این باب به طور عموم و در این حادثه به طور خصوص از نظر حرمت شرکت در استماع و لزوم مبارزة عملی و نهی از منکر.

## ۲۸. معنی تحریف: راغب در مفردات می‌گوید:

«**حَرْفُ الشَّيْءِ طَرْفُهُ... وَتَحْرِيفُ الشَّيْءِ إِمَالَتُهُ كَتْحَرِيفُ الْكَلَامِ. وَتَحْرِيفُ الْكَلَامِ أَنْ تَجْعَلَهُ عَلَى حَرْفٍ مِنَ الْأِخْتَالِ يُمْكِنُ عَلَى الْوَجْهِيْنِ.** قال عَزَّ وَجَلَّ: يُحَرَّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِيعِهِ... وَ ... مِنْ بَعْدِ مَوَاضِيعِهِ...»<sup>۳</sup>

در تفسیر امام فخر رازی جلد ۳ صفحه ۱۳۴ ذیل آیه ۷۵ از سوره بقره می‌گوید:

«قَالَ الْقَفَّالُ: التَّحْرِيفُ: التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ، وَأَصْلُهُ مِنَ الْأَحْجَارِ فِي عَنِ الشَّيْءِ وَالْتَّحْرِيفُ عَنْهُ، قَالَ تَعَالَى: إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالِ أَوْ مُتَحَيَّرًا إِلَى فِتَةٍ. وَالتَّحْرِيفُ هُوَ إِمَالَةُ الشَّيْءِ عَنْ حَقِّهِ. يُقَالُ: قَلْمَمُ حُرَّفٌ إِذَا كَانَ رَأْسُهُ قَطْ مَاثِلًا غَيْرَ مُسْتَقِيمٍ. قَالَ الْقاضِي: إِنَّ التَّحْرِيفَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ فِي الْلَّفْظِ أَوْ فِي الْمَعْنَى. وَ حَمْلُ التَّحْرِيفِ عَلَى تَغْيِيرِ الْلَّفْظِ أَوْلَى مِنْ حَمْلِهِ عَلَى تَغْيِيرِ الْمَعْنَى!...»<sup>۴</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱ / ص ۵۴ با کمی اختلاف. [هرگاه بدعتها روی داد بر عالم است که علم خویش آشکار کند، و گرنده لعنت خدا بر اوست].

۲. اصول کافی، ج ۱ / ص ۳۲، و در آن «ینفون عنہ» است. [ما را در هر نسلی عادلانی است که تحریف افراطیان و دروغزنانی مبطلان را از ما (از دین) دور می‌سازند...].

۳. [حرفی یک چیز طرف و کنار آن است... و تحریف یک چیز کج کردن آن است مانند کج کردن و مایل ساختن قلم، و تحریف سخن آن است که آن را بر یکی از دو طرف احتمال حمل کنی در حالی که امکان هر دو معنی را دارد. خدای عزو جل فرموده: سخن را از جای خود تحریف می‌کنند...].

۴. [قال گفته: تحریف، تغییر دادن و عوض کردن است، و ریشه آن از منحرف شدن از چیزی است، خدای متعال فرموده: جزا یکی بخواهد برای جنگ جا عوض کنید یا در گروهی جای گیرد، و تحریف، کج کردن و مایل ساختن چیزی از محل شایسته آن است. گفته می شود: قلم مُحَرَّفٌ، یعنی قلمی که سرش کج شده است، قاضی گفته: تحریف گاه در لفظ است و گاه در معنی، و تحریف را تغییر در لفظ بگیریم بهتر است از تغییر در معنی...].

تحریف لفظی به این است که مثلاً لفظی کم یا زیاد می‌کنند و یا کلمهٔ با جمله‌ای را پس و پیش کنند و به هر حال معنی را کم یا زیاد [کنند] یا تغییر دهند. خطر بزرگ در تحریفاتِ مغایر معنی است.

این‌گونه تحریفات در کتب و نوشته‌ها زیاد است حتی در متن اشعار خصوصاً آنجاکه به اصطلاح مصحح «شدرنما» می‌کند. مولوی در یکی از اشعار خود گفته است:

از محبت تلخها شیرین شود

بعد نسخ اضافه کرده‌اند: «از محبت دردها صاف، و دردها شفا، و خارها گل، و سرکه‌ها مُل، و دار تخت، و بار بخت، و سنگ روغن، و حزن شادی، و غول ماری، و مرده زنده، و شاه بنده می‌شود». مانده است بگویند سقف دیوار و خربوزه هندوانه و استکان نعلبکی می‌شود.

اما تحریف معنوی - سه مثال:

الف. يا عَمَّار! تَقْتُلُكَ الْفِتَّةُ الْبَاغِيَةُ.

ب. لا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.

ج. إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمِلْ مَا شِئْتَ.<sup>۱</sup>

اولی مورد سوء استفاده معاویه، دوم مورد سوء استفاده خوارج، سوم مورد سوء استفاده شیعیان از حدیث امام صادق شد که خود آن حضرت به طور صحیح توضیح دادند.

در قرآن تحریف لفظی واقع نشده ولی تحریف معنوی که عبارت است از سوءتفسیر، زیاد واقع شده است.

منطقیین در باب صنعت مغالطه گفته‌اند یا لفظی است و یا معنوی، و اقسامی ذکر کرده‌اند که برای «ما نحن فيه» مخصوصاً از نظر پیدا کردن مثال عربی و فارسی بسیار مفید است.

قرآن از تحریف کلمه در آیات زیادی یاد و نکوهش کرده است. اما همان‌طور که «کلمه» در اصطلاح قرآن اعم است از جمله و شخصیت و حادثه، قهراً تحریف نیز

۱. [ترجمهٔ سه جملهٔ به ترتیب: ای عَمَّار! گروه متباوز تو را می‌کشنند. هیچ حکمی جز برای خدا نیست. چون شناختی هرچه خواهی بکن.]

اقسامی پیدا می‌کند: تحریف عبارات، تحریف حادثه‌ها و تاریخچه‌ها، تحریف شخصیت‌ها. (برای قسم سوم رجوع شود به سخنرانی سید مرتضی جزائری در گفتار ماه).

۲۹. بحث ما در نوع دوم یعنی تحریف حادثه است که هم ممکن است تحریف لفظی شود یعنی کم و زیاد در نقل آن بشود، و هم ممکن است تحریف معنوی بشود یعنی روح حادثه که عبارت است از علل و انگیزه‌ها و از هدفها و منظورها، مسخ بشود. از همین‌جا معلوم می‌شود که اهمیت تحریف بستگی دارد به اهمیت موضوع آن یعنی محرّف فیه که یک سخن عادی یا یک حادثه عادی و یا یک شخصیت عادی باشد یا آنکه در سخنی یا حادثه‌ای یا شخصیتی واقع شود که سند تاریخی و اخلاقی و تربیتی و دینی یک اجتماع است. لهذا کذب بر خدا و رسول، اشنع اقسام کذب است و مبطل روزه است. از نظر قوانین نیز جعل و تحریف در اسناد رسمی از نظر چرمی جنایت تشخیص داده می‌شود نه جنحة.

۳۰. واقعاً حادثه‌های اخلاقی و نهضتهای بزرگ الهی، آیه‌ای هستند از آیات الهی در کتاب مقدس تکوین. مردم وظیفه دارند حداکثر رعایت را در حفظ و رعایت و صیانت آنها بنمایند، و الا مناطاً مشمول این جمله می‌شوند: مَنْ فَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَإِيْسَبَوْاً مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ<sup>۱</sup>. ایضاً: فَلِمَا نَقْضَهُمْ مِيثَاقُهُمْ لَعَنَّهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكِلَمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَتَسْوُا حَظَّاً مَا ذُكِرَوا بِهِ<sup>۲</sup>. ایضاً: فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيَسْتُرُوا بِهِ ثُمَّاً قَلِيلًا فَوَيْلٌ لِلَّهُمْ مَا كَتَبْتُ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مَا يَكْسِبُونَ<sup>۳</sup>.

۳۱. در حادثه عاشورا، هم تحریف لفظی صورت گرفته و بند و بیلهای و کم و زیادهای زیاد در آن صورت گرفته که در کمتر حادثه‌ای اینهمه برگ و ساز پیدا شده است. به قول شاعر:

بس که ببستند بر او برگ و ساز      گر تو ببینی نشناشیش باز

۱. تفسیر صافی، مقدمه پنجم، [هر کس قرآن را به رأی و نظر خوبیش تفسیر کند جایگاه خوبیش را در آتش فراهم کند].

۲. مائدۀ /۱۳. [چون پیمان خویش بشکستند آنان را لعنت کردیم و دلهایشان را ساخت نمودیم، آنان سخن را از جای خود تحریف می‌کنند و بهره‌ای را که از آنچه بدان تذکر داده شدند نصیشان می‌شد فراموش نمودند].

۳. بقره /۷۹. [وای بر کسانی که کتاب را با دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خدادست تا بهره اند کی بخند، پس وای بر آنان از کاری که کرده‌اند و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند].

دوستان و اصحابی، دشمنانی، فرزندانی، جمله‌هایی، کارهایی، سخنانی به امام نسبت داده شده که اگر امام بشنود هیچ تشخیص نمی‌دهد که درباره او صحبت می‌کنند؛ با آنکه حادثه عاشورا برخلاف توهم بعضی، از نظر تاریخی بسیار روشن و خالی از ابهام است؛ کمتر حادثه تاریخی مثل این حادثه استناد صحیح و درست دارد به علت اهمیت این حادثه، و مخصوصاً اهل‌بیت جزئیات این حادثه را فاش کردند.  
[و هم در این حادثه تحریف معنوی صورت گرفته است].

### ۳۲. اما عاملها:

گفتیم که عامل تحریف به‌طورکلی دو قسم است: عامل عداوت و غرض، و دیگر عامل اسطوره‌سازی. اینجا باید عامل سومی هم اضافه کنیم، دوستی و تمایل. مثال عامل غرض، جعلها و تحریفهای مسیحیان درباره رسول اکرم و جعل و تحریفهای امویّین درباره حضرت امیر است؛ و مثال عامل دوستی، همه‌اکاذیبی است که افراد و اقوام برای نیاکان خود جعل می‌کنند. در مورد امام، او را اخلاقلگر و تفرقه‌انداز خوانند که قبل‌گذشت.

اما «اسطوره‌سازی» خود یک حس اصیل است در بشر که قبل‌آشارة کردیم. افسانهٔ مجروح شدن پر جبرئیل در جنگ خیر و همچنین افسانهٔ دونیم کامل شدن «مرحب» و نفهمیدن خودش. ایضاً افسانهٔ پرتاب کردن ابی‌الفضل هشتاد نفر را در صفين به هوا که هشتادمین رفته بود بالا و هنوز اولی برنگشته بود، و پس از برگشتن یکی یکی را دو نیم کرد. همچنین است افسانهٔ ششصد هزار کشته و هفتاد و دو ساعت بودن روز عاشورا.

عوامل سه گانه فوق در همهٔ جهان بوده و هست.

اما عامل خصوصی: از طرف اولیاء دین پیشنهاد شده که اقامه عزای حسین بن علی بشود و قبرش زیارت شود و او به عنوان یک فداکار بزرگ همیشه نامش زنده و پاینده باشد. این موضوع تدریجیاً سبب شد که بعضی مرثیه‌خوانان حرفه‌ای پیدا شوند و کم‌کم مرثیه‌خوانی به صورت یک فن و هنر از یک طرف، و وسیله زندگانی از طرف دیگر درآید؛ از طرفی فکری پیدا شود که چون گریاندن بر ابی عبدالله ثواب

۱. مطلب مهم این است که تمام این تحریفها در جهت پایین آوردن است و امام را در سطح یک آدم پست کم فکر، العیاذ بالله کم شعور پایین می‌آورد، مثل آب خواستن و سط سخنرانی پدر در سن سی و چند سالگی، یا عروسی قاسم.

جزیل و اجر عظیم دارد پس به حکم «الْغایاتُ تُبَرِّزُ الْمُبَادِی» (هدف، وسیله را مباح می‌کند) از هر وسیله‌ای می‌شود استفاده کرد.  
اینجاست که جعل و دروغ در نظر عده‌ای مشروع می‌شود.

به قول حاجی [نوری] اگر اینچنین است، پس چون ادخال سرور در دل مؤمن نیز مستحب است و هدف وسیله را مباح می‌کند، از غیبت و حتی از بوسه و زنا نیز می‌توان استفاده کرد. اینجاست که داستان روضه‌خوان سنگپران که قبلاً گذشت به یاد می‌آید. و اینجاست که باید آن خواب روضه‌خوانی که دید گوشت بدن امام را با دندانهای خود می‌گند صادق دانست.

عجب‌کار در پنج قرن پیش یک مرد بوقلمون صفت که معلوم نیست شیعه است یا سنی به نام ملاحسین کاشفی [کتابی می‌نویسد به نام روضة الشهداء]. این مرد، واعظ است و چون اهل سبزوار و بیهق بوده و آنجا مرکز تشیع بوده ذکر مصیبت هم می‌کرده است. این مرد تا توانسته ساخته و پرداخته و حتی اسمهایی در این کتاب هست از اصحاب و از مخالفین که معلوم است مجعل است و ظاهراً از خود ساخته. بعد این کتاب چون فارسی بوده به دست مرثیه‌خوان‌ها می‌افتد و سند و مدرک آنها می‌شود که این کتاب را از رو می‌خوانده‌اند و به همین مناسبت آنها را روضه‌خوان گفته‌اند، و این کتاب بعد بجا همه کتابهای درست، منبع و مأخذ روضه‌های دروغ شده است. این کتاب در اوآخر قرن نهم یا اوایل قرن دهم نوشته شده است زیرا ملاحسین کاشفی در ۹۱۰ وفات کرده است. بعد در اوآخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم کتاب دیگری که صد چوب به سر آن کتاب زده به نام اسرار الشهادة نوشته و چاپ می‌شود و کار را می‌رساند به آنجا که رسانده‌اند. البته کتابهایی از قبیل محرق القلوب نیز بی‌تأثیر نبوده‌اند.

تحریفهای لفظی از قبیل: داستان لیلی و علی‌اکبر، داستان عروسی قاسم، داستان آب آوردن حضرت ابی‌الفضل در کودکی برای امام حسین، آمدن زینب در حین احتضار به بالین ابا عبدالله علیه السلام، عبور اسرا در اربعین از کربلا، عدد مقتولین، هاشم بن عتبه با نیزه هجدہ ذرعی، روز عاشورا ۷۲ ساعت بود، امام حسین با زی شاهان از مکه خارج شد، بی‌خبر بودن امام سجاد علیه السلام از وقایع، افسانه اسب آوردن زینب برای ابا عبدالله و بوسیدن گلوگاه آن حضرت، بیهوش شدن امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام.

این تحریفها بعضی مربوط است به قبل از حادثه نظیر آب آوردن حضرت ابی‌الفضل در کودکی برای امام، بعضی مربوط است به بین راه مثل خروج امام از مکه با زیّ پادشاهان، بعضی مربوط است به روز عاشورا مثل داستان لیلی، عروسی قاسم، آمدن زینب در حین احتضار به بالین ابا‌عبدالله، اسب حاضر کردن زینب برای امام، افتادن سکینه روی سم اسب، بوسیدن زیر گلو، آمدن هاشم مرقال، آمدن زعفر جنّی، عدد مقتولین؛ و بعضی مربوط است به بعد، مثل حادثه اربعین، بیهوش شدن امام سجاد، افتادن امام صادق در کفش‌گن.

### ۳.۳. اما تحریف معنوی:

تحریف معنوی یعنی منحرف کردن روح و معنی یک جمله یا یک حادثه، و چون بحث در اطراف حادثه است پس تحریف معنوی یک حادثه یعنی اینکه علل و انگیزه‌ها و همچنین هدف و منظورهای آن حادثه را چیز دیگر غیر از آنچه هست معرفی کنیم. مثلاً شما به دیدن شخصی می‌روید، یا شخصی را به خانه یا مجلس خودتان دعوت می‌کنید، دیگری می‌آید می‌گوید: می‌دانی منظور فلانی از آمدن به خانه تو چیست؟ (یا از دعوت تو چیست؟) می‌خواهد مثلاً دخترش را به پسر تو بدهد؛ درصورتی که شما چنین منظوری هرگز ندارید.

تحریف در جمله‌ها سه مثال دارد که قبلاً اشاره کردیم.

در بسیاری از حوادث تاریخی جهان، از نظر تفسیر و توجیه، تحریف شده با عمدأً یا جهلاً، که فعلاً وارد آنها نمی‌شویم. حادثه بزرگ و باعظمت عاشورا گذشته از تحریفهای لفظی و شکلی مربوط به حوادث و جریاناتی که بوده است، دچار یک سلسله تحریفهای مهمتر در ناحیه روح و معنی و تفسیر و توجیه گردیده است. می‌دانیم امام حسین نهضتی کرده است که شرایط سه گانه عظمت را دارا بوده است:

الف. مقدس بودن هدف و شخصی نبودن آن، به خاطر انسانیت بودن آن که توأم با فداکاری و گذشت از منافع فردی بوده است. به همین دلیل بشریت این‌گونه افراد را که مرز میان خود و دیگران را شکسته‌اند از خود می‌داند و خود را از آنها می‌داند، او را فدای امت و مصالح امت می‌بینند.

ب. اینکه توأم بوده با یک بصیرت قوی و نافذ، و آنچه دیگران در ظاهر

نمی دیدند او در پیشتر پرده می دیده است. آنچه دیگران در آینه نمی دیدند، او در خشت خام می دیده است. به عبارت دیگر از محیط خودش پیش بود.

ج. اینکه نوری بوده که در میان یک ظلمت کامل درخشیده است به شرحی که قبل‌آگفته‌ایم.

از طرف دیگر اولیاء دین سخت توصیه کرده‌اند به مردم راجع به اخبار این حادثه و عزاداری دائم و زیارت تربت او.

در اینجا سخن این است که امام چرا نهضت کرد و بعد چرا پیشوایان اسلام توصیه کردن که این حادثه زنده بماند؟

تحریفی که در اصل حادثه رخ داد این بود که [گفتیم امام حسین] کفاره گناه امت را بددهد و سنگر گنهکاران باشد، بیمه کند معصیتکاران را.

تحریف دوم این بود که این حادثه جنبه خصوصی و فردی دارد، یعنی آن را به آسمان برده‌یم و غیرقابل پیروی قرار دادیم و از مکتب بودن و درس بودن خارج کردیم، آن را در اوضاع و احوال عصر و زمان خود از یک طرف و دستورهای اسلام در این زمینه‌ها از طرف دیگر قرار ندادیم که بتواند مکتب و مدرسه و الهام‌بخش باشد.

پس دو کار به سرش آوردیم. اول آن را از مکتب بودن - از راه خصوصی کردن - خارج کردیم. دوم اینکه به علاوه آن را به صورت یک مکتب گنهکارسازی درآوردیم و گفتیم هر گناهی بکنیم سینه سه ضربه آن را جبران می کند.

تحریف دیگر، در موضوع دستورهای درباره فلسفه عزاداری است. در اینجا گاهی گفتیم برای تسلی خاطر حضرت زهراست چون ایشان در بهشت همیشه بیتابی می‌کنند و هزار و چهارصد سال است آرام ندارند، با گریه‌های ما ایشان آرامش پیدا می‌کنند! پس آن را یک خدمت خصوصی به حضرت زهرا تلقی کردیم.

دوم اینکه به چشم یک آدم نفله شده که حداکثر مقامش این است که بی‌قصیر به دست یک ظالم کشته شد پس باید برایش متأثر بود به امام نگاه کردیم، فکر نکردیم که تنها کسی که نفله نشد و برای هر قطره خون خود ارزش بی‌نهایت قرار داد او بود. کسی که موجی ایجاد کرد که قرنها کاخهای ستمگران را لرزاند و می‌لرزاند و نامش با آزادی و برابری و عدالت و توحید و خداپرستی و ترک خودپرستی یکی شده چگونه هدر رفته است؟! ما هدر رفته‌ایم که عمری را جز در پستی و نکبت زندگی نکرده و نمی‌کنیم.

هدف نهضت امام را خود امام از همه بهتر بیان کرده است. هدفش همان هدف پیغمبر بود. خطبه‌های امام مبین هدف نهضت امام است. امام هدف نهضت خود را اصلاح امت اسلامیه معرفی کرد؛ خواست عملاً درس‌های اسلام را بیاموزد و به جهان بفهماند که خاندان پیغمبر اسلام که نزدیکترین مردم به او هستند، از همه مردم دیگر به تعلیمات او بیشتر ایمان دارند و این خود دلیل حقانیت این پیغمبر است.

اما اینکه فلسفهٔ اقامهٔ عزای حسین چیست؟ برای اینکه صحنه‌ای بالاتر و بهتر از این صحنه در جهان وجود ندارد که: اولاً این اندازه درس توحید و ایمان کامل به جهان غیب را بدهد و مظهر نفس مطمئنه باشد. پس روحش توحید بود.

ثانیاً همهٔ تربیتها برای این است که روح بشر در برابر حوادث، شکست‌ناپذیر شود؛ تنش با شمشیرها قطعه‌قطعه، ثروتش به باد، فرزندانش کشته، خاندانش اسیر، ولی روحش ثابت و محکم بماند.

ثالثاً چقدر فرق است میان ادعا و عمل. مدعیان آزادی و آزادی‌خواهی، حقوق بشر، عدالت، [زیادند] اما داستان پادشاه و وزیر و گرباء تربیت شده است؛ ولی مردان الهی عملاً نشان دادند که اگر یک طرف حق باشد با محرومیتها، با کشته‌شدن‌ها، با قطعه‌قطعه‌شدن‌ها، و طرف دیگر مال و ثروت و همه چیز باشد با پامال شدن حق و حقیقت، کدام طرف را می‌گیرند.

چند چیز که علامت شکست دشمن بود:

الف. پرهیز از جنگ تن به تن.

ب. تیراندازی و سنگ پرانی.

ج. دستور عمر سعد که از جنگ با شخص حسین پرهیز کنند: **هُذَا ابْنُ قَتَّالِ الْعَرَبِ، وَاللَّهُ نَفْسُ أَبِيهِ بَيْنَ جَبَّابِيَّهِ**.<sup>۱</sup>

د. دستور عمر سعد که مانع سخنرانی او بشوند و نگذارند سخنانش شنیده شود. نه در مقابل شمشیر و بازویش و نه در مقابل منطق و سخشن تاب نمی‌آوردند.

آنچه از امام ظهرور کرد:

الف. شجاعت بدنی.

ب. قوّت قلب و روح.

۱. [این، فرزند کشته‌شدهٔ عرب است، به خدا سوگند جان پدرش در میان دویلهلوی اوست.]

ج. ایمان به حق و قیامت، که ساعت به ساعت بر بشاشتش افزوده می‌شد.

د. صبر و تحمل.

ه. رضا و تسلیم.

و. طمأنینه و عدم هیجان روحی و نشنیدن یک سخن [از او] که حاکی از غصب و خشم و از جا در رفتن باشد.

ز. روح حماسی که چنان خطبه‌ای انشاء کرد.

دو چیزی که چشم امام را روشن داشت:

الف. خاندان.

ب. یاران. هُنَّا مُنَاجِرُ كَابِ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ<sup>۱</sup>. اصحاب و خاندان نشان دادند که عاشقانه عمل می‌کنند.

پس بی‌نظیری و آموزندگی آن، علت اصلی و فلسفه اصلی عزاداریهای است.

۳۴. اما وظیفه ما:

این وظیفه در دو قسمت باید بیان شود: وظیفه علماء و وظیفه عامه و توده مردم؛ و به زبان مردم این عصر و بلکه برای مردم این عصر: رسالت علماء (خواص) و رسالت توده (عام). معمولاً علماء این انحرافات را به گردن توده و عامه مردم می‌گذارند و تقصیر عوامی و جهالت مردم می‌دانند، و مردم عوام مستقبلاً می‌گویند تقصیر علماست که نمی‌گویند، زیرا: «ماهی از سرگنده گردد نی زد».

ولی حقیقت این است که در این جریان، هم خواص مسؤولند و هم عوام، هم علماء مسؤولند و هم توده؛ این ماهی، هم از سرگنده گردیده و هم از دم، سر و دم مشترکاً مسؤول این گندیدن هستند.

درحقیقت قل از آنکه وظیفه خواص و وظیفه عوام بیان شود باید معلوم شود که تقصیر از کی بوده است. چون اینکه وظیفه الان متوجه کیست یک مطلب است، و تقصیر از کی بوده مطلب دیگر است. چنانکه گفتیم در تقصیر هر دو شرکت داشته‌اند و این ماهی، هم از سرگنده گردیده است و هم از دم. و از لحاظ وظیفه نیز بیان خواهیم کرد که هر دو طبقه مسؤولند. نه گناه، گناه یک طبقه است و نه وظیفه فعلی وظیفه یک طبقه بالخصوص است.

۱. [اینجا بارانداز سواران و قتلگاه عاشقان است.]

قبل از اینکه بیان وظیفه بشود، برای درک اهمیت این وظیفه باید خطرات تحریف بیان شود.

به طورکلی هر چیزی آفتی دارد، از جماد، نبات، حیوان و انسان. مثلاً موریانه آفت کتاب یا چوب است، کرم خاردار و سِن و ملخ آفت‌گیاه است و بعضی میکروبها آفت حیوانها یا انسانهاست، خود دین نیز آفتی دارد. پیغمبر اکرم فرمود: «آفةُ الدّيْنِ ثَلَاثَةٌ: فَقِيهُ فَاجِرٌ، وَ إِمامُ جَائِرٍ، وَ مجْتَهَدُ جَاهِلٌ».<sup>۱</sup>

بدیهی است که آفت هر چیزی یک شئ خاص است متناسب با خود او. هرگز کرم خاردار آفت دین نیست، و سِن و ملخ هم هرگز دین را نمی‌خورد، خوره و سرطان نیز آن را از میان نمی‌برد.

تحریف و قلب و بدعت، آفت بزرگ دین است.<sup>۲</sup> تحریف، چهره و سیما را عوض می‌کند، خاصیت اصلی را از میان می‌برد، بجای هدایت، ضلالت می‌آورد و بجای تشویق به سوی عمل صالح، مشوق معصیت و گناه می‌شود و بجای فلاح، شقاوت می‌آورد. تحریف، از پشت خنجر زدن است، ضربت غیرمستقیم است که از ضربت مستقیم خطرناکتر است. یهودیان که قهرمان تحریف در تاریخ جهان‌اند همیشه ضربتهای خود را از طریق غیرمستقیم وارد کرده‌اند. علی علیللا را دوستانه و از طریق تحریف، بهتر و بیشتر می‌شود خراب کرد تا به صورت دشمنانه. قطعاً ضرباتی که از طرف دوستان جاہل علی بر علی وارد شده، از ضربات دشمنانش کاری‌تر و بُرّاتر بوده است.

تحریف، مبارزه بدون عکس العمل است. تحریف، مبارزه است با استفاده از نیروی خود موضوع.

تحریف سبب می‌شود که سیمای شخص بکلی عوض شود، مثلاً علی علیللا به صورت یک پهلوان مهیب بدقيافه سبیل از بناگوش دررفته تجسم پیدا کند، بهصورتی درآید که هرگز نتوان باور کرد که این همان مرد محراب، خطابه، حکمت، قضا و زهد و تقوّا و خوف از خداست.

تحریف است که امام سجاد را در میان ما به نام «امام بیمار» معروف کرده است.

۱. آفت دین سه چیز است: دانشمند فاجر، و پیشوای ستمکار، و در عبادت کوشای جاہل.

۲. داستان حدیث «إِذَا عَرَفْتَ فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ» مثال خوبی است برای اینکه تحریف نتیجهٔ معکوس می‌دهد. [این داستان در کتاب حق و باطل (اثر استاد شهید) بخش «احیای تفکر اسلامی» نقل شده است.]

تنها در میان فارسی‌زبانان این نام به آن حضرت داده شده و کار به جایی رسیده که وقتی می‌خواهیم بگوییم فلانی خود را به ضعف و زیونی زد، می‌گوییم خود را امام زین‌العابدین بیمار کرده است؛ در صورتی که این شهرت فقط بدان جهت است که امام در ایام حادثه عاشوراً مريض بوده‌اند نه اینکه در همه عمر تب لازم داشته و عصا به دست و کمر خم راه می‌رفته‌اند.

مرحوم آیتی در سخنرانی «راه و رسم تبلیغ» که در انجمن ماهانه دینی ایراد کرد و چاپ شد (جلد ۲، صفحه ۱۶۰) همین موضوع را عنوان کرد و گفت: چندی پیش شخصی در مجله اطلاعات از وضع دولت و کارمندان دولت انتقاد کرده بود که غالباً متصدیان امر یا بی‌عرضه و نالایقند و یا خائن و ناپاک، در صورتی که مانیازمند افرادی هستیم که هم با عرضه باشند و هم پاک. مطلب را به این صورت بیان کرده بود: «اکثر رجال و مأمورین ما یا شمرند یا امام زین‌العابدین بیمار، در صورتی که کشور اکنون بیش از هر موقع دیگر به حضرت عباس نیازمند است، یعنی افرادی که هم پاک باشند و هم کاربر». یعنی شمر کاربر بود و ناپاک، امام زین‌العابدین پاک بود ولی کاربر نبود؛ حضرت عباس خوب بود که هم پاک بود و هم کاربر<sup>۱</sup>.

اینکه می‌گویند عارفاً بحقّه، معرفت امام لازم است؛ برای این است که فلسفه امامت، پیشوایی و نمونه‌بودن و سرمشق بودن است. امام، انسان مافوق است نه مافوق انسان، و به همین دلیل می‌تواند سرمشق بشود؛ اگر مافوق انسان می‌بود، به هیچ‌وجه سرمشق نبود. لهذا به هر نسبت که ما شخصیتها و حادثه‌ها را جنبه اعجازآمیز و مافوق انسانی بدهیم، از مکتب بودن و از رهبر بودن خارج کرده‌ایم. برای سرمشق شدن و نمونه بودن، اطلاع صحیح لازم است، اما اطلاعات غلط و تحریف شده نتیجه معکوس می‌دهد و به هیچ‌وجه الهام‌بخش نیکیها و محرك تاریخ در جهت صحیح نخواهد بود، بلکه اساساً نیرو نخواهد بود. نتیجه «امام زین‌العابدین

۱. مرحوم شمس واعظ می‌گفت: چندی پیش در مشهد ما را به منزلی دعوت کردند. ما هم نمی‌دانستیم، خیال می‌کردیم رسم‌ایک مهمانی است. موقع ناگهار شد. جمعیت هم زیاد بود. آش آوردند، اما چه آشی! از لحاظ نیرو مثل ماش سفت که به هر جادست می‌زدی، تماسخ از شقاب بیرون می‌جست. به صاحب‌خانه گفتیم: خدا پدرت را بی‌مرز داین چیست که به حلق خلق‌الله فرومی‌کنی؟! گفت: آقا! اختیار دارید، شما چرا همچو حرفی می‌زنید؟! این آش امام زین‌العابدین بیمار است. گفتیم: پس قطعاً بیماری ایشان از همین آش بوده!

بیمار» این است که امروز هر کس بیشتر آه بکشد و بنالد، مردم او را تقدیس کنند که آقا شبیه امام بیمارند. تا اینجا خطر تحریف معلوم شد.

اکنون ببینیم مقصود کیست؟ هم خواص یعنی علماء مقصرونده و هم عوام یعنی غیرعلماء. اما علماء از آن نظر که در دوران شریعت ختمیه، آنها هستند که هم باید مانع تحریف و هم رافع و زايل کننده تحریف باشند: *إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ*. ایضاً در حدیث کافی است: *وَ إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْقُونَ عَنَّا تَحْرِيفَ الْفَالِينَ وَ اِنْتِحَالَ الْمُنْطَلِبِينَ*.

اولین وظیفه علماء این است که با نقاط ضعف مردم مبارزه کنند نه آنکه از آنها استفاده کنند. مثلًا در جریان مجالس عزاداری وعظ و خطابه، امروز دو نقطه ضعف در مردم هست؛ یکی اینکه علاقه شدید دارند که در مجالس، اجتماع و ازدحام زیاد شود، دیگر اینکه می خواهند از لحاظ گریه، مجلس بگیرد و شور بپا شود و کربلا شود. اینجاست که یک خطیب، سر دوراهی قرار می گیرد: ازدحام را زیاد کند و مجلس را کربلا کند، یا حقایق را بگوید که احیاناً نه ازدحام می شود و نه شور و واپلا.

علماء باید با عوامل پیدایش تحریفات مبارزه کنند، جلو تبلیغات دشمنان را بگیرند، دست دشمنان را کوتاه کنند، با اسطوره سازی ها مبارزه کنند. مثلًا کتاب *لؤلؤ* و مرجان حاجی نوری یک نوع قیام به وظیفه به نحو شایسته است که این مرد بزرگ کرده است و ما امروز از نتیجه کار این مرد بزرگ استفاده می کنیم. علماء باید فضای و رسایی دروغگویان را ظاهر کنند. (لهذا می گویند از موارد جواز غیبت، «جرح» راوی حدیث است). علماء باید متن واقعی احادیث معتبر، سیمای واقعی شخصیت های بزرگ، متن واقعی حوادث تاریخی را دراختیار مردم بگذارند و به دروغ بودن دروغها اشاره و تصریح کنند.

نگاهی به زبان حال های امروز کافی است که بفهمیم چقدر شخصیت ها تحریف شده اند. بعضی زبان حال هاست که واقعاً آینه شخصیت امام است، مثل اشعار اقبال لاهوری و بعضی اشعار بِر «حجۃ الاسلام تبریزی» ولی بعضی زبان حال هاست که تحریف شخصیت است، مثل: افسوس که مادری ندارم... ای خاک کربلا تو به من مادری نما...!

اینها نه تنها زبان حال امام حسین با آن شخصیت عظیم و بی نظیر نیست،

اساساً زبان حال یک مرد پنجاه و هفت ساله نیست که در این سن دنبال آغوش مادر بگردد. این سن، سنی است که بر عکس، مادر به فرزند پناه می‌برد. امام حسین از مادر یاد کرده است اما به صورت حماسه و افتخار: *أَنَا أَبْنَاءُ عَلَيْهِ الطُّهْرُ مِنْ أَهْلِ هَاشِمٍ... وَفَاطِمَةُ أُمِّي... يَأْبَى اللَّهُ ذِلْكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَجُوْرُ طَابَتْ وَطَهُرَتْ وَنُفُوسُ أَبِيهِ وَأَنُوفُ حَمَيَّةٌ؛ وَامْثَالُ أَيْنَهَا.*

### اما تقصیر عوام و وظيفة آنها

او لاً یک اصل کلی که حاجی نوری در *لؤلؤ و مرجان* ذکر کرده‌اند ذکر کنم و آن اینکه: چیزی که گفتنش حرام است، (*عموماً* یا غالباً) استماع و شنیدنش نیز حرام است؛ مثل غیبت، تهمت، سُت و دشنام به مؤمن یا اولیاء حق، آوازخوانی به باطل، و استهزاء. پس اگر دروغ گفتن در روضه و ذکر مصیبت حرام است، شنیدن و استماع آن هم حرام است.

ثانیاً خداوند در قرآن می‌فرماید:

*وَاجْتَبِيوا قَوْلَ الزُّورِ* (حج / ۳۰)

*وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ* (فرقان / ۷۲)

*سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ، سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ أَخْرَيْنَ* (مائده / ۴۱)

*سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسُّحْطَتِ* (مائده / ۴۲)

*وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنِ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكَفِّرُهُمْ وَيُسْتَهْزِئُهُمْ فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ*  
حقّی میخواستم در حدیث علیه انصُر کنم اذاً میثلمم. (النساء / ۱۴۰)

به طور کلی عامه مصرف کننده این کالا هستند. اینها اگر این کالاها را که غالباً خودشان می‌دانند کالای تقلیبی است مصرف نکنند، عرضه کننده، آن را عرضه نمی‌کند. عیب قضیه این است که عامه حتی مشوق هم هستند.

مردم عوام به جای اینکه به مبارزة تحریفات برخیزند، از آنها حمایت می‌کنند، مثلاً می‌گویند: چه مانعی دارد که عروسی قاسم هم راست باشد؟ می‌گوییم: او لاً که هیچ عقلی قبول نمی‌کند، و ثانیاً اینچنین چیزی در یک مدرک معتبر یا نیمه معتبر قدیم که مدارک اصلی هستند نقل شود، آنوقت بحث بشود که آیا مانعی دارد یا مانعی ندارد. فرض این است که در هیچ جا نقل نشده است.

اگر کسی بگوید: صبح عاشورا اصحاب و اهل بیت اول یک ساعت جفتک

چهارکش بازی کردند چه مانعی دارد؟ ولی آیا چنین کاری کرده‌اند یا خیر؟

### [رشد اجتماعی]

اینجا باید بحثی درباره رشد اجتماعی بکنیم، بلکه بهتر است درباره رشد اجتماع بحث شود نه رشد اجتماعی. رشد اجتماع نظیر رشد فرد است. رشد چیست؟ رشد یعنی اینکه انسان در یک ناحیه از نواحی زندگی مثلاً در امر ازدواج (رشد معتبر در ازدواج)، آنچنان حدی از فکر و عقل را داشته باشد که مصالح خود را در انتخاب همسر و در اداره زندگی خانوادگی درک کند. به عبارت دیگر ارزش‌های لازم را در باب ازدواج درک کند که در زندگی خانوادگی چه چیزهایی لازم است و چه چیزهایی لازم نیست، چه چیزهایی مهم است و چه چیزهایی مهم نیست، چه چیزهایی در درجه اول اهمیت است و چه چیزهایی در درجه دوم و سوم؛ و به عبارت دیگر سود و زیان و عوامل سود و زیان خود را تشخیص دهد. تنها رشد جسمی و جنسی برای ازدواج که تشکیل یک واحد اجتماعی است کافی نیست. رشد اقتصادی یعنی اینکه انسان به حدی برسد که مصالح خود را و عوامل لازم را از لحاظ حفظ و نگهداری و بلکه تکثیر و توسعه ثروت درک کند، اگرنه هنوز رشید نیست، و اگر از سنین رشد بگذرد و واجد رشد نباشد، «سفیه» نامیده می‌شود، اما اگر هنوز به آن نرسیده است و کودک است، ممکن است رشید نباشد، ولی البته سفیه خوانده نمی‌شود. وَابْتَلُو الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ أَنْسَتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ.<sup>۱</sup>

پس رشید، در هر ناحیه‌ای، کسی است که سود و زیان را در آن موضوع درک می‌کند و هم ارزش موضوعات مربوط را درک می‌کند. تا ارزش‌ها درک نشود، قدرت بر حفظ و نگهداری و انجام وظیفه در کار نیست. رشید در ازدواج، پسر یا دختری است که ارزش‌های لازم در تشکیل خانواده را درک کند. پسری که فقط به خاطر ژست قشنگ فلان دختر یا به خاطر لبها دالبری او می‌خواهد ازدواج کند، یا از راه رفتنش خوشش آمده و امثال اینها، رشید نیست؛ این را نمی‌فهمد که عوامل لازم در

۱. نساء / ۶. [وَكُوْدُكَانَ يَتِيمَ رَأْيَازْمَا يَبْيَدُ تَا وَقْتَى بَهْ سَنْ بَلُوغَ رَسْنَدُ. پس اگر در آنان رشد (عقلی) یافتید اموالشان را در اختیارشان قرار دهید].

سعادتمدانه بودن ازدواج صدها چیز است که لیهای دالبری به حساب نمی‌آید؛ ارزش‌های عوامل را درک نکرده است. و همچنین کسی که ارزش‌های مربوط به ثروت را درک نمی‌کند، راه معامله را نمی‌داند، افراد خادم و خائن را تشخیص نمی‌دهد، نمی‌داند چه کسی را باید به خود نزدیک کند و از چه کسی باید دوری گزیند؛ اینچنین فردی رشید نیست.

اما رشد اجتماعی؛ بهتر این است که بجای رشد اجتماعی که صفت فرد است، رشد اجتماع را که صفت جامعه رشید است موضوع بحث قرار دهیم که جامعه نیز گاهی رشید است و گاهی سفیه و حداکثر نابالغ. جامعه‌ای که خود را به عنوان یک واحد درک نکند، ارزش سرمایه‌های خود را از قبیل شخصیت‌های تاریخی و حوادث تاریخی نشناسد، آنچنان جامعه رشید نیست.

یکی از آن سرمایه‌ها شخصیت‌های گذشته است. یکی دیگر آثار هنری، علمی، صنعتی، ادبی گذشته است. یکی هم تاریخ گذشته است، آنهم گذشته پرافتخار و آموزنده و سعادتبخش. جریانهای تاریخی گذشته سندهای اخلاقی و تربیتی آیندگان است.

آثار هنری و صنعتی در میان یک ملتی پیدا می‌شود و بعد آنها ارزش اینها را درک نمی‌کنند، آنها را خراب می‌کنند. چه بسیار شده که یک نسخه نفیس خطی یک کتاب به دست یک بقال افتاده و به عنوان کاغذ چای از آن استفاده شده است. بعضی آثار هنری و صنعتی از قبیل محرابه‌ها، کاشی‌کاری‌ها، نقاشیها به دست افراد ناصالح که افتاده است ملعوبة کودکان واقع شده است.

از همین قبیل است تاریخ. گاهی بعضی از ملتها فرازهای تاریخی دارند مملو از حمامه، افتخار، آموزنده‌ی، زیبایی، عظمت، الهامبخشی؛ ولی همان‌طوری که یک تابلو نفیس نقاشی را به دست کودکان می‌دهند و آنها با قلم آن را خراب می‌کنند، اینها نیز آنقدر افسانه و خرافه از وهم خود به آنها ملحق می‌کنند که بکلی عظمت، زیبایی، الهامبخشی، حمامه، آموزنده‌ی و افتخار آن را از میان می‌برند و نابود می‌کنند و بجای آنکه الهامبخش عظمت و حمامه و محرك روح سلحشوری باشد، الهامبخش زبونی و بدپختی و تسلیم در مقابل حوادث می‌گردد.

واقعه تاریخی کربلا از آن نوع حوادث است که در اثر عدم رشد اجتماع، مسخ و معکوس شده است، تمام عظمتها و زیباییهاش فراموش شده، حمامه و شور و

افتخاراتش محو شده و بجای آنها زبونی و ضعف و جهالت و نادانی آمده است. این، نشانه عدم رشد این ملت است برای حفظ و نگهداری تاریخ باعظمت و پرافتخار خویش.

این از نظر عموم ملت. اما از نظر خصوص طبقهٔ توده و عامه، باید بگوییم که مسؤولیت حفظ و نگهداری تاریخ پرافتخار گذشته اختصاص به علماء ندارد، هر فردی باید خود را مسؤول بداند. همان‌طوری که دروغ بستن به این حوادث به صورت دروغ گفتن حرام است، دروغ شنیدن، دروغ مصرف‌کردن هم حرام است. در قرآن کریم یک جا می‌فرماید: «وَاجْتَبَيْوَا قَوْلَ الزُّورِ»<sup>۱</sup> و هم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرَّوا بِاللُّغُوْمَ مَرَّوا كِرَاماً»<sup>۲</sup>.

در تفسیر کشاف ذیل آیه اول، «قول زور» را قول باطل و کذب معنی می‌کند، می‌گوید: «وَ جُمَعَ الشُّرُكُ وَ قَوْلُ الزُّورِ فِي قرآنِ واحِدٍ وَ ذلِكَ أَنَّ الشُّرُكَ مِنْ بَابِ الزُّورِ لِأَنَّ الْمُشْرِكَ زَاعِمٌ أَنَّ الْوَتَنَ تَحْقِيقُ لَهُ الْعِبَادَةُ، فَكَانَهُ قَالَ: فَاجْتَبَيْوَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ الَّتِي هِيَ رَأْسُ الزُّورِ» تا آنجا که می‌گوید: «الْزُّورُ مِنَ الرَّوْرِ وَالْأَرْوَارِ وَ هُوَ الْأَخْرَافُ».<sup>۳</sup>

در تفسیر آیه دوم می‌گوید:

«يَحْتَمِلُ أَهْمُمُ يَتَفَرَّوْنَ عَنْ مَجَالِسِ الْكَذَابِينَ وَ مَجَالِسِ الْخَطَّائِينَ فَلَا يَخْضُرُوهَا وَ لَا يَقْرَبُوْهَا تَقْرُّهَا عَنْ مُخَالَطَةِ الشَّرِّ وَ أَهْلِهِ، وَصِيَانَةً لِدِينِهِمْ عَمَّا يَتَلَمَّهُ، لِأَنَّ مَشَاهِدَ الْبَاطِلِ شَرِكَهُ<sup>۴</sup> فِيهِ. وَلِذلِكَ قِيلَ فِي النَّظَارَةِ إِلَى كُلِّ مَامُّ شُسُوقَةِ الشَّرِيعَةِ: هُنْ شُرَكَاءُ فَاعِلِيَّةٍ فِي الْأَمْمِ؛ لِأَنَّ حُضُورَهُمْ وَ نَظَرَهُمْ دَلِيلُ الرِّضَا بِهِ وَ سَبَبُ وُجُودِهِ، لِأَنَّ الَّذِي سَلَطَ<sup>۵</sup> عَلَى فِعْلِهِ هُوَ اسْتِحْسَانُ النَّظَارَةِ وَ رَغْبَتُهُمْ فِي النَّظَرِ إِلَيْهِ، وَ فِي

۱. حج / ۳۰.

۲. فرقان / ۷۲. [و آنان که در مجالس باطل شرکت نکنند و چون به کار لغوی گذر کنند با کرامت عبور نمایند].

۳. [و شرک و قول زور در یک ردیف گرد آمده‌اند چرا که شرک، خود از باب زور است، زیرا مشرک چنین پندارند که بُت شایسته برستش است. و گویا در این آیه فرموده: از پرستش بهای که رأس همه زورهاست بپرهیزید... و زور از زَوَرَ و إِزْوَارَ گرفته شده که به معنی انحراف است.]

۴ و ۵. کذا.

۶. کذا.

**مَوْاعِظِ عِيسَى عَلِيِّهِ الْكَلَامُ : إِنَّا كُمْ وَ مُجَالَسَةَ الْخَطَائِينَ۔<sup>۱</sup>**

پس آیه اول فقط اجتناب از قول زور را می گوید که هم شامل گفتن است و هم استماع، و البته گفتن اظهر مصدقین است؛ ولی آیه دوم رسماً حضور در مجالس باطل را منع می کند خواه حضور برای شنیدن باطل باشد و یا برای دیدن باطل. این آیه درواقع نوعی اعانت به اثم را نهی می کند.

آیه دیگر: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكَفِّرُهُمْ هَا وَ يُسْتَهْنَأُهُمْ فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخْوُضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»<sup>۲</sup>.

تفسیر صافی: «عن الصادق عَلِيِّهِ الْكَلَامُ : وَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الْإِشْتَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَأَنْ يَعْرِضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ وَالْأَصْغَاءِ إِلَى مَا أَشْخَطَ اللَّهُ، فَقَالَ فِي ذَلِكَ: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ...»<sup>۳</sup>.

ایضاً صافی: «القمی: آیاتُ اللَّهِ هُنَّ الْأَئمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ».

ظاهراً مقصود از آیات اعم است از آیات تدوینی و آیات تکوینی الهی، اعم از شخصیتها مانند ائمه عَلِيِّهِ الْكَلَامُ یا حوادث تاریخی که آیات تکوینی الهی می باشند. تواریخی که مظہر و مجلای روح ایمان است نیز جزء آیات الهی می باشند.

تفسیر صافی، ذیل آیه «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخْوُضُونَ فِي أَيَّاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخْوُضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...»<sup>۴</sup> می گوید: العیاشی: عن الباقر عَلِيِّهِ الْكَلَامُ فی هذه الآية قال: الکلام فِي اللَّهِ وَالْجِدَالُ فِي الْقُرْآنِ. قال: مِنْهُ الْفَضَاضُ»<sup>۵</sup>.

۱. [ممکن است معنی آیه این باشد که آنان از مجالس دروغگویان و خطاکاران دوری می کنند و در آنها شرکت نکرده و بدان نزدیک نمی شوند تا از آمیختن با بدی و بدان منزه باشند و دینشان را از رخنه محفوظ دارند، زیرا حضور در باطل به منزله شرکت در آن است، و بهمین دلیل به کسانی که به آنچه شریعت جایز ندانسته می نگرند، گویند: اینان با اکننده های همان کارها درگاه شریکند، زیرا حضور و نظرشان در آنجا دلیل رضایت دادن به آن کار و سبب وجود آن است، زیرا آنچه انگیزه عمل فاعل آن می شود همان تشویق بینندگان و رغبت شان در دیدن اوست. و در پندهای عیسی عَلِيِّهِ الْكَلامُ آمده: از همتشینی با خطاکاران پرهیزید].

۲. نساء / ۱۴۰ / ۲.

۳. [امام صادق عَلِيِّهِ الْكَلامُ فرمود: خداوند برگوش واجب نموده که از شنیدن آنچه حرام فرموده پرهیز کند و از آنچه برایش حلال نیست و خداوند نهی فرموده و از شنیدن آنچه خدارا به خشم می آورد دوری جوید، و در این مورد فرموده: و بر شما این دستور فرستاد که....]

۴. انعام / ۶۸ / ۴.

۵. [فرمود: مراد، سخن درباره ذات خدا و کشمکش در مورد قرآن است. و فرمود: و از آن جمله افسانه سرایان هستند.]

ایضاً صافی ذیل آیه فوق: «فِي الْعَلَلِ: عَن السَّجَادِ عَلَيْهِ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَقْعُدَ مَعَ مَنْ شِئْتَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخْوُضُونَ...».<sup>۱</sup>

□

### خلاصهٔ بحث در وظیفهٔ توده:

الف. بحثی اسلامی و اخلاقی دربارهٔ اینکه هر چیزی که گفتنش حرام است، شنیدنش نیز حرام است. گوش و زبان نوعی اشتراک در وظیفه دارند زیرا گوش مصرف‌کنندهٔ کالاهای زبان است؛ اگر گوش مصرف نکند، زبان تولید نمی‌کند، و اگر اهل گوش مصرف نکنند اکاذیب و مجموعات و غیبتهای دشنامها و کفرها را، اهل زبان نمی‌گویند؛ همان‌طوری که چشم و قرائت مصرف‌کنندهٔ آثار قلمها و فیلمها هستند، اگر اینها مصرف نکنند، آنها تولید نمی‌کنند.

ب. آیات قرآن در این زمینه.

ج. بحثی اجتماعی: همان‌طور که فرد گاهی رشید است و گاهی غیررشید، و شرط صحت ازدواج و همچنین جواز تسلیم کردن ثروتش به خودش رشد است، جامعه نیز چنین است؛ گاهی یک اجتماع رشید است و گاهی سفیه.

معنی رشد، درک ارزشها و سرمایه‌ها و طرز استفاده و بهره‌برداری از آنهاست. رشد در ازدواج این است که [شخص] بداند سرمایه‌های لازم برای زندگی خانوادگی چیست؟ ارزش هر کدام از آنها چیست؟ مثلاً [اینکه] دختر از خانواده‌های سرشناس باشد، چقدر برای ازدواج مفید است. همچنین رشد فرد برای دراختیار گرفتن ثروت.

رشد اجتماع این است که خود اجتماع اولاً خود را به صورت یک واحد درک کند، ارزشها و سرمایه‌هایی را که سرمایه عمومی و ملی محسوب می‌شود بشناسد و سپس در حفظ و نگهداری آنها بکوشد. آن سرمایه‌ها یا از قبیل شخصیت‌هایست یعنی شخصیت‌های تاریخی، و یا از قبیل آثار علمی، فلسفی، هنری، صنعتی، ادبی است، و یا از قبیل تاریخهای پرافتخار است.

۱. [فرمود: اختیار با تو نیست که با هر کس خواستی نشست و برخاست کنی، زیرا خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: و چون دیدی کسانی را که در (مسخره و تکذیب کردن) آیات ما فرو می‌روند...].

جامعه‌ای که تاریخی مانند تاریخ حسین بن علی دارد مملو از افتخار و حماسه و عظمت و زیبایی و آموزندگی و الهام‌بخشی، و آن را پر می‌کند از افسانه‌های احمقانه روضه الشهدائی و اسرار الشهاده‌ای، حقاً چنین جامعه‌ای سفیه است نه رشید. ما امروز باید همان طوری که به حفظ آثار تاریخی و ملی می‌خواهیم بکوشیم، به حفظ تاریخ خودمان بکوشیم.

□

#### یادداشت:

۱. تحریف در قرآن و توجیه و تفسیر قرآن، نظریه تفسیر صافی و علی بن ابراهیم.
۲. تحریف در شخصیت علی علی‌الله، مثل داستان شیر در کربلا که علی از آب درآمد!
۳. تحریف در تاریخ اسلام: اسلام با ثروت خدیجه و شمشیر علی پیش رفت!
۴. تحریف در شخصیت‌های شقی هم خود نوعی انحراف و مانع عبرت‌گرفتن است، مثل اینکه غالباً آنها را یک ولدالزنای هفت‌جوش معرفی می‌کنند و درنتیجه مردم هرگز از معاویه چهارده قرن پیش عبرت نمی‌گیرند. مثلاً می‌گویند شمر هفت پستان داشت مثل سگ. بعضی هم می‌گویند اسمش شیخ عبدالله بوده است.

# فصل ششم



یادداشت «حماسه حسینی»



## حمسه حسینی



۱. برای اینکه مفهوم کلمه بالا روشن شود لازم است کلمه «حمسه» را تفسیر و معنی کنیم. در نهایة ابن اثیر، ج ۱ می‌گوید:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
الْحُمْسُ جَمْعُ الْأَحْمَسِ وَهُمْ قُرَيْشٌ وَمَنْ وَلَدَتْ قُرَيْشٌ، وَكِنَانَةُ، وَجَدِيلَةُ قَيْسٍ.  
سُمُوا حُمْسًا لِأَنَّهُمْ تَحْمَسُوا فِي دِينِهِمْ أَئِ شَتَّدُوا. وَالْحِمَاسَةُ الشَّجَاعَةُ، كَانُوا يَقْفَوْنَ  
بِزُورَةٍ وَلَا يَقْفَوْنَ بِعَرْفَةَ، وَيَقُولُونَ: لَحْنُ أَهْلِ اللّٰهِ فَلَا تَخْرُجُ مِنَ الْحَرَمِ وَكَانُوا  
لَا يَدْخُلُونَ الْبَيْوَاتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَهُمْ مُحْرِمُونَ.»<sup>۱</sup>

قاموس می‌گوید: «حَمِسَ - كَفَرَحَ: إِشْتَدَّ وَ صَلَبَ فِي الدِّينِ وَ الْقِتَالِ فَهُوَ حَمِسٌ  
وَأَحْمَسٌ...»<sup>۲</sup>.

- 
- [۱] حُمس جمع أحمس است و آنان طایفه قريش و اولاد آنان و طایفه کنانه و جدیله قیس هستند. آنان حُمس نام گرفته‌اند زیرا در دین خود تَحْمَسَتْ يعني شدت و استواری داشتند. و حمسه، شجاعت است. عادتشان این بود که در مزدلفه وقوف می‌کردند و در عرفه نمی‌کردند، و می‌گفتند: ما اهل خداییم بنابراین از حرم بیرون نمی‌شویم، و نیز در حال احرام از در وارد خانه‌هاشان نمی‌شدند.]
  - [۲] حَمِسَ بِرَوْزَنْ فَرِحَ يعني در دین و کارزار، سخت و محکم است، و اسم از این فعل، حَمِسَ وَأَحْمَسَ <

اصطلاحاً در مورد بعضی اشعار کلمه «حمسه» اطلاق می‌شود. بسیار کتابها به نام «حمسه» تألیف شده زیرا متنضمّن چنین اشعاری بوده است. منظومه‌ها و اشعار را عموماً تقسیم می‌کنند به منظومه‌ها و اشعار حماسی، غنائی، رثائی، ستایشی، ععظ و اندرزی. البته اقسام دیگری هم دارد.

شعر حماسی شعری است که روح غیرت و شجاعت و شدت و مقاومت را بر می‌انگیزد خواه خود مضمون حماسی باشد یا متنضمّن سرگذشت یک پهلوان و قهرمان باشد. بشر قهرماندوست و قهرمانپرست است. شعر حماسی مثل:

تن مرده و گریه دوستان      به از زنده و خنده دشمنان

داستان حماسی هم مثل بسیاری از افسانه‌های کهن ایران، و داستانهای واقعی تاریخ اسلام و ایران مثل داستان مبارزة علی علیہ السلام و عمر، یا تاریخچه جلال الدین خوارزمشاه.

شعر غنائی مثل غزلیات حافظ و سعدی. مثلاً: «فَكَرْبَلَبْلَهُ هُمْ أَنْ أَسْتَ...»، «صبا به لطف بگو...»، «آنچه تو داری قیامت است نه قامت».

شعر رثائی هم مثل قصیده در رثای سلطان محمود: «شَهْرُ غَزَنْيَنَ نَهْ هَمَانَ أَسْتَ...» یا قصیده در فتنه غزنین: «آن نیل مكرمت که تو دیدی سراب شد» و یا قصائدی که در مصائب اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم گفته شده. اشعار مدح و تملق هم که الى ماشاء الله. واما موعظه مثل «أَيَّهَا النَّاسُ جَهَنَّمَ جَاءَكُمْ تَنَاهِيَنِيَّةَ...» شعر مصیبت هم داریم مثل: بلبلی خون دلی خورد... (حافظ).

شعر مدح و چاپلوسی هم داریم مثل:

نُهْ كَرْسِي فَلَكْ نَهْ اندِيشِه زِيرْ پَايْ      تا بُوسه بِر رَكَاب قَزْل ارْسَلَان زَنْد  
اختصاص به شعر ندارد، نثر هم همین طور است: «قَدِ اشْتَطَعْمُوكُمُ الْقِتَالَ...». همچنین خطبه طارق یک نثر حماسی است. «وَالْعَادِيَاتِ ضَيْحًا...» نیز یک نثر حماسی است. حکایت «در عنفوان جوانی چنانکه افتاد و دانی با زیبا پسری سری و سری داشتم به حکم آنکه...» نثری است غنائی. بلکه حادثه‌ها و تاریخچه‌ها و وقایع نیز چنین است. تاریخ اسلام یک تاریخ حماسه است مثل داستان شعار ابوذر در

→ است.]

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۱. [اینان از شما خوارک جنگ می‌طلبند.]

مکّه. داستانهای موعظه و غنائی هم زیاد داریم. خود شخصیت‌ها گاهی یک شخصیت حمامی است<sup>۱</sup>.

اکنون برویم سراغ شخصیت حسینی و هم سراغ حادثه تاریخی کربلا و هم سراغ شعارهای حسینی.

حسین یک شخصیت حمامی، و حادثه کربلا یک داستان حمامی، و شعارهای حسینی شعارهای حمامی است.

□

۲. خلاصه‌ای از سخنرانی شب ۱۳ محرم ۸۸ در حسینیه ارشاد [تحت عنوان «حمامه حسینی»] :

گفتیم همان طور که منظومه‌ها، حمامی، غنائی یا رثائی یا اندرزی و غیره است، نشرها نیز همین طور است، بلکه وقایع و تاریخچه‌ها نیز همین طور است، بلکه شخصیتها و روحیه‌ها و قهرأ شعارها نیز همین طور است. بعد گفتیم حادثه کربلا را مطالعه کنیم ببینیم آیا یک حادثه غنائی است یا رثائی یا حمامی یا اندرزی یا غیر آن.

گفتیم ایضاً که این حادثه دو ورق و دو صفحه دارد. یک صفحه‌اش سیاه و تاریک است. از نظر این صفحه، داستان کربلا یک داستان جنائی و رثائی است. از این نظر این داستان یک تراژدی بی‌نظیر است (لاقل در مشرق زمین، اما در مغرب زمین بالاتر از این جنایت زیاد بوده و هست که نمونه‌اش در جنگ‌های صلیبی و جنگ‌های اندلس هست) و قهرمان این داستان جنائی، جنایتکارانی از قبیل پسر معاویه و پسر زیاد و پسر سعد و غیرهم هستند.

اما از صفحه دیگر یک داستان حمامی است. از این نظر و در این صفحه قهرمانها عوض می‌شوند؛ قهرمانها عبارتند از حسین علیه السلام، زینب، عباس بن علی، علی بن الحسین علیه السلام، قاسم بن الحسن، مسلم بن عقیل، زهیر بن القین، بُریر بن خُصیر، هلال بن نافع، حبیب بن مظہر. از نظر اول، نمایشگاه جنایت بشریت و موجب سرافکندگی بشریت و مصداق

۱. در یادداشت‌هایی از «سوکارنو» در «اطلاعات» خواندم که می‌گفت من یک عاشق بزرگم، و عشقی بازیهای خود را ذکر کرده بود، بنابراین او یک شخصیت غنائی بوده نه سیاسی.

«اتَّجَعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاء» است، و اما از نظر دوم مصدق «إِنَّ جَاعِلَ<sup>١</sup>  
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و مصدق «إِنَّ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُون»<sup>۱</sup> است. گفتیم ما تاکنون یک طرف  
سکه و یک طرف ورق را مطالعه کرده‌ایم؛ از آن نظر مطالعه کرده‌ایم که داستان  
جنائی است. اکنون می‌خواهیم صفحه‌های دیگر را مطالعه کنیم. گفتیم که بعضی‌ها نظیر  
«محمد مسعود» مدعی هستند که روش مسیحیان بر روش ما ترجیح دارد که  
شهادت و فداکاری مسیح را جشن می‌گیرند ولی ما [شهادت حسین علیہ السلام را] عزا  
می‌گیریم؛ آنها شهادت را موفقیت و ما شکست می‌دانیم. اینها اشتباه می‌کنند،  
نمی‌دانند که مسیحیت که جشن می‌گیرد اولاً از نظر شخصی مسأله را مورد مطالعه  
قرار می‌دهد و اسلام از نظر اجتماع.

از نظر شخصی ما هم موفقیت می‌دانیم. و به علاوه آنها از آن نظر جشن  
می‌گیرند که شهادت را فدای گناهان می‌دانند. جشن می‌گیرند که عیسی کشته شد و  
با کشته شدن او از زیر بار سنتگین گناه درآمدیم، و مسلمان واقعی نمی‌تواند چنین  
فکری داشته باشد.

اکنون می‌خواهیم ببینیم چگونه شخصیت حسین علیہ السلام یک شخصیت  
حماسی است، و چگونه کلماتش حماسه است، و چگونه حادثه کربلا یک حادثه  
حماسی است؟

اول باید عرض کنیم که این حادثه که عرض می‌کنم در آن تحمل است، صلابت  
است، غیرت است، دفاع از ایده و مسلک و فداکاری است، شهادت است؛ با سایر  
حماسه‌ها فرق [دارد]. این یک حماسه مقدس و یک حماسه مطلق است. مطلق  
است یعنی به خاطر یک قوم و یک ملت بخصوص نیست، برای انسانیت است، بالاتر  
در راه خداست، یعنی در راه همایه‌نگی با هدفهای کلی خلقت است، و این است  
معنی اینکه در راه رضای خداست، و الا خداوند که شخصاً و برای خود چیزی  
نمی‌خواهد که رضایت و عدم رضایت، از آن نظر مفهومی داشته باشد. دیگر اینکه  
 المقدس است. از نظر فردی هیچ‌گونه انگیزه شخصی، فردی، جاه، مقام در کار نیست.  
برای مقدسات بشریت است، در راه توحید، مبارزه با بشرپرستی، عدل، آزادی،  
حمایت از ستمدیدگان است. از این نظر یک حماسه الهی است، یک حماسه جهانی

است، یک حمامه انسانی است.

یک قهرمان ملی که فقط برای ملت خود کار می‌کند، ممکن است از نظر ملت دیگر جانی بزرگی باشد. «اسکندر» از نظر یونانیان یک قهرمان بزرگ است و از نظر ملتهای ستمدیده یک جنایتکار است. برخلاف آن کسی که هدفش حق، حقیقت، عدالت، حریت، خداست. حتی آن کسی که هدفش حقوق مادی پامال شده است، برقراری برابری اقتصادی است و فلسفه اش ماتریالیسم و اساس فکری اصالت اقتصاد است و محرك اصلی خودش خواهناخواه منافع فردی است، نمی‌تواند نهضتش مقدس معرفی شود.

□

### ۳. [شعری از پروین اعتصامی]:

شاهدی گفت به شمعی کامشب  
دیشب از شوق نخفتم یک دم  
کس ندانست چه سحرآمیزی  
صفحه کارگه از سوسن و گل  
تو به گرد هنر من نرسی  
شمع خندهید که بس تیره شدم  
پس پیوند گهرهای تو بس  
گریه‌ها کردم و چون ابر بهار  
خوشم از سوختن خویش از آنک  
گرچه یک روزن امید نمانت  
خرمن عمر من ار سوخته شد  
کارهایی که شمردی بر من

□

۴. قبلًاً قیامهای مقدس و مردان بزرگ را تشریح کردیم و گفتیم قیامهای مقدس دارای چهار خصوصیت است:  
اول: عمومیت، اطلاق.

در این جهت برخی نهضتهاي اجتماعي نيز که جنبه ماتریالیستی دارند شریکند.

دوم: قدس، یعنی منزه بودن از اینکه جنبه فردی و خودخواهی داشته باشد.  
اسکندر، ناپلئون، نادر، شاه اسماعیل، مردان بزرگ بودند اما...

سوم: اینکه شعله‌هایی هستند در میان تاریکیها، حرکتی در خلال سکونها، در سکوتهای مرگبار. به همین دلیل مورد قبول عقلای قوم قرار نمی‌گیرد...  
چهارم: دید قوی.

۵. اما سخنان حسین علیه السلام حکایت از یک غیرت الهی می‌کند و مفتاح شخصیت اوست:

الف. از او می پرسند از پیغمبر حديثی که خودت شنیده باشی نقل کن. این را نقل می کند: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِي الْأُمُورِ وَ يُبغضُ سَفَسَافَهَا». ب. الانوار البهية ص ٤٥... عن الحسين عليه السلام :

إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِهَا، بَحْرِهَا وَبَرِّهَا  
سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا عِنْدَ وَلِيٌّ مِنْ أُولَاءِ اللَّهِ وَأَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَىُ الظَّالِلُ. ثُمَّ قَالَ:  
إِنَّ حُرْثَيْدَعْ هَذِهِ الْمَلَائِكَةَ لَأَهْلِهَا. لَيْسَ لِأَنْتُكُمْ مَنْ إِلَّا أَجْنَبَةُ فَلَا تَبْيَعُوهَا بِغَيْرِهَا.  
فَإِنَّ مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالدُّنْيَا فَقَدْ رَضِيَ بِالْخَسِيسِ.

ج. النّاسُ عَبِيدُ الدِّينِ وَالدِّينُ لَعْقُ...  
 د. مَوْتٌ فِي عَزٍّ حَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ.  
 هـ. خطاب به أبي ذر غفارى: «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الصَّبْرَ وَالنَّصْرَ وَاسْتَعِدُ بِهِ مِنَ الْجُشُعِ وَالْمَرْعِ  
 فَانَّ الصَّبْرَ مِنَ الدِّينِ وَالنَّصْرُ مِنَ الْكَوْمِ» ١.

وَالصَّدْقُ عِزٌّ، وَالْكِذْبُ عَجْزٌ، وَالشُّحُّ فَقْرٌ، وَالسَّخَاءُ غَنَّٰ. ۲  
ز. سَبَقْتُ الْعَالَمَيْنَ إِلَى الْعَالَمِ...  
اینها جمله‌هایی است که از آن حضرت نقل شده و مربوط به عاشوراً نیست.  
باتوجه به سانسور آن وقت و کم نقل شدن احادیث از ایشان، آنچه باقی مانده از این  
قبیل است. اما سخنان حادثه عاشوراً:  
ح. سَأَمْضِي وَ مَا فِي الْمُوتْ عَارٌ عَلَى الْفَقْتِ... ۳

۱۰. [یس، از خداوند صیر و پیاری بخواه و از حرص و پیتاپی به او پناه بیم، که صیر از دین و کرمان است.]

۲. [راستی عزّت است و دروغ زبونی، و بخل نیاز است و سخاوت ثروت.].

۳. [بهزادی می‌روم و مرگ برای جوانمرد عار نیست.]

ط. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ... إِنَّ لَا أَرَى الْمُوْتَ إِلَّا سَعَادَةً...  
اما در روز عاشورا:

ى . الْمُوْتُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكوبِ الْعَارِ...  
يَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ...  
يَب . أَلَا وَإِنَّ الدَّاعِيَ أَبْنَ الدَّاعِيِّ...  
يَج . لَا أُعْطِيْكُمْ بِيَدِي...

□

۶. توجه به اینکه جنگ، جنگ عقیده و ایده بود نه شخص.

۷. توجه به اینکه حمامه حق پرستی آن است. علامه الایمان آن توثیر الصدق حیث  
پُخْرُك... پرهیز از حیله و تزویر، و اتکاء به کرامت نفس.

۸. آنچه وجود دارد یک جاذبه واقعی حسینی است. پول خرج کردن ها...  
إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبُرُّدُ أَبَدًاً.

۹. مكتب حسینی باید مكتب تجدید حیات اسلام باشد.  
\* یا مظلوم، و ای غریب، و ای بی پدر! باید حذف شود.

۱۰. مسئله شهید، ارزش شهید، ارزش خون شهید. هر شهادتی نورانیت در  
اجتماع به وجود می آورد.

۱۱. کلید شخصیت.

۱۲. او هرگز از روزگار شکایت نکرد.

□

۱۳. یکی از اصول تربیت این است که در روح افراد حمامه به وجود بیاورد، ولی  
البته حمامه الهی نه نژادی و ملی، یعنی حمامه ای نسبت به خیر و نیکی، نسبت به  
سنن سالم اجتماع. و به طور کلی شهید حمامه آفرین است. (وَ إِنْ كَانَ إِلَّا فَلَيْكُنْ  
تَحصُّبُكُمْ فِي مَحَامِدِ الْخَصَالِ)۲.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲ / ص ۲۱۷. [از قتل حسین در دلهای مؤمنان حرارتی است که هرگز به سردی  
نگراید].

۲. در نهج البلاغه خطبه ۱۹۰ (قادشه) این جمله چنین است: «فَإِنْ كَانَ لَا بُدْ مِنَ الْعَصْبَيْةِ فَلِيَكُنْ تَعْصِبُكُمْ  
لِمَكَارِمِ الْخَصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ...». [پس اگر ناچار از تعصب هستید باید تعصب شما در جهت صفات  
عالی انسانی و کارهای پسندیده باشد].

۱۴. اجتماع وقتی روی پای خود می‌تواند بایستد که در روح افراد، حماسه و احساس شخصیت وجود داشته باشد، فلسفه مستقلی در زندگی داشته باشد و به آن ایمان و اتکاء داشته باشد.

۱۵. رابطه مکروهیله با ضعف و ناتوانی در انسان و حیوان، و رابطه کرامت نفس با قوت و نیرومندی.

۱۶. باید شعارهای منحط و مباین با شعارهای حسینی و روح حسینی حذف شود از قبیل:

یا مظلوم، یا غریب، ای بی‌مادر، ای بی‌پدر!!!

ای خاک کربلا تو به من یاوری نما چون نیست مادری تو به من مادری نما

\*

افسوس که مادری ندارم  
فرزند و برادری ندارم

\*

از تشنگی فتاده به جانم شرارهای ای قوم بی حقوق به حالم نظارهای ۱۷. سخن حماسی، تاریخچه حماسی، شخصیت حماسی<sup>۱</sup> آن است که از لحاظ روحی غیرت و حمیت و شجاعت و سلحشوری را تحریک کند و از لحاظ بدنی خون را در عروق به جوش آورد، به بدن نیرو و حرارت و چابکی و چالاکی ببخشد، درواقع حیات تازه به بدن بدهد؛ به عبارت دیگر روحیه انقلاب و ثوره ایجاد کند، حس مقاومت در مقابل ستم و ستمگر به وجود آورد.

۱۸. امام حسین علیه السلام یک سوژه بی نظری است در اسلام از نظر تجدید حیات اخلاقی و اجتماعی اسلام، و از نظر برانگیختن احساسات انقلابی و حماسی، و از نظر ایجاد و تکوین شخصیت.

۱۹. یکی از خواص حماسه روحی اجتماعی داشتن این است که مانع جذب شدن فرد یا اجتماع در فرد و اجتماع دیگر است؛ چون احساس شخصیت و منش و استقلال است.

۲۰. از ملتی هر چیز منهدم شود قابل جبران و اصلاح است مگر حماسه ملی و

<sup>۱</sup> بعداً خواهیم گفت که شخصیت حسین علیه السلام و تاریخچه حسین علیه السلام حماسی بود یعنی در روحها غیرت، مردانگی، آزادگی بخشید و برداشت و ترس را از میان برد و خونها را به جوش آورد.

روح ملی که ملت را به دنبال خود می‌برد. امام حسین حماسه اسلامی را زنده کرد و به این جهت به اسلام حیات بخشید.

می‌گویند امام حسین اسلام را زنده کرد، تجدید حیات کرد، با خون خود نیرو داد و آبیاری کرد. راست است اما چگونه و به چه نحو؟

به این نحو که حماسه اسلام را احیا کرد، به روحها شخصیت، حریت، غیرت، آزادگی، ایده‌آل داد و خونها را به جوش آورد، رخوت را از بدنها گرفت و روحها را به حرکت آورد؛ حماسه مبارزه با کفر، ظلم، ستم را احیا و تجدید کرد.

۲۱. دعوت اسلام با «قولوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» آغاز شد. دعوت اسلام، حُسْن مطلع عجیبی داشت. این جمله با همه اختصار و کوتاهی چون مشتمل بر آزادی بشر از هر معبودی جز خالق کل هست و چون مشتمل بر تحقیر هر معبودی در مقابل انسان است، در روحیه‌ها نوعی حماسه و احساس شخصیت به وجود آورد: من در مقابل بت، در مقابل یک بشر، در مقابل یک چرم سماوی، در مقابل کائنات و مافیها سرفروд آورم؟! ابدًا. من فقط به درگاه خداوند خالق خودم و همه آنها سرفرود می‌آورم.

مسلمًا اسلام در اعراب احساس شخصیت به وجود آورد، نه شخصیت قومی و عربی، بلکه بالاترین احساسهای شخصیت توحیدی و انسانی. هرچیزی را برای عبادت و اطاعت در نظر آنها کوچک کرد و ضمناً از جنبه مثبت خدا را ایده‌آل قرارداد.

۲۲. فرق شخصیت و عالم بودن. داستان عالم اصفهانی که کتابی مجانی از یکی از مدرسین قم مطالبه کرد.

۲۳. مسئله مروت از شرایط عدالت.

۲۴. داستان ازدواج زن سفیدپوستی با مرد سیاهپوست در انگلستان که غوغایی بپاکرده بود (رجوع شود به کتاب زن و آزادی ص<sup>۹</sup>، نشانه‌ای از شخصیت باختن است. ایضاً شعار اینکه ایرانی جسمًا و روحًا، ظاهرًا و باطنًا باید فرنگی بشود. ایضاً زمزمه تغییر خط، تغییر لباس، تغییر اسم، مانند بیگانه «بای بای» و «گودبای» گفتن، مانند بیگانه غذاخوردن و حتی آروق زدن، عید بیگانه را از عید خود مهمتر شمردن، همه نشانه خودباختگی است.

۲۵. استقلال فکری یعنی اینکه انسان از خود اصول و مبادی و فلسفه‌ای در زندگی داشته باشد و به آن ایمان و اعتماد داشته باشد و در روحش نسبت به او نوعی

حmasه موجود باشد. آن را می‌گویند غرور ملی، غرور اجتماعی و غیره. احترام به سنن و نظمات سالم یکی از علائم حmasه داشتن است. تغییر خط، تغییر لباس، تبعیت در اسم‌گذاری از قبیل ژیلا و روزی و غیره، در مُد لباس، در لباس پوشیدن، در به کاربردن الفاظ آنها، تابلوها را به نام آنها کردن، عید ژانویه بیگانه را بر عیدهای ملی و مذهبی مقدم داشتن و گفتن «بای بای»، «گودبای»؛ بالأخره پذیرفتن شعارهای بیگانه دلیل بر عدم استقلال روحی و عدم حmasه است. به قول اقبال باید گل کوزه ما به دست خودمان تهیه شود نه به دست دیگران. و باز به قول او باید آهن باشیم تا نان داشته باشیم، نه به قول موسولینی: باید آهن داشته باشیم تا نان داشته باشیم. اقبال می‌گوید: باید صلابت و حmasه داشته باشیم؛ موسولینی می‌گوید: باید زور داشته باشیم.

۲۶. راست گفته آن که گفته است:

کهن جامهٔ خویش پیراستن      به از جامهٔ عاریت خواستن

۲۷. استقلال فکری و حmasه داشتن، با اقتباس خوبیهای علمی، فنی، هنری و غیره از دیگران منافات ندارد. چیزی که هست باید در هاضمه خود هضم برد نه اینکه در هاضمه آنها هضم شد.

۲۸. ما ایرانیها این عیب را داریم که بیش از هر ملت دیگر تسلیم شعارهای پوچ بیگانگان می‌شویم. در عین اینکه نسبت به حقایق تعصب نداریم، نسبت به شعارهای پوچ بیگانه هم زود تسلیم می‌شویم.

هندیها دانشمند درجه اول شان همان لباس و زی هندی را حفظ می‌کند (تاریخ علوم پی‌یروسو). «نهرو» سیاستمدار لباس هندی را حفظ می‌کند و می‌خواهد بگوید من هندی هستم، هندی باید هندی بماند نه اینکه در هاضمه اروپایی هضم شود. اما ما اگر دیدیم فرنگی زنار بست، دو تا به جای یکی می‌بندیم، به عبارت دیگر آمادگی کاملی برای استعمار فکری داریم. استعمار فکری بالاتر است زیرا [در این نوع استعمار، شخص] مثل دشمن فکر می‌کند، و حس نمی‌کند که استعمار زده است.

ما بالاتر از استعمار فکری را داریم، استسیاه فکری داریم، یعنی مثل یک حیوان مستسبع به طرف آن که ما را می‌درد می‌دویم.

۲۹. ارزش استقلال فکری و اعتماد به فلسفه زندگی خود و احترام به سنن و

نظمات خود، از علم بالاتر است. ملت عالم ممکن است در ملت دیگر هضم شود، ولی ملتی که احساس شخصیت و استقلال می‌کند قابل هضم شدن نیست. الجزایری‌ها و ویتنام‌ها به دلیل علمشان با استعمار فرانسه و آمریکا نجنبانیدند بلکه به خاطر یک حماسه روحی که در آنها هست.

۳. مطابق نقل اقبال‌شناسی ص ۶۹، به عقیده اقبال چند چیز است که شخصیت ملی را تقویت می‌کند و چند چیز دیگر است که آن را تضعیف می‌کند.  
اما عوامل تقویت:

الف. عشق و ایده‌آل (البته عشق به اصول عالی انسانیت نه عشقهای فردی و نژادی).

ب. فقر (استغناء): إِشْتَغْنُ عَمَّنْ شِئْتَ...

ج. غیرت

د. تحمل و برداشت

ه. کسب حلال

و. شرکت کردن در فعالیتهای خلاقه

اما عوامل تضعیف شخصیت:

الف. ترس

ب. گذایی و سؤال (گل بردیگران بودن به هر شکل). هر نوع کامیابی و موفقیتی که بدون کوشش تحصیل شود گذایی است. (اقبال‌شناسی ص ۷۰)

ج. برداشت و ذلت به هر شکل و صورت، اعم از اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی.

د. غرور نژادی یا نسب پرستی. غرور نژادی و تفاخر به اصل خانوادگی که در میان افراد بشر فوacialی ایجاد می‌کند و مباین ارزش ذاتی است باید محو و نابود شود. (اقبال‌شناسی ص ۷۴)

۳. اقبال می‌گوید (ص ۸۲ اقبال‌شناسی):

«هر جامعه‌ای که بخواهد از آرامش و سعادت برخوردار شود باید «خودی» دسته‌جمعی و اجتماعی اش را رشد دهد و آن را به مرحله کامل برساند و حصول این منظور در سایه حفظ و حراست ترادیسیونها امکان‌پذیر است. اگر بخواهیم به

نقش مهمی که ترادیسیونها یعنی سنن و نظمات و مراسم، در حیات دسته‌جمعی ایفا کرده توجه کنیم بایستی به تاریخ قوم یهود مراجعه کنیم. این فرقه‌کوچک در طول اعصار و قرون گذشته در تمام کشورها تحت فشار زیست کرده و چه بسا ادواری را پشت سر گذاشته که مشرف بر انهدام بوده است. با این حال قوم جهود از این طوفانها جان بدر برده و بقای خودش را حفظ کرده است. و این بدان جهت است که جهودها در جریان اینهمه گرفتاری و مصیبت، نسبت به ترادیسیونهای خودشان وفادار مانده‌اند. هر فرقه و جمعیتی در دوران سعادت و کامروایی خودش یک مقدار ترادیسیونهای سالم ایجاد می‌کند و در روزهای تیره و تاری که دچار مصیبت و بدختی می‌شود تنها راه علاجش این است که به این ترادیسیونها چنگ بزند تا اینکه روز گشاپیش و فرج فرا رسد.»

**۳۲. شخصیت، احساس منش است و اعلام وابستگی به شخصیت دینی یا ملّی یا مسلکی است.**

ایضاً تعظیم شعارهای دینی و ملی شرط حفظ شخصیت است. شعار «باید جسمًاً و روحًاً، ظاهرًاً و باطنًاً فرنگی شد» فتوای فنا و اضمحلال و هضم شدن در هاضمه بیگانه است. هدف استعمار فقط محو شخصیت و استقلال روحی و فکری است، نه جاهل‌ماندن، نه ساختمان عالی نداشتن، نه ظاهر پرزرق و برق نداشتن. اینها هدف نیست.

می‌گویند در مَثَلْ: «الاغ مردَه دِيَگَرِي در نظر او قاطر است». دو چیز مقیاس قضائی را بهم می‌زنند: عشق و حب، دیگر مرعوبیت. بزرگترین خسرانها خسران شخصیت است. وای به حال ملتی که افتخارش به این باشد که به زبان اجنبی سخن می‌گوید، آداب او را به کار می‌برد...

**۳۳. آلمانیها گفته‌اند ما در جنگ دوم همه چیز خود را باختیم مگر شخصیت خود را.**



#### خلاصه مطلب:

الف. می‌گوییم امام حسین با قیام و مبارزة خود بنیاد کاخ ظلم را واژگون، و

اسلام را تجدید حیات، و درخت دین را آبیاری کرد. به چه نحو و چگونه؟ به این که شخصیت معنوی مسلمانان را بیدار و احیا کرد، در آنها حماسه‌ای را که مرده بود زنده کرد. بحثی درباره شخصیت و فلسفه مستقل زندگی داشتن و تعظیم و احترام شعائر ملی و دینی که بزرگترین سرمایه‌هاست، حتی از علم بالاتر است. پیغمبر به عرب چه داد؟ شخصیت داد<sup>۱</sup>. از چه راه؟ از راه ایمان به مبادی اسلام که طبعاً شخصیت‌آفرین است.

خسرو شخصیت بالاترین خسروانه است. ترسها، زبونیها، برداشتها، چاپلوسیها، توسری خوریها همه مولود باختن شخصیت است.

امام حسین علیه السلام در ملت اسلام حماسه و غیرت ایجاد کرد، حمیت و شجاعت و سلحشوری به وجود آورد، خونها را به جوش آورد<sup>۲</sup>. شهادت امام حسین علیه السلام به شکلی نبود که مرعوبیت ایجاد کند، بر عکس...

خاصیت مرعوبیت و استثمار فکری واستسباع. داستان ازدواج زن سفید و مرد سیاه در لندن<sup>۳</sup> نشانه‌ای از مرعوبیت است.

تقویت شخصیت به این است که عشق، استغناء، غیرت، تحمل و برداشتن به وجود آورد؛ ترس، برده‌صفتی، گداصفتی، غرور نژادی و ملی را از میان ببرد. همه اینها در حمسه حسینی وجود داشت.



### حمسه سید الشهداء

۱. در ورقه‌های «کرامت نفس، محور اخلاق اسلامی» گفتیم که در زمان ما اصطلاحی است که می‌گویند بعضی روحیه‌ها فاقد حماسه‌اند و بعضی دارای حماسه‌اند، و گفتیم که حماسه، نوعی احساس شخصیت است در مقابل دیگران<sup>۴</sup>.

۱. خاصیت شخصیت این است که مانع جذب شدن است. هر کمبودی قابل اصلاح است مگر بی‌شخصیتی.  
۲. امام حسین علیه السلام هم سوژه و سرمایه‌بی‌نظیری است و همیشه چنین خواهد بود.

۳. [این داستان در جلد اول حمسه حسینی (فصل اول) نقل شده است.]

۴. می‌توان گفت حماسه عبارت است از نازیدن به چیزی یا موضوع نازیدن و افتخار، ولی به شرطی که یادآوری او هیجان در روح او به وجود آورد و اورابه حرکت درآورد و آماده دفاع کند، و هم می‌توان حماسه را به «شور» ترجمه و تعریف کرد، رجوع شود به معنای لغوی و اصطلاحی این کلمه.

افرادی هستند در دنیا عاری و خالی از حماسه؛ در خود، همه احساس حقارت و تبعیت و شکست خوردنگی می‌کنند، هیچ فکر و عقیده قابل دفاعی در روح آنها وجود ندارد، اگر دفاع کند فقط از مال و جان خود دفاع می‌کند، اما چیز دیگر قابل تعلق و قابل دفاعی ندارد از وطن و قومیت و نژاد و زبان و دین و آئین و حریت و کرامت ذاتی. در گفتار آنها هیچ‌گونه ابراز شخصیت دیده نمی‌شود، مانند حیوانی هستند که به سخن درآمده باشد. ولی بعضیها در خود احساس شخصیت می‌کنند، نوعی حماسه در روح آنها هست. در ملت آلمان حماسه «آلمن برتر از همه است» وجود داشت. در عرب نیز خوی تفوق عرب بر غیر عرب بود و اسلام با آن مبارزه کرد. کم و بیش در هر قومی نوعی حماسه هست، و از نظر اسلام همه حماسه‌های قومی مذموم است.

اما نوعی حماسه است که حماسه انسانی است، تعصب اگر نامیده شود تعصب ممدوح است. آن، حماسه کرامت نفس و آزادمنشی و عزت نفس و اینکه زندگی با عار قابل تحمل نیست می‌باشد.

۲. آیا در قرآن آیات حماسی هست؟ آیه «وَاللَّهُ الْعَزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>، و آیه کریمه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»<sup>۲</sup>.

حماسه به طور کلی توجه به نوعی کیفیت معنوی زندگی است. چیزی که هست بعضی کیفیتها موهم و بی اساس است مثل اینکه «آلمن یا باید معدوم شود و یا بر دنیا سیادت کند» و همچنین حماسه‌های دیگر برتری طلبی و تقدم جویی‌ها؛ و نوعی کیفیت است که واقعیت دارد و آن اینکه حیات شخص یا ملت، محکوم دیگران نباشد، انسان آزاد آفریده شده (وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا)<sup>۳</sup>، یا اینکه شخص خود را آلوده نکند به دروغ و غیبت و خیانت به دیگران.

۳. در نفس المهموم ص ۱۸۷ می‌گوید: این اشعار از سید الشهداء است:  
 فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَ أَنْبَلُ<sup>۴</sup>

۱. منافقون / ۸. [عزّت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است].

۲. نساء / ۱۴۱. [و خداوند برای کافران بر مؤمنان راه (سلط) قرار نداده است].

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱ به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام. [بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است].

۴. [و اگر دنیا نفیس و پریها به شمار می‌آید البته خانه پاداش الهی (آخرت) برتر و نفیس‌تر است].

## فصل هفتم



یادداشت «غیرصریح» در نهضت حسینی<sup>۱۰</sup>



## عنصر تبلیغ در نهضت حسینی



۱. نهضت حسینی نهضتی متشابه است<sup>۱</sup> و ذو وجوده و عمیق و چندجانبه و چندبعدی و چندلایه است. یکی از وجوده و ابعاد این است که تبلیغ است. هم امتناع و تمرد و عصيان و سرپیچی است (از نظر امتناع از بیعت)، هم جهاد است، هم امر به معروف و نهی از منکر است، هم اتمام حجت است (از نظر دعوت کوفیان) و هم تبلیغ است، ابلاغ پیام اسلام و ندای اسلام است به جهان و جهانیان.
۲. مشکلات رساندن پیام اسلام در عصر جدید که هزاران پیام از ناحیه هزاران مرکز - از مراکز شهوانی جنسی اقتصادی گرفته تا مراکز فکری سیاسی - به مردم احاطه کرده است.
۳. جنگ تبلیغاتی نیازمند به هماهنگی نیروها، مهارت، تاکتیک، جبهه‌گیری، تشکیلات، فرماندهی و انضباط است.

۱. «متشابه» بنابر آنچه آفای طباطبائی تحقیق کرده‌اند بیشتر مربوط می‌شود به معانی طولی و بطنون، که **الْقُوَّاتُ عِبَادَاتُ وَ إِشَارَاتُ وَ لَطَائِئَتُ وَ حَقَائِيقُ؛ الْعِبَادَاتُ لِلْعَوَامِ، الْإِشَارَاتُ لِلْجَوَاهِرِ، الْلَّطَائِئَتُ لِلْأُولَاءِ وَالْحَقَائِيقُ لِلْأَنْبِيَاءِ**، و به عبارت بهتر [نهضت حسینی] نهضتی جامع است. همان طوری که کلمات، برخی جامع است و برخی نه، که پیغمبر اکرم فرمود: «أَوْتَيْتُ جَوَامِعَ الْكَلِمٍ»، نهضتها و حرکتها نیز برخی چند معنی است و برخی تک معنی.

۴. چون شکل جنگ به خود می‌گیرد، اصل «وَ آَعِدُوا لَهُمْ مَا اشْتَأْغَفُمُ»<sup>۱</sup> در اینجا نیز حکمفرماست. البته تبلیغ از جنبه مردم و پیامگیرها جز یک ابلاغ دوستانه نیست ولی از نظر خنثی‌کنندگان و تبلیغات مخالف، جنگ است.

#### ۵. شرایط چهارگانه موققیت یک پیام:

الف. غنا و قدرت محتوا (غنای منطقی، غنای احساسی، غنای عملی). به عبارت دیگر قابل جذب‌بودن برای عقل و برای دل، و دیگر قدرت بر حل مشکلات زندگی. اینجاست که راز اصلی پیشرفت اسلام را با نداشتن دستگاه تبلیغی، در مقابل اکثریتها مانند مسیحیت، واقلیتها مانند یهودیت و فرقه پوشالی بهائیت باید به دست آورد.

ب. امکانات از نظر وسائل و ابزارهای تمدن، و دیگر شرایط اجتماعی محیط که «سنگ را بسته سگ رها کرده» نباشد.

ج. متد تبلیغ، در مقابل متد تحقیق، متد تعلیم (تعلیم مسائل علمی، و اما تبلیغ مربوط است به هدفهای اجتماعی و معنوی)، متد یادگیری و بهره‌گیری از هوش و حافظه، متد کتابداری، متد مدیریت.

#### د. صلاحیت فنی و اخلاقی پیام‌رسان.

۶. اولین مطلب این است که استفاده از تبلیغ در نهضت حسینی آنوقت درست است که عامل نهضت را تنها امتناع از بیعت ندانیم. استفاده از تبلیغ با دو عامل دیگر یعنی اجابت مردم کوفه برای دردست گرفتن زمام امور، و دیگر امر به معروف و نهی از منکر جور می‌آید، و البته از زمان سقوط کوفه به بعد هر اندازه از عنصر تبلیغ استفاده شده باشد اختصاص دارد به امر به معروف و نهی از منکر.

خروج امام از مدینه به مکه و اقامت در مکه در ماههای شعبان تا ذی الحجه که ایام عمره و سپس حج است، به نظر نمی‌رسد که به خاطر این بوده که دشمن احترام حرم امن‌الهی را حفظ می‌کرد، بلکه به سه علت دیگر بوده است: یکی اینکه نفس مهاجرت ارزش تبلیغاتی داشت و تکاندهنده بود و ندای امام را بهتر می‌رساند و این خود اولین ژست مخالفت و امتناع بود. دوم اینکه در مکه تماس بیشتری با افراد نواحی مختلف ممکن بود. سوم اینکه مکه را انتخاب کردن علامت امنیت نداشت

بود گو آنکه در آنجا هم [امام] امنیت نداشت.

۷. خروج امام از مکه در روز «ترویه» یعنی روز هشتم ذی الحجه که روز حرکت به منی و عرفات است ارزش تبلیغی تکاندهنده‌تری از خود اقامت در مکه داشت. و از نظر رساندن پیام اسلام، این پشت کردن به کعبه تسخیر شده امویان و حجی که گردانده‌اش دستگاه یزیدی بود - حجی که ظاهرش اسلامی و روحش جاهلی بود - نشان داد که اسلام این صورت خالی نیست که خاطره‌ها آسوده باشد، معنی و حقیقت است که به خطر افتاده است.

۸. سومین رست تبلیغاتی و بلکه تاکتیک تبلیغاتی آن حضرت این بود که اهل بیت و کودکان خود را نیز همراه خود آورد، و به این وسیله درواقع خود دشمن را ناگاهانه استخدام کرد که حامل یک عده مبلغ برای امام حسین و برای اسلام حسینی علیه یزید و اسلام یزیدی باشد و این یکی از مهمترین عناصر تبلیغی نهضت امام است.

۹. چهارمین تاکتیک تبلیغی ابا عبدالله نشان دادن مروت و انسانیت در همه خلال حادثه بود - از بین راه تا دهم محرم - از قبیل آب دادن به دشمن و ابتدا به جنگ نکردن.

۱۰. پنجمین تاکتیک، ایجاد صحنه‌هایی برای رساندن بهتر [پیام خود] و رنگ آمیزی‌ها از قبیل پاشیدن خون شیرخوار به آسمان که «عِنْدَ اللّٰهِ أَحْسَبُهُ»<sup>۱</sup>، سر و روی خود را با خون خود مخصوص کردن که اینچنین می‌خواهم خدا را ملاقات کنم. در مورد صحنه‌ها قصه دست به گردن کردن با قاسم، حبیب بن مظاہر، عجبًا چقدر صحنه‌های طبیعی شکل مصنوعی دارد! از این جهت نظیر استعداد آهنگ پذیری آیات قرآن است.

۱۱. آنچه امروز به ما الهام می‌بخشد، قلمهای کسانی که اسلام را روی کاغذها توصیف کرده‌اند نیست، بلکه قلمهای کسانی است که با خون خود خطوط برجسته اسلام را بر روی بدنها خودشان، بر پیشانیشان، بر فرق شکافته‌شان (و قُتْلَ فِي مَحْرَابِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ)<sup>۲</sup>، بر روی دانه‌دانه موهای مقدس محاسنیشان، بر روی سینه و قلبشان، بر

۱. [این را به حساب خدا می‌گذارم.]

۲. [و در محراب عبادتش به خاطر شدت عدالت‌ش کشته شد.]

پیشانی شکسته شان، بر دندان شکسته شان، بر رگهای گردنشان نوشته اند.  
چقدر اشتباه است که ما با جمله «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَصْلُ مِنْ دِمَاءِ النَّمَاءِ»<sup>۱</sup> ارزش شهید و شهادت را پایین بیاوریم.

آری آنچه الهام بخش امروز ماست آن قلمها نیست، آن جانبازیهای تاریخی و آن خونهای بر زمین ریخته است، آن سرگذشت‌های نورانی است. پیام اسلام را جهادها، هجرتها، فداکاریها، جانبازیها به جهان رسانده است.

۱۲. گویی سیدالشهداء در خونین ساختن و رنگ قرمز دادن به نهضت تعمّد خاصی داشته است - و به قول مرحوم آیتی - چون رنگ قرمز ثابت‌ترین و لاقل نمایان‌ترین رنگهاست. خلاصه در عاشورا نوعی عمل رنگ‌آمیزی دیده می‌شود. خود مسئله اینکه داغترین سخنان امام بعد از یکطرفه شدن و قطع امید موفقیت است یک مطلب است، امر نکردن خاندان به رفتن از آنجا و اجازه دادن و بلکه تشویق کردن به شهادت مطلب دیگر است، استنصرار برای شهادت مطلب دیگر است، اجازه دادن به خُرّ همین طور، شب عاشورا رفتن حبیب میان بنی اسد همین طور.

۱۳. کارهای عجیب و رنگ‌آمیزی ابا عبدالله نهضت را به رنگ خون:  
الف. **إِبْصَارُ الْعَيْنِ** صفحه ۱۵ (پس از استغاثه و گریه زنان و آمدن برای ساکت کردن آنها):

motahari.ir

و أَخْذ طفلاً لَهُ مِنْ يَدِ اخْتِهِ زَيْنَبْ فَرِمَاهُ حِرْمَلَةُ أَوْعَقَةَ بَسْمِ فَوْقَعَ فِي نَحْرِهِ (نَحْرِ الطَّفْلِ) - كَمَا سَيَأْتِي فِي تَرْجِمَتِهِ سَفَلُقُ الدَّمِ بَكْفَهُ وَ رَمَى بِهِ نَحْوَ السَّيَّاءِ وَ قَالَ: هَوَنَ عَلَيَّ مَا نَزَّلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ<sup>۲</sup>.

ب. ص ۱۵:

۱. [مرگ عالمان از خون شهیدان برتر است].  
۲. [و طفلی از خود را از دست خواهرش زینب گرفت، پس حرم‌له یا عقبه تیری به سوی وی افکند که در گلوی طفل جای گرفت، حضرت خونها را با کف دست خویش گرفت و به طرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر سر من می‌آید چون در معرض دید خداوند است بر من آسان است].

ثُمَّ جَرَدْ سِيفَه فَجَعَلْ يَنْقَفَ الْهَامْ وَ يَوْطَئَ الْأَجْسَامْ؛ وَ رَمَاهُ رَجُلْ مَنْ بَنِي دَارِمْ  
بَسَمْ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكَهُ الشَّرِيفَ فَانْتَزَعَهُ وَبِسَطَ يَدِيهِ تَحْتَ حَنَكَهُ، فَلِمَّا امْتَلَأَتَا  
دَمًا رَمَى بِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُوُ إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِأَبْنِي نَبِيِّكَ.<sup>۱</sup>

ج. ص ۱۶:

وَ جَعَلْ يَنْوَءَ بِرَقْبَتَهُ (بِرَكْبَتَهُ) وَيَكْبُو فَطَعْنَهُ سَنَانَ فِي تَرْقُوتَهِ، ثُمَّ انْتَزَعَ السَّنَانَ  
فَطَعْنَهُ فِي بَوَانِي صَدَرِهِ، وَرَمَاهُ سَنَانَ<sup>۲</sup> أَيْضًا بَسَمْ فَوْقَ فِي نَخْرَهِ، فَجَلْسَ قَاعِدًا وَ  
نَزَعَ السَّمَمَ وَقَرْنَ كَفِيَّهِ جَيْعَانًا حَتَّى امْتَلَأَتَا مِنْ دَمَائِهِ فَخَضَبَ بِهِمَا رَأْسَهُ وَلَحِيَتَهُ وَ  
هُوَ يَقُولُ: هَكَذَا أَلْقَ اللَّهُ مُخْضَبًا بِدَمِي مَغْصُوبًا عَلَى حَقَّ.<sup>۳</sup>

۱۴. گفتیم همان طور که قرآن کریم در عین اینکه شعر نیست آهنگ پذیر است آنهم آهنگهای مختلف، آنهم هر آهنگی متناسب با آیاتی و متناسب با معانی آن آیات - آنچنانکه طه حسین در مرآۃ‌الاسلام (آئینه اسلام، ترجمه مرحوم آیتی) بیان کرده است - جریان حادثه کربلا نیز شبیه پذیر یعنی نمایش پذیر است و سوژه فراوان دارد و با اینکه یک حادثه واقعی و طبیعی است آنچنان صورت گرفته که گویی خواسته‌اند با آن یک نمایشنامه تهیه کنند. اکنون می‌گوییم این پرسوژه بودن و شبیه پذیر بودن معلول یک چیز دیگر است و آن این است که گویی در حادثه کربلا بنا بوده است که اسلام در همه ابعادش و همه جنبه‌هایش تجلی کند و به عبارت

۱. [سپس شمشیر برکشید و همین طور بر فرق کوفیان می‌کوافت و بدنهای آنان را به زیر پا می‌گرفت تا اینکه مردی از «بنی دارم» تیری به سویش پرتاپ کرد که در زیر گلوی شریف حضرتش جای گرفت. حضرت تیر را پیرون آورد و دو دست خویش به زیر گلو گرفت و چون از خون پر شدنده به سوی آسمان پاشید و عرض کرد: پرو ردگارا! من به تو شکوه می‌کنم از اینکه با پسر دختر پیامبر این گونه رفتار می‌شود.] ۲. بعد نیست که «سنان» اشتباه باشد و همان «دارمی» است.

۳. [و همین طور که به زحمت بر می‌خاست و دوباره به صورت به زمین می‌خورد، سنان نیزه‌ای به گرده حضرت زد و سپس نیزه را پیرون کشید و در استخوانهای سینه حضرت فروبرد، و همین سنان تیری پرتاپ کرد که در گلوی حضرت نشست. حضرت بر زمین نشست و تیر را پیرون کشید، سپس دو دست مبارک به زیر خون گرفت تا از خونش پر شد، و با دو دست خون آلود خود سر و صورت خویش رنگین ساخت و در همین حال می‌گفت: این گونه خدا را دیدار می‌کنم که به خونم آغشته باشم و حَقَّمْ به تاراج رفته است.]

دیگر عملاً واقعاً - نه ظاهراً و برای تماشای دیگران - تجسم داده شود و به مرحله عمل درآید.

مسئله تجسم دادن فکر گاهی صرفاً نقش است و شکل است و صورت است و نمایش است، یعنی بی روح است و به بازی گرفتن خیال است؛ مثل آنچه آقای راشد نقل می کرد که در یکی از موزه های خارجی مجسمه زنی فوق العاده زیبا را بروی تختی دیده بود که جوانی در حالی که نشان می داد قبلاً هماغوش زن بوده است، درحالی که یک پا به پایین گذاشته و روگردانده بود در حال فرار بود و خود جوان نیز فوق العاده زیبا بود. گفتند: این، تجسم فکر افلاطون است که هر عشقی پس از رسیدن تبدیل به بیزاری می شود و معشوقها در اثر وصال منفورها می شوند.

ولی این تجسم یک تجسم بی روح بود. در اسلام تجمسهای زنده و روحدار و جاندار واقعی است. حادثه کربلا یک تجسم است از اسلام در همه جنبه ها اما جاندار و روحدار.

حادثه امام حسین گویی برای ایجاد یک نمایش حماسی و پرخاشگری و تراژدی و عظمی و عشق الهی و مساوات اسلامی و عواطف انسانی، همه در آخرین اوج، به وسیله قهرمانهای مختلف از پیر و جوان، زن و مرد، آزاد و برد و یا آزاد شده، بالغ و کودک به وجود آمده و همه ابعاد اسلام را هم نشان می دهد؛ هم توحید و عرفان و عشق الهی و تسلیم و رضا و نرد محبت با حق باختن و پاکبازی با خدا، و هم در عین حال جنبه اعتراض و پرخاشگری شدید و همدردی با محرومان، و هم حماسه اخلاقی تحرک و تحمس شجاعت و حماسه انسانی، و هم عرض و اندرز و سکون خاص به آن، و هم برابری و مساوات اسلامی، و هم تجلی عالیترین عواطف اخلاقی و اسلامی، مثلًا ایثار (داستان ابوالفضل علیهم السلام)، فدا کاری و سبقت در آن. این است معنی جامع بودن قیام حسینی. اولاً از نظر هدف و مقصد و ایده و فکر، حامل همه ایده های اصلی اسلام است نه یک جنبه خاص. ثانیاً از نظر بازی کنندگان و متعهدان به نقش.

من شعرایی نظیر محتشم را نفی کلی نمی کنم، همچنانکه شعرایی مانند عُمان سامانی و صفوی علیشاه را. اولی تکیه بر جنبه تراژدی و مظلومیت کرده است و دو تای دیگر بر جنبه عرفانی و عشق الهی، همچنانکه اقبال لاهوری بیشتر بر جنبه های اجتماعی آن تکیه کرده است. چون این قیام، این حرکت، این نهضت (و همه این

کلمه‌ها برای نشان دادن این حادثه، کوچک است) همه این جنبه‌ها را داشته است و هر یک از اینها یک بعد از ابعاد و یک لاز چند لای این حادثه است. البته یک حادثه توحیدی کامل، جامع همه مراتب است.

اما بُعد توحیدی و عرفانی: رَضِيَ اللَّهُ رِضانَا أَهْلَ الْبَيْتِ - رِضاً بِقَضائِكَ وَ شَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ، لامَعْبُودَ سِواكَ يا غِياثَ الْمُسْتَغْيَثِينَ. اشراق چهره آن حضرت در لحظات آخر. حدیث امام سجاد علیه السلام در باره بعضی اصحاب. زمزمه شب عاشورا و یا معراج حسینی. نماز روز عاشورا. «عِنْدَ اللَّهِ أَخْتَسِبُ» هادر همه شدائی و مصائب.

اما پرخاشگری: الْأَوَانَ الدَّعِيَّ...

اما بعد حماسی، حماسه‌آفرینی، مردانگی و شرافت: الْمُؤْتُ أَوْلَى مِنْ رُكوبِ الْعَارِ، هَيَّاهَاتَ مِنَ الدَّلَّةِ. ابن ابیالحدید می‌گوید: سَيِّدُ أَهْلِ الْإِيمَاءِ (ابی الصَّفِیمْ)<sup>۱</sup>. لا أُعْطِیکُمْ بَیْدَیِ اعْطَاءِ الذَّلِیلِ وَ لَا أَفْرُّ فِرَارَ الْعَبِیدِ. وَیَلْکُمْ يَا شیعَةَ الْأَبی سُفیانَ إِنَّمَا کُنُّ لَکُمْ دِینٌ فَکونوا أَخْرَارًا فِی دُنْیَاکُمْ: لَا أَرَى الْمُؤْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَیَاةَ مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَماً.

### بعد اخلاقی

الف. مروت.

در شجاعت شیر ربانیستی در مروت خود که داند کیستی داستان آب دادن به لشکر حر. قبول توبه حر. حاضر نشدن به اینکه ابتدا به تیراندازی کند. حاضر نشدن به اینکه قبل از شروع جنگ تیری به سوی شمر پرتاب شود، همان طور که پدرش علی برای ابن ملجم...

ب. ایثار. داستان سه نفر یا ده نفر در جنگ موته یا غیر آن. ایثار اهل بیت و سوره دهر. ایثار ابوالفضل.

ج. صداقت و راستی.

د. وفا: عمرو بن قرظه [در حال شهادت خطاب به امام حسین علیه السلام]: اوَفَیْتُ<sup>۲</sup>

۱. سرور لیاکنندگان (کسانی که زیر بار زور نمی‌روند).

۲. [آیا به عهد خود وفا کردم؟]

(نفس المهموم، ص ۱۴۰)

### بعد موعظه‌ای

الف. اندرزهای خود اباعبدالله: **الْسَّاُسُ عَبِيدُ الدُّّيَا وَالدِّيْنُ لَعْقُ عَلَى الْسِّتِّهِمْ**. موعظه‌ها ضمن خطابه‌ها. مواعظ جناب زهیر و جمله اباعبدالله که تو نصیحت را به اکمال رساندی. موعظه حنظله شمامی.

### اصول اجتماعی و برابری اسلامی

داستان جون مولی ابیذر (نفس المهموم، ص ۱۵۵): فوق علیه الحسين علیه السلام و قال: **اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهُهُ، وَ طَيْبْ رِيحَهُ، وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَ عَرِّفْ بَيْتَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ!**

داستان جوان ترک (نفس المهموم، ص ۱۵۶).

۱۵. زمینه تبلیغ پس از شهادت شهدا و وقوع فاجعه و خاموش شدن احساسات کینه توزانه و طمعکارانه و جانشین شدن احساسات رقت‌انگیز و پیدایش جنبه مظلومیت و حق به جانبی طبعاً بیشتر فراهم شد و درحقیقت مرحله بهره‌برداری از یک طرف و معرفی حقیقت آنچه بوده و درین پرده‌های تاریکی که تبلیغات دروغین ایجاد کرده بود [از طرف دیگر] از بعد از شهادت اباعبدالله به وسیله اهل‌بیت مکرمش انجام یافت. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْفِتَنَ إِذَا أَفَّلَتْ شَهَدَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ نَهَتْ»<sup>۱</sup>. علت این است که در غوغای فتنه، انسان در آن غرق است و وقتی که انسان در داخل جریان باشد نمی‌تواند درست ببیند؛ از کنار بهتر می‌توان دید. این است که زمینه روشن‌کردن اذهان طبعاً بعد از ختم جریان بهتر فراهم است و لهذا نقش عمده تبلیغات بر عهده اهل‌بیت و اسیران است.

اینجا ذکر دو مقدمه لازم است:

الف. از نظر منطق روایات و طبق اعتقاد خاص ما به جنبه مافوق بشری، یعنی

۱. [حسین علیه السلام بالای سر او ایستاد و گفت: خداوندا صورتیں را سپید کن، و بویش را خوش گردان، و با نیکوکاران مشاورش بدار، و میان او و محمد و آل محمد آشنایی برقرار فرما.]

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱: [شأن فتنه‌ها این است که چون روآورند حق را مشتبه سازند، و چون برطرف شوند بیداری آورند.]

جنبه ارتباط و اتصال امام به عالم مافوق بشری، تمام کارهای امام حسین حساب شده و از روی پیش‌بینی بوده، تصادف و اشتباه در آنها وجود ندارد. لهذا مسئله همراه آوردن زنان و کودکان با خود در سفری پرخطر که در همان وقت عقلایی که بر محور حفظ جان اباعبدالله و اهل بیت‌ش قضاوت می‌کردند این کار را جایز نمی‌شمردند، و حتی پس از شنیدن خبر قتل مسلم و قطعی و مسلم‌شدن سرنوشت، باز هم لاقل این کار را نمی‌کند که اهل بیت را به مدینه برگرداند [این مسئله یک کار حساب شده است].

در روایات هم آمده است که در عالم رؤیا پیغمبر [به امام حسین] فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَيْلَأً، وَ إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَيَا»<sup>۱</sup>. البته مقصودی که در آن زمان می‌فهمیده‌اند اراده تشریعی بوده نه اراده تکوینی. مقصود از اراده تکوینی، قضا و قدر حتمی الهی است و مقصود از اراده تشریعی، مصلحت و رضای الهی است، مثل «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»<sup>۲</sup>.

نتیجه این است که طبق منطق روایات، حمل اهل بیت و زنان و کودکان براساس یک مصلحت بوده که امثال ابن عباس نمی‌توانسته‌اند درک کنند. ب. مقدمه دوم این است که زن در تاریخ سه گونه نقش داشته و یا می‌توانسته است داشته باشد. یکی اینکه شئ بوده و گرانبها و درنتیجه منفی محض و در ردیف قاصران بوده، بی‌نقشی بوده در ردیف اشیاء گرانبها، و آن همان منطق کنج خانه و خدمت به مرد و زاییدن و شیردادن [است] بدون آنکه استعدادهای روحی او رشد کند، بدون اینکه تعلیم و تربیت واقعی بیابد و شخصیت پیدا کند؛ هرچه دست و پا شکسته‌تر بهتر و گرانبهاتر، هرچه بی‌زبان تر بهتر و گرانبهاتر، هرچه بی‌خبرتر گرانبهاتر و بهتر، و هرچه بی‌اراده‌تر بهتر، هرچه نا‌آگاه‌تر بهتر، هرچه اسیرتر و مسلوب‌الاراده‌تر بهتر، و هرچه منفعلتر و بی‌هنر تر بهتر؛ یعنی از سه اصلی که شخصیت انسانی انسان را تشکیل می‌دهد (آگاهی، آزادی، خلاقیت) هرچه نداشته باشد بهتر. ولی در این نقش، زن ملعوبة فرد مرد هست اما ملعوبة جامعه مردان نیست.

۱. [همانا خداوند خواسته است که تو را کشته و خانواده تو را اسیر بینند.]

۲. بقره / ۱۸۵ [خداوند راحتی و آسایش شما را خواسته و زحمت و سختی شما را نخواسته است.]

نقش دوم این است که اساساً تفاوت مرد و زن را ندیده بگیریم و هرگونه حریم را که احترام زن بسته به اوست برداریم وزن را مورد دستمالی و بهره‌برداری کامل قرار دهیم، فاصله و حریم را بکلی از میان ببریم. در این نقش، زن شخص بوده و عامل تاریخ اما بی‌بها و نقشش بیشتر در جهت فساد تاریخ بوده است. به عبارت دیگر زن در آن نقش تاحدی عزیز و محبوب و گرانبها بود اما ضعیف، یک ضعیف گرانبها و یک «شئ» گرانبها. و در نقش دوم یک «شخص» بود اما شخص بی‌بها.

نقش سوم و یا مکتب سوم آن است که «شخص گرانبها» باشد و آن به دو چیز وابسته است: یکی رشد استعدادهای خاص انسانی یعنی علم، اراده، قدرت ابتکار و خلاقیت، و دیگر دوری از ابتذال و مورد بهره‌گیری مرد بودن. پس رشد استعدادها در عین نگهداشتن حریم. در این مکتب، حریم و نه محبوسیت و نه اختلاط.

از این‌رو یک تاریخ ممکن است مذکور محض باشد و تاریخ دیگر ممکن است مختلط باشد و به واسطه اختلاط پلید باشد، و یک تاریخ دیگر ممکن است مذکر-مؤنث باشد اما به این نحو که مرد در مدار خودش و زن در مدار خودش. پس گاهی زن عامل مؤثر در تاریخ نیست، گاهی عامل است اما مختلط و درحقیقت بازیچه مرد، و گاهی عامل است اما در مدار خودش.

زن در تاریخ مذهبی طبق تلقی قرآن کریم عامل مؤثر بوده است؛ یعنی تاریخ مذهبی قرآنی مذکر-مؤنث است، یعنی انسانی است، اما با حفظ مدارهای خاص به هریک؛ به عبارت دیگر «مدنث» است، زوج است.

در ورقه‌های «زن در قرآن»<sup>۱</sup> در این باره بحث کرده‌ایم. حادثه کربلا نیز یک تاریخ «انسانی» است یعنی تاریخ زوج است نه فرد، «مدنث» است نه مذکر و نه مؤنث، مذکر و مؤنث است نه مذکر محض. به عقیده ما زن تا آنجاکه فقط نقش وسیله عشق‌بازی و چشم‌چرانی را [دارد] و نقش خود را در آرایش و درحقیقت رونق بخشیدن به محفل مرد - آنهم عموم مردان - می‌بیند، هرگز نقش مستقل و مؤثری در تاریخ ندارد.

البته ما نقش اساسی تأثیر غیرمستقیم زن را در تاریخ منکر نیستیم که گفته‌اند زن مرد را می‌سازد اعم از فرزند و شوهر، و مرد تاریخ را. بحث ما در نقش مستقیم است.

۱. [مطلوب این ورقه‌ها در سلسله یادداشت‌ها به چاپ خواهد رسید.]

قرآن به موازات مردان قدیس و صدیق، از زنان قدیسه و صدیقه‌ای یاد می‌کند که در حد مردان صدیق بلکه بالاتر مقام ملکوتی داشته‌اند. زکریا از مریم در شگفت می‌ماند. همسر آدم، ساره، هاجر، آسیه، مادر موسی، خواهر موسی، مریم، حضرت زهرا (کوثر) زنان قدیسه قرآنند. خدیجه خود قدیسه تاریخ اسلام است. قرآن از مؤمنین و مؤمنات، مهاجرین و مهاجرات، قانتین و قانتات، صادقین و صادقات، صالحین و صالحات و... یاد کرده است.

در بعضی آئینها زن فقط عنصر فریب و گناه است و از آنجا شروع می‌شود که شیطان از طریق حوا بر آدم مسلط می‌شود و این فلسفه را می‌رساند که شیطان زن را فریب می‌دهد و زن مرد را، ولی قرآن این منطق را قبول ندارد.

۱۶. در خطبهٔ زینب (علیها السلام) مجموعاً چند قسمت است:

الف. ملامت:

يا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يا أَهْلَ الْخَنْلِيِّ وَالْغَدْرِ وَالْخَذْلِ! إِلَا فَلَا رَفَأَتِ الْعَبْرَةُ وَ لَا هَدَأَتِ  
الرَّزْفَةُ، إِنَّمَا مَثْلُكُمْ.. هَلْ فِيْكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالْعَجْبُ...!

ب. آگاه ساختن آنها به اشتباہشان:

motaaheri.ir

فَابْكُوا فَإِنَّكُمْ أَحْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ، فَقَدْ أَبْلِيْتُمْ بِعَارِهَا وَ مُنْيِّتُمْ بِشَنَارِهَا، وَلَئِنْ  
تَرَ حَضُورًا أَبَدًا، وَأَنِّي تَرَ حَضُورَنَّ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَسَيِّدِ  
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَادِ حَرْبِكُمْ وَمَعَادِ حِزْبِكُمْ وَمَقْرَرِ سِلِيمِكُمْ وَأَسِيْ كَلْمِكُمْ وَ  
مَفْزِعِ نَازِلِتِكُمْ وَالْمُرْجِعِ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ وَمِدْرَةِ حُجَّجِكُمْ وَمَنَارِ مَحْجَّتِكُمْ...  
ج. تحریک عواطف که با پیغمبر چه کردید:

- [ای کوفیان! ای حیله‌گران و دغلبازانی که به هنگام یاری دست بازمی‌دارید! هان که اشکتان خشک و آهتان سرد مباد، داستان شما به کسی ماند... آیا جز چاپلوسی و خودبینی و... در میان شما چیزی هست؟!]
- [پس بگریبد که سزاوار گریبد. راستی که شما به عار این کار گرفتار آمدید و به تنگ آن مبتلا گشتید و هرگز این لکه را توانید شست. و کجا می‌توانید تنگ کشتن زاده ختم نبوغ و معدن رسالت، و سرور جوانان بهشتی و پشتیبان جنگستان و جایگاه سلامتی خود و طبیب زخمها یتان و پناه مشکلاتتان و بیانگر حجتستان و مشعلگاه راهتان را بشویید؟!]

وَيَلَكُمْ أَتَدْرُونَ أَيَّ كَبِيرٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَّيْتُمْ، وَأَيَّ عَهْدٍ نَكْشَتمْ، وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ،  
وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ، وَأَيَّ دِمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ! ۱.

عظمت فوق العادة این کار:

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدَّاً تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرُنَ مِنْهُ ۲...

#### د. انتقام الهی:

فَلَا يَسْتَخَفَّنُكُمُ الْمُهْلِ فَانَّهُ عَرَّ وَجْلَ لَا يَحْفِزُهُ الْبِدَارُ وَلَا يُخْشِي عَلَيْهِ فَوْتُ النَّارِ  
كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَمْ لَيْلَمْ صَادِ ۳.

۱۷. در بحث «تبليغ» گفته ایم که موفقیت یک پیام چند شرط دارد: غنای محتوای خود پیام، استخدام وسائل مشروع و پرهیز از وسائل ضد، استفاده از متدهای صحیح، شخصیت حامل پیام.

بحث ما فعلًا درباره دو مطلب است: یکی بحث کلی درباره شرایط حامل پیام، دیگر بحثی شخصی درباره تأثیر شخصیت اهل بیت در تبلیغشان، که البته تبلیغشان دو جنبه دارد، یکی اینکه اسلام را شناسانند، دیگر اینکه مردم را به ماهیت اوضاع آگاه ساختند.

راجع به قسمت دوم باید دید چه زمینه‌ای ساخته بودند، چه پرده‌ای بر روی اوضاع کشیده بودند و چگونه بودند و چگونه می‌خواستند و انسود کنند و چگونه اهل بیت این پرده نفاق را دریدند. پسر زیاد در مجلس خودش خطاب به حضرت زینب می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَفَصَحَّكُمْ وَأَكْذَبَ أَخْدُوشَكُمْ» و از جمله «آکذب

۱. [وَإِنْ بَرَّ شَمَا! مَى دَانِيدْ چَه جَگْرِى از رَسُولِ خَدا بَرِيدِيد؟ وَ چَه پِيَمانِي شَكْسِتِيد؟ وَ چَه دَخْترانِي از او در مَعْرُض دَيَد آَورَدِيد؟ وَ چَه حَرْمَتِي از او درِيدِيد؟ وَ چَه خُونِي از او رِيختِيد؟]

۲. [رَاسِتِي کَه کَار نَاسِنْدِي کَر دَيَد کَه نَزِدِيكَ اسْت آَسَمَانَها از شَدَّت آَن بشَكَافِد.]

۳. [پَس اَيْنِ مَهْلَتِ الهِي شَمَا رَا سِبَكْسَار نَسَازَد کَه عَجلَه وَ شَتَابَ، خَدا رَابِه شَتَاب نَيَنْدَازَد وَ بِيم از دَسَت رَفْتَن اَنْقَامَ بَر خَدا نَرَوَد، هَرَگَزَ، کَه خَداونَد در کَمِينَ ما وَ آَهَا نَشَستَه اَسْت.]

اُخْدُو شَكْمُ» کاملاً پیداست که می خواهد بگوید ببینید! بهترین دلیل براینکه حکومت، به حق باید دست ما باشد و سخنان شما ناحق بود این است که خداوند شما را مغلوب کرد. این منطق، منطق کسانی است که همیشه وضع موجود را بهترین وضع و دلیل آن را امضای خدا می دانند که اگر بد می بود که خدا خودش آن را از بین می برد، چون هست پس درست است و باید باشد، رابطه ای است میان هست و باید باشد، چون هست پس باید باشد و خوب است<sup>۱</sup>، آنچنانکه در جاھلیت می گفتند: اَنْطِعْمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمْهُ<sup>۲</sup>، و یا آنچنانکه آیه کریمه «تُؤْتِ الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»<sup>۳</sup> را این طور تفسیر و تعبیر می کنند و این یک مغالطه عظیمی است.

اما زینب جواب می دهد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ وَ طَهَرَنَا مِنَ الرِّجْسِ تَطْهِيرًا، إِنَّا يَفْتَحُ الْفَاسِقَوَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ<sup>۴</sup>.

ابن زیاد گفت: گیف رایت صنع الله باخیک؟ قال:\*

كَبَّ اللَّهُ عَلَيْهِ الْقُلُّ فَبَرَزَ إِلَيْهِ مَضَاجِعُهُمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْهُمْ، فَأَنْظَرَ لِمَنْ يَكُونُ الْفُلْجُ هَلْكَةً أَمْ كَيْاً بَيْنَ مَرْجَانَةَ... فَعَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ اشْتَشَطَ<sup>۵</sup>... وقتی که علی بن الحسین عرضه می شود بر پسر زیاد، [ابن زیاد] می گوید: من آنت؟ فقال: أنا على بن الحسين. فقال: أليس قد قتل الله على بن الحسين؟ فقال له على عليه: قد كان عزت می بخشی، و هرکه را خواهی خوار و ذلیل می سازی.]

۱. به عبارت دیگر جیرگایی در عین عدلگرایی، آنچنانکه مرچه کردند.

۲. پس ۴/۴۷. [آیا به کسی خوراک دهیم که اگر خدا می خواست خوراکش می داد؟]

۳. آل عمران / ۲۶. [حکومت را به هر که خواهی می دهی، و از هر که خواهی می ستانی، و هر که را خواهی عزت می بخشی، و هر که را خواهی خوار و ذلیل می سازی.]

۴. [سپاس خدایی را که ما را به پیامبر محمد گرامی داشت، و از هرگونه پلیدی به خوبی پاک ساخت. جز این نیست که فاسق رسوا می شود و فاجر دروغ می گوید، و او بحمد الله ما نیستیم و غیر ما است.]

۵. [کار خدا را نسبت به برادرت چگونه دیدی؟ فرمود: خداوند شهادت را در سرنوشت آنها مقرر فرموده بود و آنان به قتلگاه خویش بیوستند، و بهزادی خداوند میان تو و آنان جمع کند. پس بنگر که پیروزی از آن کیست؟ مادرت به عزایت بشنیند ای پسر مرجانه!... پس ابن زیاد به خشم آمد و برافروخت...]

لَى أَحُّ يُسْمِى عَلَيَا قَتَلَهُ النَّاسُ . فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ . فَقَالَ عَلَى بْنِ الْحُسْنِ : اللَّهُ يَتَوَفَّ الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ... فَعَصَبَ ابْنُ زِيَادٍ فَقَالَ : وَبِكَ جُزُؤَةٌ لِجَوابِي وَفِيكَ بَقِيَّةٌ لِلرَّدِّ عَلَى إِذْهَبِي  
فَاضْرِبُوا عَنْهُ ...<sup>۱</sup>

از مجموع روش می‌شود که پسر زیاد می‌خواست منطق جبرگرایی در عین عدل‌گرایی را پشتوانه کار خود قرار دهد.

هر جریانی بالأخره به یک فلسفه‌ای برای پشتیبانی و حمایت احتیاج دارد. جنگ تبلیغاتی آنجاست که فلسفه‌ها با هم می‌جنگند.

اهل بیت پیغمبر یکی از آثار وجودیشان این بود که نگذاشتند فلسفه اقناعی دشمن پا بگیرد.

کار دیگرshan این بود که از نزدیک به وسیله خود دشمن توانستند با مردم تماس بگیرند، در صورتی که قبلًاً آحاد و افراد جرأت تماس نداشتند. زینب از تربیيون دشمن استفاده کرد. استفاده از تربیيون دشمن در حقیقت جنگ را تا خانه دشمن کشیدن است.

استفاده [اهل بیت امام] از فرصت برای معرفی شخصیت واقعی خود که کوفه را تبدیل کردنده به پایگاه انقلاب. همان مردم گفتند: كُهُولُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ وَ شَبَّاهُمْ ...<sup>۲</sup>

مجموعاً کوفه و شام و بین راه، قبل از رفتن آنها و بعد از رفتن آنها دو جور بود. انقلاب کوفه آنچنان شد که توابین را به وجود آورد و بعد همین کوفه علیه شام و ابن زیاد قیام کرد و ابن زیاد در جنگ با همین کوفیان کشته شد، و [در] شام اثرش آن است که در مسجد اموی ظاهر گشت.

اینکه یزید روزهای آخر روش خود را عوض کرد علامت این بود که مغلوب شده بود و اینکه دستور داد [اهل بیت امام] مکرماً و محترماً به مدینه بازگردند به همین جهت بود. اینکه در قیام حَرَّه دستور داد مخصوصاً متعرض علی بن الحسین نشوند به همین جهت بود.

۱. [ابن زیاد گفت: تو که هستی؟ فرمود: من علی بن الحسین ام. گفت: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟ حضرت فرمود: برادری داشتم به نام علی که مردم او را کشتد. ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت.

حضرت فرمود: البته خداوند جانها را به هنگام مردن می‌ستاند... ابن زیاد خشم گرفت و گفت: بر پاسخ من جرأت می‌کنم و هنوز توان ردّ بر مرا داری؟ او را ببرید و گردنش را بزنید.]

۲. [پیرانشان بهترین پیرانند، و جوانانشان...]

فصل هشتم



پادداشت‌های متفرق  
۸



## یادداشت‌های متفرق



### آیا امام حسین دستور خصوصی داشت؟

در مقدمه برسی تاریخ عاشورا می‌گوید: حدیث صحیحی است در کافی به سند بسیار معتبر از صریس کنانی، گوید که «**حُمَرَانَ بْنَ أَعْيَنَ** شیبانی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم، ملاحظه می‌فرمایید آنچه را در زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام واقع شد از خروج و نهضت و جهاد فی سبیل الله و آنچه بدان گرفتار شدند از کشته شدن به دست جباران و مغلوبیت و آنچه بر سرشان آمد تا بالأخره کشته شدند و مغلوب گشتند؟ حضرت فرمود: آنچه شد البته خدای تعالی برای ایشان مقدّر کرده بود و خود حکم کرده و امضا نموده و حتمی ساخته بود و سپس آن را اجرا کرد، و قیام علی و حسن و حسین علیهم السلام «فِتَّقَدُمْ عِلْمٍ ذِكْرَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللهِ» با سابقه علم و دستوری بود که از رسول خدا به آنها رسیده بود، و هر امامی که سکوت کرد از روی علم و دستور بود».

باید به اصل خبر مخصوصاً برای سطر آخر مراجعه شود.

□

### واقعه کربلا، پیامی که با خون نوشته شد

۱. مرحوم آیتی در سخنرانی نهم (ص ۱۷۹)<sup>۱</sup> پس از آنکه شرحی راجع به قدرت و نیروی تسخیرناشدنی تاریخ و امانت او بحث می‌کند، موضوع گزارش سراپا جعل ابن زیاد را برای مردم کوفه نقل می‌کند که به مسجد اعظم کوفه رفت و به منبر شد و گفت:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ، وَ نَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَ حِزْبَهُ، وَ قَاتَلَ الْكَذَابَ إِبْنَ الْكَذَابِ الْمُسْتَيْنَ وَ شَيْعَتَهُ.

در اینجا «عبدالله بن عفیف آزادی غامدی» که اعمی بود بپا می‌خیزد و می‌گوید: «پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو تویی و پدرت و کسی که تو را به حکومت عراق فرستاده است» تا عاقبت ابن عفیف کشته می‌شود.

مرحوم آیتی می‌گوید: «این مرد بزرگوار، جان بر سر این گفتار نهاد و به دستور ابن زیاد کشته و به دار آویخته شد، اما یک صفحه از تاریخ را روشن ساخت و صفحه‌ای از تاریخ عاشورا را با خون خود نوشت».

در حقیقت باید گفت: جمله‌هایی از قبیل: الا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْتَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ

لَا يُتَاهَى عَنْهُ...

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا...

الَا وَ إِنَّ الدَّاعِيَ إِبْنَ الدَّاعِيِّ...

هَيَّهَاتَ مِنَ الذَّلَّةِ

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ...

الْمُؤْتُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ...

رَضًا بِقَضَائِكَ... لَامَعْبُودَ سِواكَ

خُطَّ الْمُؤْتُ عَلَى وُلْدِ أَدَمَ...

و امثال این جمله‌ها، همه با خون نوشته شد، و رنگ خون و قرمز ثابت‌ترین و

۱. [كتاب بررسی تاریخ عاشورا]

۲. [سپاس خدای را که حق و اهلش را آشکار ساخت، و امیر مؤمنان یزید را یاری داد، و دروغگوی پسر دروغگو یعنی حسین و پیروانش را کشت.]

نمایان ترین رنگهاست.

ایضاً حوادث و وقایع عاشورا همه وقایعی است که با خون نوشته شد، مثل کسانی که گاهی نقل می‌شود در حین مردن در اثر فاجعه‌ای، چون قلم و کاغذ پیدا نمی‌شود، با انگشت خود و با خون خود وصیت خود را می‌نویسند، و یا افرادی به علامت انقلاب، جمله‌ای را با خون خود روی یک صفحه می‌نویسند.

در بعضی از پیمانهای قدیم عربی و جاهلی، هم‌پیمانان دست خود را در یک ظرفی از خون فرو می‌برندند به علامت از خود گذشتگی در راه این پیمان. جریان شهادت «عبدالله رضیع» و پاشیدن خون گلوی طفل شیرخوار خود، یک صفحه‌ای است که با خون نوشته شد.

نوشته‌اند - ظاهراً - که خود ابا عبدالله پس از یک جریان (ظاهراً سنگ که به پیشانی آن حضرت خورد) [دست پرخون خویش را] به صورتش مالید و فرمود: هکذا حتیّ آتفی جدی! <sup>۱</sup>

۲. چرا امام به مردم بصره نامه نوشت و آنها را دعوت کرد؟ آیا خود نوعی نقشه برای توسعه خونریزی و انقلاب نبود؟ و بالاتر اینکه چرا در شب عاشورا حبیب بن مظہر را به میان بنی اسد فرستاد؟ آیا احتمال اینکه بنی اسد بتوانند مقاومت کنند در کار بود؟ ابدأ. چرا یاران و کسان خود را الزام نکرد که خود را از معركه بیرون کشند؟ و چرا داوطلبی آنها را برای کشته شدن پذیرفت؟

آیا امام مخصوصاً می‌خواست اعتراض و انتقاد و اعلام جرم و فریاد عدالتخواهی و حقیقتخواهی و بالآخره پیام اسلام را با خون خود و عده بیشتری بنویسد که هرگز پاک نشود؟ امام خطبه‌های داغش را پس از برخورد با حرّ و پس از وقوع در بن‌بست ایراد می‌کنند. تاریخ نشان می‌دهد که سخنانی که با خون نوشته شده هرگز پاک نمی‌شود زیرا از کمال صداقت و خلوص و عمق تصمیم و اندیشه حکایت می‌کند. منطق شهید فوق منطقه‌های دیگر است.

بسیاری از سلاطین مایل بودند که نامشان و سخنšان و پیامشان (هرچند پیامی برای انسانها نداشته‌اند، اظهار خودخواهی بوده است و بس) باقی بماند، آن را بر لوحه‌های سنگی (یا فلزی) حک می‌کردند که مثلاً منم شاهشاهان، بَغ، ایزد

۱. [این گونه می‌خواهم جدم را دیدار کنم،]

نژاد، از نژاد خدایان!!! ولی هرگز این نوشته‌ها در دلها و سینه‌های مردم ثبت نشده و در آنجا نقش نگرفته است. اما پیامهایی مانند پیام امام حسین بدون آنکه در صفحه سنگی یا لوحة فلزی حک شود، چون با خون خودشان و با اینکه صرفاً روی صفحه لرزان هوا ثبت شد، در دلها و سینه‌ها حک شد و مانند خطوط نورانی وحی در دل انبیاء، برای همیشه باقی ماند (إِنَّ الْحُسْنَيْنِ مَجْبَةً مَمْكُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ)<sup>۱</sup>، در عالیترین مقامات و مراکز روحها ثبت شد تا آنجا که دلها کانونی شد از احساسات او، و بردن نامش اشکها را جاری می‌سازد، و خدا می‌داند که در طول هزار و سیصد سال چند هزار تن اشک مانند گلاب از گل گرفته است، چرا؟ چون إِنَّ الَّذِينَ أَتَسْنَا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا<sup>۲</sup>، چون پیامرسان حقیقت بودند، چون پیام آنها دل آشنا و فطرت آشنا بود، چون سخن من و مانیبد، سخن خدا و مردم در کار بود.

□

## سیدالشهداء علیهم السلام، عظمت روح و سلب آسایش از بدن

۱. «منتسبی» می‌گوید:

وَ اذَا كَاتَ النُّفُوسُ كِبَارًا تَعَبَّثُ فِي مُوَادِهَا الْأَجْسَامُ<sup>۳</sup>

به طور کلی روحیه‌های کوچک چون از خود درد ندارند و هدف ندارند (همه دردها و هدفهایشان درخواسته‌های جسمانی خلاصه می‌شود) و ایده‌آل ندارند، تن‌ها را به زحمت نمی‌اندازند، به لقمه‌ای که به دریوزگی تحصیل می‌کنند قناعت می‌کنند؛ اما روحیه‌های بزرگ همیشه تن را به حرکت و امیدارند و در زحمت و بلا قرار می‌دهند، فرقشان شکافته و سرشان بریده می‌شود. به همین جهت شهادت برای آنها افتخار است، که نشانه عظمت نفس آنهاست. [در] این‌گونه اشخاص که روحشان از جسمشان بزرگتر است کار بدن دشوار است. بدن علی اگر می‌خواهد با روح علی بسازد باید با نان جوین و شب‌زنده‌داری‌ها بسر برد، احیاناً از ناحیه خود علی مجازات ببیند و سر را توی تنور ببرد. تن حسین اگر بخواهد با روح حسین همدم باشد باید آماده تشنجی بی‌اندازه باشد، آماده زیر سم اسب [رفتن]، آماده

۱. شیوه این عبارت در بحار الانوار، ج ۴۳ / ص ۲۷۲ [حسین را در دلهاي مؤمنان محبتی نهفته است].

۲. مریم / ۹۶.

۳. [وقتی نفس کسی بلندمرتبه بود تن او در راه مراد آن به زحمت می‌افتد].

زخم‌های تیر کاڭنۇد باشد<sup>۱</sup>. خوشابه حال بدنی که با یک روح کوچک توأم شده، همه سور و سات‌ها را برایش فراهم می‌کند، به قیمت دریوزگی و دزدی نان تهیه می‌کند، به قیمت جنایت و آدمکشی پست تهیه می‌کند.

وای به حال بدنی که با یک روح شریف و بزرگ توأم است. چند لقمه نان جو بیشتر گیرش نمی‌آید که به زحمت باید از گلو پایین بدهد، از آن طرف باید شب‌زنده‌داری کند، روز باید دِرَه به دستش بگیرد مراقب نظم اجتماع باشد، با شمشیر به دست بگیرد و گردن تبهکاران را بزند، یک روز سر توی تنور برد...

<sup>۲</sup>. علی عَلَيْهِ الْكَلَام درباره متقین می‌فرماید: آنَّهُمْ مِنْهُمْ فِي تَعَبٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ. اینجا مراد از «نفس» نفس حیوانی است؛ اشاره است به اینکه آسایش آنها در

آسایش و عدم سلب راحت از دیگران است.

<sup>۳</sup>. جمله امام حسین عَلَيْهِ الْكَلَام که از پیغمبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ يُعِظُّ سَفَافَهَا»<sup>۳</sup> می‌رساند که روح امام با امور پست جسمی سروکار ندارد، سروکارش با معانی عالی و بلند است.

<sup>۴</sup>. برای بعضی روح خدمتگزار جسم است، یعنی فکر و عقل و عاطفه در خدمت هدفهای جسمانی و بدنی و حیوانی است، روح اسیر است، روح تاحدی رنج می‌برد اگرچه روح کوچک حتی احساس رنج هم نمی‌کند؛ روح باید بزرگ باشد که احساس درد و رنج بکند، اگر احساس درد و رنج بکند کوچک نیست و در خدمت جسم قرار نمی‌گیرد.

۵. این شعر:

لَتَقْلِيلَ الصَّحْرِ مِنْ قُلَلِ الْجِبالِ  
أَحَبُّ إِلَىٰ مِنْ مِنَ الرِّجَالِ  
يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارِ  
فَإِنَّ الْعَارَ فِي ذُلِّ السُّؤَالِ<sup>۴</sup>

نموداری از به رنج افتادن بدن به خاطر بزرگی روح است.

۱. آورده‌اند بدن مبارک حضرت از کثرت اصابت تیر مانند قنفذ (خاریشت) می‌نمود.

۲. قریب به این عبارت در نهج البلاغه خطبه ۱۸۴ معروف به متقین. [خود را به زحمت می‌اندازد، مردم از آنان آسوده‌اند].

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲ / ص ۲۴۶ [خداآند کارهای بلند و گرامی را دوست می‌دارد و کارهای پست و زبون را دشمن دارد].

۴. [به دوش کشیدن تخته سنگ از قله کوهها نزد من از منت بردن از دیگران محبوب‌تر است. مردم به من می‌گویند کسب نتگ است، در صورتی که نتگ در ذلت خواهش است.]

۶. اینکه امام فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعَىٰ... هَمَّا هَمَّ مِنَ الْذَّلَّةُ» نموداری از بهزحمت افتادن بدن است به خاطر عظمت روح.

۷. روح و بدن در عین اتحاد و یگانگی، از جنبه دوگانگی مانند دو رفیقند که از طرفی الزاماً با همند و نمی‌توانند از هم جدا باشند و از طرف دیگر دو رفیقی هستند که هم‌هدف نیستند:

میل جان اندر ترقی و شرف                    میل تن در کسب اسباب و علف

این است که کوچک ماندن هر کدام به نفع دیگری و رشد کردن هر کدام به ضرر دیگری است.

۸. می‌گویند نوابغ همیشه شوهران بدی هستند. دلیلش هم واضح است: افق روح آنها از افق آرزوها و افکار و تمنیات و آمال یک زن بالاتر است. جسمش با زن هست ولی روحش با زن نیست. اما اگر کسی در عین نبوغ بتواند خود را آنقدر در موقع خودش تنزل دهد که با زن عادی در افق عادی هم معاشرت کند او واقعاً فوق نبوغ است، معلوم می‌شود قدرت تنزل دادن خود را دارد، و قدرت تنزل دادن خود خیلی فوق العاده است.

برای من پیش آمده است که با اشخاصی در افق پایین مجبور بوده‌ام ساعتی زندگی کنم. در عذاب الیم بوده‌ام. می‌دیده‌ام یک کلمه حرف ندارم با آنها بزنم، گویی همه معلوماتم را فراموش کرده‌ام.

motahari.ir

### بزرگی و بزرگواری روح

۹. بزرگی روح در مقابل کوچکی و حقارت است، جنبه کمی دارد. روح بزرگ یک آرزوی بزرگ است، یک اندیشه بزرگ و وسیع است، یک خواهش و اراده بزرگ است، یک همت بزرگ است. آن که آرزو دارد در ثروت شخص اول شود -البته نه آرزوی خالی بلکه آرزوی توأم با حرکت - یک روح بزرگ دارد. به قول نظامی عروضی:

«احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند تو مردی خربنده بودی، به امیری خراسان چون افتادی؟ گفت: به بادغیس در خجستان روزی دیوان حنطله بادغیسی همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

مهمتری گر به کام شیر در است	شو خطر کن ز کام شیر بجوى
يا بزرگي و عز و نعمت و جاه	يا چو مردانت مرگ رویاروی

داعیه‌ای در من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که بودم راضی نتوانستم بود.  
خران بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به خدمت علی بن  
اللّیث (صفاری) شدم... اصل و سبب این دو بیت بود.

روح بزرگ به کمی و کوچکی و حقارت تن نمی‌دهد، به کم از قدر خود راضی  
نمی‌شود.

به کم از قدر خود مشو راضی      بین که گنجشک می‌نگیرد باز  
روح بزرگ اهل مهاجرت است، به کنج خانه و به آب و خاک خود قناعت  
نمی‌کند؛ سفر می‌کند، دریاها را و خطرها را استقبال می‌کند، شب و روز می‌کوشد و  
درنتیجه زودتر پیر می‌شود، بیماری قلبی می‌گیرد و مثل «ناصر»<sup>۱</sup> در نیمه راه عمر  
می‌میرد. «موسولینی» گفت: «بجای آنکه صد سال گوسفند باشم ترجیح می‌دهم یک  
سال شیر باشم».

آدم بزرگ از زندان باک ندارد، ده سال و بیست سال زندان می‌رود که دو سال به  
کام زندگی کند.

۱۰. اسکندر و خشایار شاه و نادر و ناپلئون روحهای بزرگ و نآرام بوده‌اند اما  
یک جاہ طلبی بزرگ، یک رقابت و حسادت بزرگ، یک شهوت بزرگ، یک  
تحمل پرستی بزرگ بوده‌اند. اینها با مقایسه با روحهای کوچک البته عظمت و  
اهمیت بیشتری دارند. اینها اگر به جهنم هم بروند یک روح بزرگ به جهنم رفته  
است، اینها هواپرستهای بزرگ هستند. آنچه در وجود اینها و در روح اینها رشد کرده  
است، شهوتها، جاہ طلبی‌ها، حسادتها، کینه‌توزی‌هast.

اما بزرگواری. بزرگواری غیر از بزرگی است. بزرگواری روح در مقابل کوچکی روح  
نیست، بلکه در مقابل پستی و دنائی روح است.

این پستی چگونه پستی‌ای است؟ این خود یک مسئله‌ای است در حقیقت  
ماوراء الطبيعی و ضد منطق مادی. می‌گویند تن به پستی نده، تن به خواری نده، آقا  
باش نه نوکر، عزیز باش نه ذلیل. اینها که هیچ‌کدام ملموس نیست. افتخار یعنی چه؟  
اینکه:

تن مرده و گریه دوستان  
مرا عار آید از این زندگی  
اینکه: «إِنَّ الْحَيَاةَ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ وَالْمُوْتَ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ»<sup>۱</sup> یعنی چه؟  
۱۱. مادر جمله‌های «أَشَهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَفْتَ الصَّلَوةَ وَأَتَيْتَ الرَّكَاءَ وَأَمْرَتَ بِالْمَعْرُوفِ...»  
بزرگی و بزرگواری امام را توضیح می‌دهیم.

□

### كلمات حسین بن علی علیہ السلام یا شعارهای زندگی امام

۱. تاریخ یعقوبی نقل می‌کند که از حسین بن علی علیہ السلام سؤال کردند که کلمه‌ای که خودش از رسول اکرم علیہ السلام شنیده نقل کند. فرمود: از رسول خدا شنیدم: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ يُفِيغُضُ سَفَسَافَهَا. (هرچند این کلمه از رسول اکرم است اما چون از غیر حسین بن علی علیہ السلام تاکنون نقل نشده، به نام آن حضرت نقل کردیم). این جمله را سفینة البحار نیز از رسول خدا نقل می‌کند.
- در المنجد می‌گوید: «السَّفَسَافُ: الَّرَّدِيُّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، يُقَالُ: فُلَانُ سَفَسَافُ الْكَلَامِ آئَى إِلَيْكَ لِكَلَامِهِ مَعْنَى. الْأَمْرُ الْحَقِيرُ».<sup>۲</sup>
۲. ایضاً امام فرمود: «أَنَّا سُلْطَانُ عَبِيدِ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لَعْقُ عَلَى الْسِّتَّةِ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَ الْدَّيَانُونَ».<sup>۳</sup>
- المنجد: «اللَّعْقَةُ: مَا تَأْخُذُهُ فِي الْمَلْعُونَةِ أَوْ بِإِصْبَاعِكَ. الْقَلِيلُ مِمَّا يُلْعَقُ».<sup>۴</sup>
- این جمله امام، مخصوصاً کلمه «عبد» می‌رساند عزت نفس امام و تحیر بندگی و بندگان دنیا را.

۳. نظیر این جمله است جمله معروف و منقول در الانوار البهیة صفحه ۴۵: وَ فِي وَصِيَّةِ موسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیہ السلام لِهِشَامٍ قَالَ: وَ قَالَ الْحُسْنِيُّ بْنُ عَلَيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ جَمِيعَ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، بَحْرِهَا وَ بَرَّهَا، وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا عِنْدَ وَلَىٰ مِنْ أَوْلَيَاءِ اللَّهِ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۱ [زنگی در مرگ پیروزمندانه است، و مرگ در زندگی توأم با شکست].
۲. سفاسف به هر چیز پست یا قسمت پست هر چیز گویند. گویند: فلاپی سفاسف الکلام است یعنی سخشن بی معنی است. و نیز به کار کوچک گفته می‌شود.
۳. تحف العقول، ص ۲۴۵، [مردم بندۀ دنیا یند و دین لقمه کوچکی است سر زبانشان، و چون به بلا آزمایش شوند دینداران اندکند].
۴. [لَعْقَةٌ مُقدار خوراکی است که با قاشق یا انگشت بر می‌گیری، لقمه اندک].

وَأَهْلُ الْمَعْرِفَةِ بِحَقِّ اللَّهِ كَفَىٰ الظَّالِلَ.<sup>۱</sup> ثُمَّ قَالَ: الْأَحْرَرِ يَدْعُ هَذِهِ الْمَلاَظَةَ<sup>۲</sup> لِأَهْلِهَا (يعنى الدُّنْيَا) لَيْسَ لَا تَنْسِكُمْ مِنْ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِعُوهَا بِغَيْرِهَا. فَإِنَّهُ مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالدُّنْيَا فَقَدْ رَضِيَ بِالْخُسْسِيسِ.

از این سه جمله که نقل شد فهمیده می‌شود که اولاً روح حسین روح خاصی است که به دنی و پست تن نمی‌دهد، طالب معالی الامور است (جمله اول). و معلوم می‌شود هر هدف مادی و دنیاگیر را که در نهایت امر منتهی به رضای خدا یعنی هدف کل آفرینش نباشد و بخواهد از هدف کل آفرینش جدا کند، آن را پست و حقیر می‌داند، نه اینکه مثل ناپلئون بگوید: فرانسه برای من کوچک است، روسیه را هم می‌خواهم ضمیمه کنم؛ یا مثل اسکندر بگوید: یونان برایم کوچک است، ایران را هم می‌خواهم ضمیمه کنم (جمله سوم). و معلوم می‌شود تمام مردمی که خود را بسته‌اند به مقامات دنیوی، به ثروت دنیوی، و به خاطر این مقامات و ثروتها خود را پست می‌کنند، در نظر حسین علیه السلام بسیار حقیر و پست می‌باشند (جمله دوم).

از اینجا مفتاح شخصیت حسینی، حماسه حسینی (که در ورقه‌ها و یادداشت‌های «حماسه حسینی» اشاره شده است) معلوم می‌شود.

#### ۴. بلاغه‌الحسین:

دِرَاسَةُ الْعِلْمِ لِقَاهُ الْمَعْرِفَةِ، وَ طُولُ التَّجَارِبِ زِيَادَةُ فِي الْعُقْلِ.<sup>۱</sup>

لَوْتَرَ كُوَّا الْجِهَادَ لَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ.<sup>۲</sup>

لَا يَأْمُنُ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ.<sup>۳</sup>

الْقُدْرَةُ تُدْهِبُ الْحَفِيَظَةَ.<sup>۴</sup>

مِنَ الْبَلَاءِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ أَنَا إِذَا دَعَوْنَا هُمْ لَمْ يُحْبِبُونَا، وَ إِذَا تَرَكْنَا هُمْ لَمْ يَهْتَدُوْا بِغَيْرِنَا.<sup>۵</sup>



۱. الملاحظة کنمامه، آنچه بماند از طعام در گوشه‌های دهان. (الأنوار البهية)

۲. [مذاکرة علمی موجب رشد معرفت است، و تجریه‌های زیاد موجب افزونی خرد است].

۳. [اگر جهاد را ترک کنند عذاب به سراغشان آید].

۴. [ایمن نیست مگر آن کس که از خدا بترسد].

۵. [قدرت، خود پاییدن را از بین می‌برد و آدمی را بی‌باک می‌سازد].

۶. [از پلاهای این امت آن است که وقتی آنان را بخواهیم اجابت نکنند، و چون رهایشان سازیم به دست غیر ما هدایت نیابند].

## تأثیر افکار مسیحی در حادثه کربلا

آقای صالحی<sup>۱</sup> از ارشاد مفید، ص ۱۸۵ نقل می‌کند که یزید با مشورت «سرجون» رومی، ابن زیاد را برای مبارزه با ابا عبدالله علیه السلام انتخاب کرد. ایضاً در کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۲۶۸ فلماً اجتمعت الكتب (كتب اتباع یزید بالکوفة) عند یزید دعا سرجون مولی معاویة فأقرأه الكتب واستشاره فیمین یولیه الكوفة، وکان یزید عاتیاً علی عبیدالله بن زیاد، فقال له سرجون: أرأیت لو نشر لك معاویة كنت تأخذ برأیه؟ قال: نعم. فأخرج عهد عبیدالله علی الكوفة. (عهد عبیدالله نزد سرجون چه می‌کرد است؟! آیا خود دلیل بر نوعی نقشة ماهرانه نیست؟) فقال: هذا رأی معاویة و مات و قد أمر بهذا الكتاب. فأخذ برأیه و جمع الكوفة والبصرة لعبیدالله و كتب إلیه و سیره إلیه مع مسلم بن عمرو الباهليٰ والد قتیبه فأمره بطلب مسلم بن عقیل و بقتله أو نفیه<sup>۲</sup> ...

در مقدمه بررسی تاریخ عاشورا آقای غفاری می‌نویسد: یزید عموماً عمر خود را در دیرهای نصاری که آن روز حکم ستون پنجم را داشت به سر می‌برد و در لھو و لعب روزگار می‌گذرانید (و قهره‌اً از ارباب دیرها تعليمات و دستورات می‌گرفت. و عجب این است که این مراکز عبادت و انزوا سبب رواج فحشاء و شراب در جهان اسلام شد. چون شراب و خلوت با زن ممنوع نبود، حجاب نیز معمول نبود، خواناخواه همین مراکز عبادت تبدیل به مرکز فساد می‌شد).

یکی از قرائیں براینکه یزید تحت تأثیر افکار مسیحی بوده است همان شعر معروف وی است که می‌گوید:

شُعْيَةُ كَرْمٍ بُرْجُهَا قَعْدَهَا  
إِذَا نَزَّلَتْ مِنْ دَنْهَا فِي زُجَاجَةٍ

وَ مَشْرِقُهَا الساقِ وَ مَغْرِبُهَا فِي  
حَكْثُ نَفْرًا بَيْنَ الْحَطَمِ وَ رَمَزِ

۱. [نویسنده کتاب شهید جاوید]

۲. [پس چون نامه‌ها (نامه‌ای پیروان یزید در کوفه) نزد یزید جمع شد، سرجون مولای معاویه را خواست و نامه‌های را برایش خواند و با او مشورت کرد که چه کسی را ولی کوفه گردد. یزید آن روزها بر عبیدالله بن زیاد خشمگین بود. سرجون به او گفت: بگو بدامن اگر معاویه برای عبیدالله را جهت ولایت کوفه بیرون آورد و گفت این می‌پذیری؟ گفت: آری، سرجون فرمان (معاویه برای عبیدالله را جهت ولایت کوفه بیرون آورد و گفت این نظر معاویه است و او مرد در حالی که به این نامه امر کرد، یزید نظر وی را اعمال کرد و کوفه و بصره را به عبید سپرد و نامه‌ای به اونو نوشت و آن را توسط مسلم بن عمرو باهله پدر قتیبه به سوی وی ارسال داشت و به او فرمان جستجوی مسلم بن عقیل و کشتن یا تبعیدش را صادر نمود.]

**فَإِنْ حُرِّمَتْ يَوْمًا عَلَى دِينِ الْمُسِيحِ بْنِ مَرْيَمٍ**  
 در مقدمه بررسی تاریخ عاشورا از یعقوبی و دیگران این حکایت معروف را نقل می‌کند که در سالی که معاویه یزید را با لشکری برای فتح بلاد روم فرستاد، در «غَدْقَذُونَه» (یا به نقل ابوالشهداء: فرقه‌دونه) که در آنجا دیری بود به نام «دیر مُرَّان» اطراف کردند و یزید در آن دیر با ام کلثوم نامی مشغول عیاشی و کیف شد، و در اثر بدی هوا لشکر مبتلا به تب و آبله شدند و مرض به قسمی در اردوی مسلمین افتاد که مثل برگ خزان روی زمین می‌ریختند و می‌مردند و هرچه به یزید اصرار کردند هرچه زودتر از این سرزمین کوچ کنیم اعتنا نکرد (اما ظاهراً ابوالشهداء می‌نویسد: لشکر در نقطه دیگری دچار این بیماری شد و یزید در این دیر مانده بود و ملحق به لشکر نمی‌شد تا این خبر به او رسید و اشعار ذیل را سرود):

**مَا أَنْ أُبَالِي بِمَا لَاقَتْ جُمُوعُهُمْ  
 بِالْغَدْقَذُونَةِ مِنْ حُمَّىٰ وَ مِنْ مُومٍ  
 إِذَا اتَّكَأْتُ عَلَى الْأَنْمَاطِ فِي غُرَفٍ  
 بِدَيْرِ مُرَّانِ عِنْدِي أُمُّ كُلُثُومٍ**

### مرثیه‌های حسینی - رثاء جنیان

در قمقام صفحات ۹۵۰ - ۵۱۳ قسمت زیادی از مراثی جنی ها را به صورت شعر نقل کرده است. بعید نیست که این اشعار که سراسر انتقاد و حنین و تحریک احساسات است، از طرف علاقه‌مندان و شیعیان سروده می‌شده است و چون از طرف حکومت وقت تحت تعقیب قرار می‌گرفتند، لهذا اشعاری که می‌سرودند به نام جنی منتشر می‌کردند که هم پی گم کرده باشند و هم مردم بهتر حفظ می‌کردند.

دِغْبِلِ خُرَاعِي:

**رُؤْخَيْرَ قَبْرٍ فِي الْعِرَاقِ يُزَارُ  
 وَ اغْصِ الْجَمَارَ فَمَنْ نَهَاكَ جَمَارُ**

1. خورشید من که از انگور است برج آن ته خمرة شراب است، و از مشرق دست ساقی طلوع کرده و به مغرب دهان من غروب می‌نماید. و چون از سبو در جام ریخته شود غلغل کردن و زیورو شدن و حباب ساختنش حکایت از حاجّاجی می‌کند که بین دیوار کعبه و چاه زمزمشغول هروله هستند، پس اگر بر دین احمد حرام است تو آن را بر دین عیسی بگیر و سرکش،[۱]
2. بالفرقدونه (نسخه بدل).
3. مرتفقاً (نسخه بدل).

4. [مرا چه باک که تمام لشکر اسلام در «غَدْقَذُونَه» از مرض آبله و تب مردند. من اکنون در دیر مُرَّان بر بالشها پر قو تکیه داده و راحتم و ام کلثوم در آغوش من است].

فُوْمِي وَ مَنْ عَطَّافْتُ عَلَيْهِ نِزَارُ  
وَ عَلَى عَدُوْكَ مَقْتَةً وَ دَمَارُ  
خَيْرُ الْعُومَةِ جَغْفَرُ الطَّيَّارُ<sup>۱</sup>

لَمْ لَا أَزُورُكَ يَا حُسَيْنُ لَكَ الْفِدا  
وَ لَكَ الْمُوَدَّةُ فِي قُلُوبِ ذَوِي النُّهَى  
يَا بَنْ الشَّهِيدِ وَ يَا شَهِيدًا عَمَّهُ

شعر آخر جزء اشعاری است که می‌گفتند جنیان سروده‌اند. (قمقام، صفحه ۵۱۲)

□

### امام حسین، اصحاب، افضل الشهداء ابوالفضل علیہ السلام

در حدیث است که امیرالمؤمنین علیہ السلام در صفیین از سرزمین کربلا عبور کرد و تربت آنجا را بوبید و فرمود: واهَا لَكِ أَيْتَهَا التُّرْبَةُ لَيَحْشُرَنَّ مِنْكَ أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِعِيرٍ حِسَابٍ<sup>۲</sup>. ایضاً در حدیث است (نفسالمهموم ص ۳۰) که رسول خدا درباره امام حسین علیہ السلام فرمود: كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ اسْتَجَارَ بِحَرَمِي وَقَبْرِي فَلَأُجَاهِرَ، وَيَرْتَحِلُ إِلَى أَرْضِ مَقْتَلِهِ وَمَصْرَعِهِ، أَرْضِ كَرْبَلَاءَ وَبَلَاءَ، وَتَصْرُّهُ عِصَابَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أُولَئِكَ سَادَةُ شَهَادَةِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۳</sup>. ایضاً نفسالمهموم ص ۱۰: خَرَجَ عَلَى عَلِيٍّ عَلِيِّلًا يَسِيرُ بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلَى مَيْلَيْنِ أَوْ مِيلَيْنَ أَوْ مِيلَيْنَ تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْمَقْذَفَانَ، فَقَالَ: قُتِلَ فِيهَا مَا اتَّا نَبِيًّا وَ مَا تَأْتَى سَيِّطٌ نَّبِيٌّ كُلُّهُمْ شَهِداءُ، هُنَّا مُنَاحٌ رُّكَابٌ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ، شَهَادَةٌ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ<sup>۴</sup>.

از طرف دیگر مقام شهید همان است که قبل‌آگفتدهایم.

۱. بهترین قبری را که در عراق زیارت می‌شود زیارت کن، و مرکب خویش بران و هر که تو را باز داشت او چهار بیانی بیش نیست. ای حسین چرا تو را زیارت نکنم که خویشانم و همه بازماندگان نزار فدای تو باد. تو را در دلهای خردمندان محبتی است، و خشم و تباہی بر دشمن تو باد. ای فرزند شهید و ای که عمومی تو بهترین عموماً جعفر طیار نبی شهید است.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴ / ص ۲۵۵ [شگفتا از توای خاک پاک که اقوامی از درون تو محشور می‌شوند که بی حساب داخل بهشت می‌گردند].

۳. بحار الانوار، ج ۴۴ / ص ۲۹۸ [گویا او را می‌بینم که به حرم و قبر من پناهنده شده ولی او را پناه ندهند، و به سرزمین قتلگاه و شهادت خود کوچ می‌کند، سرزمین اندوه و گرفتاری، و گروهی از مسلمانان او را یاری می‌دهند که در قیامت سروران شهیدان امت من اند].

۴. علی علیه السلام از شهر بیرون شد و با مردم حرکت کرد و چون به یک یاد میلی کربلا رسید، پیش‌بین آنان آمد تا به مکانی که «مقذفان» نام داشت دوری زد و فرمود: در اینجا دوست پیامبر و دوست نواذه پیامبر به قتل رسیده‌اند که همه آنها شهیدند. اینجا بارانداز سواران و قتلگاه عاشقان است، شهیدانی که نه پیشینیانشان بر آنان سبقت جسته‌اند و نه آیندگان به مقام آنان رستند.]

از طرف دیگر ابوالفضل علیه السلام کسی است که إنَّ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَرَجَةً يَعْبَطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ<sup>۱</sup>.

پس در اینجا سه مطلب است:

الف. مقام شهید در میان سایر برجستگان و خدمتگزاران بشر، که قبلًاً بیان شده است.

ب. مقام شهدائی کربلا در میان سایر شهدا.

ج. مقام ابوالفضل العباس در میان شهدائی کربلا.

□

### شعارهای تاریخی در کربلا

در کربلا جمله‌های تاریخی زیاد گفته شده است که گذشته از اینکه از یک انسانیت کامل و ایمان خارق العاده و از یک حماسه پرشور حکایت می‌کند، چون این جمله‌ها با خون نوشته و ثبت شده است ارزش دیگری دارد؛ و به علاوه از این شعارها، به روح حسینی و ماهیت نهضت حسینی می‌توان بی برد.

۱. جمله‌های خود ابا عبد الله:

الَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ...

هَيَهَا مِنَ الظَّلَّةِ.

الْمَوْتُ أَوْلَى مِنْ رُكوبِ الْعَارِ...

الَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ... لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقاءِ اللَّهِ مُحِقًا.

النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينُ لَعِقُّ عَلَى السَّيْنَتِمِ...

لَا عَطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءُ الذَّلِيلِ وَلَا أَقْرُأُ إِفْرَارَ (أَفْرُ فِرَار) الْعَبِيدِ.

۲. جمله علی اکبر: إِذَا وَاللهُ لَانْبَالِي. الْحَرْبُ قَدْ بَاتَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ...

یا أَبْتَاهُ هَذَا جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ...

۳. جمله قاسم بن الحسن: الْمَوْتُ أَحَلٌ عِنْدِی مِنَ الْعَسْلِ.

۱. [او را نزد خداوند درجه‌ای است که تمام شهدا به حال او رشک می‌برند.]

۴. جمله ابی الفضل:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسْنَىٰ هُونِي  
هَذَا حُسْنٌ شَارِبُ الْمَنَنِ

۵. جمله مسلم بن عوسمجه و جمله سعید بن عبدالله حنفی و جمله بشر بن عمرو حضرمی - رجوع شود به بررسی تاریخ عاشورا ص ۱۳۳، بحث نسبتاً جالبی است.



### پیام حسینی

کسانی که به خاطر یک سلسله اصول و مبادی قیام می‌کنند و نهضت می‌نمایند، درحقیقت به همه جهانیان بعد از خودشان پیامی دارند و به اصطلاح معروف وصیتی دارند. آیندگان باید با پیام آنها آشنا باشند و ندای آنها را بشناسند. حسین بن علی علیه السلام فرمود:

إِنِّي لَمَ أَخْرُجْ أَشِرًا وَلَا بَطِرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، إِنَّمَا حَرَجْتُ لِطَبِّ الْإِصْلَاحِ فِي  
أُمَّةٍ جَدِّي (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أُرِيدُ أَنْ أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ  
بِسِيرَةِ جَدِّي وَآبَيِ.

[motahari.ir](http://motahari.ir)

### نقش زن در حادثه کربلا

موضوعی است مفید. ظاهراً تمام زنانی که نقشی داشته‌اند در جهت خوب بوده است نظیر زن زهیربن القین و زن عبدالله بن عمیر گلبی (أم وَهَبَ) و رباب دختر امروءالقیس (همسر امام). ایضاً زنی از قبیله بکرین وائل. برای این زنها رجوع شود به بررسی تاریخ عاشورا سخنرانی هشتم (ص ۱۶۴). ایضاً اواخر انصارالحسین بحثهای جالبی در این زمینه از نظر جمع‌آوری دارد.



رجوع شود به سخنرانی ششم مرحوم آیتی در بررسی تاریخ عاشورا و آخر انصارالعین ص ۱۵۵ و ۱۵۸، ایضاً ورقه‌های «عنصر تبلیغ در نهضت حسینی».



### امام حسین علیه السلام - نازپروردگی

در ورقه‌های «خطابه و منبر» بحث جالبی شده در اطراف اینکه نسبت نازپروردگی را با همهٔ لوازمش از کم‌طاقتی و لوسی و غرور و سبکسری به یزید باید داد نه به امام حسین، و منتهای اهانت این است که امام را نازپرورد بخوانیم.



### سیدالشهداء و کرامت نفس

این اصل بزرگ اسلامی در وجود ابا عبدالله علیه السلام تجسم پیدا کرد و تمام حیات آن حضرت پر است از شعارهای کرامت نفس.



### امام حسین علیه السلام - انقلاب خونین

در کتاب سرمايه سخن جلد ۳ صفحه ۳۶۷ می‌نویسد:

«امام حسین علیه السلام کسی است که تاریخ زندگانی خود را به خون مقدس خود مزین کرد... به همهٔ جهانیان فهماند که رنگ قرمز (در صفحه اجتماع) ثابت‌ترین رنگهایست، برنامهٔ خون مقدس‌ترین برنامه‌هایست، انقلاب خونین مؤثرترین انقلاب‌هایست...»



### امام حسین علیه السلام - سخن مستشرقین

رجوع شود به جلد اول تاریخ ادوارد براون، صفحه ۳۳۳، سخنان خود ادوارد براون، و صفحه ۳۳۴ سخن پرمغز مروبلیم مویر راجع به تأثیر این حادثه در مقدرات کشورهای اسلامی.



### یادداشت

- \* امام حسین علیه السلام سوژه و سرماهیه بی نظیر
- \* تعظیم شعائر: همان طور که منظومه های شعری، وقایع و حوادث تاریخی و شخصیت ها منقسم می شود به حماسی و غیره، شعارها نیز منقسم می شود به حماسی و غیر حماسی.



## «حسین و ارث آدم»

---



این کتاب تألیف دکتر علی شریعتی است. در سفری که در ۲۶ - ۳۰ آذرماه ۵۱ به مشهد رفتم نسخه‌ای از آن را انتشارات طوسی به من داد و در بین راه و تهران خواندم. آنچه دستگیرم شد از هدف این جزوی که در زیر لفافه بیان شده است و به تعبیر خود جزوی، نویسنده خواسته است «تمام عقده‌ها و عقیده‌های خود را در این جزوی بگویید» این است:

۱. این جزوی نوعی توجیه تاریخ است براساس مادی مارکسیستی، نوعی روضه مارکسیستی است برای امام حسین که تازگی دارد.

[طبق این جزوی] آغاز تاریخ بشر اشتراکیت و برابری است، سپس نابرابری و حق و باطل یعنی مالکیت آغاز می‌گردد و از اینجا جامعه بشر دو بخش می‌شود آنچنانکه دجله و فرات از یک سرچشمۀ می‌جوشند و سپس دو بخش می‌گردند و از یکدیگر جدا می‌شوند. دو بخش انسان یعنی دو طبقه: طبقه برخوردار و استثمارگر و طبقه محروم و استثمار شده. طبقه حاکم و برخوردار و استثمارگر سه چهره دارد: سیاست، اقتصاد، مذهب؛ یا صاحبان زر و صاحبان زور و صاحبان تزویر که کار اولی برده ساختن و کار دومی غارت کردن و کار سومی فریب دادن است. قصر و دکان و معبد، سه شعبه یک بنگاهند. تیغ و طلا و تسبيح یک کار می‌کنند.

نظام حاکم بر تاریخ همواره همین بوده است و آنچه غیر از این بوده نهضتها یا بوده محکوم، قیامها و انقلابهایی بوده دلسوزانه و مذبوحانه، و چون زیربنا فاسد بوده، از همه آن نهضتها که به وسیله ابراهیم‌ها و موسی‌ها و عیسی‌ها و محمدها و علی‌ها و حسین‌ها صورت گرفته نتیجه معکوس گرفته شده است، آنچه بنا بوده قاتق نان بشر بشود بلای جانش شده وزنگیردیگر بر دست و پایش.

آزادی سبطی بی‌دوان بوده (ص ۴۲). نوای امام حسین، خاموش اما بانگ گوساله‌های سامری همیشه بلند است (ص ۴۴). سرنوشت محظوظ همه وارثان آدم اسرار و گرفتاری است (ص ۴۸). وراثت آزادی و عدالت و بیداری، نهضت محکوم تاریخ است و وراثت بردگی و بیداد و مذهب خواب، نظام حاکم بر تاریخ (ص ۴۹). امام حسین مظہر شکست آدم است (ص ۴۷).

در این جزو سرزمین بین‌النهرین سابل تمام زمین و تاریخش نمایشگر تاریخ تمام زمین است. دو نهر دجله و فرات سابل دو جناح متضاد بشری است که از هم جدا شده و در نزدیکی بغداد به طور دروغین بهم می‌پیوندند آنچنانکه در دوره خلافت اسلامی این وحدت دروغین پیدا شد (صفحات ۹، ۲۹، ۳۹) و بار دیگر به شکل فجیعتری جنایت برقرار می‌شود. همه جنایتکاران جهان در هر یک از سه چهره در چهره‌های سه‌گانه خلافت اسلامی ظهور و حلول می‌کنند و بدختی ای آغاز می‌شود که در جهان سابقه ندارد (صفحات ۱۵، ۲۷، ۲۸، ۳۵). آنچه بدان همه دارند این تنها دارد.

سرنوشت دجله و فرات این است که در نهایت به دریا بریزند و آرامش یابند. سرنوشت بشریت و پایان تاریخ بشر نیز اشتراکیت و سوسيالیسم است و تنها در آن وقت است که بشر از بلای مالکیت و نظام طبقاتی نجات می‌یابد و زیربنا خراب می‌شود و زیربنای واقعی عدل و داد واقعی درست می‌شود.

تلashهای انقلابیون تاریخ با زیربنای طبقاتی، دلسوزانه ولی مذبوحانه و بی‌نتیجه بوده است. فقط با محو طبقات است که جامعه به سعادت واقعی خویش نائل می‌گردد (ص ۹): *آلٰا يَأْلِشْتِرَاكِيَّةَ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ*.

امام حسین به سوی مرگ می‌شتابد تنها و بی‌امید (ص ۴۳). او مظہر شکست آدم است و تعصی بی‌حاصل به خرج می‌دهد (ص ۴۷).

در این جزو به طور کلی کلمه آدم یا انسان، سابل انسان سوسيالیست است و

توحید جهان توجیه توحید و وحدت جامعه است کما اینکه شرک اعتقادی سایه‌ای است از شرک و ثنویت حیات. با این بیان بار دیگر جنبهٔ مارکسیستی جزو روش روش می‌شود که وجدان هر کس را مولود و انعکاسی از وضع اجتماعی او می‌دانند و می‌تواند مبین نظر دورکهایم باشد نه نظر کارل مارکس.

آنچه در این جزو به چشم نمی‌خورد شخصیت امام حسین و آثار نهضت اوست. مبنای جزو بر این است که در جامعهٔ طبقاتی همهٔ تلاشها بی‌حاصل است. انقلابیون تاریخ، وارث آدم یعنی انسان اشتراکی می‌باشند و قیامشان برای حق بوده و حق یعنی عدالت، برابری، یعنی اشتراکیت.

امام حسین این جزو همان امام حسین مظلوم و محکوم روضه‌خوانهاست که هیچ نقشی در تاریخ ندارد، با این تفاوت که امام حسین روضه‌خوانها لاقل سفره گریه‌ای برای توشة آخرت پهن کرده و امام حسین این جزو - به وسیلهٔ روضه‌ها و گریه‌ها - ابزاری است در دست جناح حاکم برای بهره‌کشی طبقهٔ محکوم.

در این جزو معبد همیشه در کنار قصر و دکان، و روحانی همواره در کنار حاکم و سرمايه‌دار [است]، و البته آنچه در کنار است معبد است - نه خصوص کلیسا و یا دیر و صومعه و یا کنشت و یا بتخانه - که شامل مسجد هم می‌شود. طبعاً تکلیف روحانی هم روشن است.

## حوالشی استاد بر کتاب «شهید جاوید»

توضیح : متن کتاب شهید جاوید با حروف نازک و حوالشی استاد با حروف سیاه و عرض کمتر می باشد. ضمناً شماره صفحاتی که از کتاب مذکور آدرس داده شده است، مطابق با چاپ اول آن است. همچنین استاد شهید فقط تا صفحه ۲۱۵ را حاشیه زده‌اند. نقد مشروط کتاب شهید جاوید در فصل یادداشت «ماهیت قیام حسینی» این کتاب آمده است.

صفحة ۸

سالها بود وقتی می‌شنیدم که می‌گفتند: «امام حسین علیه السلام به این قصد حرکت کرد که خونش ریخته شود و خانواده‌اش اسیر گرددن» بر خود می‌لرزیدم و ناراحت می‌شدم و با خود می‌گفتم: امامی که باید خون مقدس و پرحرارت‌ش در رگهایش بجوشد و به اجتماع انسانی حرارت بدهد، حرکت بدده، نور ببخشد، پشتوانه اسلام و مسلمانان باشد، چرا آن حضرت می‌خواست این خون پاک و پرحرارت روی خاک بیابان بربزد و جهان انسانی از چنین رهبر عظیمی محروم گردد؟؟؟!!!

□ مغالطه است.

صفحة ۹

بین نویسنده‌انی که درباره قیام حسین بن علی علیه السلام اظهار نظر کرده‌اند دو گروه را می‌بینیم که در دو طرف افراط و تفریط واقع شده و نظر آنان درست بر ضد یکدیگر بوده و در دو قطب مخالف قرار گرفته است.

□ شق سوم ذکر نشده.

صفحة ۳۷

از آنچه از آغاز بخش اول تا اینجا گفتیم معلوم شد: علل و عواملی که از ناحیهٔ یزید باعث تجاوز به حسین بن علی علیه السلام شد سه چیز بود:

۱. تثبیت حکومت.
۲. عقدۀ حقارت.
۳. حس انتقام‌جویی.

...

اکنون باید عوامل نهضت را از ناحیهٔ حسین بن علی علیه السلام بررسی کنیم.

□ بدیهی است که اگر بنا بر این استحسانات باشد، خصم می‌تواند عین سه عامل گذشته را در اینجا بیاورد و فقط تثبیت حکومت را به تحصیل حکومت تبدیل کند. عده این است که متن و قایع را تحلیل و تجزیه کنیم.

صفحة ۴۲

هنگامی که امام حسین علیه السلام به سوی کوفه می‌رفت در منزل «صفاح» با فرزدق شاعر ملاقات فرمود و اوضاع کوفه را از وی پرسید. او جواب داد: «فُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَسُيُوفُهُمْ مَعَ بَنَى أُمَّةٍ»<sup>۱</sup> دلهای مردم با شماست ولی شمشیرهای آنان با بنی امیه. توضیح گفتار فرزدق این است که: افکار عمومی و احساسات ملی با حکومت شما موفق است و اگر مردم آزاد باشند از صمیم قلب به کمک شما بر می‌خیزند ولی حکومت بنی امیه نیروهای مردم را با اجبار در جهت منافع خود به حرکت در می‌آورد و بر ضد شما بر می‌انگیزد.

□ این تفسیر برای گفتار فرزدق صحیح نیست.

فرزدق نمی خواهد بگوید: مردم منافق هستند و با اینکه به شما اظهار علاقه می کنند به اختیار خود به کمک بنی امیه بر می خیزند، زیرا چگونه ممکن است روح و دل مردمی با امام باشد و به اختیار خود برضد آن حضرت قیام کنند؟ بلکه منظور فرزدق این است که نیروهای ملی از ته دل واژ روی حقیقت به شما ایمان و علاقه دارند و اگر سرنیزه حکومت بگذارد با کمال اشتیاق به کمک شما قیام می کنند، ولی قدرت حکومت است که نیروهای مردم را به نفع خود استخدام می کند.

□ کدام سرنیزه در کوفه بود؟ نیروی یزید در کوفه از خارج نیامده بود.

صفحه ۴۳:

در این هنگام بود که امام احساس مسؤولیت بیشتری کرد و بر خود لازم دانست که برای زنده کردن اسلام اقدام کند و با تشکیل حکومت نیرومندی وضع موجود را تغییر دهد و اسلام و مسلمانان را از چنگال استبداد سیاه برهاند.

□ اینکه امام مطمئن شد به مردم کوفه، نظر صحیحی نیست.

صفحات ۴۴ و ۴۵ :

وروی جریان طبیعی، ظن قوی می رفت که اگر امام حسین علیه السلام در مرکز عراق مستقر شود علاوه بر نیروهای داوطلب کوفه، مردم عدالتخواه حجاز و یمن و خراسان و آذربایجان و سایر استانهایی که از حکومت بنی امیه رنجیده و طعم حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام را چشیده بودند بی درنگ به طرفداری امام برخیزند و برای تقویت حکومت حسینی از هیچ گونه کمکی دریغ ننمایند.

□ پس چرا غالباً امام را منع می کردند و هیچ سیاستمداری حرکت امام را تصویب نمی کرد؟ معلوم می شود با این منطقی که مؤلف پیش گرفته، حرکت امام قابل توجیه نبوده و منطق دیگری در کار بوده است. آن منطق، دستور خصوصی نیست بلکه منطق شهدا و فداکاران است.

صفحات ۵۱ و ۵۲:

از آنچه گذشت معلوم شد آن وقت که حسین بن علی علیه السلام تصمیم گرفت به کوفه برود و تشکیل حکومت بدهد قدرت آن حضرت از نظر نیروهای نظامی موجود و آماده‌ای که در کوفه و بصره در اختیار داشت (که بیش از صدهزار بود) از قدرت یزید کمتر نبود. و از نظر نیروهایی که در شرف تکوین بود خیلی قویتر از یزید بود و از نظر لیاقت شخصی و محبوبیت ملی که با پسر معاویه قابل مقایسه نبود.

پس ما حق داریم بگوییم: قدرت نظامی امام حسین علیه السلام بیش از یزید بود.

□ به عقیده مؤلف، امام حسین هنگام حرکت می‌توانسته است روی نیروی کوفه حساب کند.

صفحه ۵۲:

واز سوی دیگر قدرت نظامی به حد کافی موجود است و عوامل پیروزی نظامی امام فراهم شده.

□ آنچه توجیه مؤلف را ضعیف می‌کند همین نکته است که قدرت نظامی که منطقاً بشود رویش حساب کرد موجود بوده یا نبوده است؟ و آیا شرایط قبول مسؤولیت وجود داشته یا نداشته است؟

صفحات ۵۴ و ۵۵:

از آنچه گفتیم روشن شد که اقدام حسین بن علی علیه السلام در مورد تسخیر عراق و تشکیل حکومت شبیه است به اقدام پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد قبول خلافت و تشکیل حکومت، و اقدام جدش رسول خدا صلی الله علیہ و آله و سلم در فتح مکه و تسخیر جزیرة العرب؛ و اقدام امام حسین علیه السلام را نباید از اقدام جدش پیغمبر صلی الله علیہ و آله و سلم و پدرش علی علیه السلام جدا کرد و یک عمل استثنائی به حساب آورد.

□ به نظر نمی‌رسد که از جهت شرایط، بشود اینها را از هم قیاس گرفت.

صفحات ۵۶ و ۵۷:

از این دعوت صریحی که امام از مردم بصره می‌کند تا برای برگرداندن خلافت اسلامی به اهل بیت پیغمبر با آن حضرت همکاری کنند و سنت رسول خدا را زنده گردانند به خوبی روشن می‌شود امید و امکان این معنی بوده است که امام در این مبارزه پیروز گردد و با تشکیل حکومت نیرومندی، اسلام پایمال شده رانجات دهد و سنت فراموش شده پیغمبر را زنده گرداند.

□ البته کسی مدعی نیست که امید و امکان، صدر صد منتفی بوده است، ولی این برای مؤلف کافی نیست. مؤلف مدعی است که شرایط به طوری مساعد بوده که لااقل صدی پنجاه امکان موققیت بوده است، و این با این دلیل اثبات نمی‌شود.

صفحة ۵۸:

از این سخن امام که می‌فرماید: «فَإِنْ نَزَّلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نَعْمَائِهِ» (اگر قضای خدا به دلخواه ماناژل شد خدا را ب این نعمت شکر می‌کنیم) به خوبی روشن می‌شود که آنچه در درجه اول مطلوب آن حضرت بوده تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام بوده و این امید وجود داشته است که امام با پشتیبانی ارتش کوفه در آن شهر مستقر شود و حکومت مستقلی تشکیل بدهد و سنت پیغمبر را زنده کند.

□ این مطلب جای شک و تردید نیست. هیچ کس مدعی نیست که امام نمی‌خواسته و مایل نبوده حکومت اسلامی تشکیل دهد و یا در این راه فعالیت نمی‌کرده است. سخن در این است که اولاً امید و احتمال به قدری نبوده که برای کسی که [از نظر مؤلف] حفظ جانش را از هر چیز دیگر برای خودش و یا برای اسلام لازمتر می‌داند کافی باشد که جانش را در خطر قرار دهد. ثانیاً فرضًا این امکان و احتمال صدر صد منتفی بود آیا امام قیام و اقدام نمی‌کرد؟!

## صفحه ۵۹

سراسر این نامه<sup>۱</sup> امام نشاط و خرسندی است، خرسندی از اینکه رؤسای کوفه اتفاق کرده‌اند که حکومت مستقلی به زعمت آن حضرت تشکیل بدهند و خلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر ﷺ برگردانند.

- این هم امر بدیهی است. کسی مدعی نیست که چنین احتمالی در کار نبوده و یا امام از تحقق این آرزو خرسند نمی‌شده است.

## صفحه ۶۰

بدیهی است نوشتمن اینطور نامه وقتی عاقلانه است که امکان پیروزی در بین باشد.

- مسلماً امکان ولو به صورت احتمال ضعیف در کار بوده است.

## صفحات ۶۱ و ۶۲:

از این سخنان امام معلوم می‌شود آن حضرت بدين منظور به سوی کوفه حرکت کرده است که با پشتیبانی نیروهایی که نماینده وی مسلمین عقیل آماده کرده بود به فریاد مردم ستمیده برسد و از آن نیروها آتشی برافروزد و ریشه استبداد سیاه را بسوزاند و کاخ ظلم و ستم را ویران سازد و بر ویرانه‌های حکومت عدالتکش بنی امیه حکومتی صدرصد اسلامی و عدالتگستر تأسیس نماید\* و نقشه فرزند پیغمبر ﷺ این بوده است که قدرت را با قدرت جواب بگوید و کلوخ انداز را با سنگ پاداش بدهد. از این سخنان آتشین حسین بن علی علیهم السلام روشی شود که شرایط پیروزی آن حضرت بر دشمن موجود بوده\*\*.

- \* بدون شک دعوت مردم کوفه و استصراخ آنها یکی از عوامل نهضت است و وظیفه خاص ایجاب می‌کرده است. ولی این، دلیل نمی‌شود که وضع مردم کوفه طوری بوده که برای کسی که در درجه اول طبق نظر مؤلف برای

[۱] نامه امام به مردم کوفه

جان خودش باید می‌اندیشید، بشود روی آنها حساب کرد.  
\*\*\* همچنانکه گفتیم، از این ادله این مطلب استفاده ننمی‌شود.

صفحات ۶۲ و ۶۳:

در اینجا توجه به این نکته لازم است که ابن عباس پس از آنکه طبق گفته اکثر مورخان در سال ۴۰ هجری در زمان امیرالمؤمنین علی‌الله‌آل‌ابی‌طالب‌عاصم از بصره به مکه رفت<sup>۱</sup> دیگر به عراق برنگشت و از آن زمان تا سال ۶۰ هجری که سال قیام امام حسین علی‌الله‌آل‌ابی‌طالب‌عاصم است نتوانست از اوضاع عراق عموماً و کوفه خصوصاً از نزدیک آگاه گردد. و از سال ۴۰ هجری که ابن عباس از بصره به مکه رفت تا سال ۶۰ هجری بیست سال گذشته بود و در این مدت طولانی اوضاع اجتماعی عراق کاملاً دگرگون شده و نسل جدیدی روی کار آمده بود و این نسل جدید اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند.

□ ولی عملأ ثابت شد که نظر ابن عباس درست بوده است، و امام فرمود: اللہ در  
ابن عبّاسِ یَنْظُرُ مِنْ سَتْرٍ رَّقِيقٌ.

[ترجمه: آفرین خدا بر ابن عباس که (حوادث آینده) را از پشت پرده‌ای نازک می‌بیند.]

*بیان احادیث و محدثین*  
*motahari.ir*

صفحة ۶۴

بدون هیچ‌گونه تعصی باید گفت: چون اطلاعات ابن عباس از اوضاع کوفه ناچیز بوده و اطلاعات مسلم دقیق تر و واقع‌بینانه‌تر بوده است طبیعاً نظر مسلمین عقیل بالرزش تر و به صلاح نزدیک‌تر بوده است.

□ عجیب است! همه سخن معتبرضان این است که چرا مسلم این‌گونه ارزیابی کرد؟

## صفحه ۶۵

روی این حساب باید گفت: همه کسانی که از روی دلسوزی، حسین بن علی علی‌الله‌آری را از سفر کوفه برحدار می‌داشتند به علت بی‌اطلاعی از اسرار نظامی امام وجود ارتش داوطلب آن حضرت بوده است که چنین اظهار نظری می‌کرده‌اند.

□ همه ایراد معترضین این است که چنین ارتشی نبوده است.

## صفحه ۶۶

ولی باید دانست که پیش‌بینی و ارزیابی اوضاع سیاسی یک مطلب است و پیش‌آمدن حوادث پشت پرده مطلبی دیگر.

□ مؤلف می‌خواهد بگوید که وضعی که پیش آمد، غیر مترقب و غیر قابل پیش‌بینی بود و پیش‌بینی‌های امثال فرزدق و ابن عباس رمیه من غیر رام و تیری بود که به غلط بر هدف خورد.

## صفحات ۶۷ و ۶۸:

آیا در اینجا<sup>۱</sup> می‌توان گفت: پیش‌بینی رسول خدا علی‌الله‌آری درباره غلبه بر دشمن دقیق نبوده و پیش‌بینی «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان دقیقتر بوده است؟! البته نه. بلکه پیش‌بینی و ارزیابی پیغمبر خدا علی‌الله‌آری کاملاً دقیق و صحیح بوده و دلیلش همان موقفيتی است که در آغاز کار نصیب مسلمانان شد، ولی حادثه پشت پرده یعنی مخالفت تیراندازان با دستور آن حضرت و خالی کردن موضع خود سبب شکست مسلمانان و ضربت خوردن رسول خدا علی‌الله‌آری شد و این حادثه پشت پرده چیزی بود که از نظر مجاری عادی و طبیعی پیش‌بینی نمی‌شد و رسول اکرم علی‌الله‌آری راهی برای جلوگیری از آن نداشت.

امام حسین علی‌الله‌آری نیز اوضاع عراق بلکه حجاز و سایر اقطار اسلامی را به طور دقیق بررسی و

ارزیابی فرمود و بیش از چهار ماه (از سوم شعبان تا هشتم ذی الحجه) مشغول مطالعه اوضاع سیاسی بود و با کمال اختیاط همه جوانب کارها را ملاحظه نمود و پس از بررسی دقیق معلوم شد از نظر جریانات عادی و طبیعی امکان پیروزی نظامی هست اما ابن عباس چون در عمق جریانهای سیاسی که بر امام می‌گذشت وارد نبود با سفر آن حضرت به کوفه مخالف بود.

□ این مقایسه صحیح نیست. در احد مسلمین آماده مبارزه و فداکاری بودند و نیرو به قدر کافی داشتند، فقط یک اشتباه که جماعت تیراندازان مرتکب شدند سبب شکست شد. اما در کوفه طبق اظهارات فرزدق و دیگران که **فُلُوْهُمْ مَعَكَ وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْكَ آمادگی نبوده است؛ صرفاً احساساتی به نفع امام بوده است نه آمادگی برای فداکاری.**

#### صفحة ۴۸

پس چنانکه در جنگ احمد مخالفت تیراندازان را با دستور پیغمبر خدا ﷺ که از حوادث پشت پرده بود نباید در حریم ارزیابی رسول خدا ﷺ و پیش‌بینی پیروزی اردوی اسلام داخل کرد، همین‌طور حوادث پشت پرده کوفه را که باعث تسلط عبیدالله زیاد شد نباید در حریم ارزیابی امام حسین علیه السلام از اوضاع سیاسی عراق داخل کرد زیرا این‌گونه حوادث پشت پرده از نظر جریانهای عادی قابل پیش‌بینی نیست.

□ مؤلف مدعی است که امام واقعاً وضع عراق را از نظر حکومت ارزیابی کرد و مساعد دید و اتفاقاً غلط از آب درآمد.

ممکن است کسی بپرسد: اگر امام حسین علیه السلام قصد تشکیل حکومت داشت پس چه امتیازی بر عبدالله زیر داشت که او هم برای تشکیل حکومت مبارزه می‌کرد؟ نظیر این، باز هم می‌توان سؤال کرد: رسول خدا ﷺ که در جنگ احمد برای غلبه بر نیروهای مشرکان می‌جنگید چه امتیازی بر ابوسفیان داشت که او هم برای پیروزی بر رقیب می‌جنگید؟

جواب: مردان خدار مبارزاتی که می‌کنند سه امتیاز بر مردان هوی و دنیا دارند.

□ این سؤال و جواب، بیهوده و غیرلازم و از محل بحث خارج است.

صفحة ۷۰

این سؤال به ذهن هر صاحب‌نظری می‌آید که:

پس این ارتش داوطلب و نیرومند امام حسین علیه السلام چه شد که به کمک آن حضرت نیامد و حکومت یزید را درهم نکوبید؟!

نظیر این سؤال درباره امیرالمؤمنین علیه السلام هم پیش می‌آید که: ارتش نیرومندان حضرت در جنگ صفین چه شد که به امام کمک نکرد و معاویه را درهم نکوبید؟!

□ به نظر صحیح نیست.

صفحة ۷۱

ارتش نیرومند و داوطلب امام حسین علیه السلام هم پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و بسته شدن راهها دیگر نتوانست با آن حضرت رابطه برقرار کند، و پس از آنکه نظامیان مسلح عبیدالله زیاد<sup>\*</sup> به ریاست «حربن یزید» برای جلب امام آمدند و او را زیر نظر گرفتند فرماندهی ارتش ملی کوفه از آن حضرت سلب شد و در چنین شرایطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود.

□ \* اینها جز مردم کوفه نبودند و مردم دیگر همه از این قماش بودند. چرا عبیدالله با چند نفر آمد و کوفه را قبضه کرد و مسلم مستقر در کوفه و مسلط بر کوفه را مغلوب ساخت؟

صفحة ۷۵ و ۷۶

بنابراین علت اصلی اینکه پیروزی نظامی برای امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین و برای امام حسین علیه السلام در قیام خود میسر نشد این بود که رابطه مقام فرماندهی با ارتش قطع شد با این تفاوت که در جنگ صفین پرده آهنین نفاق و اختلاف رابطه فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام را با

ارتش خود قطع کرد، و در حادثه قیام امام حسین علیه السلام دگرگونی اوضاع کوفه و مسلط شدن عبیدالله زیاد و بسته شدن راهها رابطه امام را با ارتش آن حضرت قطع نمود.

\* \* \*

همکاران کثیرین شهاب نیز سخنرانیهایی شبیه سخنرانی وی ایراد کردند و این سخنرانیها که از بالای بام قصر ایراد می‌شد تأثیر زیادی در روحیه طرفداران مسلم کرد.

□ و همین، دلیل عدم آمادگی مردم کوفه بوده است که صرفاً احساساتی به نفع امام داشته‌اند. و آیا اگر در میان اصحاب احد و یا اصحاب امیر المؤمنین در صفین چنین تبلیغاتی می‌شد و مورد تهدید قرار می‌گرفتند، متفرق می‌شدند؟ اصحاب احد را یک لغزش نظامی و اصحاب علی علیه السلام را جهالت مقدس‌ماهی شکست داد نه تهدید. مردمی که با تهدید متفرق می‌شوند، از اول آمادگی جهاد و انقلاب ندارند.

صفحة ۸۳

اختلاف و انحطاط مردم کوفه بیشتر از دو قبیله اوس و خزرج مدینه نبود و با آماده شدن شرایطی که نام برده‌یم تشکیل حکومت و تغییر وضع محیط پانیروی مردم کوفه از هر جهت ممکن بود.

□ آیا مقایسه مردم کوفه با مردم اوس و خزرج صحیح است؟

صفحة ۸۵

در چنین شرایط مساعدی بود که امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت با حمایت نیروهای عدالتخواه کوفه تشکیل حکومت بدهد و در سایه قدرت حکومت اصلاحات خود را شروع نماید، و در این زمان اکثریت مردم کوفه از ته دل خواهان حکومت حسینی بودند نه از روی نفاق.

□ خواننده کتاب چنین نتیجه می‌گیرد که اگر هدف تنها همان است که مؤلف

می‌گوید، و اگر مردم کوفه و آمادگی آنها همان بوده که مؤلف می‌گوید و نقشه هم همان است که او می‌گوید، پس نقص در تاکتیک و رهبری بوده است. و دفاعهای مؤلف هم قوی نیست.

... «مخترابن ابی عبیده» با کمک همین مردم کوفه حکومتی تشکیل داد و بر قسمت وسیعی از کشور اسلامی مسلط شد. و بی‌شک علاقه و اخلاص مردم کوفه نسبت به امام حسین علیه السلام صدها برابر بیش از علاقه آنان به سلیمان بن صرد و مختار بود بلکه اطاعت مردم کوفه از سلیمان بن صرد و مختار نیز به خاطر عشق و علاقه به امام حسین علیه السلام بود.

□ بلکه شهادت امام بود که مردم کوفه را بیدار و علاقه‌مند و مصمم کرد، نه اینکه آنها بعد از شهادت و قبل از شهادت یکسان بودند.

صفحه ۸۶:

۳. اقلیت منافق و خدعاً کار از قبیل عمروبن حجاج (و در هر نهضتی عده‌ای منافق وجود دارد، چنانکه در اصحاب رسول خدا علیهم السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام وجود داشت. و ملامت و توبیخ امام حسین علیه السلام در روز عاشورا طبعاً متوجه این اقلیت خواهد بود نه آن اکثریت با اخلاص \* زیرا آن اکثریت با اخلاص مورد علاقه امام بودند و از این‌رو آن حضرت نامه تشكر و تشويقی از بين راه برای آنان نوشته چنانکه در صفحه ۵۹ گذشت.

□ \* صحیح نیست.

صفحه ۸۹:

بدیهی است اگر حکومت نیرومند اسلامی چنانکه دلخواه امام حسین علیه السلام بود تشکیل می‌شد چون زعامت کشور به دست سبط پیغمبر علیهم السلام می‌افتاد و طبعاً بعد از او خاندان رسالت

۱. [بحث در تقسیم‌بندی مردم کوفه است.]

بودند که کشور عظیم اسلامی را رهبری می‌کردند یک وحدت سیاسی نیرومند و ثمربخشی به وجود می‌آمد و در این صورت کاملاً طبیعی بود که پس از گذشت نیم قرن یا کمتر سراسر جهان اسلام تابع اهل بیت عصمت می‌شدند و این همان حقیقت تشیع است. آنگاه این شکاف و اختلاف زیانبار که منشأ اصلی آن سقیفه بود از میان برداشته می‌شد و دیگر دو گروه متضاد به نام شیعه و سنی وجود نداشت و از این راه اینهمه ضربه به اسلام وارد نمی‌گشت. و در حقیقت امام حسین علیه السلام زبانهایی را که حکومتهاي سابق خصوصاً حکومت ضد اسلام پسر ابی سفیان در طول پنجاه سال بر اسلام وارد ساختند جبران می‌فرمود.

پس بايد گفت: به وجود آمدن یک وحدت سیاسی و ازین رفتن اختلافات مسلکی و مذهبی که ریشه آنها اختلاف در حکومت و خلافت بود از آثار ثمربخش و پرازش حکومت حسینی بود.

#### □ جنبه ایدآلیستی زیادی دارد.

از مجموع بررسیهایی که تا اینجا شد روشن گشت که امام حسین علیه السلام پس از آنکه از بیعت بیزید امتناع کرد و به مکه هجرت فرمود در مکه به بررسی دقیق از اوضاع سیاسی پرداخت و بررسیهای عمیق امام باگزارش اطمینان بخش مسلم بن عقیل پایان یافت و معلوم شد ارتش داوطلب امام در کوفه و بصره بیش از صدهزار است.

*motahari.ir*

#### □ ارتش صدهزار نفری!

صفحه ۹۰

... آنگاه که امام حسین علیه السلام بن عقیل را برای تحقیقات محلی به کوفه فرستاد به وی دستور داد که اگر مردم کوفه آمادگی ندارند فوراً به مکه مراجعت کن. بنابراین اگر مسلم به مکه مراجعت می‌کرد و می‌گفت: مردم کوفه آمادگی ندارند، امام به سوی کوفه حرکت نمی‌فرمود.

□ اگر «مسلم» گزارش منفی می‌داد امام به کوفه نمی‌رفت. (چه می‌کرد؟  
جوابش از طرف مؤلف روشن نیست).

صفحه ۱۰۹:

ممکن است کسی با دیدن این نقل گمان کند امام حسین علیه السلام از مکه به قصد کشته شدن به سوی کوفه حرکت فرموده است، ولی باید دانست «سفیان بن وکیع» که این قصه را نقل کرده از سنیهای متهم به دروغگویی است و در اینجا یک دروغ واضحی به امام نسبت داده است زیرا او می‌گوید امام فرمود: بجز فرزندم علی بن الحسین علیه السلام کسی از یاران من باقی نمی‌ماند در حالی که غیر از علی بن الحسین علیه السلام عده‌ای از یاران امام که در زیر نام می‌بریم باقی مانندند.

□ یاران غیر از همراهان است.

صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱:

علاوه بر این، معنای این سخن چیست که نسبت به امام می‌دهد که: «اگر اجر من ضایع نمی‌شد با دشمنان می‌جنگیدم!؟ آیا اگر امام به کمک فرشته‌ها دشمنان را بکشد\* و اسلام را زنده کند اجرش ضایع می‌شود؟؟؟

□ \* مقصود این است که فرشته‌ها به فرمان من بکشند.

*motahari.ir*

چنانکه می‌بینید اهل سنت\* این قصه رشت و زننده را به عنوان کرامت برای امام نقل کرده و حیان نکرده‌اند.

□ \* باید گفت این شخص [یعنی سفیان بن وکیع].

صفحه ۱۱۱:

وباعث تعجب است که سید بزرگوار مرحوم ابن طاووس (رضوان الله عليه) همین داستان را در لهوف (ص ۵۴) آورده است بدون اینکه به نقطهٔ ضعف آن اشاره‌ای بکند.

□ چرا آن جملات شدید، اینجا آرام می‌شود؟

صفحه ۱۲۵:

ابن طاووس (رحمۃ اللہ علیہ) می گوید: من از کتاب اصل احمد بن حسین بن عمر بن یزید ثقہ (کہ بر پشت آن نوشته است: کتاب مال محمد بن داود قمی است) بہ سندی کہ در آن کتاب است از امام صادق علیہ السلام نقل می کنم کہ گفت...

□ ظاهراً صیغه روایت، مجھول است و مقصود این است که برای من کسی از این کتاب نقل کرده است. و اگر غیر این باشد، مسنده مشخص است و ایراد مؤلف وارد نیست.

صفحه ۱۲۶:

بدیهی است نقل ابی مخنف نیز مثل نقل لھوف مرسل است چون ناقل اصلی قضیه مجھول است، در این صورت مرسل ابی مخنف با مرسل لھوف معارضه می کند و هر دو از اعتبار ساقط می شوند و مثل این است که نه ابومخنف در این باره چیزی نقل کرده و نه لھوف، و نتیجه چنین می شود که نقل لھوف منهای نقل ابی مخنف مساوی است با هیچ: هیچ = نقل ابی مخنف - نقل لھوف

□ اینجا جای بعلاوه است نه جای منها.

... عن زرارة عن ابی جعفر علیہ السلام قال: کتب الحسین بن علی من مکة الى محمد بن علی: بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسین بن علی الى محمد بن علی و من قبله من بنی هاشم، اما بعد، فإن من لحق بـ استشهدَ و من لم يلحق لم يدرك الفتح والسلام. یعنی «این نامه‌ای است از حسین بن علی به محمد بن علی (ابن حنفیه) و بنی هاشم که با او هستند: کسی که به من ملحق شود در معرض شهادت خواهد بود\*\* و کسی که به من ملحق نشود به فتح و پیروزی نخواهد رسید و السلام».

□ \* این خود نشان می دهد که امام [شهادت خویش را] می دانسته و بلکه حتی جای شهادت را هم می دانسته.

\*\*\* بلکه شهید می‌شود نه در معرض شهادت خواهد بود.

صفحه ۱۲۹:

و اگر کسی بگوید: کشته شدن در راه دین مطلوب خداست، جوابش این است که کشته شدن مطلوب خدانيست بلکه دفاع و حمایت از دین مطلوب خداست که گاهی به کشته شدن می‌انجامد، پس آنچه مطلوب است و خدا خواسته، دفاع از دین است نه کشته شدن.

□ همین، جواب نویسنده است. بدون شک مقصود این نیست که مقتولیت امام از آن جهت که مقتولیت است مطلوب است پس دیگران توسل به این مطلوب جوینند. مطلوب اصلی حمایت از دین است که مستلزم صرف مال و وقت و جان است. به همان دلیل که صرف مال در راه جهاد فی سبیل الله، مطلوب است با اینکه اتلاف مال نامطلوب است، صرف جان هم در موردی که لازمه جهاد است چنین است. در نهج البلاغه است که وقتی که رسول خدا خبر شهادت مولی را به او داد فرمود: صبرت در آن وقت چگونه است؟ جواب [داد] این [از] مواطن شکر است نه صیر. این شکر جز بر شهادت است؟! همه آرزوی شهادت‌ها از این قبیل است. «و ازْرُقْنِي قَتْلًا فِي سَبِيلِكَ» در دعا هست.

صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲:

پس معنی ندارد رسول خدا علیه السلام به امام حسین علیه السلام دستور بدده که برو خود را به کشتن بدنه<sup>کشکله</sup> چون خدا خواسته است ترا کشته ببیند، بلکه اگر رسول خدا علیه السلام بخواهد دستوری به امام حسین علیه السلام بدده باید بفرماید: بیرون برو برای حمایت اسلام چون خدا خواسته است ترا حامی و مدافع اسلام ببینند، و این هم دستور جدیدی<sup>کشکله</sup>\* لازم ندارد زیرا حمایت از اسلام بر هر مسلمانی واجب است. و بدین جهت وقتی که شرایط پیروزی نظامی برای امام حسین علیه السلام فراهم شد<sup>کشکله</sup>\*\*\* برای نجات دادن اسلام از راه تشکیل حکومت، با تصمیمی قاطع به سوی کوفه حرکت فرمود و به سخنان این و آن گوش نداد.

□ \* خیلی عجیب است! معنی جمله این است: برو قیام خونین کن که خدا چنین قیامی را دوست می‌دارد.

\* دستور جدید نیست، مورد خاص و مصدق خاص است.  
\*\*\* چرا شرایط پیروزی حتماً فراهم باشد؟

صفحه ۱۳۳:

مورخان می‌نویسنند: امام حسین علیه السلام روز «ترویه» ۸ ذی الحجه احرام حج بست تا مثل حجاج دیگر به عرفات برود، ولی ناگهان احساس خطر کرد و از رفتن به عرفات و اعمال حج منصرف شد و عمره‌ای بجا آورد و از احرام بیرون آمد و به سوی کوفه حرکت فرمود تا به دست عمال یزید گرفتار نشود.

□ باوری نیست که امام در چند ساعت تصمیم بگیرد و خودش و همراهانش در ظرف چند ساعت راهی مسافرت شوند.

صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴:

نتیجه بحث این شد که حدیث «أَخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ أَئِ يَرَاكَ قَتِيلًا» نه سند معتبری دارد و نه معنای صحیح و قابل قبولی.

□ در معنایش از نظر جمله «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ...» اشکالی نیست. اشکالی اگر هست در سند و سایر مضامین است.

صفحه ۱۳۵:

ولی آیا کشتن حسین بن علی علیه السلام چگونه ممکن است باعث ترویج دین و پیشرفت اسلام شود؟ این مشکلی است که هنوز برای ما حل نشده. آیا وجود امام حسین علیه السلام مانع پیشرفت نیروهای اسلام بود که با کشتن آن حضرت اسلام ترویج شد؟ آیا با کشتن امام، مسلمانان بیشتر

توانستند در جبهه‌های شرق و غرب پیشروی کنند؟ آیا با کشتن فرزند پیغمبر ﷺ احکام اسلام بیشتر جاری شد و مقررات دین بیشتر گسترش پیدا کرد؟

□ نویسنده مغالطه می‌کند.

صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱:

... و احرام حج هم بست تابه عرفات برود ولی چون احساس خطر کرد از اعمال حج منصرف شد و عمره‌ای بجا آورد و از احرام بیرون آمد و به سوی کوفه حرکت فرمود.

□ قبل‌گفتیم که ممکن نیست یعنی بسیار بعید است که تصمیم کوفه تنها در این روز و با این سرعت گرفته شود، مگر آنکه بگوییم امام تصمیم داشته و آماده بوده بعد از عمل حج به کوفه برود و چند روز جلو انداخته است.

صفحه ۱۴۱:

نتیجه سخن اینکه اگر فرض کنیم که همه این خطبه<sup>۱</sup> در یک جا ایراد شده است در این صورت چون جمله «فَإِنْ رَاحَلُ مُصْبِحًا» (من می‌خواهم صبح حرکت کنم) در این خطبه هست باید گفت: امام این خطبه را در مکه ایراد نفرموده است، زیرا امام در مکه قصد نداشت که صبح روز هشتم ذی الحجه حرکت کند بلکه حرکت آن حضرت از مکه بدون قصد قبلی و به طور ناگهانی<sup>\*</sup> از روی اضطرار انجام شده است.

□ بسیار بسیار مستبعد است.

۱. [خطبه حُطَّ الْمَؤْتُ...].

صفحه ۱۴۲:

یکی از علمای نجف نوشته است که این خطبه را آن حضرت در بین راه ایراد فرموده. اگر این نقل قابل اعتماد باشد ممکن است این خطبه را امام در راه، پس از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل در یکی از منازل که می خواسته است شب آنجا بماند و صبح حرکت کند ایراد فرموده باشد.

### □ فرض خوبی است ولی آیا مدرکی دارد یا نه؟

صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳:

حالا فرض می کیم امام این خطبه را از اول تا آخر در مکه قبل از حرکت به کوفه ایراد فرموده باشد، در اینجا لازم است اوضاع و احوال و محیطی که این خطبه در آن انشاء شده در نظر گرفته شود تا درک صحیح معنای خطبه میسر گردد:

مطالعات چندماهه امام حسین علیه السلام و بررسیهای دقیقی که از میزان قدرت حکومت از یک طرف و قدرت نظامی خود از طرف دیگر فرمود چنین نتیجه می داد که: عوامل پیروزی فراهم شده و اگر کوفه در این شرایط مساعد تسخیر شود و حکومت حسینی تشکیل گردد می توان اسلام را در پناه قدرت حکومت نجات داد و سنت پیغمبر علیه السلام را زنده کرد.

ولی از طرف دیگر معلوم است که عمال حکومت بیکار نشسته و مراقب اوضاع هستند و از این رو امکان برخورد نظامی هست. بنابراین باید افرادی که در این مبارزه وارد هستند با قاطعیت و جدیت کامل آماده هرگونه فداکاری و جانبازی باشند و قبل از همه رهبر قیام باید برای فداکاری آمادگی داشته باشد.

در چنین شرایطی امام حسین علیه السلام از فداکاری و جانبازی سخن می گوید و به یاران خود بیدار باش می زند.

### □ این توجیه با لحن قاطع خطبه سازگار نیست.

صفحه ۱۵۴:

حقیقت این است که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که عازم پیکار با معاویه می شود تمام نیروی

خود را به کار می‌برد که معاویه را از زمین بردارد، و هرچه فعالیت می‌کند فقط برای همین منظور است و هرگز برای کشته شدن بیرون نمی‌رود و برای شهید گشتن فعالیت نمی‌کند.

□ سخن در فعالیت برای کشته شدن نیست.

صفحه ۱۵۶:

از آنجه‌گفتیم روشن شد که امام حسین علیه السلام از آن وقت که تصمیم گرفت به کوفه برود هرچه فعالیت کرده است در درجه اول به منظور مقاومت و تشکیل حکومت صدر رصد اسلامی و زنده کردن سنت پیغمبر بوده و هیچ‌گاه برای کشته شدن فعالیت نکرده و بدین منظور حرکت نفرموده است.

□ خیلی عجیب است!

صفحه ۱۵۷:

ولی بعضی افراد چون در زمان بعد از وقوع حادثه کربلا زندگی می‌کنند به طور ناخودآگاه فکر شان از اول متوجه شهادت امام می‌شود و فقط آن سخنانی را که درباره شهادت آن حضرت است مورد توجه قرار می‌دهند و دیگر به سخنانی که امام حسین علیه السلام درباره تشکیل حکومت اسلامی و تغییر حکومت ظلم و سوزاندن ریشه استبداد و فریادرسی عدالتخواهان ستمدیده فرموده توجه نمی‌کنند.

□ آیا قیام تا سرحد مرگ، یکی از علل اینها نیست؟

صفحه ۱۵۸:

در اینجا یوسف صدیق نمی‌خواهد بفرماید: زندان مطلوب من است و برای آن فعالیت می‌کنم \* چون زندان برای هر کسی سخت و رنج‌آور است، بلکه می‌خواهد برای نشان دادن رشتی

بی عفتی، بین زندان رفتن با آنهمه سختی که دارد و بین آلوده شدن به گناه بی عفتی مقایسه کند تا با این مقایسه زشتی بی عفتی را به صورتی هرچه نامطلوب‌تر نشان بدهد.

□ همین، جواب مؤلف است.

صفحه ۱۶۰:

مثالاً اگر عبیدالله زیاد با مسلم بن عقیل بیعت می‌کرد و مسلم برای امام می‌نوشت که عبیدالله زیاد حکومت را به من واگذار کرده و ما منتظریم شما زودتر به کوفه بیایید، براساس این تصور باید آن حضرت در جواب مسلم بنویسد: به عبیدالله زیاد بگو من میل ندارم عراق را تسخیر کنم و حکومت بیزید را ریشه کن سازم بلکه می‌خواهم به کربلا بروم و کشته شوم، پس از طرف من از عبیدالله زیاد تقاضا کن که قدرت حکومت را به دست بگیرد و قشونی بفرستد که مرا زیر نظر بگیرند و اجباراً در کربلا پیاده کنند، آنگاه نیروهای دیگری اعزام کنند که مرا با اصحاب بکشند و خانواده‌ام را به اسیری ببرند!!!

□ هوچیگری است.

*مذاہری فتنه اسلام شید*

[motahari.ir](http://motahari.ir)

صفحه ۱۶۱:

یا اگر صبح عاشورا عمر بن سعد توبه می‌کرد و خود و نیروهای خود را در اختیار امام می‌گذاشت که کوفه را تسخیر کند و عبیدالله زیاد را نابود گرداند و با قدرت ارتش خویش حکومت بیزید را بکوید، براساس این تصور باید آن حضرت از عمر بن سعد تقاضا کند که توبه خود را بشکند و نیروهایش را در اختیار امام نگذارد بلکه فرمان قتل فرزند پیغمبر ﷺ را صادر کند، و اگر عمر بن سعد این تقاضا را نمی‌پذیرفت و توبه خود را نمی‌شکست و فرمان کشتن امام را صادر نمی‌کرد برنامه آن حضرت اجرانمی شد و باید حسین بن علی علیه السلام بدون اینکه برنامه‌اش اجرا شده باشد به مدینه برگردد و اگر کسی پرسید چرا برگشتید، بفرماید: نقشه من این بود که عمال حکومت مرا بکشند ولی چون آنان راضی نشندند مرا بکشند و خانواده‌ام را اسیر کنند به مدینه برگشتم!!!

□ هوچیگری است.

صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲:

- پس از تأمل کامل در مدارک تاریخی چنین معلوم می‌شود که قیام امام با تهاجم دستگاه حکومت شروع شده و در چهار مرحله مختلف انجام یافته است:
۱. از وقتی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت فرمود تا وقتی که به تصمیم ماندن در مکه باقی بود.
  ۲. از وقتی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی که با حربین یزید ریاحی برخورد کرد.
  ۳. از برخورد با حربین یزید تا شروع جنگ.
  ۴. مرحله جنگ.

□ به عقیده مؤلف، تنها در مرحله دوم، قیام امام ابتدائی بوده است.

صفحه ۱۷۴:

آیا ممکن است شخصیت متفسری مانند پسر علی بن ابیطالب به این معانی توجهی نکند و با نداشتن تجهیزات جنگی و قدرت نظامی کامل دست به قیام ابتدائی و حساب نشده<sup>\*</sup> بزند؟! با اینکه نتیجه انقلاب ابتدائی با نداشتن قدرت کامل جز تشنج و برهمزدن نظم اجتماع<sup>\*\*</sup> و سرانجام جز شکست تلح چیزی نخواهد بود.

□ \* چرا حساب نشده؟!

\* \* کدام نظم؟! نظمی که ناشی از ظلم و استبداد و بستن نفسها در سینه هاست؟!

صفحه ۱۷۵:

تجربه نشان داده است که شخصیت‌های بزرگ دینی همیشه پناهگاه محرومان و مظلومان بوده و توانسته‌اند با تدبیر عاقلانه خود تا حدود زیادی از انحرافات دستگاه حکومت جلوگیری نمایند چنانکه علی<sup>علی‌الله</sup> در زمان خلفاً خصوصاً خلیفه دوم توانست در بسیاری از موارد از خطاهای سیاسی و قضائی سازمان حکومت جلوگیری کند. ولی اگر شخصیت‌های برجسته و

محبوب با نداشتن نیروی کامل فقط به اتکای وجهه ملی و محبویت در افکار عمومی دست به انقلاب ابتدائی بزنند به غیر از اینکه حکومت موجود را برانگیزند که برای تثبیت موقعیت خود افکار زنده را بکوبد و برای نابود کردن مخالفان خود دست به هر گونه جنایتی بزنند نتیجه دیگری نخواهد داشت.

وروی همین حساب روشن و قطعی<sup>\*</sup> است که امیرالمؤمنین علی‌الله<sup>علی‌الله</sup> در خطبه «شقشقیه» فرموده است: «وَطَفِقْتُ أَرْتَائِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَذَّاءٍ أَوْ أَصِيرَ عَلَى طَحْقَيْهِ عَمِيَّاءً» یعنی (پس از آنکه دیگران زمام حکومت را به دست گرفتند) با خود اندیشیدم<sup>\*\*</sup> که آیا بانداشت قدرت کافی با دستگاه حکومت به مبارزه مسلحانه برخیزم یا اینکه آرام بنشینم.

- \* اگر چنین حسابی روشن و قطعی است پس معنی «وَطَفِقْتُ أَرْتَائِي» چه می شود؟ معلوم می شود در برخی شرایط باید «أَصُولُ بِيَدِ جَذَّاءٍ» باشد.
- \* بلکه شروع کردم به تفکر و زیر و بالا کردن مطلب.

صفحة ۱۷۶:

آیا ممکن است امام حسین علی‌الله<sup>علی‌الله</sup> برخلاف روش پدرسون اینکه دستگاه حکومت مزاحم آن حضرت گردد با نداشتن نیروی نظامی کافی دست به انقلاب ابتدائی بزند؟!

- بله، شرایط از نظر آثار تاریخی و روانی مختلف بوده است.

صفحة ۱۸۰:

اما نمی تواند برخلاف عقیده خود و برخلاف واقع، حکومت تحمیلی یزید را قانونی اعلام کند و در حالی که قدرت<sup>\*</sup> بر دفاع دارد تسلیم بی قید و شرط وی شود.

□ \* چه قدر تی؟!

صفحه ۱۸۷:

... چون راه تغییر ظلم منحصر بود به تشکیل حکومت مقتدری که ریشه ظلم را بسوزاند...

□ هرگز منحصر نبود. [ بلکه قیام تا سرحد شهادت نیز ریشه ظلم را می‌سوزاند.]

صفحه ۱۸۹:

در این سخنرانی سلیمان بن صرد، یک جمله هست که ماهیت حرکت امام رادر مرحله اول روشن می‌کند و آن جمله این است: «و هذا الحسين بن علي قد خالفه و صار الى مكة هارباً من طواقيت الابي سفيان» یعنی «این حسین بن علی است که با بیعت یزید مخالفت کرده و برای رهایی از خطر گردنکشان آل ابی سفیان به مکه پناهنده شده است».

□ در این عبارت نیامده که از بیعت امتناع کرده بلکه می‌گوید مخالفت کرده، یعنی انکار و تمرد کرده است.

سلیمان بن صرد که در آن زمان زندگی می‌کرده و از اوضاع و احوال سیاسی به خوبی اطلاع داشته است حرکت امام حسین علیهم السلام را از مدینه به مکه به عنوان یک حرکت دفاعی در مقابل تهاجم حکومت یزید تشخیص داده و این، دلیل بسیار روشنی است که حرکت امام در مرحله اول قبل از هر چیز دفاع و مقاومت اجتنابناپذیری بوده است در مقابل تهاجم حکومت.

□ به هیچ وجه دلیل نیست، بلکه جمله بالا دلیل بر تمرد و مخالفت امام با حکومت طاغیه وقت است، و لازمه مخالفت این است که آنها هم مستعرض امام می‌شدند، و امام از گزند تعرض آنها به مکه رفت.

صفحه ۱۹۰:

در اینجا امام در ضمن جوابی که به ابن عباس داد فرمود:

يَا ابْنَ عَيْبَاسٍ كَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بُشْتَ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ وَطَنِهِ وَ دَارِهِ وَ  
مَوْضِعِ قَرَارِهِ وَ مَوْلِيهِ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ وَ مُجَاوِرَةِ قَبْرِهِ وَ مَسْجِدِهِ وَ مَوْضِعِ  
مُهَاجَرَتِهِ وَ تَرَكُوهُ خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا يَسْتَقِرُ فِي قَرَارٍ وَ لَا يَأْوِي إِلَى وَطَنٍ يُرِيدُونَ  
بِذُلِّكَ قَتْلَهُ وَ سُفْكَ دَمِهِ.

يعنى «ای ابن عباس تو چه می گویی درباره مردمی که فرزند دختر پیغمبر خدا را از وطن خود و از حرم رسول خدا علیهم السلام و مجاورت قبر و مسجد و محل هجرت او بیرون کردند، مردمی که فرزند پیغمبر را به وحشت اندخته اند که نه قدرت دارد در محل آرامگیرد و نه می تواند در وطن خود مأوى گزیند. اینان با این وضع می خواهند مرا بکشند و خونم را بریزنند.»

این سخنان امام به خوبی دلالت می کند که آن حضرت با وحشت از مدینه خارج شده و برای مقاومت در مکه متحصن گشته است.

□ در اینکه پس از امتناع از بیعت، به اصطلاح حرمت منقطع شده بود و امام نمی توانست در مدینه بماند و مکه بالنسبه امن تر بود تردیدی نیست.



... و تشخیص داد که راه نجات دادن اسلام و مسلمانان منحصر به تشکیل حکومت است.

□ چرا منحصر؟ [قیام تا سرحد شهادت نیز اسلام و مسلمانان را نجات می داد.]

صفحه ۱۹۶ :

باید دانست که پس از برخورد حسین بن علی علیهم السلام با حربن یزید چون دیگر پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود وظیفه تشکیل حکومت خود به خود از میان برخاست زیرا هر تکلیفی مشروط به قدرت است و این مطلب مورد اتفاق علمای اسلام است. بدین جهت از این پس اقدامات امام به صورت دفاع خالص درمی آید، آنهم در چهارچوب حفظ صلح و جلوگیری از جنگ.

□ کدام صلح؟ به اقرار خود مؤلف آن طرف مهاجم بود. اینچنان صلحی جز تسلیم مفهومی ندارد.

صفحات ۱۹۷ و ۱۹۸:

بدیهی است اینکه حسین بن علی علیه السلام می‌فرماید: اگر آماده‌پذیرفتن من نیستید برمی‌گردم، ظاهرسازی یا شوخی نیست، بلکه آن حضرت واقعاً تصمیم داشته است اگر بگذارند مراجعت فرماید، زیرا اکنون عبیدالله زیاد حاکم بیزید بن معاویه بر عراق مسلط است و نیروهای وی برای جلب امام آمده‌اند، دیگر امکان و قدرت تشکیل حکومت برای امام حسین علیه السلام نیست و چون قدرت نیست تکلیف نیست. از این‌رو امام تصمیم می‌گیرد مراجعت نماید تا نیروهای آن حضرت به حالت ذخیره باقی بمانند و بتوانند در فرستهای دیگری اقدامات لازم را به نفع اسلام بنمایند.

□ در ص ۱۹۳ گفته شد که امام به ابوهره ازدی و دیگران فرمود: اینها قصد کشتن مرا دارند. پس به هر حال برای امام خطر بود. پس جمله امام به منظور دیگری بوده است.

motahari.ir

صفحه ۱۹۸:

این روش بسیار عاقلانه، روش کسی است که در مقابل دیکتاتوری حکومت بی‌تدبیر حالت مقاومت و دفاع به خود گرفته و می‌خواهد تا آنجاکه ممکن است از فتنه و خونریزی جلوگیری کند.

□ مثل اینکه فتنه از نظر مؤلف منحصر است به خونریزی، خونریزی که نشد فتنه‌ای نیست، و حال آنکه قرآن می‌گوید: و قاتِلُهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً.

صفحه ۱۹۹:

این پیشنهاد خردمندانه که از روح صلح‌جویی<sup>\*</sup> فرزند پیغمبر علی‌ہی‌الله حکایت می‌کند

به خوبی می‌فهماند که آن حضرت کوشش می‌کرده است از تصادم جلوگیری نماید و فعالیتهای امام در این مرحله جنبه دفاعی داشته و می‌خواسته است اکنون که پیروزی نظامی ممکن نیست نیروهای طرفدار اهل بیت عصمت به حالت ذخیره باقی بمانند تا بتوانند در فرصتهای دیگری فعالیتهای جدیدی برای زنده کردن اسلام بنماید.

### □ \* باز هم صلح!

\* \* البته از نظر مؤلف فرصت مناسب منحصر است به تعادل یا برتری نیروی جسمانی.

صفحه ۲۰۱:

و نیز روشن شد که در مرحله سوم قیام که دیگر امکان تشکیل حکومت نبود بیشتر فکر امام این بود که با ترک مخاصمه و برقرار کردن یک نوع صلح شرافتمدانه از برخورد نظامی و خونریزی جلوگیری نماید.

### □ کدام صلح شرافتمدانه؟!

*نها و فتنات را شید مرتضی*

صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲:

امام یقین داشت که اگر تسلیم عبیدالله زیاد شود آن حضرت را ذلیلانه خواهد کشت\* و دلیل این مطلب این است که روز عاشورا وقتی که قیس بن اشعث به امام گفت: تو تسلیم حکم ابن زیاد بشو و مطمئن باش که آسیبی به تو نخواهد رسید، آن حضرت در جواب قیس فرمود: «آنتَ أخْرَى أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ يَا كُنْتَ مِنْ دِمَ مُسْلِمٍ بِنْ عَقِيلٍ» یعنی «تو براذر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم را امان داد ولی ابن زیاد او را کشت، تو هم مثل برادرت می‌خواهی مرا فریب بدھی که تسلیم شوم آنگاه مرا خلع سلاح کنید و نزد ابن زیاد ببرید تا مرا هم مثل مسلم بکشد. تو می‌خواهی علاوه بر خون مسلمین عقیل، بنی هاشم خون مرا هم از تو مطالبه کنند\*».

□ \* پس اگر ذلیلانه نمی‌کشت بلکه ذلیلانه زنده نگه می‌داشت امام هم

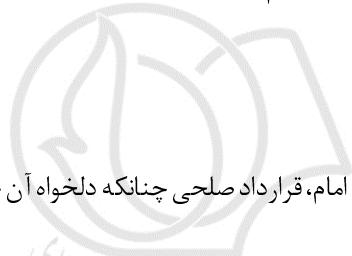
تسلیم می‌شد!

\* \* از این جمله این معنی استفاده نمی‌شود.

: ۲۰۵ صفحه

امام سه پیشنهاد داد<sup>۱</sup> که اگر هر یک از آنها اجرامی شد بدون تردید حافظ صحیح بود.

□ این سه پیشنهاد چه بود؟ ظاهراً یکی تسلیم بلاشرط است که مؤلف خجالت می‌کشد اسم ببرد.



: ۲۰۸ صفحه

اگر در مرحله سوم قیام امام، قرارداد صلحی چنانکه دلخواه آن حضرت بود امضا می‌شد چند نتیجه پر از روش داشت:

۱. وجود مقدس امام آن ذخیره بزرگ الهی و رئیس خانواده رسالت با آن وضع وحشتناک و دلخراش کشته نمی‌شد و چنین ضربت جبران ناپذیری به اسلام وارد نمی‌گشت و ملت مسلمان از چنین رهبر عظیمی محروم نمی‌ماند.

□ در زمان حیات هم امام عملًا محروم و ممنوع بودند.

: ۲۰۹ صفحه

۲. اگرچه مرگ یزید قبلًاً پیش‌بینی نمی‌شد ولی از آثار قهری صلح این بود که: پس از سه سال که یزید مُرد، پسرش معاویه بن یزید از خلافت کناره گیری کرد و وضع بنی امية بدقدرتی پریشان شد که مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زبیر بیعت کند.

□ همهٔ اینها از آثار شهادت بود نه قطع نظر از شهادت.

۱. [در مذاکره با عمر سعد].

صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲:

در صورتی که باید گفت: اگر امام حسن مجتبی علیه السلام ده سال با معاویه در حال صلح بود امام حسین علیه السلام بیست سال صلح را پذیرفت زیرا ده سال در کنار برادر بزرگوارش به صلح گذشت و ده سال هم پس از وفات حضرت مجتبی علیه السلام تا معاویه زنده بود در حال صلح بسر بردا.

□ نه امام حسن در حال صلح بود، زیرا مواد صلح قبلًا پایمال شده بود، و نه امام حسین. عدم قیام غیر از صلح است.

صفحه ۲۱۲:

اشتباه این فرقه در این است که ماهیت قیام امام حسین علیه السلام را تشخیص نداده‌اند، از این رو دچار انحراف شده‌اند. درحالی که اینان اگر حوادث تاریخی را با دقت بیشتری بررسی کرده بودند می‌فهمیدند که امام حسین علیه السلام پس از شکست نیروهای ملی عراق برای استقرار صلح کوشش فراوان کرد<sup>\*</sup> و هیچ‌گاه مایل نبود با نداشتن نیروی کافی با یزید بجنگد. پس روش سیاسی امام حسین علیه السلام با روش سیاسی امام حسن علیه السلام در مقابل حکومت بنی امية یکسان بوده و هیچ‌گونه فرقی ندارد. آری، فرقی که هست بین حکومت معاویه و یزید است که حکومت معاویه خواهان صلح بود<sup>\*\*</sup> ولی عمال حکومت یزید صلح را نپذیرفتند، و این اختلاف را نباید به حساب امام حسن و امام حسین علیه السلام گذاشت.

□ \* امام حسین هیچ جا دم از صلح نزده است؛ فرضًا از مواجهه می‌خواست پرهیز کند یا نجنگد، غیر از صلح است.  
 \*\* \* چگونه معاویه در حال صلح بود و حال آنکه روز اول مواد صلح را پایمال کرد؟!

صفحه ۲۱۳:

حقیقت این است که در جامعه شیعه حق حضرت مجتبی علیه السلام آنچنانکه شایسته مقام اوست ادانمی‌شود.

□ ولی مؤلف کاری کرده که حق امام حسین هم ادا نشود.

صفحه ۲۱۵

و در درجه سوم یعنی پس از آنکه عمال حکومت یزیدی صلح را نپذیرفتند و امام یقین کرد که اگر تسليم شود او را مثل مسلم بن عقيل ذیلانه خواهند کشت، پس از تهاجم دشمن به حکم ضرورت به دفاع پرداخت.

□ چرا حاضر شد جوانان اهل بیت و اصحاب کشته شوند؟





فهرست آیات قرآن کریم

صفحة	شماره آیه	نام سوره	متن آيه
١٥	١٣	بقره	و... انؤمن كما...
١٥٥	٢٦	بقره	ان... يضل به...
٢١٠، ٦٥، ٦٤، ٣٥	٣٠	بقره	واذ قال ربک...
١٨٨، ١٧٥	٧٩	بقره	فوبل للذين يكتبون...
٢٢١	١٨٥	بقره	شهر... يربد الله...
٢٨٣	١٩٣	بقره	وقاتلواهم حتى لا...
٩٦	١٩٤	بقره	الشهر الحرام بالشهر...
٢٠	٢٠٧	بقره	و من الناس من...
٣٧، ٣٠	٢٤٩	بقره	فللتا... كم من فته...
٢٢٥، ١٢٨	٢٦	آل عمران	قل اللهم مالك...
٨٥	٣٤	آل عمران	ذريةً بعضها من...
١٤٥	٤٢	آل عمران	واذ قالت الملائكة...
٣١	٥٢	آل عمران	فللتا... من انصارى...
١٩	٦٤	آل عمران	قل... لايتحذ...
٦٨	٩٧	آل عمران	فيه... و من دخله...
١٦١	١١٠	آل عمران	كتتم خير امه...
٧٣	١٥٩	آل عمران	فيما... و شاورهم...
١٩٩	٦	نساء	وابتلوا اليتامي حتى...
١٨٦	٤٦	نساء	و... يحرّفون الكلم...
٨٠	٥٤	نساء	ام يحسدون الناس...
٥٢	٦٥	نساء	فلا و ربک لا...
٣٩	٦٩	نساء	و من يطعم الله و...

٢٠٢، ١٩٨، ١٨٥	١٤٠	نساء	و قد نزل عليكم...
٢٢٠	١٤١	نساء	الذين... لن يجعل...
١٥٠	١٥٧	نساء	و... و ما قتلوه...
١٨٨	١٣	مائدة	فيما تقضهم مثاقهم...
١٧٢	٢٣	مائدة	انما جزاوة الذين...
١٩٨، ١٨٦	٤١	مائدة	يا... من بعد مواضعه...
١٩٨، ١٨٤	٤٢	مائدة	ساعون للكذب اكالون...
١٤٦	٧٥	مائدة	ما المسيح ابن مریم...
١٨٤	٢٣	انعام	ثم لم تكن فتنتهم...
١٨٤	٢٤	انعام	انظر كيف كذبوا...
٢٠٣، ٢٠٢	٦٨	انعام	و اذا رأيت الذين...
٢٥	١٦٢	انعام	قل ان صلاتي و...
١٨٦	١٦	انفال	و... الا متصرف...
١٤	٢٧	انفال	ليميز الله الخبيث...
١١٦	٤٢	انفال	اذ... ليهلك من...
١٥	٤٩	انفال	اذ... غرّ هؤلاء...
٢٢٤	٦٠	انفال	و اعدوا لهم ما...
١٣٢	٦١	انفال	و ان جنحوا للشّتم...
٧٤	٧	توبه	كيف... فما استقاموا...
٩٩، ٢٩	٢٤	توبه	قل ان كان اباوكم...
١٥	٦٠	توبه	انما... والمؤلفة قلوبهم...
١٠١، ٢٧	١٢٨	توبه	لقد... عزيزٌ عليه...
٤٣، ٤١	١١٦	هود	فلولا كان من القرون...
٤٣، ٤١	١١٧	هود	و ما كان ربّك...
١٦	٢٣	اسراء	و... و من قتل مظلوماً...
١٤	٨٢	اسراء	و ننزل من القرآن...
٣١	١٣	كهف	نحن نقص عليك...
١٤٧	١٨	مریم	قالت اتى اعوذ...
١٤٧	٢٣	مریم	فاجئها... يا ليتنى...
١٤٦، ١٤٥	٢٠	مریم	قال اتى عبدالله...
١٥٤، ١٤٥	٢١	مریم	وجعلنى مباركاً...
١٤٦، ١٤٥	٢٢	مریم	و بِرَأْ بوالدتى...
١٤٥	٢٣	مریم	والسلام على يوم...
٢٤٢، ١٤١	٩٦	مریم	ان الذين امنوا و...
٣١، ٢٣	٥١	انبياء	ولقد اتينا ابراهيم...
٢٣	٦٨	انبياء	قالوا حرقوه وانصروا...
٢٠١، ١٩٨، ١٨٤	٢٠	حج	ذلك... واجتنبوا قول...

٢٠١، ١٩٨، ١٨٤	٧٢	فرقان	والذين لا يشهدون... والشّعرايَّة يتبعهم الغاون.
٥٠	٢٢٤	شعرا	انَّ فرعون علا في... و... انَّ الملاياً تتمرون... فخرج منها خائفاً...
٢١، ٣٠، ٢٢	٤	قصص	و لئا توجّه تلقاء... و يوم تقام الساعة... من المؤمنين رجال...
١١٦	٢٠	قصص	يا ايها التي ائنا... و سراجاً منيراً... و قالوا ربنا ائنا... و ما ارسلنا في... انما تنذر من... و... انطعم من لو... لينذر من كان... و من احسن قولأ... و... و امرهم شوري... وكذلك ما ارسلنا... قال اولو جئتكم... و وصينا الانسان... لقد رضى الله... هو... ليظهره على... و نزلنا من السماء... لقد ارسلنا رسالنا... يوم يبعثهم الله... و... و يؤثرون على... هؤلاء الذي لا... يا... اذا جاءك... يا... كما قال عيسى... هو... يتلوا عليهم... يقولون... والله العَزَّة... قم الليل الا... ويطعمون الطعام على... لا يسمعون فيما لغوأ... فالا ربكم... والعاديات ضحاياً.
١١٦	٢١	قصص	
١١٦	٢٢	قصص	
١٨٤	٥٥	روم	
٥٦	٢١	احزاب	لقد كان لكم في... يا ايها التي ائنا... و قالوا ربنا ائنا... و ما ارسلنا في... انما تنذر من... و... انطعم من لو... لينذر من كان... و من احسن قولأ... و... و امرهم شوري... وكذلك ما ارسلنا... قال اولو جئتكم... و وصينا الانسان... لقد رضى الله... هو... ليظهره على... و نزلنا من السماء... لقد ارسلنا رسالنا... يوم يبعثهم الله... و... و يؤثرون على... هؤلاء الذي لا... يا... اذا جاءك... يا... كما قال عيسى... هو... يتلوا عليهم... يقولون... والله العَزَّة... قم الليل الا... ويطعمون الطعام على... لا يسمعون فيما لغوأ... فالا ربكم... والعاديات ضحاياً.
١٣٧، ١١٨	٢٢	احزاب	
٢٥	٤٥	احزاب	
٣١، ٢٥	٤٦	احزاب	
٧٩	٦٧	احزاب	
٤٢، ١٣	٢٤	سيا	
١٤	١١	يس	
٢٣٥	٤٧	يس	
١٤	٧٠	يس	
١٤٧، ١٤٦	٢٢	فضلت	
٧٣	٢٨	شوري	
٤٢	٢٣	زخرف	
٤٢	٢٤	زخرف	
١٤٦	١٥	احقاف	
٧٠	١٨	فتح	
١٣	٢٨	فتح	
١٤٨	٩	ق	
٤٢	٢٥	حديد	
١٨٤	١٨	مجادله	
٢٩	٩	حشر	
٢٨	٢٣	حشر	
٧٠	١٢	متحننه	
١٤٩	١٤	صف	
٦٠	٢	جمعه	
٢٢٠	٨	منافقون	
٢٥	٢	مزمل	
٢٩	٨	دهر	
١٨٤	٢٥	نيأ	
٢٦	٢٤	نازعات	
٢٠٨	١	عاديات	



## فهرست احادیث

صفحة

گوینده

متن حدیث

٥٧، ٣٨، ٣٢، ٢١، ١٣	
١٣٨، ١٢٩، ٨٨، ٦٦، ٥٩	
١٥٢	
٨١، ١٤	رسول اکرم ﷺ
١٦	امام علیؑ
١٦	امام علیؑ
١٧	امام علیؑ
١٧	امام علیؑ
١٨	امام علیؑ
١٩	امام علیؑ
٢٠	امام علیؑ
٢٠	امام علیؑ
١٩٤، ١٠٠، ٣٨، ٢٦، ٢٢	امام علیؑ
٢٣	امام علیؑ
٢٣	امام علیؑ

امام حسین علیه السلام



و على الاسلام السلام...  
باشه غلبتك يا اباسفيان.  
لعن الله اولانا...  
فاما اكثارك الحجاج...  
ان لا يقاربوا على...  
الا و ان بلستكم قد...  
فunned ذلك تود...  
ان الفتنه اذا...  
ايتها الناس سياشي...  
فما احلولت لكم...  
مالى اراك اشباحا...  
لن تقدس امة...  
لا يكون انتصار...  
عمت خطها و خصت...  
والله لا يزالون حتى...  
يكفأ الاسلام كما...  
لبس الاسلام ليس...  
مناخ ركب و مصارع...  
ارسله على حين...  
انها فتنه عميا...

٢٣	امام على <small>عليه السلام</small>	لتجدنَّ بنى امية لكم... الملك يبقى مع الكفر...
٢٤	رسول اكرم <small>عليه السلام</small>	يأبى الله ذلك لنا... يأبى الله الناس، من رأى... لا والله لا افارقه... لا اعطيكم بيدى... والله لو تظاهرت... واهًا لك ايتها... خط الموت على ولد...
١٩٨، ٢٥	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٥٩، ٢٥	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٩٥، ٢٦	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٢٥١، ٢٢٩، ٢١٣، ٢٦	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٢٦	امام على <small>عليه السلام</small>	
٢٥٠، ٢٦	امام على <small>عليه السلام</small>	
١٣٦، ١٣٥، ١١٩، ٢٧	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٢٧٥، ٢٤٠		اقبال الموت تخوّفني... بعثت لاتم مكارم... المقتول دون عياله... وبذل مهجته فيك... ارجعوا الى عقولكم. اللهم انک تعلم آنه... افضل الاعمال كلمة... يظن الطآن ان... الا و ان خوف... اتى لا اعلم اصحاباً... جزاكم الله خيراً. من اصبح ولم يهتم... حسين متنى وانا... كديك واسع... من رأى سلطاناً... الا ترون ان الحق...
٢٧	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٢٧	رسول اكرم <small>عليه السلام</small>	
٢٨	-	
٢٥، ٣٢	زيارت اربعين	
٣٣	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٣٥	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٣٦	رسول اكرم <small>عليه السلام</small>	
٣٦	امام على <small>عليه السلام</small>	
٣٧، ٣٦	امام على <small>عليه السلام</small>	
٤٠، ٣٨	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٤١	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٤٥	رسول اكرم <small>عليه السلام</small>	
٤٥	رسول اكرم <small>عليه السلام</small>	
٤٩	حضرت زينب <small>عليه السلام</small>	
٢٤٠، ١١٢، ٦٦، ٥٦	رسول اكرم <small>عليه السلام</small>	
١٤٨، ١١٢، ٦٦، ٥٩، ٥٦	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٢٥١، ٢٤٠، ٢١٣، ١٧٤		
١٢٣، ١١٩، ١٠١، ٥٧		
٢٧٤، ٢٢١، ١٣٥	رسول اكرم <small>عليه السلام</small>	ان الله شاء ان...
١١١، ٦٠، ٥٨	امام على <small>عليه السلام</small>	لقد علمتم ائى... ما خرحت اشراً و... بلغنى ان قوماً... ان لقتل الحسين... شقوا امواج الفتنه...
٢٥٢، ١١٢، ٥٩	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٥٩	امام صادق <small>عليه السلام</small>	
٢١٣، ٦٠	-	
٨١، ٦١	امام على <small>عليه السلام</small>	
١١٤، ٦٦	امام حسین <small>عليه السلام</small>	ثم ايم الله لا... ان هؤلاء اخافونى... استعدوا للبلاء واعلموا...
١١٤، ٦٧، ٦٦	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١١٤، ٦٧	امام حسین <small>عليه السلام</small>	

١٤٢، ١١١، ٧٠، ٦٧	امام على <small>عليه السلام</small>	والله لا سلّمَ ما... AFLAH من نهض... الاتباعوني على... يزعم انه قد بايع... ان لى عليكم حقاً... انت فى حل من... و قلت: اتى كنت... رفع ما استكرهوا... اتنى على الله... الايمان قيد الفتک.
٧٠، ٦٩	امام على <small>عليه السلام</small>	
٧٠	-	
٧١	امام على <small>عليه السلام</small>	
٧١	امام على <small>عليه السلام</small>	
٧٢، ٧١	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٧٢	امام على <small>عليه السلام</small>	
٧٣	-	
٧٥	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٧٨	رسول اكرم <small>صلوات الله عليه وآله</small>	
٨٥	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٨٧	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٨٩	-	
٩٣	-	
٩٦	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
٦٩٦	-	
١٠١	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١١٩، ١٠١	-	
١١٢	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١١٢	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٢٩، ١١٣	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٢٩، ١١٣	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١١٥	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١١٥	امام على <small>عليه السلام</small>	
١١٥	امام على <small>عليه السلام</small>	
١٣١، ١١٧، ١١٦	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٣١، ١١٧	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١١٨	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١١٩	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٢٧، ١١٩	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٤٩، ١١٩	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٢٩	امام حسن <small>عليه السلام</small>	
١٣٠	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٣١	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٣١	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٣١	امام حسین <small>عليه السلام</small>	
١٣٢	امام حسین <small>عليه السلام</small>	

١٣٢	امام حسین علیه السلام	ايتها الناس اذ كرهتمونى...
١٣٢	امام حسین علیه السلام	الا تقبلون مني ما...
١٣٢	-	لو ترك القطا...
١٣٤	امام حسین علیه السلام	فهلا لكم الوبيلات...
٢١٣، ١٧٤، ١٥١، ١٣٥	امام حسین علیه السلام	لا ارى الموت الا...
١٣٥	امام حسین علیه السلام	بابي انت و امي يا...
١٣٦	امام حسین علیه السلام	فمن كان باذلاً...
١٣٧	امام حسین علیه السلام	فهل هو الا الموت...
١٤١	امام حسین علیه السلام	و ايم الله اتى لارجوا...
١٤٦	امام حسین علیه السلام	لم يشاقق الله و...
١٤٧	مناجات	يا عيسى اوسيك...
١٥٥، ١٥٤، ١٤٨	-	جعل الشفاء في...
٢٤٧، ٢٤٦، ٢١٢، ١٤٩	امام حسین علیه السلام	ان جميع ما طلعت...
١٥١	امام علي علیه السلام	لاف ضرية بالسيف...
١٥١	امام علي علیه السلام	والله لابن ابي طالب...
١٥١	امام علي علیه السلام	فرت و رب الكعبة.
١٥١	امام علي علیه السلام	و ما كرت الا كقاربٍ...
١٥١	امام حسین علیه السلام	و ما اولهنى الى...
١٥٢	-	العدل افضل ام...
١٥٥	-	لو لا صوارهم و...
١٥٥	-	المسيح من الشفاء...
١٦٠	-	المؤمن للمؤمن كالبنيان...
١٦٣	-	ان للحسين محبتاً...
١٦٣	امام حسین علیه السلام	اتى لارجو ان يكرمنى...
٢٤٦، ١٧١	زيارت	اشهد اتك قد اقمت...
١٩٧، ١٨٦	-	اذا ظهرت البدع...
١٩٧، ١٨٦	-	وان لنا في كل...
١٨٧	رسول اكرم علیه السلام	يا عمّار تقتلك الفتنة...
١٩٥، ١٨٧	-	اذا عرفت فاعمل...
١٨٨	-	من فسر القرآن...
١٩٥	رسول اكرم علیه السلام	افة الذين ثلاثة...
٢٠٢	حضرت عيسى علیه السلام	اياتكم و مجالسة الخطائين.
٢٠٢	امام صادق علیه السلام	وفرض الله على...
٢٠٢	امام باقر علیه السلام	الكلام في الله و...
٢٠٣	امام سجاد علیه السلام	ليس لك ان تقدع...
٢٠٨	امام علي علیه السلام	قد استطعكم القتال...
٢٤٦، ٢٤٣، ٢١٢	رسول اكرم علیه السلام	ان الله يحب معالي...

٢٥١، ٢٤٦، ٢٣٠، ٢١٢	امام حسین علیه السلام	الناس عبید الدّنیا... موتٌ فی عَرْ خیر... فَأَسْأَلُ اللَّهَ الصَّبَرَ... الصَّدْقَ عَزْ والكذب... ان لم يكن لكم... الا و ان الدّعى...
٢١٢	امام حسین علیه السلام	
٢١٢	امام حسین علیه السلام	
٢١٢	امام حسین علیه السلام	
٢٤٠، ٢١٣	امام حسین علیه السلام	
٢٤٤، ٢٢٩، ٢١٣	امام حسین علیه السلام	
٢٥١	-	علامة الايمان ان... فان كان الا... قولوا لا الله الا... استغنى عن شئت... ولا تكون عبد غيرك... القرآن عباراتٌ و اشارات...
٢١٣	امام على علیه السلام	
٢١٥	رسول اکرم علیهم السلام	اوتيت جوامع الكلم. عند الله احتسبه.
٢١٧	-	مداد العلماء افضل...
٢٢٠	امام على علیه السلام	
٢٢٣	-	
٢٢٣	رسول اکرم علیهم السلام	رضاً بقضائك و تسلیماً... ههات منا الذلة.
٢٢٩، ٢٢٥	امام حسین علیه السلام	
٢٢٦	-	
٢٢٦	امام حسین علیه السلام	هون على ما نزل... اللهم انى اشکو... هكذا القى الله... رضي الله رضانا اهل...
٢٢٧	امام حسین علیه السلام	
٢٢٧	امام حسین علیه السلام	
٢٢٩	امام حسین علیه السلام	
٢٤٠، ٢٢٩	امام حسین علیه السلام	
٢٥١، ٢٤٤، ٢٤٠، ٢٢٩	امام حسین علیه السلام	
٢٣٠	امام حسین علیه السلام	اللهم بيض وجهه... ان الفتنة اذا اقبلت...
٢٣٠	امام على علیه السلام	
٢٣٣	حضرت زينب علیها السلام	يا اهل الكوفة، يا... فابکوا فانکم احریاء...
٢٣٤	حضرت زینب علیها السلام	ويلكم اتدرون ای... لقد جئتم شيئاً...
٢٣٤	حضرت زینب علیها السلام	فلا يستخفنک المهل...
٢٣٤	حضرت زینب علیها السلام	الحمد لله الذي اكرمنا...
٢٣٥	حضرت زینب علیها السلام	كتب الله عليهم...
٢٣٦، ٢٣٥	امام سجاد علیه السلام	انا على بن الحسين... انفسهم منهم في...
٢٤٣	امام على علیه السلام	ان الحياة في موتكم...
٢٤٦	امام على علیه السلام	
٢٤٧	امام حسین علیه السلام	دراسة العلم لقاح...
٢٤٧	امام حسین علیه السلام	لو تركوا الجهاد...
٢٤٧	امام حسین علیه السلام	لا يأمن الا من...

۲۴۷	امام حسین علیه السلام	القدرة تذهب الحفظة.
۲۴۷	امام حسین علیه السلام	من البلاء على هذه...
۲۵۰	امام حسین علیه السلام	كائني به و قد استجار...
۲۵۰	امام علی علیه السلام	قتل فيها مائتا...
۲۵۱	-	ان له عند الله درجة...
۲۶۲	امام حسین علیه السلام	فان نزل القضاء...
۲۶۴	امام حسین علیه السلام	له دَرَّ ابن عباس...
۲۷۲	امام حسین علیه السلام	بسم الله الرحمن...
۲۷۳	-	وارزقنى قتلاً في...
۲۸۰	امام علی علیه السلام	و طفقت ارتاءى بين...
۲۸۲	امام حسین علیه السلام	يا ابن عباس فما...
۲۸۴	امام حسین علیه السلام	انت اخواخيك...

□



[motahari.ir](http://motahari.ir)

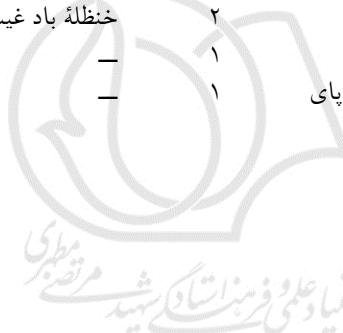
## فهرست اشعار عربي

صفحة	نام سراینده	تعداد ایيات	مصرع اول اشعار
٥٠	ابن اطناية انصاری	٤	ابت لى عقّتى و ابى بلائى
٨٨	امام حسین علیه السلام	٣	اغن عن المخلوق بالخالق
٩٤	—	١	الا ليت اللحى كانت حشيشا
٢٢٩ ، ٢١٣ ، ١٤٨	امام حسین علیه السلام	١	الموت اولى من رکوب العار
٢٥١ ، ٢٤٠			
١٩٨	امام حسین علیه السلام	١	انا بن على الطّهر من آل هاشم
٦١	—	١	ان الشّباب والفراغ والجدة
٩٣	—	—	تعصى الاله و انت تظاهر حبه
٩٠	يزيد	٢	تمسّك اباقيس بفضل عنانها
٨٩	يزيد	٢	دع المساجد للبعد تسكتها
٢٥٠ ، ٢٤٩	دبعل خزاعي	٤	زر خير قبر في العراق يزار
٢١٢ ، ٢٧	امام حسین علیه السلام	—	سامضي و ما بالموت عازٌ على الفتى
٢١٢ ، ١٤٩ ، ١٤٨	امام حسین علیه السلام	٣	سبقت العالمين الى المعانى
٢٤٨ ، ٨٩	يزيد	٣	شميسة كرم برجها قعر دتها
١٧٢	—	٢	فان شئت التّجاه فزر حسيناً
١٤٦	—	٢	فانّ مريم احصنت فرجها
٨٨	امام حسین علیه السلام	٢	لعمرك اتنى لاحب داراً
٨٨	امام حسین علیه السلام	٣	ليس عيادة و تقرّ عيني
٨٩	يزيد	٢	لما بدلت تلك البرؤوس واشرفت
٢٤٣	—	٢	نقل الصخر من قلل الجبال
١٢٨	يزيد	—	ليت اشياعي بيدر شهدوا
٢٤٩ ، ٩٢	يزيد	٢	ما ان ابالى بما لاقته جموعهم
٨٦	ابن صيفي	٣	ملكتنا فكان العفو منا سجينةً
٩٠	—	١	من ذاك ام عربٍ للعقرب
١٧٠	—	١	نذرٌ علىٰ لئن عادوا و ان رجعوا
٢٤٢	منتني	١	و اذا كانت النقوس كبارا
٢٢٠	امام حسین علیه السلام	١	و ان تكون الدنيا تعدّ نفيضة
٣٠	—	١	و بریدُ يأتي بوصل حبيب
٤٦	—	١	و حسيبك داء ان تبيت ببطنة
٩٥	—	١	و يوم فتحت سيفك من بعيد
٢٥٢	حضرت ابوالفضل علیه السلام	٣	يا نفس من بعدالحسين هونى

## فهرست اشعار فارسی

صفحه	نام سراینده	تعداد ابیات	مصرع اول اشعار
۶۴	سعدی	۱	آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین
۲۰۸	—	—	آنچه تو داری قیامت است نه قامت
۲۰۸	—	—	آن نیل مکرمت که تو دیدی سراب شد
۲۱۴	—	۱	از تشنگی فتاده به جانم شراره‌ای
۸۶	—	—	از کوزه همان برون تراوود که در اوست
۱۸۷	مولوی	۱	از محبت تلخها شیرین شود
۲۱۴، ۱۹۷	—	—	افسون که مادری ندارم
۱۷۳، ۱۷۲	مکرم	۱۶	اگر این مرده اشکی هدیه کرده
۱۴۸	—	۲ بند	امروز همه روی زمین رشک برین شد
۲۱۴، ۱۹۷، ۱۷۵	—	۱	ای خاک کربلا تو به من یاوری نما
۱۰۴	حافظ	۱	این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
۲۰۸	—	—	ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست
۲۴۵	—	۱	به کم از قدر خود مشو راضی
۱۸۸	—	۱	بس که ببستند بر او برگ و ساز
۶۲	سعدی	۱	بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران
۲۰۸	حافظ	—	بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
۲۴۶، ۲۰۸	—	۲	تن مرده و گریه دوستان
۲۵	مولوی	۶	خواند مژمل نبی را زین سبب
۳۹	پروین اعتصامی	—	خون شهیدان را ز آب اولیتر است
۱۷۰	—	۱	خیز ای بابا از این صحراء رویم
۲۲۹	مولوی	۱	در شجاعت شیر ریانیستی
۶۲	حافظ	۱	دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت
۶۲	حافظ	۱	دل سنگین تو را اشک من آورد به راه
۱۰۲	—	—	دو علم افراشت اسپید و سیاه
۳۰	—	۱	دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد
۴۵	مولوی	۲	روح حیوانی ندارد اتحاد
۱۴۷	مولوی	—	زانکه از قرآن بسی گمره شدند
۱۶۱	—	—	زینب مضرم، الوداع، الوداع
۲۷	—	—	سودا چنین خوش است که یکجا کند کسی
۲۱۱، ۲۵، ۲۴	پروین اعتصامی	۱۲	شاهدی گفت به شمعی کامشب

۱۰۰		—	۱	شود آسان به عشق کاری چند
۲۰۸		—		شهر غزین نه همان است...
۲۰۸		—		صبا به لطف بگو آن غزال رعنای را
۵۱	رکن الدین محمود خواجه	۲		غواصی کن گرت گهر می باید
۲۰۸	حافظ	—		فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش
۵۶	مولوی	—		کار پاکان را قیاس از خود مگیر
۲۱۶		—	۱	کهن جامه خویش پیراستن
۶۱		—	۱	گریه بر هر درد بی درمان دوست
۱۷۰		—		لیلی ز غم اکبر...
۱۹۴		—		ماهی از سر گنده گردد نی زدم
۴۶		—	۱	من از بینوایی نیم روی زرد
۱۷۲		—	۱	من خاک کف پای سگ کوی کسی ام
۲۴۴	خنثله باد غیسی	۲		مهتری گر به کام شیر در است
۲۴۴		—	۱	میل جان اندر ترقی و شرف
۲۰۸		—	۱	نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای



## فهرست اسامی اشخاص

- ابن عباس (عبدالله): ٢٥، ٢٤، ٢٢، ٥٦، ٧٣  
، ١٠١، ١١٧، ١١٢، ١٠٠، ٨٢  
، ٢٣١، ٢٦٤، ٢٣٤، ١٣٠، ٢٨١، ٢٦٥  
٢٨٢  
ابن عساکر: ١٣٢، ١٣٤  
ابن قتیبه: ٩٤  
ابن ماجم مرادی (عبدالرحمن): ١٥١، ٢٢٩  
ابن میثم: ٧١  
ابن نما: ١٧٦  
ابوالفرح اصفهانی: ١٦٨  
ابوبکرین ابی قحافد: ٦٩، ٦٧، ٧٣، ٨١  
١١٢، ١١١، ٨٢  
ابو شمامه صائدی (ابوالصائدی): ٤٠، ٤١  
ابوجهل: ٤٢  
ابو حمزہ ثمالي: ١٨٠  
ابوحنیفه: ٧١  
ابوزذر غفاری (جنادة بن جندب): ١٦، ٨٧  
٢٠٨، ٢١٢، ٢٣٠  
ابوسفیان بن حرب: ١١، ١٤، ٢٠، ٣١ -  
٣٣، ٣٧ - ٣٩، ٤٢، ٦٧، ٨٠، ٨١، ٨٦  
٩٥، ١١٣، ١٢٨، ١٤٢، ١٦٣، ٢٨١  
ابوعبیده نحوی: ٥٠  
ابولهب: ٨٠  
ابومخنف: ١٣٥، ٢٧٢
- آدم علیہ السلام: ٢٧، ٣٣، ١١٩، ٧٩، ١٣٥، ١٣٦  
٢٤٠، ٢٢٣ - ٢٥٥، ٢٥٧  
آسیه: ٢٣٣  
آقا محمدعلی، صاحب مقامع: ١٧٧، ١٧٨  
آیتی (محمد ابراهیم): ١٣٥، ١٦٨، ١٩٦  
٢٢٦، ٢٤٠، ٢٢٧، ٢٥٢  
ابراهیم علیہ السلام: ٢١، ٢٣، ٢٨، ٣٧، ٤٢ -  
٤٤، ٢٥٦، ١٧٢  
ابن ابی الحدید (عزّالدین عبدالحمید): ٣٨  
ابن اثیر، صاحب نهایه: ٧٠، ٢٠٧  
ابن اثیر (عزّالدین علی): ١١٤، ١٣٣، ٢٤٨  
ابن اطناۃ انصاری: ٥٠  
ابن اعثم کوفی: ١٣٥، ١٣٦  
ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن بن محمد): ١١٨  
ابن خلگان (شمس الدین ابوالعباس احمد بن ابراهیم): ٩٤، ٨٦  
ابن زعری: ٩٠  
ابن سینا (ابوعلی حسین بن عبدالله): ١٧٥  
ابن شهرآشوب: ١٥١  
ابن صیفی (شهاب الدین سعدبن محمد بن سعدبن صیفی): ٨٦  
ابن عایشہ: ٨٩

- جبرئیل: ۱۴۸، ۵۶، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۷۳، ۱۸۹  
 جزائری (سید مرتضی): ۱۸۸  
 جعفرین ابیطالب: ۲۵۰  
 جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام: ۵۹، ۷۱، ۱۸۷، ۱۸۰، ۲۷۲، ۲۰۲، ۱۹۱، ۱۸۷، ۲۰۸  
 جلال الدین خوارزمشاه: ۲۰۸  
 جمال عبدالناصر: ۲۴۵  
 جون، مولی ابی ذر: ۹۹، ۲۳۰  
 حافظ شیرازی (خواجہ شمس الدین محمد): ۶۲، ۲۰۸، ۱۰۴  
 حبیب بن مظاہر اسدی: ۶۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۸، ۲۲۶، ۲۰۸، ۱۷۹، ۱۶۲، ۱۲۴، ۱۲۳  
 حجاج بن یوسف: ۴۹  
 حجرین عدی: ۱۸، ۱۶۴، ۱۴۲  
 حجه بن الحسن، امام زمان (عج): ۱۸۵  
 حربین بیزید ریاحی: ۹۶، ۶۷، ۴۸، ۲۷، ۱۱۸  
 حرمہ: ۶۴  
 حسن بن علی، امام مجتبی علیه السلام: ۲۰، ۷۳، ۷۸، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۶۳  
 حسین بن علی، سیدالشهداء علیه السلام: در بسیاری از صفحات.  
 حکم: ۱۵  
 حمران بن اعین شبیانی: ۲۳۹  
 حمزہ بن عبدالمطلب: ۲۸  
 حنظلة بادغیسی: ۳۵، ۲۲، ۲۴۴  
 حنظلة بن اسعد الشیامی: ۲۲۰  
 حوا: ۲۳۳  
 خدیجه بنت خویلد علیه السلام: ۲۰۴، ۲۲۳  
 خشاپارشاہ: ۲۴۵  
 خوارزمی: ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۹ - ۱۲۱، ۱۳۳  
 خوافی (رکن الدین محمود): ۵۱  
 ابو مسلم خراسانی: ۶۵  
 ابو هرّة ازدی: ۱۱۶، ۱۳۱، ۲۸۳  
 ابوهریره: ۱۶  
 احمدبن حسین بن عمر بن زید: ۲۷۲  
 احمدبن عبدالله الخجستانی: ۲۴۴  
 اسپنسر (هربرت): ۴۹، ۲۷  
 اسدآبادی (سید جمال الدین): ۳۱  
 اسکندر مقدونی: ۴۴، ۳۵، ۷۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۷، ۲۴۵  
 اعتضامی (پروین): ۲۱۱  
 افلاطون: ۲۲۸  
 اقبال لاهوری (محمد): ۱۹۷، ۲۱۶، ۲۱۷  
 المقعن: ۷۵  
 ام البنین: ۱۸۳  
 امرؤالقیس: ۲۵۲  
 ام‌سلمه: ۱۳۶، ۱۳۵  
 ام کلثوم: ۱۰۵، ۶۵  
 ام کلتوم: ۹۲، ۲۴۹  
 ام موسی: ۲۲۳  
 ام وہب: ۲۵۲، ۱۰۵، ۶۵  
 ام بیزید: ۸۸  
 امیتیه: ۸۰  
 بابک خرمدین: ۶۵  
 براون (ادوارد): ۲۵۳  
 بروجردی (سید حسین طباطبائی): ۱۷۱  
 بریر بن خضریب: ۲۰۸  
 بسر بن ارطاء: ۱۰۳  
 بشر بن عمرو حضرمی: ۲۵۲  
 بشر بن غالب: ۹۳  
 بکر بن واائل: ۲۵۲  
 بنت الشاطی: ۶۵  
 بیرونی (ابوریحان محمدبن احمد): ۴۷  
 بیضاوی: ۴۳  
 پاپ: ۱۵۲، ۱۵۱  
 تبریزی (حجۃ الاسلام): ۱۹۷  
 جابر: ۱۷۰

- داروین: ۶۲  
 داود<sup>علیه السلام</sup>: ۱۶۲  
 دربندی (ملا آقا): ۱۸۳، ۱۷۷، ۱۷۰  
 دعیل خزاعی (ابوععلی): ۲۴۹  
 دورکهایم: ۲۵۷  
 راشد (حسینعلی): ۲۲۸  
 راغب اصفهانی: ۱۸۶، ۱۴۷  
 رباب: ۲۵۲، ۸۸  
 رستم: ۱۷۰  
 رسید هجری: ۱۴۲، ۳۹، ۱۸  
 روسو (پییر): ۲۱۶  
 ریاشی: ۱۱۴، ۶۶  
 زبیده: ۱۸۲  
 زبیرین العوام: ۷۲، ۷۱، ۱۷  
 زرارة: ۲۷۲  
 زغفر حنّی: ۱۹۱، ۱۸۲  
 ذکریا<sup>علیه السلام</sup>: ۲۲۳  
 زهیرین قین: ۳۴، ۳۴، ۹۶، ۱۲۴، ۲۰۸، ۱۳۱  
 زیاد بن ابیه: ۳۹، ۸۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۸، ۱۳۷  
 زیدان (جرجی): ۵۱، ۵۰  
 زید بن علی: ۷۱  
 زینب بنت اسحاق: ۸۴  
 زینب بنت علی<sup>علیهم السلام</sup>: ۱۶۱، ۶۵، ۴۹، ۴۷، ۲۲۶، ۲۰۸، ۱۹۱، ۱۸۰ - ۱۷۸، ۱۷۵  
 ساره: ۲۳۳  
 سامری: ۲۵۶  
 سبط: ۱۴۰، ۱۳۴  
 سبطی: ۲۵۶  
 سرجون: ۲۴۸  
 سعدین ابی وقار: ۲۰۸، ۷۸، ۲۰  
 سعدین عباده: ۶۸  
 سعد بن عبد الرّحمن المنقري: ۹۷  
 سعدی شیرازی (مشرف الدّین مصلح بن عبد الله): ۲۰۸، ۶۴، ۶۲
- سعید بن العاص: ۸۲  
 سعیدبن عبدالله حنفی: ۲۵۲، ۴۰  
 سعید بن عثمان: ۹۸  
 سفیان بن عوف: ۹۲  
 سفیان بن وکیع: ۲۷۱  
 سکینه بنت حسین: ۱۹۱، ۸۸  
 سلطان محمود غزنوی: ۲۰۸  
 سلیمان بن داود<sup>علیه السلام</sup>: ۱۶۲  
 سلیمان بن صرد خزاعی: ۲۸۱، ۲۶۹، ۱۳۳  
 سمرة بن جندب: ۲۰  
 سمیه (امادر زیادین ابیه): ۱۴۰  
 سنان بن انس: ۴۷، ۱۷۱، ۱۷۰  
 سوکارنو: ۲۰۸  
 سهراپ: ۱۷۰  
 سید بن طاووس: ۲۷۲، ۲۷۱، ۱۷۶  
 سید شرف الدین: ۱۶۱  
 سید مرتضی علم الهدی (ابوالقاسم علی بن حسین موسوی): ۱۳۲  
 شاه اسماعیل صفوی: ۲۱۲، ۴۴، ۳۵  
 شاه عباس صفوی: ۵۷  
 شریعتی (علی): ۲۵۵، ۱۷۳  
 شعیب<sup>علیه السلام</sup>: ۲۹  
 شمرین ذی الجوشن: ۳۴، ۴۷، ۶۴، ۶۵، ۹۴، ۹۴، ۲۲۹، ۲۰۴، ۱۹۶، ۱۳۸  
 شمس: ۸۵، ۸۴  
 شمس (واعظ تهرانی): ۱۹۶  
 شهربانو: ۱۸۲  
 شهرستانی (ابوالفتح محمدبن ابوالقاسم عبدالکریم): ۴۳  
 شیخ صدوق (ابوجعفر محمدبن علی بن حسین): ۱۳۵  
 شیخ طوسی (ابوجعفر محمدبن حسن): ۱۳۲  
 شیخ مفید (محمدبن محمدبن نعمان): ۱۱۵، ۱۷۶، ۱۶۸، ۱۳۴ - ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۱۷  
 شیطان: ۲۲۳  
 شاخص: ۱۷۷

- صالح علیه السلام: ۲۹  
صالحی نجف آبادی (نعمت): ۱۱۸، ۱۱۳، ۳۷  
عبدالله بن یقطر: ۱۲۷، ۱۱۸  
عبدالله رضیع: ۲۴۱  
عبداللطب: ۸۵  
عبدالله بن حرّ جعفی: ۱۲۴، ۱۱۸  
عبدالله بن زیاد بن ابیه: در بسیاری از صفحات.  
عتبه: ۹۲  
عثمان بن زیاد: ۱۶۳، ۱۴۰  
عثمان بن عفان: ۳۱، ۲۱، ۲۰، ۱۶، ۱۵، ۱۲  
عثمان: ۷۷، ۷۳، ۷۰، ۶۷، ۶۶، ۶۳، ۵۸، ۳۹، ۳۷  
عاصم بن المصطلق: ۱۰۲  
عطیه عوفی: ۱۷۰  
عقاد (عباس محمود): ۷۶، ۶۷، ۶۶، ۵۲، ۳۳  
عکیل بن ابیطالب: ۱۶۹  
علوی (حسن): ۶۲  
علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین علیه السلام: در بسیاری از صفحات.  
علی بن الحسین، امام سجاد، زین العابدین علیه السلام: ۱۰۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۶۸  
علی: ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۰ - ۱۹۷  
علی بن الحسین، علی اصغر علیه السلام: ۱۴۰، ۱۳۹  
علی: ۲۲۱، ۲۲۶  
علی بن الحسین، علی اکبر علیه السلام: ۸۵، ۶۵، ۴۱  
علی: ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۰  
علی: ۲۵۱  
علی بن الیث صفاری: ۲۴۵  
عثمار: ۱۲۵  
عثمار یاسر: ۱۸۷، ۱۶، ۱۱  
عثمان سامانی: ۲۲۸  
عمر بن الخطّاب: ۱۰، ۱۲، ۷۳، ۶۶، ۸۲، ۸۳، ۹۲  
عمر بن سعد: در بسیاری از صفحات.  
عمر بن ولید: ۷۸، ۲۰  
عبدالرحمن بن عوف: ۱۷  
عبدالرحمن بن علی، ابو الفضل علیه السلام: ۹۹، ۶۵، ۴۷  
عبدالعزیز: ۸۱، ۸۰  
عباس: ۹۴  
عباس بن علی، ابو الفضل علیه السلام: ۱۸۹، ۱۸۳، ۱۷۵، ۱۷۹  
عبدالرحمٰن بن خالد بن ولید: ۲۵۱، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۰۸، ۱۹۶  
عبدالرحمٰن بن عوف: ۱۷  
عبدالعظيم حسنه: ۱۸۲  
عبدالله بن ابی: ۲۶۵  
عبدالله بن الحسن: ۱۸۴  
عبدالله بن جعفر: ۱۳۵، ۸۲  
عبدالله بن حماد بصری: ۵۹  
عبدالله بن حنظله: ۹۱، ۵۸، ۱۹  
عبدالله بن زبیر: ۱۳۰، ۹۸، ۹۵، ۸۳، ۸۲  
عبدالله بن سلول: ۱۵  
عبدالله بن عفیف ازدی غامدی: ۲۴۰، ۷۷  
عبدالله بن عمر: ۱۱۲، ۹۲، ۸۳

- عمر و بن حجاج: ۲۶۹  
 عمرو بن حمق خزاعي: ۱۶۴، ۲۰، ۱۸  
 عمرو بن سعيد بن العاص اشدق: ۱۱۷، ۶۸، ۱۴۶، ۱۲۱  
 عمرو بن العاص: ۹۴، ۸۳، ۱۶  
 عمرو بن عبدود: ۲۰۸  
 عمرو بن قرظة بن كعب انصارى: ۲۲۹  
 عياشى: ۲۰۲  
 عيسى بن مريم، مسيح عليه السلام: ۵۹، ۴۴، ۳۷  
 کارنگى (دیل): ۸۶  
 کثیر بن شهاب: ۲۶۸  
 کاشفى (ملا حسین): ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۰  
 کریب بن صباح: ۹۶  
 کشی: ۱۲۹، ۱۱۳  
 کلینی (محمد بن یعقوب): ۱۸۲  
 لقمان: ۶۵  
 لوپون (گوستاو): ۱۵  
 لوط عليه السلام: ۲۹  
 لیلا (مادر علی اکبر): ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۵، ۱۷۰  
 مأمون عباسی (عبدالله): ۹۳  
 ماربین: ۱۳۹  
 مارتین: ۹۸  
 مارکس (کارل): ۲۵۷  
 ماکیاول (نیکولو): ۸۶  
 مالک اشتر نخعی: ۷۸، ۲۰، ۱۹  
 میرد: ۵۰  
 متبتی (احمد بن الحسین الجعفی الکوفی): ۲۴۲  
 متوكل عباسی (جعفر): ۴۹، ۱۷۵  
 مجدل کلبیه: ۸۸  
 محشم کاشانی: ۲۲۸  
 محمد اشعت: ۱۳۷  
 محمد بن ابیطالب حسینی: ۱۸۲، ۱۲۶  
 محمد بن اشعت: ۲۸۴  
 محمد بن بشرالحضرمى: ۹۹  
 محمد بن حنفیه: ۲۵، ۱۱۳، ۱۲۹، ۲۷۲  
 محمد بن داود قمی: ۲۷۲  
 محمد بن عبدالله، رسول اکرم عليه السلام: در  
 بسیاری از صفحات.  
 محمد بن علی، امام باقر عليه السلام: ۲۰۲، ۲۳۹
- عمر و بن حجاج: ۲۶۹  
 عمرو بن حمق خزاعي: ۱۶۴، ۲۰، ۱۸  
 عمرو بن سعيد بن العاص اشدق: ۱۱۷، ۶۸، ۱۴۶، ۱۲۱  
 عمرو بن العاص: ۹۴، ۸۳، ۱۶  
 عمرو بن عبدود: ۲۰۸  
 عمرو بن قرظة بن كعب انصارى: ۲۲۹  
 عياشى: ۲۰۲  
 عيسى بن مريم، مسيح عليه السلام: ۵۹، ۴۴، ۳۷  
 کارنگى (دیل): ۸۶  
 کثیر بن شهاب: ۲۶۸  
 کاشفى (ملا حسین): ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۰  
 کریب بن صباح: ۹۶  
 کشی: ۱۲۹، ۱۱۳  
 کلینی (محمد بن یعقوب): ۱۸۲  
 لقمان: ۶۵  
 لوپون (گوستاو): ۱۵  
 لوط عليه السلام: ۲۹  
 لیلا (مادر علی اکبر): ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۵، ۱۷۰  
 مأمون عباسی (عبدالله): ۹۳  
 ماربین: ۱۳۹  
 مارتین: ۹۸  
 مارکس (کارل): ۲۵۷  
 ماکیاول (نیکولو): ۸۶  
 مالک اشتر نخعی: ۷۸، ۲۰، ۱۹  
 میرد: ۵۰  
 متبتی (احمد بن الحسین الجعفی الکوفی): ۲۴۲  
 متوكل عباسی (جعفر): ۴۹، ۱۷۵  
 مجدل کلبیه: ۸۸  
 محشم کاشانی: ۲۲۸  
 محمد اشعت: ۱۳۷  
 محمد بن ابیطالب حسینی: ۱۸۲، ۱۲۶  
 محمد بن اشعت: ۲۸۴  
 محمد بن بشرالحضرمى: ۹۹  
 محمد بن حنفیه: ۲۵، ۱۱۳، ۱۲۹، ۲۷۲  
 محمد بن داود قمی: ۲۷۲  
 محمد بن عبدالله، رسول اکرم عليه السلام: در  
 بسیاری از صفحات.  
 محمد بن علی، امام باقر عليه السلام: ۲۰۲، ۲۳۹
- فاطمة صغري: ۱۷۰  
 فاطمة الزهراء عليها السلام: ۵۹، ۶۰، ۱۳۰، ۱۴۰  
 فخرالدین رازی (ابو عبدالله محمد بن عمر، خطیب رازی): ۱۸۶  
 فردوسی (ابوالقاسم): ۴۴  
 فرزدق (ابوفراس همام بن غالب): ۹۳، ۶۸، ۲۸۲، ۲۲۲، ۲۲۷، ۱۹۸، ۱۸۰، ۲۶۰، ۲۰۹، ۱۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۱  
 فرعون: ۱۸۳، ۴۳، ۳۰، ۲۳، ۲۱  
 فروغی (محمدعلی): ۴۹، ۲۷  
 فروتن توفی: ۱۲۹  
 فضّه: ۱۷۰  
 فضل بن علی: ۱۷۶  
 فطرس ملک: ۱۴۸  
 قارورة: ۱۳۶  
 قاسم بن الحسین عليه السلام: ۴۰، ۹۹، ۱۷۰، ۱۷۱  
 قاسم ثانی: ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱ - ۲۰۸، ۲۲۵  
 قاسی: ۱۸۶  
 قاضی ابن العربی اندلسی: ۱۱۸، ۱۶۹  
 قتبیه: ۲۴۸

- نایلیون بناپارت: ۲۴۵، ۲۱۲، ۷۵، ۷۴، ۴۴
- نادرشاه افشار: ۲۴۵، ۲۱۲، ۶۵، ۴۴
- نراقی (آخوند ملامه‌دی): ۱۷۶
- نصرالله محلی: ۸۶
- نظمامی عروضی (ابوالحسن احمدبن عمر): ۲۴۴
- نعمان بن بشیر: ۱۷۰
- نمروذ: ۴۳، ۲۱
- نوح علیہ السلام: ۲۹
- نوری (حاج میرزا حسین): ۱۸۱، ۱۷۵ -
- نهرو (جوواهر لعل): ۲۱۶
- ولید اموی: ۸۹
- ولید بن عتبة بن ابی سفیان: ۹۲، ۸۳
- هاجر: ۲۳۳
- هارون علیہ السلام: ۲۱
- هاشم: ۸۴، ۸۰
- هاشم بن عتبه مرقال: ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۶، ۱۷۱
- هانی بن عروه: ۹۷، ۷۸، ۳۹
- هروری: ۹۴
- هشتمان بن الحكم: ۲۴۶، ۱۸۰، ۱۴۹
- هلاکو: ۶۴
- هلال بن نافع: ۲۰۸
- هند همسر ابوسفیان: ۱۲۸
- هند همسر یزید: ۱۶۳، ۱۴۰
- هدو علیہ السلام: ۲۹
- یحیی بن حکم: ۱۶۳، ۱۴۰
- یحیی بن زکریا علیہ السلام: ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۱۹
- یحیی بن عمر علوی: ۸۵
- یزید بن معاویه: در بسیاری از صفحات.
- یزید بن مفرغ: ۹۵، ۹۴
- یعقوب علیہ السلام: ۱۳۶
- یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب): ۱۶۸، ۱۳۰
- یوسف بن یعقوب علیہ السلام: ۲۷۷، ۱۳۶

- ۲۷۷
- محمد بن عمر بغدادی: ۱۳۵
- محمد نفس زکیه: ۷۱
- مختار شقی (ابواسحق ابن ابی عبیدة بن مسعود): ۲۶۹
- مرجانه: ۲۴۰، ۹۵، ۹۰، ۱۴۰، ۱۶۳، ۲۲۵
- مروان حکم: ۸۲، ۶۰، ۵۷، ۲۵، ۱۵، ۱۲
- مریم علیہ السلام: ۱۸۹، ۱۷۳ - ۲۸۵، ۱۴۰، ۹۸، ۸۳
- مستعصم: ۶۴
- مسعود (محمد): ۲۱۰، ۱۵۰
- مسعودی (ابوالحسین علی بن حسین): ۱۲۶
- ۱۸۲
- مسلم بن عقبه: ۱۹، ۱۳۳، ۱۲۳، ۹۴
- مسلم بن عقیل: ۳۹، ۷۸، ۷۲، ۶۸، ۶۶
- مسلم بن عوسمه: ۹۹
- معاویه بن ابی سفیان: در بسیاری از صفحات.
- معاویه بن یزید: ۲۸۵، ۱۶۳
- معیرة بن شعبه: ۹۸، ۸۳
- مقرم: ۱۳
- مقریزی: ۵۱
- مکرم: ۱۷۲
- منذرین جارود: ۱۲۴
- موسولینی: ۱۰۴، ۲۱۶، ۲۴۵
- موسی بن جعفر، امام کاظم علیہ السلام: ۲۴۶، ۱۴۹
- موسی بن عمران علیہ السلام: ۳۷، ۳۱، ۲۸، ۲۲، ۲۱
- مولوی بلخی (جلال الدین محمد): ۱۴۷، ۴۵
- مویر (مروبیلم): ۲۵۳
- میثم تمار: ۳۹، ۱۸

## فهرست اسامی کتب، نشریات، مقالات

- امالی صدوق: ۱۲۵  
انصارالحسین: ۲۵۲  
بحارالانوار: ۱۳۵، ۱۴۶، ۲۴۲، ۲۴۴، ۱۲۹، ۷۴، ۲۵۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۲۴، ۲۴۹  
بررسی تاریخ عاشورا: ۱۴۱، ۱۶۸، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۱۴۱  
بسطة کربلا: ۶۵  
بلاغةالحسین: ۲۴۷  
بيان احساسات و تأملات در انسان و حیوان: ۶۲  
بیست گفتار: ۱۵۲  
بیست مقاله: ۹۴  
تاریخ ابن عساکر: ۱۲۴، ۱۲۲  
تاریخ ادبی ادوارد براؤن: ۲۵۳  
تاریخ طبری: ۹۴، ۱۴۱، ۱۳۰، ۲۵۹، ۲۶۴  
تاریخ علوم: ۲۱۶  
تاریخ کامل ابن اثیر: ۲۴۸، ۱۳۳، ۱۱۴  
تاریخ یعقوبی: ۲۴۶، ۲۴۳، ۱۳۰  
تنمیةالمتنعی: ۹۰  
تحف العقول: ۲۴۶، ۱۵۱، ۱۴۷  
تذکره سیط: ۱۴۰، ۱۲۴  
تسلیةالمجالس: ۱۳۶
- آیینه اسلام: ۲۲۷  
ابصارالعین فی انصارالحسین: ۲۵۲، ۲۲۶  
ابن خلکان: ۹۴، ۵۰  
ابوالشهداء: ۶۷، ۸۵، ۸۳، ۹۱، ۲۴۹  
اثبات الوصیة: ۱۸۲، ۱۳۶  
ارشاد: ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۳۴-۲۴۸  
اسرارالشهادة: ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۷۵  
اصل: ۲۷۲  
اصول کافی: ۱۸۶  
اطلاعات (روزنامه): ۲۰۹، ۱۵۳  
اقبالشناسی: ۲۱۷  
الآثار الباقیة: ۴۷  
الاخبار الطوال: ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۳۲  
الاغانی: ۹۴  
الامام الصادق علیہ السلام: ۴۹  
الامامة والسياسة: ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۱۳  
الانوار البهیه: ۲۴۶، ۲۱۲، ۱۴۹  
السیاست الحسینیه: ۱۳۹  
اللهوف: ۲۷۱، ۱۷۶، ۱۵۱، ۱۳۶، ۱۱۷، ۱۱۴  
المنجد: ۲۴۶، ۱۴۷، ۹۶  
النهایه: ۷۰

- قاموس: ۲۰۷  
 قرآن کریم: در بسیاری از صفحات.  
 مقام زخار: ۲۵۰، ۲۴۹  
 کافی: ۲۳۹، ۱۹۷، ۱۷۰  
 کامل الزيارة: ۵۹  
 کامل میرود: ۵۰  
 کلیله و دمنه: ۶۲  
 کیهان (روزنامه): ۱۵۳  
 گفتار ماه: ۱۸۸  
 لئوپ و مرجان: ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۷۵، ۵۹  
 مثنوی: ۱۵۰  
 مشیرالاحزان: ۱۷۶  
 محرق القلوب: ۱۹۰، ۱۷۶  
 مرآةالاسلام: ۲۲۷  
 مروج الذهب: ۱۳۴  
 مستدرک الوسائل: ۲۱۲  
 منسای یهود: ۱۷۸  
 معالم: ۱۷۷  
 مفردات راغب: ۱۸۶، ۱۴۷  
 مقامع: ۱۷۸  
 مقتل ابومخنف: ۲۷۲، ۱۳۵  
 مقتل الحسين مقرّم: ۱۵۲، ۱۳  
 مقتل خوارزمی: ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۱۳ - ۱۳۱  
 ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۶  
 مکتب تشیع: ۸۹  
 ملل و نحل: ۴۳  
 مناقب ابن شهرآشوب: ۱۵۱  
 منتخب طریحی: ۱۸۲، ۱۷۰، ۶۸  
 ناسخ التواریخ: ۱۲۶  
 نفس المهموم: ۲۲، ۳۸، ۴۱، ۴۷، ۸۳، ۹۲  
 شهید جاوید: ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۱۳، ۳۷  
 ضحی الاسلام: ۹۵  
 طبقات الشعرا: ۹۴
- تطور عقاید ممل: ۱۵  
 تفسیر المیزان: ۱۵۵  
 تفسیر صافی: ۱۴۷، ۱۸۸، ۲۰۲ - ۲۰۴  
 تفسیر علی بن ابراهیم: ۲۰۴  
 تفسیر کبیر: ۱۸۶  
 تفسیر کشاف: ۲۰۱، ۷۰  
 تفسیر مجتمع البیان: ۱۴۷، ۷۰  
 تلخیص الشافی: ۱۳۲  
 تلمود: ۱۷۸  
 تمدن اسلام: ۵۰  
 تنزیه الانباء: ۱۳۲  
 جلوة مسيح: ۱۴۷  
 حسین وارث آدم: ۲۵۵ - ۲۵۷  
 حق و باطل: ۱۹۵  
 خطط مقریزی: ۵۱  
 ده گفتار: ۱۵۱  
 دیوان اشعار بیزید: ۸۸  
 دیوان مکرم: ۱۷۲  
 ذخائر العقبی: ۱۳۲  
 رادیو ایران (مجله): ۶۲  
 راهنمای دانشوران: ۸۶، ۵۱  
 رجال کشی: ۱۲۹، ۱۱۳  
 روضة الشهداء: ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۳۵  
 روضة الصفا: ۱۲۵  
 زن و آزادی: ۲۱۵  
 سرمهایه سخن: ۶۷، ۶۸، ۷۸، ۷۴، ۱۳۱، ۱۱۷  
 سفینة البحار: ۲۴۶  
 سمو المعنى: ۴۳  
 سیرالبلاء: ۱۳۲  
 شاهنامه فردوسی: ۴۴  
 شرح ابن ابیالحدید: ۱۴۲  
 شرح مسنا: ۱۷۸  
 شهید جاوید: ۱۲۹، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۱۳، ۳۷  
 ۲۵۸، ۱۴۰، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۰  
 ضحی الاسلام: ۹۵  
 طبقات الشعرا: ۹۴